

# قانون مدني افغانستان

کتاب اول

قانوني مدني

باب تمهيدي

فصل اول

تطبيق قانون

قسمت اول

قانون و حق

مبحث اول - ساحه تطبيق قانون

ماده 1 -

(1) در مواردی که حکم قانون وجود داشته باشد، اجتهاد جواز ندارد.

احکام این قانون باعتبار لفظ و یا فحوائی آن، قابل تطبيق می باشد.

(2) در مواردیکه حکم قانون موجود نباشد، محکمه مطابق بااساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام حکم صادر می نماید .که

عدالت را به بهترین وجهه ممکن آن تامین نماید.

ماده 2-

در مواردیکه حکمی در قانون و یا اساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام موجود نباشد، محکمه مطابق به عرف عمومی حکم

صادر مینماید، مشروط بر اینکه عرف مناقص احکام قانون یا اساسات عدالت نباشد.

ماده 3 -

(1) آنچه به زمان ثابت می گردد تا وقتیکه دلیل مخالف آن موجود نشود، مدار اعتبار شناخته میشود.

(2) الغای حکم قانون جز توسط قانون بعدیکه صراحتاً بالغاً یا تعدیل آن حکم نماید، صورت گرفته نمیتواند.

مبحث دوم - استعمال حق

ماده 4 -

شخصیکه به اکتساب حق قبل از موعدهش مبادرت ورزد، بحرمان از آن محکوم می گردد.

ماده 5 -

حالت اضطرار، موجب ابطال حق غیر نمی گردد.

ماده 6-

ضرر توسط عمل بالمثل، از بین برده نمی شود.

ماده 7-

دفع مفاسد بر جلب منافع مقدم می باشد.

ماده 8 -

جواز قانونی ضمان را نفی می کند ، شخصی که از حق خود در حدود قانون استفاده میکند، مسئول خسارات ناشی از آن

نمی باشد.

ماده 9 -

(1) شخصیکه از حق خود تجاوز نماید، ضمان بر او لازم می گردد.

(2) تجاوز از حق در موارد آتی بوجود می آید :

- 1 اعمال مخالف عرف و عادت.

- 2 داشتن قصد تعرض بر حق غیر.

- 3 جزئی بودن مصلحت شخص نسبت بضرریکه بغیر وارد میسازد.

- 4 غیر مجاز بودن مصلحت.

قسمت دوم

تطبيق قانون از حیث زمان

ماده 10-

(1) احکام قانون بعد از نشر قابل تطبيق می گردد.

(2) احکام قانون بمقابل رجعت نمی کند، مگر در حالاتیکه در خود قانون تصریح شده و یا احکام آن متعلق به نظام عامه باشد.

ماده 11 -

(1) احکام متعلق با اهلیت بالایی جمیع اشخاص واجد شرایط مندرج این قانون تطبیق می گردد.  
(2) در صورتیکه شخص نظر با احکام قانون جدید ناقص اهلیت شناخته شود، این احکام به تصرفات قبلی وی تأثیر ندارد.

ماده 12 -

احکام جدید متعلق بمرور زمان بمجرد انفاذ آن قابل تطبیق است.  
جمیع مواردیکه مدت مرور زمان مطابق به قانون سابق تکمیل نشده باشد، تابع احکام قانون جدید می گردد.

ماده 13 -

هرگاه احکام قانون جدید مدت مرور زمان را نسبت قانون سابق کمتر تعیین نماید، گرچه این مدت قبل از انفاذ قانون جدید آغاز یافته باشد، تابع احکام قانون جدید می باشد.

ماده 14 -

در مورد ادله ایکه قبلاً جمع آوری شده، احکام قوانینی تطبیق می گردد که در وقت جمع آوری و یا وقتیکه باید جمع آوری میگردید، نافذ بوده است.

ماده 15 -

میعاد مطابق به تقویم هجری شمسی محاسبه می گردد.

قسمت سوم

تطبیق قانون از حیث مکان

ماده 16 -

در موارد تشخیص رابطه حقوقی در قضیه ایکه تنازع قوانین در آن موجود گردد، احکام قانون افغانستان قابل تطبیق می باشد.

ماده 17 -

در مورد تثبیت احوال مدنی و اهلیت اشخاص، قانون دولت متبوعه آنها تطبیق می گردد، تصرفات مالی که در افغانستان عقد گردیده و آثار مرتبه آن نیز در آن بوجود آمده باشد، در حالیکه یکی از طرفین عقد تبعه خارجی بوده و ناقص اهلیت باشد طوریکه نقص اهلیت آن مبني بر سبب خفی باشد، با آنهام واجد اهلیت کامل شناخته میشود.

ماده 18 -

در مورد اشخاص حکمی خارجی مانند شرکتها، جمعیت ها، موسسات و امثال آن، قانون دولتی اعتبار دارد که اداره مرکزی آنها در آن واقع باشد. اگر فعالیت عمده این اشخاص در افغانستان دایر باشد قانون افغانستان تطبیق میگردد.

ماده 19 -

در مورد شرایط موضوعی صحت ازدواج، قوانین متبوعه هر یک از زوجین تطبیق می گردد، و در شرایط شکلی ازدواج، احکام قانون مملکتی رعایت می گردد که ازدواج در آنصورت گرفته است.

ماده 20 -

(1) در مورد آثار مرتبه بر ازدواج به شمول امور مالی، قانون دولتی تطبیق می گردد که زوج حین عقد ازدواج تابع آن باشد.

(2) در خصوص طلاق، احکام قانون دولتی تطبیق میگردد که زوج در حین طلاق تابع آن باشد.

(3) در حالات تفریق و انفصال قانون مملکتی اعتبار دارد که زوج حین اقامه دعوی تابع آن باشد.

ماده 21 -

در حالات مندرج مواد (19 و 20) این قانون، اگر یکی از زوجین حین عقد ازدواج افغان باشد با استثنای شرط اهلیت، تنها احکام قانون افغانستان تطبیق میگردد.

ماده 22 -

در مسایل متعلق به بنوت، ولایت و سایر وجایب فیما بین پدران و فرزندان، احکام قانون دولت متبوعه پدر تطبیق می گردد.

ماده 23 -

در مورد اشخاص فاقد اهلیت، ناقص اهلیت و غایب، احکام قانون دولت متبوعه شان تطبیق می گردد. در خصوص نصب قیم، وصی، ولی قانونی و امثال آن، احکام قوانین مربوط به این موضوعات و احکام سایر قوانینیکه بمنظور حمایت اشخاص مذکور وضع شده باشد. قابل تطبیق می باشد.

ماده 24 -

در مورد التزام به نفقه، احکام قانون دولت متبوعه شخصی که مکلف به ادای نفقه می باشد، تطبیق می گردد.

ماده 25 -

(1) در مورد احکام موضوعي متعلق به ارث ، وصيت و ساير تصرفات منسوب به بعد از وفات ، احکام قانون دولت متبوعه مورث ، وصي يا شخصي که حين وفات تصرف از او بعمل آمده باشد ، تطبيق ميگردد.  
(2) در خصوص احکام شكي وصيت، احکام قانون وصي در حين وصيت و يا احکام قانون محليکه در آن وصيت تکميل شده باشد، تطبيق ميگردد.  
همچنان احکام شکلي ساير تصرفات منسوب به بعد از وفات تابع اين حکم مي باشد.

ماده 26 -

در مورد حيازت ملکيت و ساير حقوق عيني، قانون محلي تطبيق ميگردد که عقال در آن واقع باشد، و در مورد اموال منقول قانون محلي تطبيق ميگردد که اموال منقول حين تحقق اسبابيکه بر آن اکتساب و يا از دست دادن حق مرتب گرديده، در محل مذکور موجود بوده است.

ماده 27 -

در مورد وجائب ناشي از عقود، قانون دولتي تطبيق ميگردد که طرفين عقد در آن اقامتگاه اختيار نموده اند. در صورت اختلاف اقامتگاه قانون دولتي تطبيق ميگردد که عقد در آن تکميل شده باشد. مشروط بر اينکه در خصوص تطبيق احکام کدام قانون معين، طرفين عقد موافقه نه نموده باشند و يا از قرائن معلوم نگردد که مراد طرفين عقد تطبيق قانون ديگري بوده است. در مورد عقود تکميل شده متعلق به عقال قانون محل عقال تطبيق ميگردد .

ماده 28 -

در مورد شرايط شکلي عقود، احکام قانون دولتي تطبيق مي گردد که عقد در آن تکميل شده باشد.

ماده 29 -

(1) در مورد وجائب غير تعاقدي، احکام قانون دولتي تطبيق مي گردد که در آن حادثه اي ايجاد کننده واقع شده باشد.  
(2) اگر وجيبه ناشي از حادثه اي باشد که در خارج افغانستان واقع شده و حادثه در آن محل غير قانوني و در افغانستان قانوني شناخته شود، حکم فقره يك اين ماده تطبيق نمي گردد.

ماده 30 -

در مورد قواعد اختصاصي و تمام امور متعلق باجراآت، احکام قانون دولتي تطبيق مي گردد که دعوي در آن اقامه يا اجراآت در آن بعمل آمده باشد.

ماده 31 -

احکام مندرج مواد قبلي اين قسمت در صورتي نافذ مي باشد، که مخالف آن حکم ديگري در قانون اختصاصي يا معاهده بين الدول که در افغانستان نافذ است نباشد.

ماده 32 -

هرگاه در مورد تنازع قوانين حکمي در مواد قبلي اين قانون موجود نباشد، قواعد حقوق بين الدول خصوصي تطبيق مي گردد.

ماده 33 -

تعيين قانون واجب التطبيق در مورد اشخاصيکه تابعيت شان معلوم نباشد، از صلاحيت محکمه است.

ماده 34 -

در مواردیکه تطبيق احکام قانون خارجي پيش بيني شده است، آن احکام موضوعي قانون مذکور که متعلق به قانون بين الدول خصوصي نباشد، تطبيق ميگردد. اگر در قانون دولتيکه احکام آن قابل تطبيق ميباشد، تعدد ادیان وجود داشته باشد احکام دينيکه قانون آن دولت تعيين نموده، تطبيق مي گردد.

ماده 35 -

احکام قانون خارجي به نحویکه در مواد قبلي اين قسمت تصريح گرديده، در حدودي قابل تطبيق مي باشد که مخالف نظام عامه يا آداب عمومي در افغانستان نباشد.

فصل دوم

اشخاص

قسمت اول

شخص حقيقي

مبحث اول - احکام عمومي

ماده 36 -

(1) شخصيت انسان با ولادت کامل وي به شرط زنده بودن آغاز و با وفات انجام مي يابد.

(2) جنین داري حقوقي مي باشد که قانون بر آن تصريح نموده است.

ماده 37-

تثبیت تاریخ ولادت و وفات ذریعہ دفاتر رسمي مربوط صورت میگیرد. هرگاه اسناد مبني بر ثبت ولادت و یا وفات موجود نبوده یا در مورد صحت ثبت اشتباه وارد گردد، براي اثبات ولادت و وفات از اقامه وسایل اثبات به ترتیبي استفاده میگردد که در قانون تصريح شده باشد.

ماده 38 -

هر شخص مي تواند علاوه بر اسم خود، اسم خانوادگي انتخاب نماید، اسم خانوادگي باولاد انتقال مي يابد. اگر شخص اسم خانوادگي غير را بخود انتقال دهد و اين عمل او موجب خساره به شخص اول گردد، متضرر مي تواند علاوه بر مطالبه منع، جبران خساره را نیز از متعرض مطالبه نماید.

ماده 39-

سن رشد هیجده سال مکمل شمسي مي باشد. شخص رشید در حالت صحت عقل در اجرائي معاملات، داري اهلیت حقوقي کامل شناخته مي شود.

ماده 40-

شخصي که از نگاه صغر سن، معنوه بودن یا جنون، غير ممیز باشد، نمي تواند معاملات حقوقي را انجام دهد. شخصیکه به سن هفت سالگي نرسیده باشد غير ممیز محسوب مي گردد.

ماده 41 -

شخص ممیزیکه به سن رشد نرسیده یا اینکه به سن رشد رسیده اما سفیه یا مبتلا به غفلت کاري باشد، ناقص اهلیت پنداشته میشود.

ماده 42 -

شخص ناقص اهلیت و فاقد آن تابع احکام وصایت، ولایت و قوامت مطابق به شرایط و قواعد پیش بینی شده این قانون مي باشد.

ماده 43 -

هیچکس نمي تواند از اهلیت قانوني خود تنازل یا در آثار مرتبه آن تعدیلی وارد نماید.

ماده 44 -

آزادي حق طبیقي انسان است، هیچکس نمي تواند از آن تنازل نماید.

ماده 45 -

شخصیکه حقوق شخصي او مورد تجاوز قرار مي گیرد، مي تواند علاوه بر مطالبه منع تجاوز در صورت وقوع ضرر طالب جبران خساره گردد.

مبحث دوم - حالت مدني

ماده 46-

اشخاصیکه سن هیجده سالگي را تکمیل مي کنند حالت مدني شان در دفاتر مخصوص ثبت سجلات مطابق باحکام مندرج مواد (47 - 48 - 49 - 50) این قانون درج مي گردد.

ماده 47-

(1) حالت مدني يك شخص در ورقة مخصوص هویت درج و در صورت مطالبه برایش داده میشود. ورقة هویت محتوي اسم، تخلص با اسم فاميلي، تاریخ و محل تولد، وظیفه، تابعیت، محل اقامت، اسم همسر و اولاد با تاریخ و محل تولدشان مي باشد.

(2) تغییر حالات متذکره از قبیل وفات، تغییر محل اقامت یا وظیفه نیز در ورق هویت درج مي گردد.

ماده 48 -

اسناد مربوط به ازدواج، طلاق، اقرار به بنوت و ثبوت نسب که در مراجع اختصاصي ترتیب مي گردد، در دفاتر مندرج ماده (46) این قانون به ثبت میرسد مراجع موصوف مکلف اند وقایع مذکور را جهت ثبت به اداره مربوط کتباً اطلاع دهند.

ماده 49 -

خارنوال مي تواند از جریان ثبت سجلات، دفاتر مخصوصه مندرج ماده (46) این قانون اطلاع حاصل و در صورت مشاهده تخلف و سوء اجراءات به اقدامات قانوني بپردازد.

ماده 50-

جميع حالات مندرج مواد (46 - 47 - 48 - 49) این قانون که در دفتر مخصوص ثبت سجلات یا تذکره نفوس درج گردیده، در مقابل غیر، حجت شناخته میشود. اعتراض در مورد همچو اسناد مجاز نیست، مگر اینکه اعتراض بر جعلیت یا

تزوير اسناد مذکور بنا یافته باشد.

مبحث سوم – اقامتگاه

ماده 51 –

(1) اقامتگاه جایبست که شخص عادتاً در آن سکونت دارد، خواه این سکونت دایم یا موقت باشد.

(2) شخص می تواند بیش از يك اقامتگاه داشته باشد.

ماده 52 –

(1) اقامتگاه ناقص اهلیت، محجور، مفقود و غایب عبارت از اقامتگاه قائم مقام قانونی شان میباشد.

(2) اشخاص ناقص اهلیت که ماذون به تجارت باشند، می توانند در مورد اجرای معاملات و تصرفات مجوزه، صاحب اقامتگاه خاص شناخته شوند.

ماده 53 –

جائیکه شخص در آن تجارت یا پیشه اختیار می نماید، از جهت اداره امور متعلق به آن اقامتگاه وی شناخته می شود.

ماده 54 –

(1) شخص می تواند برای اجرای يك عمل معین قانونی اقامتگاه اختیاری داشته باشد.

(2) اقامتگاهی که برای اجرای يك معامله معین قانونی اختیار میگردد، برای جمیع مسایل مربوط به آن به شمول اجراات متعلق به تنفیذ اجباری اعتبار دارد، مگر اینکه اقامتگاه مذکور صراحتاً برای معاملات مشخص تعیین شده باشد.

(3) اثبات اقامتگاه اختیاری بدون اسناد کتبی جواز ندارد.

مبحث چارم – تابعیت

ماده 55 –

تابعیت افغانی توسط قانون خاص تنظیم می گردد.

مبحث پنجم – فامیل

ماده 56 –

فامیل انسان متشکل از اقاربیست که توسط يك اصل مشترك با هم جمع شده باشند.

ماده 57 –

قرابت مستقیم عبارت از نسبت اصل و فرع می باشد و قرابت غیر مستقیم نسبت بین اشخاص است، که دارای اصل مشترك بوده بدون اینکه یکی فرع دیگری باشد.

ماده 58 –

(1) در محاسبه درجه قرابت مستقیم از فرع به اصل، هر فرع یکدرجه شناخته شده و خود اصل درین محاسبه شامل نمی باشد.

(2) در محاسبه درجه قرابت غیر مستقیم از فرع به اصل مشترك و عکس آن، هر فرع يك درجه شناخته شده و اصل مشترك درین محاسبه شامل نمی باشد.

ماده 59 –

اقارب یکی از زوجین در مورد زوج دیگر به عین قرابت و درجه شناخته میشود.

مبحث ششم – ازدواج

ماده 60 –

ازدواج عقدیست که معاشرت زن و مرد را به مقصد تشکیل فامیل مشروع گردانیده حقوق و واجبات طرفین را بوجود می آورد.

ماده 61 –

عقد ازدواج در نکاح تامه رسمی توسط اداره مربوط در سه نقل ترتیب و ثبت میگردد، اصل آن در اداره مربوط حفظ و بهر يك از طرفین عقد يك نقل آن داده می شود. عقد ازدواج بعد از ثبت به دفاتر مخصوص باطلاع اداره ثبت سجلات مندرج ماده (46) این قانون رسانیده میشود.

(2) اگر ثبت عقد ازدواج به این ترتیب ممکن نباشد، به نحو دیگریکه برای ثبت اسناد رسمی پیش بینی شده است، صورت می گیرد.

ماده 62 –

نامزدي با زني جواز دارد كه در قيد نكاح و عدت غير نباشد.

ماده 63-

خواستگاري زن در عدت طلاق رجعي يا بائن بعبارت صريح و كنايه و در عدت وفات بعبارت صريح جواز ندارد.

ماده 64 -

نامزدي عبارت از وعده به ازدواج است، هريك از طرفين مي تواند از آن منصرف شود.

ماده 65-

هرگاه نامزد به نامزد خود هديه داده باشد، هديه دهنده مي تواند در صورت انصراف جانب مقابل و موجوديت هديه، عين يا قيمت روز خريد آن را مطالبه نمايد. اگر انصراف از طرف هديه دهنده صورت بگيرد يا هديه هلاك و يا استهلاك گرديده باشد، رد آن را بهيچ صورت مطالبه کرده نمي تواند.

ماده 66 -

عقد ازدواج با ايجاب و قبول صريح كه فوريت و استمرار را افاده كند بدون قيد وقت در مجلس واحد صورت مي گيرد.

ماده 67-

ازدواج در صورت تعليق آن به شرط غير محقق يا مضاف ساختن آن بزمان آينده عقد شده نمي تواند .

ماده 68 -

هرگاه در عقد ازدواج شرطي گذاشته شود كه مخالف قانون و اهداف ازدواج باشد، عقد صحيح و شرط باطل پنداشته ميشود.

ماده 69 -

در عقد ازدواج بدل \_ زن، بدل زن ديگر قرار نگرفته و براي هريك از زوجه ها مهر مثل لازم مي گردد.

ماده 70 -

اهليت ازدواج وقتي كامل مي گردد، كه ذكور سن (18) و اناث شانزده سالگي را تكميل کرده باشند.

ماده 71 -

(1) هر گاه دختر سن مندرج ماده (70) اين قانون را تكميل نكرده باشد، عقد ازدواج وي تنها توسط پدر صحيح التصرف يا محكمه با صلاحيت صورت گرفته مي تواند.

(2) عقد نكاح صغيره كمتر از (15) سال بهيچ وجه جواز ندارد.

ماده 72-

(1) گرفتن وكيل براي عقد ازدواج جواز دارد.

(2) وكيل نمي تواند موكله خود را به عقد نكاح خود درآورد، مگر اينكه در عقد وكالت به آن تصريح شده باشد.

ماده 73-

وكيل نمي تواند در عقد ازدواج بدون تفويض صلاحيت يا اجازه موكل يا موكله خود، شخص ديگري را بصفت وكيل انتخاب نمايد.

ماده 74-

وكيل نمي تواند عملي را كه خارج از حدود وكالت او باشد، انجام دهد. تصرف خارج از حدود وكالت بمتابه عمل فضولي بوده و موقوف با اجازه موكل يا موكله او مي باشد.

ماده 75-

وكيل به تسليم زوجه به زوج و پرداخت مهر مكلف نمي باشد، مگر اينكه از پرداخت مهر ضمانت کرده باشد. درين صورت وكيل نمي تواند كه مهر تاديه شده را از زوج مطالبه نمايد. جز در حالي كه ضمانت وكيل با اجازه زوج صورت گرفته باشد.

ماده 76-

در صورتيكه طرفين عقد اصالتا شرعا يا توكيلا تحت ولايت شخصي واحد قرار داشته باشند، شخص مي تواند به تنهائي از جانب طرفين عقد ايجاب و قبول نمايد، مشروط بر اينكه شرايط قانوني عقد رعايت شده باشد.

ماده 77 -

براي صحت عقد نكاح و نفاذ آن شرايط آتي لازم است :

1- انجام ايجاب و قبول صحيح توسط عاقدين يا اولياء يا وكلاي شان.

2- حضور دو نفر شاهد با اهليت.

3- عدم موجوديت حرمت دائمي و يا موقت بين ناكح و منكوحه.

ماده 78-

قاضي ولي اشخاصي است كه ولي نداشته باشند.

ماده 79-

اشخاصیکه طبق ماده (78) این قانون تحت ولایت قاضی قرار می گیرند، قاشی نمیتواند آنها را به عقد ازدواج خود یا اصول و فروع خویش درآورد.

ماده 80-

هرگاه عاقله رشیده بدون موافقه ولی ازدواج نماید، عقد نکاح نافذ و لازم میباشد.

ماده 81 -

ازدواج شخص با اصول و فروع خود و فروع پدر و مادر و طبقه اول فروع اجداد بطور ابدی حرام است.

ماده 82-

ازدواج شخص با زوجه اصول و زوجه فروع خودش بطور دایم حرام است. همچنان ازدواج شخص با اصول زوجه اش مطلقاً و با فروع زوجه در صورت دخول بطور دایم حرام میباشد.

ماده 83-

ازدواج زنی با اصل و فرع مزنیه همچنان ازدواج مزنیه با اصول و فروع زانی حرام می باشد.

ازدواج اصول و فروع مزنیه با اصول و فروع زانی ازین امر مستثنی است.

ماده 84-

حرمت رضاعی باستثنای حالات ذیل مانند حرمت نسبی است :

1- خواهر پسر رضاعی.

2- مادر خواهر یا برادر رضاعی.

3- مادر کلان پسر یا دختر رضاعی.

4- خواهر برادر رضاعی.

ماده 85-

در حالات ذیل حرمت موقت موجود میگردد:

1- جمع در نکاح بین دو زنیکه هر گاه یکی آنها مرد فرض شود ، حرمت ازدواج بین شان بوجود آید.

2- مطلقه ثلاثه تا زمانیکه با شخص دیگری ازدواج نماید.

3- منکوحه و معتده غیر.

4- زنیکه لعان شده باشد تا وقتیکه، شوهر خود را تکذیب نماید .

5- زنیکه اهل کتاب نباشد.

ماده 86-

ازدواج به بیش از يك زن بعد از تحقق حالات آتی صورت گرفته می تواند :

1- در حالتیکه خوف عدم عدالت بین زوجات موجود نباشد .

2- در حالتیکه شخص کفایت مالی برای تامین نفقه زوجات از قبیل غذا، لباس، مسکن و تدایو مناسب را دارا باشد.

3- در حالتیکه مصلحت مشروع، مانند عقیم بودن زوجه اولی و یا مصاب بودن وی به امراض صعب العلاج، موجود باشد.

ماده 87-

زنیکه شوهر وی بر خلاف حکم ماده (86) این قانون ازدواج نموده باشد، می تواند مطابق به احکام مندرج ماده (183) این قانون، بر اساس تفریق به سبب ضرر از محکمه مطالبه طلاق نماید.

ماده 88-

زن می تواند هنگام عقد ازدواج شرط گذارد که اگر زوج وی مخالف احکام مندرج مانند (86) این قانون به زن دیگر ازدواج کند، صلاحیت طلاق به او انتقالی داده میشود . این شرط وقتی اعتبار دارد که در وثیقه نکاح درج شده باشد.

ماده 89-

شخصیکه در ازدواج به بیش از يك زن مطابق حکم مندرج ماده (86) این قانون متاهل بودن خود را کتمان نماید و رضائیت و موافقه صریح زنی را که جدیداً به نکاح گرفته است در مورد بدست نیاورده باشد، درینصورت زوجه جدید می تواند در صورت عدم رضائیت به دوام معاشرت به زوج، مطابق به احکام مندرج ماده (183) بر اساس تفریق به سبب ضرر از محکمه مطالبه طلاق نماید.

مبحث هفتم - آثار ازدواج

فرع اول - احکام عمومی

ماده 90-

- بر نکاح صحیح و نافذ تمام آثار آن از قبیل، نفقه زوجه، حقوق میراث، ثبوت نسب و حرمت مصاهره مرتب میگردد.  
ماده 91-
- در مورد لزوم کل مهر، خلوت صحیح، حکم دخول را در نکاح صحیح دارد، گرچه زوج عنین باشد. همچنان در مورد اثبات نسب، نفقه، حرمت نکاح خواهر زوجه، حکم خلوت صحیح، عیناً حکم دخول در نکاح صحیح را دارا می باشد.  
ماده 92-
- ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان باطل است. مرد مسلمان می تواند با زن اهل کتاب ازدواج نماید.  
(2) ازدواج زن اهل کتاب توسط ولی کتابی وی بحضور دو نفر شاهد اهل کتاب صورت گرفته می تواند. در موارد مندرج این ماده اولاد تابع دین پدر شناخته می شود.  
ماده 93-
- نکاح زن اهل کتاب بالای زن مسلمان و عکس آن جواز دارد.  
ماده 94-
- هرگاه در نکاح غیر صحیح بین زوج و زوجه قبل از دخول و مقدمات آن تفریق صورت بگیرد، موجب حرمت مصاهره نمی گردد.  
ماده 95-
- هیچ يك از آثار ازدواج صحیح بر ازدواج باطل گرچه دخول در آن صورت گرفته باشد، مرتب نمیگردد.  
ماده 96-
- ازدواجیکه با ایجاب و قبول صورت گرفته و بعضی شرایط آن تکمیل نگردیده باشد، فاسد و احکام ازدواج بر آن مرتب نمی گردد.  
ماده 97-
- (1) ازدواج فاسد قبل از دخول در حکم نکاح باطل است.  
هرگاه بعد از ازدواج فاسد دخول صورت بگیرد، مهر، نسب، حرمت مصاهره، عدت، تفریق و نفقه ثابت میگردد.
- فرع دوم- مهر  
ماده 98-
- کل مهر باوطني، خلوت صحیح یا وفات یکی از زوجین گرچه قبل از دخول یا خلوت صحیح صورت گرفته باشد، لازم میگردد.  
ماده 99-
- زوجه مستحق مهر مسمی می باشد. اگر مهر حین عقد تعیین نشده و یا نفی آن بعمل آمده باشد، مهر مثل لازم می گردد.  
ماده 100-
- مال قابل تملك، مهر تعیین شده می تواند.  
ماده 101-
- (1) کل یا قسمتی از مهر، حین عقد طور معجل یا مؤجل تعیین شده می تواند.  
(2) در صورت عدم تصریح، بعرف رجوع می گردد. پرداخت مهر مؤجل در صورت تفریق یا وفات تابع مدت کوتاه تر می باشد، مگر اینکه حین عقد مدت معینی تصریح شده باشد.  
ماده 102-
- (1) زوج می تواند مقدار مهر را بعد از عقد تزئید نماید.  
(2) در حالت فوق زیادت در مهر تابع شرایط ذیل است:  
1- مقدار زیادت مهر معلوم باشد.  
2- زوجه یا ولی او این زیادت را قبول نماید.  
3- رابطه زوجیت باقی باشد.  
ماده 103-
- (1) زوجه بالغه که سن ازدواج قانونی را تکمیل نموده باشد، می تواند در حالت صحت و رضای خود مهری را که نقداً تعیین شده باشد، کلاً و یا قسماً از ذمه زوج ساقط نماید.  
(2) پدر زوجه ای که سن مندرج ماده (70) این قانون را تکمیل نکرده باشد، بهیچ صورت نمی تواند مهر را از ذمه زوج ساقط نماید.  
ماده 104-

زنیکه اختیار تعیین مهر را به زوج تفویض نموده و مهر او تسمیه نشده باشد، می تواند بعد از عقد و قبل از دخول، تعیین مهر را مطالبه نماید. زوج مکلف است مهر او را معین کند در صورت امتناع، زوجه می تواند تعیین مهر مثل را از محکمه با صلاحیت مطالبه بدارد.

ماده 105-

هرگاه تفریق قبل از دخول یا خلوت صحیحه واقع گردد، در صورت تسمیه، زوجه نصف مهر مسمی و در غیر آن نصف مهر مثل را مستحق می شود.

ماده 106-

هرگاه تفریق قبل از دخول یا خلوت صحیحه از طرف زوجه صورت گیرد، مهر وی کاملاً ساقط می گردد.

ماده 107-

هرگاه تفریق بین زوجین قبل از دخول یا خلوت صحیحه واقع گردد، برای زوجه، متعه ای که عبارت از البسه معمول و امثال وی می باشد، واجب می گردد. در تعیین متعه، توان مالی زوج در نظر گرفته شده و بهیچ صورت قیمت آن از نصف مهر مثل تجاوز نمی کند.

ماده 108-

(1) هرگاه طلاق قبل از دخول واقع گردیده و مهر مسمی باشد و یا زوج وفات نماید، متعه برای زوجه واجب نمی گردد.

(2) در صورتیکه طلاق بعد از دخول واقع گردد، خواه مهر مسمی باشد یا نه، ادای متعه برای زوجه جواز دارد.

ماده 109-

هرگاه شخصی در حین مرض موت خود ازدواج نموده و مهر زوجه اش را بیشتر از مهر مثل تعیین کرده باشد، این زیادت تابع احکام وصیت می گردد.

ماده 110-

مهر، ملکیت زوجه محسوب می گردد. زوجه می تواند در مهر خود هر نوع تصرف مالکانه بنماید.

ماده 111-

هرگاه زوجه کل مهر یا قسمتی از آن را قبل یا بعد از قبض بزوجه هبه نموده و قبل از دخول، طلاق واقع گردد، زوج نمی تواند نصف مهر را مطالبه نماید.

ماده 112-

هرگاه مهر پول نقد یا شیئی مثلی نبوده و زوجه نصف یا کل آنرا به زوج هبه نماید، در صورت وقوع طلاق قبل از دخول، زوج نمی تواند هیچ چیز را به عنوان مهر مطالبه نماید.

ماده 113-

پدر نمیتواند مهر دختر خود را کلاً یا قسماً هبه نماید.

ماده 114-

زوجه مجبور گردانیده نمی شود، تا کل یا قسمتی از مهر خود را به زوج یا شخص دیگری واگذار شود. در صورتیکه زوجه قبل از قبض کل مهر وفات نماید، ورثه وی می تواند از زوج و در صورت وفات زوج از ورثه او پس از وضع حق الارث زوجه مهر باقیمانده را مطالبه نمایند.

فرع سوم - مسکن

ماده 115-

زوج مطابق به توان مالی خود برای زوجه اش مسکن مناسب تهیه مینماید.

ماده 116-

هرگاه شخصی بیش از يك زوجه داشته باشد، نمی تواند بدون رضائیت، آنها را در مسکن واحد مجبور به رهائش گرداند.

فرع چارم - نفقه

ماده 117-

(1) با عقد نکاح صحیح و نافذ نفقه بر زوج لازم می گردد، گرچه زوجه در مسکن اقاربش رهائش داشته باشد. اگر زوجه از رفتن بمسکن زوج بدون حق امتناع ورزد، نفقه وی بر زوج لازم نمی گردد.

(2) زوجه وقتی حق دارد از رفتن بمسکن زوج امتناع ورزد، که مسکن مناسب مطابق به ماده (115 و 116) این قانون از

طرف زوج تهیه نشده و یا مهر معجل وی تادیه نگردیده باشد.

ماده 118-

نفقة زوجة مشتمل است بر طعام، لباس، مسکن و تدایي متناسب به توان مالی زوج.

ماده 119-

هرگاه زوج از ادای نفقه امتناع ورزد یا تقصیر وی در آن ثابت گردد، محکمه با صلاحیت زوج را بادی نفقه مکلف میگرداند.

ماده 120-

نفقه زوجة باینر حبس زوج گر چه توان ادای آن را نداشته باشد، از ذمه وی ساقط نمی گردد.

ماده 121-

هرگاه زوج غایب باشد، نفقه زوجة از اموال زوج که شامل نفقه شده بتواند و بدسترس وی قرار داشته باشد، تامین میگردد. در غیر آن از اموالیکه نزد دیگری طور ودیعت یا دین دارد، نفقه زوجة تعیین میگردد.

ماده 122-

در حالات ذیل زوجة مستحق نفقه نمی گردد:

1- زوجة بدون اجازه زوج یا بغیر مقاصد جایز از مسکن خارج گردد.

2- زوجة بامور زوجیت اطاعت نداشته باشد.

3- مانع انتقال زوجة به مسکن زوج موجود باشد.

ماده 123-

نفقه زوجة مطابق بتوان مالی زوج تامین میگردد، مشروط بر اینکه نفقه از حداقل کفاف زوجة کمتر نباشد.

ماده 124-

زیادت و تنقیص نفقه تابع تحول توان مالی زوج و تغیر قیمت اشیاء در محل می باشد. ادعای زیادت و یا تنقیص نفقه متعینه قبل از سپری شدن شش ماه از تاریخ تعیین آن پذیرفته نمی شود.

ماده 125-

هرگاه زوج از ادای نفقه واجبه امتناع ورزد، از تاریخ امتناع به ادای نفقه زوجة مکلف میگردد.

ماده 126-

مطلقة از تاریخ طلاق تا ختم عدت مستحق نفقه میگردد.

ماده 127-

ادعای مطلقة در مورد نفقه ایام عدت اگر بیشتر از یکسال از تاریخ طلاق باشد، قابل سمع نیست.

ماده 128-

نفقه واجبه جز به ادای ابراء از آن ساقط نمی گردد.

ماده 129-

ابراء از نفقه قبل از اینکه تعیین شده باشد باطل است، خواه تعیین نفقه رضائی باشد یا قضائی. اما ابراء از نفقه بعد از تعیین وقتی صحیح میگردد که ابراء از نفقه ایام گذشته باشد. ابراء از نفقه روز، هفته، ماه و سال آینده وقتی صحیح می گردد، که نفقه بالترتیب طور روزمره هفته وار، ماهوار و سالانه تعیین شده باشد.

ماده 130-

دین نفقه زوجة بر ذمه زوج یا اینکه بر ذمه زوجة باشد باسناد مطالبه هر يك از زوجین مجراء شده می تواند.

مبحث هشتم - انحلال ازدواج

فرع اول - احکام عمومی

ماده 131-

عقد ازدواج با فسخ، طلاق، خلع یا تفریق مطابق باحکام مندرج این قانون منحل میگردد.

فرع دوم - فسخ

ماده 132-

فسخ عبارت است از نقض عقد ازدواج به سبب وقوع خلل در حین عقد و یا بعد از آن، به نحویکه مانع دوام ازدواج گردد.

ماده 133-

حالات مذکور ماده (132) که موجب فسخ عقد ازدواج شناخته میشود قرار ذیل می باشد:

– 1خلل در حین عقد ناشی از اسباب ذیل میباشد:

الف – فقدان یکی از شروط صحت عقد.

ب –خیار افاقه (زوال جنون) وعته.

ج – نقصان مهر از اندازه مهر مثل زوجه.

– 2خلل بعد از عقد که مانع دوام ازدواج میگردد، ناشی از اسباب ذیل میباشد:

الف – حرمت مصاهره.

ب –لعان.

ج –امتناع زوجه غیر کتابی از مسلمان شدن در صورتیکه زوج او مسلمان شده باشد.

ماده 134–

(1)فسخ عقد ازدواج در هر دو حالت مندرج ماده (133) این قانون بحکم قطعی محکمه با صلاحیت صورت میگیرد .

(2)فسخ ناشی از اسباب مندرج فقره (دوم) ماده مذکور برضایت زوجین بدون حکم محکمه نیز جواز دارد.

فرع سوم – طلاق

ماده 135–

(1)طلاق عبارت از انحلال رابطه زوجیت صحیحه در حال یا آینده، بین زوج و زوجه، بالفاظیکه وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند.

(2)طلاق از جانب زوج یا محکمه با صلاحیت بدرخواست زوجه مطابق به احکام این قانون صادر میگردد.

ماده 136–

طلاق تنها بالایی زوجه ایکه در نکاح صحیح یا در عدت طلاق رجعی باشد، واقع میگردد.

ماده 137–

طلاق هر زوج عاقل و بالغ واقع میگردد، گرچه زوج سفیه یا مریض غیر مختل العقل باشد.

ماده 138–

طلاق بحالت سکر واقع نمیکردد.

ماده 139–

(1)زوج می تواند بصورت شفوی و یا تحریری زوجه اش را طلاق نماید. هرگاه زوج فاقد این دو وسیله باشد، طلاق به اشارات معموله که صراحتاً معنی طلاق را افاده نماید، صورت گرفته می تواند.

(2)طلاق بالفاظ صریحیکه در عرف معنی طلاق را افاده کند، بدون نیت واقع میگردد.

ماده 140–

زوجه قاصر، از جانب زوج یا پدر زوج طلاق شده نمی تواند.

ماده 141–

طلاق اشخاص ذیل اعتبار ندارد :

– 1مجنون، مگر در صورتیکه طلاق را قبل از جنون به شرطی معلق ساخته و شرط در حال جنون موجود شود.

– 2معتوه .

– 3مکره.

– 4نایم.

– 5شخصیکه عقلش به علت زیادت سن و یا مرض مختل گردیده باشد.

– 6شخص مدهوش که قوه ممیزه اش را به علت غضب یا عوامل دیگری از دست داده و قولش را درک نکند.

ماده 142–

زوج می تواند زوجه اش را توسط وکیل قانونی طلاق دهد یا اینکه صلاحیت طلاق را بخود زوجه تفویض نماید.

ماده 143–

زوج بعد از تفویض صلاحیت طلاق نمی تواند از آن رجوع کند، مگر اینکه زوجه صلاحیت مفوضه را قبول نکرده باشد.

ماده 144–

زوج در برابر زوجه صلاحیت سه طلاق را دارد.

ماده 145–

طلاق مقترن بعدد خواه بالفاظ یا اشاره صورت گرفته باشد، يك طلاق شناخته میشود.

ماده 146–

طلاق بطور عموم رجعي و در موارد ذیل باین می باشد:

1- طلاق سوم.

2- طلاق قبل دخول.

3- طلاق به عوض.

4- طلاقیکه درین قانون باین خوانده شده.

ماده 147-

زوج نمی تواند با مطلقه ثلاثه خود دوباره ازدواج نماید، مگر اینکه مطلقه ثلاثه با شخص دیگری ازدواج نموده و بعد از دخول ازدواج دومی طلاق گردیده و عدت را تکمیل کرده باشد.

ماده 148-

هر نوع طلاق زوجه قبل از دخول همچنان يك یا دو طلاق رجعي که در آن رجوع صورت نگرفته باشد، طلاق باین صغرا گفته میشود .

ماده 149-

آثار ازدواج و صلاحیت زوج با يك یا دو طلاق رجعي تا زمان تکمیل عدت طلاق از بین نرفته ، بحال خود باقی می ماند.

ماده 150-

تعلیق رجوع بزمان آینده یا بکدام شرط جواز ندارد. در صحت رجوع حضور شهود شرط نمی باشد.

ماده 151-

رابطه زوجیت در طلاق رجعي با پاك شدن از حیض سوم قطع و حق رجوع زوج ساقط میگردد .

ماده 152-

طلاق باین صغرا عقد ازدواج را منحل و آثار مرتب بر آن را از بین می برد. صلاحیت زوج و جمیع روابط زوجیت را باستثنای عدت، بمجرد وقوع ساقط می سازد.

ماده 153-

(1) طلاق باین صغرا موجب حرمت ازدواج مطلقه به زوج نمی گردد.

(2) زوج می تواند با مطلقه باین صغرا در حین عدت و یا بعد از آن مجددا ازدواج نماید، مشروط بر اینکه این ازدواج برضای زن و به عقد و مهر جدید صورت بگیرد.

ماده 154-

هرگاه مطلقه با شخص دیگری ازدواج نموده و پس از دخول طلاق گردد، می تواند با زوج اول ازدواج نماید. درین صورت طلاق های قبلی از اعتبار ساقط، زوج مجددا صلاحیت سه طلاق را کسب مینماید .

ماده 155-

هرگاه زوج در حال مرض موت، زوجه خود را به طلاق باین طلاق نماید، این طلاق مانع حق ارث زوجه در صورتی که عدت او قبل از وفات تکمیل نشده باشد ، نمی گردد، مشروط بر اینکه مطلقه از وقوع طلاق تا وفات به سبب دیگری از حق میراث محروم نگردیده باشد.

فرع چهارم - خلع

ماده 156-

(1) خلع عبارت است از انحلال عقد ازدواج در بدل مالیکه زوجه آنرا برای زوج می پردازد.

(2) خلع بلفظ صریح آن یا بهر لفظ دیگریکه مفهوم خلع را افاده نماید، صورت می گیرد.

ماده 157-

خلع وقتی صحیح میگردد که زوج واجد صلاحیت طلاق و زوجه محل آن باشد.

ماده 158-

مالیکه بصفت مهر قبول شده بتواند، بدل خلع نیز قبول میگردد.

ماده 159-

خلع زوجه ایکه فاقد اهلیت باشد، جواز دارد. مگر زوجه بدون موافقت ولی مال وی، بپرداخت بدل خلع مجبور گردانیده نمی شود.

ماده 160-

خلع در حکم طلاق باین بوده، موقوف بحکم محکمه نمی باشد .

ماده 161-

هریک از زوجین می توانند قبل از قبولی طرف مقابل از ایجاب خود رجوع نماید.

ماده 162-

هرگاه خلع در بدل مال معین بغیر از مهر صورت گیرد، زوجه بپرداخت آن مکلف گردیده، مطالبه دیگری ناشی از حقوق زوجیت از قبیل مهر یا نفقه ایام گذشته آن که در حین خلع بدمه یکدیگر داشته باشند، صورت گرفته نمی تواند

ماده 163-

هرگاه خلع در بدل کل مهر صورت گرفته باشد. در صورتیکه زوجه کل مهر و یا قسمتی از آنرا تسلیم شده باشد، مکلف است تا اندازه تسلیم شده را اعاده نماید. در غیر آن مهر از ذمه زوج ساقط میگردد. خواه خلع قبل از دخول و یا بعد از آن صورت گرفته باشد.

ماده 164 -

هرگاه بدل هنگام خلع تعیین نشده باشد، جمیع حقوق زوجیت از ذمه زوجین ساقط گردیده، زوج نمی تواند آنچه را زوجه تسلیم شده از او استرداد یا زوجه آنچه را بر ذمه زوج باقیمانده، مطالبه نماید. خواه این خلع قبل از دخول صورت گرفته باشد یا بعد از آن.

ماده 165 -

هرگاه بدل هنگام خلع نفی شده باشد، طلاق بائن واقع شده موجب اسقاط حقوق زوجیت از یکدیگر نمی گردد.

ماده 166 -

هرگاه زوج بدل خلع را بغیر حق اخذ نماید، در صورتیکه نکاح فاسد باشد، خلع صحیح نمی گردد. زوجه می تواند بدل آنرا نیز استرداد نماید.

ماده 167-

هرگاه بدل خلع قبل از تسلیم به زوج، هلاک گردیده و یا باستحقاق برده شود، زوجه بپرداخت مثل یا قیمت آن مکلف می باشد.

ماده 168 -

در خلع نفقه عدت ساقط نمی گردد. مگر اینکه زوجین هنگام خلع صراحتاً به اسقاط آن موافقه کرده باشند .

ماده 169-

هرگاه اجرت شیر دادن طفل در مدت رضاع یا حفاظت وی به شمول نفقه در یک مدت معین از طرف زوجه بدل خلع قبول گردد، زوجه مکلف به ایفای تعهدش می باشد .

ماده 170 -

هرگاه زوجه به علتی از قبیل ازدواج با شخص دیگر، فرار، فوت خود و یا طفلش، تعهدش را در مورد شیر دادن، حفاظت و نفقه طفل کاملاً ایفا نه نماید، زوج می تواند اجرت باقیمانده مدت رضاع و نفقه باقیمانده را مطالبه نماید، مگر اینکه بعدم مطالبه در صورت وفات طفل یا زوجه هنگام خلع موافقه شده باشد.

ماده 171-

هرگاه قبل از ولادت، شیر دادن طفل بدل خلع تعیین گردد، پس از آن ثابت شود که حمل موجود نبوده یا سقط شده است و یا اینکه طفل قبل از تکمیل دو سال شیرخوارگی وفات نماید، زوج، معادل اجرت شیر دادن تمام یا مدت باقیمانده را مطالبه کرده می تواند.

ماده 172 -

زوجه وقتی می تواند حفاظت طفل را تا سن بلوغ بدل خلع تعیین نماید که طفل، دختر باشد. هرگاه زوجه در خلال این مدت با شخص دیگری ازدواج نماید. پدر دختر می تواند طفلش را از زوجه تسلیم گردیده و معادل اجرت حفاظت مدت باقیمانده را مطالبه نماید. گرچه به بودن طفل نزد مادر قبلاً موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 173 -

(1) هرگاه هنگام خلع، بودن طفل در دوره حضانت نزد زوج شرط شده باشد. عقد خلع صحیح و شرط باطل می باشد. زوجه می تواند طفل را تا تکمیل دوره حضانت نزد خود حفاظت نماید، مشروط بر اینکه این حق بعلت دیگری ساقط نشده باشد.

(2) اجرت حضانت و نفقه طفل در صورتیکه طفل فقیر باشد، بدوش پدر وی می باشد.

ماده 174 -

زوج نمی تواند دینی را که بر ذمه زوجه اش دارد، در عوض دین نفقه طفل مجرا نماید. اگر نفقه طفل بدل خلع تعیین گردد و زوجه معسر باشد، زوج مکلف بپرداخت نفقه طفل میباشد. در صورت یسار زوجه، زوج میتواند مبالغ پرداخته شده را از وی مطالبه نماید.

ماده 175-

(1) هرگاه زوجه در حال مرض موت با زوج خلع نماید، خلع صحیح و به اثر آن طلاق بائن واقع میگردد. در صورتیکه زوجه در اثنای عدت وفات نماید، زوج از جمله حق ارث، بدل خلع یا ثلث ترکه، آنچه کمترین باشد مستحق می گردد. در

صورت وفات بعد از عدت از جمله ثلث ترکه و بدل خلع کمتر آنرا مستحق می شود.  
(2) اگر زوجه صحت یابد، زوج تمام بدل تعیین شده خلع را مستحق می شود.

فرع پنجم - تفریق

جزء اول - تفریق به سبب عیب

ماده 176-

زوجه وقتی می تواند مطالبه تفریق نماید، که زوج مبتلا به مرضی باشد که اعاده صحت وی غیر ممکن یا مدت طولانی برای معالجه او لازم باشد، به نحویکه معاشرت با زوج بدون ضرر کلی متعذر باشد.

ماده 177-

هرگاه زوجه هنگام عقد یا قبل از آن بعیوب متذکره ماده (176) این قانون واقف بوده یا در صورت وقوع عیب بعد از عقد طور صریح یا ضمنی به آن رضایت نشان داده باشد، نمی تواند مطالبه تفریق نماید.

ماده 178-

در تثبیت عیوب متذکره ماده (176) این قانون از نظریات اهل خبره استفاده بعمل می آید.

ماده 179-

هرگاه عیب از نوعی تثبیت گردد که اعاده صحت وی غیر ممکن باشد، محکمه بدون تعویق به تفریق زوجین حکم می نماید.  
در صورتیکه عیب قابل علاج بوده و مدت طولانی برای معالجه لازم باشد، محکمه مطالبه تفریق را تا مدتیکه متجاوز از یکسال نباشد به تعویق می اندازد.

ماده 180-

تفریق به سبب عیب، طلاق بائن است.

ماده 181 -

تفریق به سبب عیب موجب حرمت ابدی نگردیده، زوجین می توانند بعد از تفریق دوباره با هم ازدواج نمایند، خواه در عدت باشد یا بعد از آن

ماده 182 -

هرگاه یکی از زوجین که به سبب عیب بین آنها تفریق واقع شده وفات نماید، طرف دیگر مستحق ارث از وی نمی گردد.  
جزء دوم - تفریق به سبب ضرر

ماده 183-

هرگاه زوجه از معاشرت با زوج ضرری را ادعا کند که دوام معاشرت را در چنین حالت بین امثال زوجین غیر ممکن گرداند، می تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید.

ماده 184-

(1) هرگاه ضرر مورد ادعا ثابت گردیده و اصلاح بین زوجین صورت گرفته نتواند، محکمه به تفریق حکم مینماید.

(2) تفریق، حکم یک طلاق بائن را دارد.

ماده 185 -

هرگاه ضرر مورد ادعا ثابت نگردیده و زوجه بادعای خود اصرار داشته باشد، محکمه دو شخص را بحیث حکم جهت اصلاح بین زوجین تعیین مینماید.

ماده 186 -

(1) حکم باید شخص عادل بوده یکی از اقارب زوج و دیگری از اقارب زوجه باشد. اگر اقارب زوجین موجود نباشند، حکم از اشخاصی تعیین میگردد که از احوال زوجین معلومات کافی داشته به اصلاح بین زوجین قادر باشد.

(2) حکم باید در محکمه سوگند یاد نماید که وظیفه خود را بعدل و امانت داری ایفا می کند .

ماده 187-

اشخاصیکه بحیث حکم تعیین میشوند، باید علل اختلاف و طرق اصلاح بین زوجین را تشخیص نموده در تأمین اصلاح کوشش نمایند.

ماده 188-

(1) هرگاه حکم باصلاح بین زوجین موفق نشود و منشاء اختلاف زوج یا زوجین بوده و یا اصلاً معلوم نباشد، محکمه به تفریق بین آنها حکم مینماید .

(2) در صورتیکه زوجه منشاء اختلاف باشد، حکم به تفریق در بدل کل مهر و یا قسمتی از آن تصمیم می گیرد.

ماده 189-

(1) هرگاه در نظریات اشخاصیکه بحیث حکم تعیین شده اند، اختلاف موجود گردد، از طرف محکمه مکلف به تجدید نظر میگردند.

(2) در صورت دوام اختلاف محکمه اشخاص دیگری را مطابق حکم مندرج ماده (186) این قانون بحیث حکم تعیین می نماید.

ماده 190-

حکم تصامیم خود را به محکمه تقدیم و محکمه مطابق به آن حکم صادر مینماید.

جزء سوم - تفریق به سبب عدم

انفاق

ماده 191-

هرگاه زوج از ادای نفقه امتناع ورزد در حالیکه ظاهراً مالک دارائی نبوده و عجز وی از ادای نفقه نیز ثابت شده نتواند، زوجه می تواند مطالبه تفریق نماید.

ماده 192-

هرگاه زوج عجز خود را از ادای نفقه ثابت نماید، محکمه مدت مناسبی را که از سه ماه تجاوز نکند، بوی مهلت میدهد. در صورتیکه باز هم به ادای نفقه قادر نشود، محکمه به تفریق بین زوجین حکم مینماید.

ماده 193-

تفریق بین زوجین که به سبب عدم ادای نفقه بحکم محکمه صورت بگیرد، در حکم طلاق رجعی بوده، زوج می تواند به زوجه اش در خلال عدت رجوع نماید. مشروط بر اینکه زوج توان مالی و آمادگی خود را بادی نفقه ثابت نماید.

جزء چارم - تفریق به سبب غیاب

ماده 194-

هرگاه زوج مدت سه سال یا زیاده از آن بدون عذر معقول غایب گردد، در صورتیکه زوجه از غیاب وی متضرر شود، می تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید. گرچه زوج مالک دارائی بوده و زوجه از آن نفقه خود را تامین کرده بتواند.

ماده 195-

(1) در صورت غیابت زوج، محکمه بعد از استماع مطالبه تفریق از جانب زوجه، موضوع را به زوج غایب کتباً اعلام نموده و مدتی را تعیین مینماید تا در خلال آن زوج مذکور به مسکن فامیل عودت نموده یا زوجه خود را به اقامتگاه خویش طلب نماید.

(2) در صورتیکه زوج غایب با وجود اعلام محکمه، بدون عذر معقول به غیابت خود ادامه بدهد یا اصلاً وصول اعلام به زوج غیر ممکن باشد، در چنین احوال، محکمه به تفریق بین زوجین حکم مینماید.

ماده 196-

هرگاه زوج بحکم قطعی محکمه به حبس ده سال یا بیشتر از آن محکوم گردیده باشد، زوجه می تواند پس مدت پنج سال مطالبه تفریق نماید گرچه زوج محبوس توان ادای نفقه را داشته باشد.

ماده 197 -

(1) تفریق به سبب غیاب در حکم طلاق رجعی میباشد.

(2) هرگاه زوج غایب حاضر با زوج محبوس رها گردد، میتواند قبل از تکمیل عدت به زوج خود رجوع نماید.

مبحث نهم - آثار انحلال ازدواج

فرع اول - عدت

ماده 198-

عدت عبارت از مدت معینیست که با انقضای، آن تمام آثار مرتبه ازدواج از بین میرود.

ماده 199-

(1) قبل از تکمیل عدت هیچکس بدون از زوج نمی تواند با معتده ازدواج نماید.

(2) در موارد ذیل عدت بر زوجه لازم میگردد:

1- در صورتیکه تفریق بین زوجین در نکاح صحیح یا فاسد، بعد از دخول و یا بعد از خلوت صحیح یا خلوت فاسد در نکاح صحیح صورت گرفته باشد. خواه این تفریق باسناد طلاق رجعی، باین صغرا یا طلاق باین کبری صورت گرفته باشد.

2- در حالیکه تفریق به سبب لعان، عیب، نقصان مهر، خیار بلوغ و افاقه، فسخ، متارکه در نکاح فاسد یا وطی به شبهه صورت گرفته باشد.

ماده 200-

هرگاه زوج در نکاح صحیح قبل از دخول و یا بعد از آن وفات نماید، عدت بر زوجه لازم می‌گردد.

ماده 201-

(1) عدت در طلاق و تمام انواع فسخ بعد از نکاح صحیح برای زن مدخول بهایی حقیقی یا حکمی که حامله نبوده و حیض گردد، سه حیض کامل می‌باشد.

(2) حیضیکه در آن طلاق یا تفریق صورت گرفته در عدت محسوب نمی‌گردد.

ماده 202-

عدت در طلاق یا فسخ برای منکوحه آیه‌س یا منکوحه ایکه به سن بلوغ رسیده و حیض نگردیده سه ماه کامل می‌باشد.

ماده 203-

هرگاه مراهقه و آیه‌س عدت شان را بحساب ماه آغاز کرده و قبل از تکمیل سه ماه حیض شوند، عدت شان سه حیض کامل می‌باشد.

ماده 204-

(1) عدت زوجه عادی به طهر متداوم، یک سال کامل است. مشروط بر اینکه معتده در خلال این مدت حیض نشود. در صورت حیض شدن در سال اول، عدت با ختم سال دوم که معتده در آن حیض نشده باشد، تکمیل می‌گردد.

(2) اگر در سال دوم نیز حیض گردد، عدت بمجرد مشاهده خون در سال سوم و یا به ختم آن، بدون مشاهده خون تکمیل می‌گردد.

ماده 205 -

عدت زوجه عادی بخون ریزی متداوم که ترتیب عادت ماهوار خود را فراموش کرده باشد، بعد از وقوع طلاق و یا فسخ، هفت ماه کامل می‌باشد.

ماده 206-

عدت زوجه حامله با وضع کامل حمل تکمیل می‌گردد. مشروط بر اینکه تشکل اعضای حمل تماما و یا قسما ظاهر باشد.

ماده 207-

عدت وفات چار ماه و ده روز است، مگر اینکه زوجه حامله باشد. درین صورت حکم مندرج ماده (206) این قانون تطبیق می‌گردد.

ماده 208 -

هرگاه زوج قبل از تکمیل عدت طلاق زوجه خود وفات نماید، عدت طلاق تماما ملغی و عدت وفات مطاب بحکم ماده (207) (این قانون لازم می‌گردد. خواه این طلاق در حال صحت و یا مرض موت زوج صورت گرفته باشد.

ماده 209-

هرگاه زوجیکه در حال مرض موت، زوجه اش را بدون رضای وی طلاق بائن نموده و در خلال عدت وفات نماید، زوجه مستحق میراث گردیده، هر یک از عدت طلاق یا وفات را که مدت آن بیشتر باشد، تکمیل مینماید.

ماده 210-

هرگاه زوج با معتده طلاق بائن صغری در خلال عدت ازدواج نموده و مجددا طلاق نماید، درین صورت زوجه مهر کامل را مستحق گردیده عدت جدید را تکمیل مینماید. گرچه این طلاق قبل از دخول صورت گرفته باشد.

ماده 211 -

عدت بمجرد وقوع طلاق، وفات، فسخ، تفریق و یا متارکه در نکاح فاسد آغاز می‌گردد.

فرع دوم - نفقه عدت

ماده 212-

هر نوع تفریقیکه از جانب زوج واقع می‌گردد، خواه طلاق باشد و یا فسخ، موجب اسقاط نفقه عدت زوجه نمی‌گردد، گرچه زوج قصوری در آن نداشته باشد. نفقه معتدات آتی الذکر بر زوج لازم است:

1- معتده طلاق رجعی، بائن صغری و بائن کبری، خواه زوجه حامله باشد یا نه.

2- معتده لعان، ایلا و خلع. مگر اینکه از نفقه خود ابراء داده باشد.

3- معتده ایکه تفریق وی به سبب امتناع زوج از قبول اسلام صورت گرفته باشد.

4- معتده ایکه زوج عقد نکاح را به سبب خیار بلوغ و افاقه، فسخ نموده باشد.

5- معتده ایکه تفریق وی بائر مرتد شدن زوج یا به اثر ارتکاب فعلیکه موجب حرمت مصاهره می‌گردد، صورت گرفته باشد.

ماده 213-

نفقه معتده ایکه عقد نکاح را به سبب خیار بلوغ، نقصان مهر یا معیوب بودن زوج فسخ نموده باشد، ساقط نمی‌گردد. مشروط

بر اینکه معتده در مورد فوق قصوري نداشته باشد.

ماده 214-

هر نوع تفریقه به سبب قصور زوجه و مطالبه وي واقع شده باشد. موجب اسقاط نفقه عدت میگردد. در صورت فوق گرچه سبب تفریق قبل از تکمیل عدت از بین رفته باشد، معتده دوباره مستحق نفقه نمی گردد .

ماده 215-

در صورت وفات زوج، زوجه مستحق نفقه نمی گردد، خواه زوجه حامله باشد یا نه.

ماده 216-

هرگاه نفقه معتده از طرف زوجه تعیین نگردیده و معتده نیز مطالبه آنرا تا ختم عدت نکرده باشد، نفقه عدت ساقط میگردد.

مبحث دهم - حقوق اولاد

فرع اول - نسب

جزء اول - ثبوت نسب

در نکاح صحیح

ماده 217-

کمترین مدت حمل ششماه واکثر آن یکسال است.

ماده 218 -

طفل هر زوجه در ازدواج صحیح منسوب به زوج میگردد. مشروط بر اینکه کمترین مدت حمل در عقد ازدواج سپری شده مقاربت و خلوت صحیحه بین زوجین ثابت باشد.

ماده 219 -

هرگاه زوجه در مدت کمتر از ششماه از عقد ازدواج وضع حمل نماید، چنین طفل منسوب به زوج نمی گردد. مگر اینکه زوج نسبت طفل را بغیر از طریق زنا بخود ادعا نماید.

جزء دوم - ثبوت نسب بعد از تفریق یا وفات زوج

ماده 220-

هرگاه معتده طلاق یا وفات در مدت بیشتر از یکسال از طلاق یا وفات زوج وضع حمل نماید، دعوي نسب چنین معتده قابل سمع نمی باشد. مگر اینکه در صورت طلاق زوج و در وفات، ورثه زوج نسبت طفل را بخود ادعا نماید.

ماده 221 -

هرگاه مطلقه یا زوجه بعد از وفات زوج به تکمیل عدت خود اقرار نماید، نسبت طفل او به زوج وقتی ثابت می گردد که وضع حمل در مدت کمتر از ششماه از اقرار و یا کمتر از يك سال از طلاق یا وفات زوج، صورت گرفته باشد.

جزء سوم - ثبوت نسب در نکاح فاسد و دخول به شبهه

ماده 222-

(1) طفل زوجه در نکاح فاسد وقتی به زوج منسوب میگردد که طفل اقلا بعد از ششماه از تاریخ دخول تولد شده باشد.

(2) در صورت متارکه یا تفریق، طفل وقتی به زوج منسوب میگردد که حداکثر در خلال مدت یکسال تولد شده باشد.

ماده 223-

در صورت ثبوت نسب گرچه در نکاح فاسد یا دخول به شبهه باشد، آثار مرتبه قرابت از قبیل نفقه، ارث، حرمت و امثال آن ثابت می گردد.

جزء چهارم - اقرار به نسب

ماده 224 -

ثبوت نسب توسط اقرار به بنوت گرچه در حال مرض موت باشد، وقتی صورت می گیرد که :

1- مقرر در سنی باشد که مقرر له فرزند وي شده بتواند.

2- مقرر له نسب معلوم نداشته باشد.

3- مقرر له ممیز ادعای مقرر را تصدیق نماید.

ماده 225-

نسب توسط اقرار زوجه یا معتده، وقتی ثابت میگردد که زوج اقرار زوجه را تصدیق و یا از طرف زوجه ادله مثبتیه ارائه گردیده باشد.

ماده 226-

شخصیکه نسب وی معلوم نباشد و به ابوت یا امومت شخص اقرار نماید، نسب وی وقتی ثابت می گردد که:

1- مقرر در سنی باشد که فرزند مقرر له شده بتواند.

2- مقرر له ادعای مقرر را تصدیق نماید.

درین صورت حقوق ابوت و بنوت در برابر یکدیگر ثابت میگردد.

ماده 227-

اقرار به نسب در خارج از بنوت، ابوت و امومت بر غیر تأثیری ندارد، مگر اینکه تصدیق نموده باشد.

ماده 228 -

شخصیکه نسب وی معلوم بوده و به صفت فرزند خوانده شود، آثار ثبوت نسب از قبیل نفقه، اجرت حضانت، میراث، حرمت مصاهره و حرمت ازدواج مطلقه بر آن مرتب نمی گردد .

فرع دوم - رضاع

ماده 229 -

اجرت شیر دادن طفل بدمه شخصی است که به ادای نفقه وی مکلف است. این اجرت به مقابل تغذیه طفل پرداخته میشود.

ماده 230-

مادر تا وقتی که در قید نکاح زوج بوده یا در عدت طلاق رجعی باشد، مستحق اجرت شیر دادن طفل نمی گردد.

ماده 231-

هرگاه مادر طفلش را در خلال عدت طلاق باین یا بعد از تکمیل آن شیر بدهد، مستحق اجرت میگردد.

ماده 232-

مادر بیش از دو سال، مستحق اجرت شیر دادن طفل نمی گردد.

ماده 233 -

هرگاه زن دیگری بدون اجرت یا به اجرت کمتر از آنچه مادر مطالبه می نماید، به شیر دادن طفل حاضر شود، مادر مستحق اجرت شیر دادن نمی گردد.

ماده 234-

اجرتیکه نسبت شیر دادن برای مادر تعیین گردیده، به علت وفات پدر طفل ساقط نشده، از ترکه متوفی مثل سایر دیون پرداخته میشود.

ماده 235 -

زنیکه طفلی را قبل از تکمیل مدت دو سال از تولد وی شیر بدهد، مادر رضاعی طفل و شخصیکه به سبب مقاربت او شیر بوجود آمده باشد، پدر رضاعی وی محسوب شده، و احکام مندرج ماده (84) این قانون بر آن تطبیق می گردد.

فرع سوم - حضانت

ماده 236-

(1) حضانت عبارت از حفاظت و پرورش طفل است در مدتی که طفل به حفاظت و پرورش زن محتاج باشد.

(2) حضانت حق اشخاصیست که باسناد این قانون تنظیم گردیده است.

ماده 237-

مادر نسبی در خلال زوجیت و بعد از تفریق به حفاظت و پرورش طفل حق اولیت دارد. مشروط بر اینکه واجد شرایط اهلیت حضانت باشد .

ماده 238-

زنیکه حضانت طفل را بعهده می گیرد باید عاقله ، بالغه و امینه بوده که خوف ضیاع طفل نسبت عدم واریسی وی متصور نباشد و توان حفاظت و پرورش طفل داشته باشد.

ماده 239-

زننیکه حق حضانت طفل را دارند بترتیب درجه استحقاق عبارت اند از:

1- مادر، مادر مادر و یا بالاتر از آن.

2- مادر پدر.

3- خواهر اعیانی.

4- خواهر اخیافی.

5- خواهر علای.

6- دختر خواهر اعیانی.

7- دختر خواهر اخیافی.

8- دختر خواهر علای.

9- خاله اعیانی.

10- خاله اخیافی.

11- خاله علای.

12- خاله اعیانی پدر.

13- خاله اخیافی پدر.

14- خاله علای پدر.

15- عمه مادر.

16- عمه پدر.

ماده 240 -

هرگاه اشخاص مندرج ماده (239) این قانون وجود نداشته یا فاقد شرایط اهلیت حضانت باشند، حق حضانت به عصبیات طفل به ترتیب میراث انتقال مینماید.

ماده 241 -

هرگاه اشخاص مندرج مواد (239 و 240) این قانون وجود نداشته یا فاقد شرایط اهلیت حضانت باشند، طفل جهت حفاظت پرورش به نزدیکترین محرم از ذوی الارحام و ی به ترتیب درجه استحقاق، به اشخاص ذیل سپرده میشود :

1- پدر مادر.

2- برادر اخیافی.

3- پسر برادر اخیافی.

4- کاکای اخیافی.

5- مامای اعیانی.

6- مامای علای.

7- مامای اخیافی.

دختر کاکا، دختر عمه، دختر ماما و دختر خاله در صورتیکه طفل پسر باشد، همچنان پسر کاکا، پسر عمه، پسر ماما و پسر خاله در صورتیکه طفل دختر باشد، حق حضانت و ی را ندارد .

ماده 242 -

هرگاه بیش از يك نفر حق حضانت طفل را داشته باشند، محکمه می تواند هر کدام را که بیشتر به مصلحت طفل باشد، انتخاب نماید.

ماده 243 -

هر گاه حق حضانت به سببی از اسباب قانونی ساقط گردد، با از بین رفتن سبب مذکور، این حق دوباره اعاده میگردد .

ماده 244 -

اجرت حضانت غیر از اجرت رضاع و نفقه بوده و پدر طفل به پرداخت آن مکلف می باشد. در صورتیکه طفل مالک دارائی شخصی باشد، این اجرت از دارائی و ی پرداخته میشود. مگر اینکه پدر تبرعا آنرا بپردازد .

ماده 245 -

(1) مادر تا وقتیکه در فید نکاح یا عدت طلاق رجعی زوج باشد، مستحق اجرت حضانت نميگردد.

(2) در صورتیکه در عدت طلاق بائن بوده یا با شخصي که محرم طفل است ازدواج کرده و یا معتده او باشد، مستحق اجرت حضانت می گردد .

ماده 246 -

هر گاه شخص مکلف به پرداخت اجرت حضانت، معسر بوده و یکی از محارم حضانت طفل را تبرعا بعهده گیرد، حاضنه مخیر است که حضانت را بدون اجرت بعهده گرفته و یا او را به متبرع واگذار شود.

ماده 247 -

هر گاه شخص مکلف بپرداخت اجرت حضانت، موسر بوده و طفل نیز مالک دارائی باشد، طفل در مقابل اجرت مثل، ب مادر تسلیم میگردد. گرچه این اجرت از دارائی صغیر پرداخته شود .

ماده 248-

هرگاه زوجه ناشزه گردد و سن طفل از پنج سال متجاوز باشد، محکمه می تواند طفل را بهر يك از زوجین که بیشتر بمصلحت طفل باشد، تسلیم نماید.

ماده 249-

مدت حضانت پسر با سن هفت و از دختر با سن (9) سالگی تمام خاتمه پیدا میکند.

ماده 250 -

محکمه می تواند مدت حضانت مندرج ماده (249) این قانون را تمدید نماید. مشروط بر اینکه مدت تمدید شده از دو سال تجاوز نکند.

ماده 251 -

هرگاه ثابت گردد شخصیکه حضانت طفل را بعهدہ دارد گرچه پدر وي نیز باشد، به مصلحت طفل تمام نمی شود، محکمه می تواند طفل را جهت حفاظت و پرورش به شخصیکه به درجه دوم مستحق حضانت است، تسلیم نماید.

ماده 252-

مادر تا وقتیکه در قید نکاح یا عدت باشد، نمی تواند بدون اجازه پدر، طفل را با خود به سفر ببرد.

ماده 253 -

حاضنه غیر از مادر نمی تواند بدون اجازه ولي، طفل را با خود به سفر ببرد.

ماده 254 -

پدر طفل نمی تواند در خلال مدت حضانت بدون اجازه حاضنه، طفل را با خود به سفر ببرد.

ماده 255-

زنیکه شوهر نداشته و نتواند تامین معیشت نماید، نفقه وي را ولي محرمش تا وقتی میپردازد که مشار الیه در مسکن ولي محرم مذکور سکونت داشته باشد.

فرع چهارم - انفاق

جزء اول - نفقه اولاد

ماده 256-

نفقه با تمام انواع آن در قسمت پسر صغیر تا وقت توان کسب و کار و در قسمت دختر صغیره تا وقت ازدواج بدوش پدر می باشد.

ماده 257 -

نفقه پسر کبیر که توان کسب و کار را نداشته و فقیر باشد، همچنان نفقه دختر کبیره فقیره تا وقت ازدواج بدوش پدر وي میباشد.

ماده 258-

(1) مصارف نفقه پسر یا دختر صاحب کسب و کار در صورت کفایت از عوایدشان تامین گردیده و در صورت عدم کفایت بقیه نفقه از طرف پدر تکمیل میگردد.

(2) هرگاه عواید کسب و کار اولاد بیشتر از مصارف نفقه شان باشد، مقدار اضافی از طرف پدر ذخیره شده بعد از بلوغ به آنها مسترد میگردد.

ماده 259-

هرگاه پدر توان پرداخت نفقه اولاد خود را نداشته و از کسب و کار نیز عاجز باشد، مکلفیت نفقه اولاد به ولي بعد از پدر انتقال مینماید.

ماده 260-

هرگاه پدر معسر بوده و از کسب و کار عاجز نباشد، پرداخت نفقه اولاد از ذمه وي ساقط نمی گردد. درین صورت ولي ایکه بعد از پدر قرار داد مکلف به پرداخت نفقه اولاد بوده، حین یسار پدر مصارف نفقه را از وي مطالبه مینماید.

ماده 261-

طفلیکه پدرش وجود نداشته و مالک دارائی مشخصی نباشد در حالیکه اقارب طفل مرکب از اصول و حواشی باشد، نفقه وي به ترتیب آتی پرداخته می شود :

1- در صورتیکه تنها اصول و یا حواشی وارث طفل باشد. اصول خواه وارث طفل گردد یا نه، مکلف به پرداخت نفقه می باشد.

2- در صورتیکه اصول و حواشی مشترکا وارث طفل باشند. نفقه به تناسب سهم میراث هر کدام پرداخته میشود.

ماده 262 -

پدر مکلف به پرداخت نفقه زوجه پسرش نمی باشد، مگر اینکه قبلاً به آن تعهد نموده باشد. درینصورت پدر حین یسار مصارف نفقه را از وی مطالبه مینماید .

ماده 263 -

زوجین می توانند در مورد مصارف نفقه اولاد شان صلح نمایند. هرگاه صلح بکمتر از نفقه لازمه صورت گرفته باشد. پدر مکلف به تکمیل نفقه بوده و در صورت صلح بمقدار بیشتر از نفقه لازمه و وجود تفاوت فاحش، پدر بپرداخت مقدار اضافی مکلف گردانیده نمی شود.

جزء دوم - نفقه ابا و اقارب

ماده 264 -

نفقه والدین، اجداد و حداتیکه فقیر باشند خواه توان کسب و کار را داشته باشند یا نه، بدوش فرزند نیست که موسر باشد خواه فرزند پسر باشد یا دختر، صغیر باشد یا کبیر.

ماده 265 -

نفقه شخص فقیر که بعلت مریضی جسمی یا عقلی و عصبی توان کسب و کار را نداشته باشد، به تناسب سهم ارث بدوش اقارب موسر می باشد.

ماده 266 -

باستثنای نفقه اصول و فروع، نفقه با اختلاف دین ساقط میگردد .

ماده 267 -

نفقه اقارب از تاریخ مطالبه آن لازم می گردد .

فرع پنجم - اداره اموال

جزء اول - ولایت

ماده 268 -

(1) ولایت اموال اولاد ناقص اهلیت، بدرجه اول به پدر و ثانیاً بجد صحیح، تعلق می گیرد. مشروط بر اینکه از طرف پدر وصی تعیین نگردیده باشد.

(2) درینصورت ولی و وصی نمی توانند، بدون اجازه محکمه با صلاحیت از سرپرستی اموال وی کناره گیری نمایند .

ماده 269 -

ولی وقتی می تواند از حقوق متعلق بولایت استفاده نماید که واجد اهلیت کامل در مورد استفاده از عین حقوق متعلق به اموال خود باشد .

ماده 270 -

ولی بمنظور اداره و سرپرستی اموال اشخاص تحت ولایت خود می تواند مطابق باحکام مندرج این قانون تصرف نماید.

ماده 271 -

هرگاه باشخاص ناقص اهلیت مالی تبرع گردیده و چنان شرط گذاشته شده باشد که مال مذکور تحت ولایت ولی قرار داده نشود، استثناءچنین مال از تحت ولایت ولی خارج ساخته میشود.

ماده 272 -

ولی نمی تواند اموال اشخاص تحت ولایت خود را بدون اجازه محکمه با صلاحیت با حدی تبرع نماید.

ماده 273 -

(1) ولی نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال غیر منقول اشخاص تحت ولایت خود چنان تصرفات نماید که نفع خود، ولی یا زوجه یا اقارب شان تا درجه چارم در آن مضمر باشد.

(2) همچنان ولی نمی تواند اموال غیر منقول اشخاص تحت ولایت خود را در عوض دینیکه بر ذمه ولی باشد برهن بگذارد .

ماده 274 -

پدر نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال غیر منقول تجارت خانه و اوراق و اسناد مالی و بهادار اشخاص تحت ولایت خود که بیش از بیست هزار افغانی قیمت داشته باشد، تصرف نماید، در همچو موارد محکمه از اصدار حکم مبنی بر جواز تصرف وقتی امتناع می ورزد، که تصرف پدر در اموال اشخاص تحت ولایت سبب اتلاف و یا غبن بیش از خمس قیمت مال مذکور گردد.

ماده 275-

هرگاه مورث شخص ناقص اهلیت بدم تصرف ولی در اموال موروثه وصیت نموده باشد، ولی نمی تواند بدون اجازه و نظارت محکمه با صلاحیت در آن تصرف نماید.

ماده 276-

ولی نمی تواند در اموال اشخاص تحت ولایت خود بدون اجازه محکمه با صلاحیت تصرفات ذیل را بعمل آرد:

1 - اقرض دادن یا قرض گرفتن.

2 - اجازه دادن به مدتیکه بعد از رسیدن به سن رشد دوام نماید.

3 - دوام دادن به تجارتیکه به شخص ناقص اهلیت تعلق بگیرد.

4 - قبول نمودن هبه یا وصیتیکه توام با تعهدات معین باشد.

ماده 277-

(1) هرگاه صغیر به سن (16) سالگی رسیده باشد ولی می تواند به اجازه محکمه با صلاحیت مبلغی را برای تجارت بدسترس وی بگذارد.

(2) اذن به تجارت، خواه مطلق باشد یا مقید، یا وفات یا عزل ولی از بین نمی رود.

ماده 278-

تصرفات صغیر مازون در حدودیکه محکمه با صلاحیت در اموال وی مجاز قرار داده است، بمنزله تصرف شخصیت که به سن رشد رسیده باشد.

ماده 279-

پدر می تواند عقدي را باسم شخص تحت ولایت خویش بحساب خود یا شخص دیگری انجام دهد. مگر اینکه قانون خلاف آن حکم کرده باشد.

ماده 280-

پدر کلان نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در مورد اموال شخص تحت ولایت خود تصرف یا صلح مبنی بر ضرر نموده یا از تأمینات آن انصراف و یا در تأمینات تقلیل بعمل آرد.

ماده 281-

ولی مکلف است فهرست مکمل اموال متعلق به شخص تحت ولایت خود را در ظرف دو ماه از آغاز ولایت یا از تاریخیکه شخص تحت ولایت، مالک دارائی گردیده است، ترتیب نموده و به اداره مربوط محکمه با صلاحیت تسلیم نماید.

ماده 282-

ولی می تواند از مال شخص تحت ولایتش نفقه خود و یا شخص دیگری را تأمین نماید. مشروط بر اینکه قانونا نفقه شان در مال شخص مذکور لازم دانسته شود.

ماده 283-

هرگاه سن شخص تحت ولایت به هیجده سال تمام برسد، ولایت ولی بانجام میرسد، مگر اینکه به سببی از اسباب حجر محکمه با صلاحیت بدوام آن حکم نموده باشد.

ماده 284-

هرگاه نسبت سوء تصرف ولی ضرری به اموال شخص تحت ولایت متوجه باشد، محکمه می تواند ولایت ولی را سلب و یا صلاحیت او را محدود سازد.

ماده 285-

هرگاه ولی غایب شناخته شده یا به مدت بیش از یکسال حبس محکوم گردد، محکمه به تعطیل ولایت وی حکم صادر مینماید.

ماده 286-

در صورتیکه ولایت ولی طبق مواد (284 ، 285) این قانون سلب، محدود و یا معطل قرار داده شده باشد، با رفع اسباب موجب آن حق ولایت مجددا بقرار محکمه با صلاحیت اعاده میگردد.

ماده 287-

پدر از خسارات ناشی از خطای فاحش خود بر اموال شخص تحت ولایت مسئولیت دارد. مسئولیت پدر کلان درین مورد عین مسئولیت وصی میباشد.

ماده 288-

ولی یا ورثه او مکلف اند اموال شخص تحت ولایت را حین رسیدن او به سن رشد، به وی تسلیم نمایند. و در صورت

تصرف، قیمت مال را طبق نرخ روز به وی بپردازد.

جزء دوم – وصایت

اول – تعیین وصی

ماده 289 –

وصی باید شخص عادل، با کفایت و واجد اهلیت کامل بوده با شخصیکه تحت وصایت او قرار می گیرد دین مشترک داشته باشد.

ماده 290 –

اشخاص ذیل وصی تعیین شده نمی توانند .

– 1 شخصیکه بحکم قطعی محکمه به جرم منافی آداب عامه یا عفت محکوم بجزا شده باشد.

– 2 شخصیکه شهرت بد داشته یا مدرک مشروع برای تأمین معیشت نداشته باشد.

– 3 شخصیکه بحکم قطعی محکمه محکوم بافلاس شده و حیثیت او اعاده نشده باشد.

– 4 شخصیکه قبلاً از ولایت یا وصایت شخص دیگری بحکم قطعی محکمه عزل شده باشد.

– 5 شخصیکه از طرف پدر یا جد قیل از وفات از حق وصایت کتباً محروم ساخته شده باشد.

– 6 شخصیکه خودش یا یکی از اصول، فروع یا زوجه اش یا شخص ناقص اهلیت منازعه قضائی داشته یا چنان اختلاف فامیلی موجود باشد که به اساس آن مصلحت شخص ناقص اهلیت مختل گردد.

دوم – وصی اختیاری

ماده 291 –

(1) پدر می تواند برای اولاد ناقص اهلیت یا حمل ثابت در بطن، وصی تعیین نماید. همچنان شخص متبرع می تواند در حالت مندرج ماده (271) این قانون وصی اختیار نماید.

(2) اختیار وصی در چنین موارد توسط وصایت خط رسمی یا عرفی صورت می گیرد که بخط و امضای پدر یا متبرع باشد و یا از امضا و یا شصت شان در چنین اسناد تصدیق بعمل آمده باشد.

ماده 292 –

پدر و متبرع می توانند در مورد اختیار وصی از تصمیم شان رجوع نمایند.

ماده 293 –

شخصیکه وصایت را در حین حیات موصی قبول کرده باشد، نمی تواند از آن منصرف گردد. مگر اینکه انصراف از وصایت را قبلاً به اراده خود منوط ساخته باشد.

ماده 294 –

رد وصایت باید حین حیات موصی صورت گرفته و باطلاع وی رسانیده شود.

ماده 295 –

شخصیکه وصایت را طبق احکام مندرج ماده (294) این قانون رد نموده است، قبولی وی بعد از وفات موصی اعتبار ندارد.

ماده 296 –

اختیار وصی وقتی نافذ شمرده میشود که از طرف محکمه با صلاحیت تأیید شده باشد.

سوم – وصی قضائی

ماده 297 –

هر گاه برای شخص ناقص اهلیت یا حمل ثابت در بطن وصی اختیاری موجود نباشد، محکمه وصی تعیین مینماید. وصایت برای حمل ثابت در بطن بعد از وضع حمل برای مولود نیز نافذ است. مگر اینکه محکمه وصی جدیدی را عوض وی تعیین کرده باشد.

ماده 298 –

(1) محکمه می تواند حین ضرورت برای شخص ناقص اهلیت بیش از یک وصی تعیین نماید. در صورت تعدد وصی، اوصیا نمیتوانند در اموال شخص تحت وصایت شان منفرداً تصرف نمایند، مگر اینکه همچو تصرف کاملاً به مصلحت ناقص اهلیت باشد.

(2) حین اختلاف نظر بین اوصیا تجویزیکه از طرف محکمه اتخاذ میگردد، قابل تعمیل می باشد.

ماده 299 –

محکمه در حالات ذیل وصی خاص و موقت تعیین می نماید :

- 1- در صورتیکه مصلحت شخص ناقص اهلیت با مصلحت وصی، زوج و یا یکی از اصول و فروع وصی و یا با مصلحت اشخاصیکه وصی نماینده قانونی شان می باشد، متصادم واقع گردد.
- 2- در صورتیکه به شخص ناقص اهلیت مالی تبرع گردیده و چنان شرط گذاشته شده باشد که مال مذکور تحت ولایت و لی قرار داده نشود.
- 3- در صورتیکه اجرای وصایت اوصاف خاصی را که وصی دایمی فاقد آنست ایجاب نماید.

ماده 300 -

محکمه در حالات ذیل وصی موقت تعیین می نماید:

- 1- در صورتیکه محکمه ولایت و لی را متوقف نموده و شخص ناقص اهلیت و لی دیگری نداشته باشد.
  - 2- در صورتیکه وصایت به تقاضای خود وصی متوقف شده باشد.
  - 3- در صورتیکه عوامل موقت مانع اجرای وصایت گردیده باشد.
- ماده 301 -
- محکمه می تواند برای حل و فصل دعاوی مربوط به شخص ناقص اهلیت وصی خصومت تعیین نماید، گرچه شخص ناقص اهلیت مالک دارائی نباشد.

ماده 302 -

وصی می تواند در تمام مواردیکه صلاحیت اجرای وصایت را دارد. شخص دیگری را بحیث وکیل تعیین نماید. وکیل با وفات وصی یا شخص تحت وصایت معزول شناخته می شود.

ماده 303 -

وظایف اشخاص مندرج مواد (299 - 300 - 301) این قانون که بحیث وصی تعیین گردیده اند وقتی خاتمه پیدا میکند، که موضوع وصایت انجام یافته و یا مدت معینه وصایت منقضی گردیده باشد.

چهارم - مکلفیت های وصی

ماده 304 -

وصی نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال شخص تحت وصایت تصرفات ذیل را بعمل آرد :

- 1- خرید و فروش، مقایضه، شراکت، رهن، قرض دادن و هر نوع تصرف دیگریکه موجب انتقال ملکیت یا اثبات حق عینی گردد.
- 2- حواله دادن دینیکه شخص ناقص اهلیت بدمه شخص دیگری دارد و یا قبول حواله دین علیه او.
- 3- گذاشتن اموال بمنظور بهره برداری و تصفیه حسابات مربوط به آن یا قرض گرفتن بحساب شخص ناقص اهلیت.
- 4- اجاره دادن اموال غیر منقول شخص ناقص اهلیت برای مدت بیش از سه سال، در صورتیکه اموال غیر منقول زمین زراعتی و مدت بیش از یکسال در صورتیکه اموال غیر منقول عمارت باشد.
- 5- اجاره دادن اموال غیر منقول شخص ناقص اهلیت برای مدتیکه بعد از رسیدن به سن رشد تا یکسال دوام نماید.
- 6- قبول یا رد تبرعاتیکه مشروط بشرط باشد.
- 7- پرداخت نفقه اشخاصیکه نفقه آنها بر ذمه شخص ناقص اهلیت لازم است، مگر اینکه نفقه لازم بحکم قطعی محکمه ثابت گردیده باشد.
- 8- صلح و حکمیت.
- 9- ایفای تعهدات که بر متروکه و یا بر ذمه شخص ناقص اهلیت ثابت باشد، مگر اینکه حکم قطعی محکمه در مورد صادر گردیده باشد.
- 10- اقامه دعاوی، مگر اینکه در تاخیر آن ضرر و یا ضیاع حقوق شخص ناقص اهلیت متصور باشد.
- 11- انصراف از حقوق دعاوی و یا قناعت بچنان احکام محکمه که قابل اعتراضات عادی باشد، یا انصراف از چنین اعتراضات بعد اقامه آن و اقامه اعتراضات غیر عادی در برابر احکام محکمه.
- 12- انصراف از تأمینات یا تقلیل آن که بضرر ناقص اهلیت تمام شود.
- 13- اجاره اموال شخص ناقص اهلیت برای خود، زوج یا یکی از اقارب شان تا درجه چارم و یا برای کسی که وصی نائب و ی باشد.

14- پرداخت مصارف ازدواج شخص ناقص اهلیت.

15- پرداخت مصارف تعلیمی و یا پرداخت چنان مصارفیکه شخص ناقص اهلیت در اجرای شغل معین به آن ضرورت دارد.

ماده 305 -

- (1) وصي مكلف است تماماً عایدات نقدي شخص تحت وصایت خود را بعد از وضع مصارف نفقه و مصارف متفرقه ایكه از طرف محكمه تعیین گردیده است، بحساب امانت محكمه یا بانكي كه از طرف محكمه معرفی شده، بنام وي بودیعت بگذارد.
- (2) همچنان وصي باید تمام اشیاء از قبیل اوراق بهادار، زیورات، جواهرات و امثال آنرا حسب لزوم دید محكمه بودیعت بگذارد. این اجراءات وصي باید در ظرف (15) روز از تسلیمی عواید و اشیاء متذکره صورت گیرد.
- (3) وصي نمی تواند آنچه را كه در بانك بودیعت گذاشته بدون اجازه محكمه اخذ نماید.
- ماده 306-
- وصي مكلف است دعوي را كه علیه شخص ناقص اهلیت اقامه می گردد، توام با اجراءات مربوط به آن، باطلاع محكمه رسانیده و اوامر محكمه را در مورد پیروي نماید.
- ماده 307-
- وصي مكلف است صورت حساب سالانه را با استناد متعلق به آن، قبل از آغاز سال جدید به محكمه مربوط تقدیم نماید.
- ماده 308-
- هرگاه دارائی شخص تحت وصایت بیش از ده هزار افغانی نباشد، محكمه می تواند وصي را از ترتیب و تقدیم صورت حساب لازمه معاف نماید.
- ماده 309-
- هرگاه شخص دیگری بعوض وصي تعیین گردد، وصي مكلف است در ظرف سی روز از ختم وصایت صورت حساب متعلق باموال شخص تحت وصایت خود را ترتیب و به محكمه تقدیم نماید.
- ماده 310-
- اجرای وصایت بدون اجرت می باشد. محكمه استثناء می تواند پرداخت اجرت یا مكافات را در برابر عمل معین بنابر مطالبه وصي امر نماید. مگر پرداخت اجرت برای مدت قبل از مطالبه بهیچ صورت جواز ندارد.
- پنجم - ختم وصایت
- ماده 311-
- وظیفه وصي در حالات ذیل ختم میگردد:
- 1- وفات شخص ناقص اهلیت.
- 2- رسیدن شخص ناقص اهلیت به سن هیجده سالگی، مگر در صورتیکه دوام وصایت قبل از رسیدن به سن مذکور معنوه یا مجنون باشد. اینکه شخص ناقص اهلیت حین رسیدن به سن مذکور معنوه یا مجنون باشد.
- 3- اعاده مجدد ولایت ولی.
- 4- ختم عملیکه وصي خاص غرض اجرای آن تعیین گردیده است.
- 5- عزل وصي یا قبول استعفاي وي.
- 6- فقدان اهلیت قانونی وصي یا غیاب و یا وفات وي.
- ماده 312-
- وصي در حالات ذیل عزل میگردد:
- 1- هرگاه سببی از اسباب حرمان وصایت مندرج مواد (289) (290) - این قانون موجود گردد.
- 2- اگر در اداره اموال شخص ناقص اهلیت اهمال یا سوء تصرف نماید، یا اینکه در عدم عزل وصي مصلحت وي بخطر مواجه باشد.
- ماده 313-
- وصي مكلف است در خلال سی روز از ختم وصایت اموال تحت اداره خود را با صورت حساب و اسناد متعلق به آن به قایم مقام یا خود شخص ناقص اهلیت كه به سن رشد رسیده باشد و یا در صورت وفات وي بورثه شخص ناقص اهلیت تسلیم نماید و پس از تسلیمی، صورت حساب و تسلیمی اموال را به اداره محكمه مربوط تقدیم نماید.
- ماده 314-
- هرگاه وصي وفات نماید یا محجور علیه واقع گردد و یا غایب شناخته شود، ورثه یا شخص قایم مقام او به تسلیمی اموال و تقدیم صورت حساب آن مكلف می گردد.
- ماده 315-
- محكمه می تواند باثر مطالبه وصي تسلیمی تمام و یا قسمتی از اموال تحت وصایت را غرض اداره بخود شخص ناقص اهلیت كه به سن (16) سالگی رسیده باشد اجازه دهد، در صورت رد مطالبه، وصي نمی تواند قبل از گذشتن یکسال از قرار نهائی محكمه مطالبه خود را مجدداً به محكمه تقدیم نماید.

ماده 316-

تعهد یا ابراء شخص ناقص اهلیت که به سن رشد رسیده باشد، بمنفعت وصی وقتی اعتبار دارد که وصی صورت حساب نهائی مربوط باموال وی را قبلاً ترتیب و تقدیم نموده باشد.

ماده 317-

(1) شخص ناقص اهلیت که مازون به اداره اموال باشد، مکلف است صورت حساب سالانه اموال را به محکمه مربوط تقدیم نماید.

محکمه نظر وصی را حین رسیدگی حساب اخذ مینماید.

(2) همچنان محکمه می تواند امر دهد تا عواید خالص سالانه شخص مازون بحساب امانت خود محکمه یا یکی از آنها طور پس انداز بودیعت گذاشته شود. درین صورت مازون نمی تواند بدون اجازه محکمه از آن استفاده نماید.

ماده 318-

هرگاه شخص مازون به اداره اموال مخالف احکام مندرج ماده (317) این قانون اجراء نموده یا در اداره خود سوءتصرف نماید و یا اسبابی موجود گردد که از رهگذر دوام تصرف شخص مازون اموال تحت اداره وی مواجه به ضرری باشد. محکمه می تواند بر حسب صوابدید خود یا باینر مطالبه خرنوال یا یکی از اشخاص ذیعلاقه پس از استماع دلایل شخص مازون، اجازه داده شده را محدود و یا سلب نماید.

جزء سوم - حجر

ماده 319-

(1) شخص بالغ به سبب جنون، معتوهیت، سفاهت یا غفلت وی در اداره اموال محکوم به حجر گردیده و تا وقتی دوام میکند که محکمه برفع آن حکم نه نموده باشد.

(2) محکمه برای اداره اموال شخص محجور علیه، مطابق باحکام مندرج این قانون قیم تعیین می نماید.

ماده 320-

مصار مربوط به سرپرستی محجور علیه، بر سایر مصارف مقدم می باشد.

ماده 321-

(1) هرگاه محکمه به سبب سفاهت یا غفلت شخصی را در اداره اموال بحجر محکوم نموده باشد. می تواند اداره قسمتی از اموال را توسط محجور علیه مجاز قرار دهد.

(2) در صورت فوق احکام مربوط به ناقص اهلیت که مازون به اداره اموال باشد، تطبیق میگردد.

ماده 322-

شرایط مندرج مواد (289 - 290) این قانون در مورد قیم اعتبار داشته و سایر احکام مبطوبوصی نیز در مورد وی قابل تطبیق می باشد.

جزء چهار - غایب و مفقود

ماده 323 -

هرگاه شخص واجد اهلیت قانونی مدت یکسال و یا بیشتر از آن غایب بوده و در اثر آن مصالح وی متاثر گردد. محکمه در حالات ذیل از طرف او وکیل تعیین مینماید:

1- در صورتیکه مفقودالایر بوده حیات و وفات وی معلوم نباشد.

2- در صورتیکه محل سکونت یا اقامتگاه وی در خارج از افغانستان معلوم نبوده و اداره امور مربوط یا نظارت بر اجراءات قایم مقام از جانب شخص غایب ناممکن باشد.

ماده 324-

هرگاه شخص غایب قبلاً وکیل عام و تام برای خود گماشته باشد و وکیل مذکور واجد تمام شرایط مربوط به وصی باشد محکمه وکالت او را تائید و در غیر آن شخص دیگری را بحیث وکیل تعیین می نماید.

ماده 325-

تمام احکام مربوط بوصی در مورد وکیل شخص غایب نیز قابل تطبیق است.

ماده 326-

(1) هرگاه شخصیکه بیش از چار سال مفقود گردیده و غالباً هلاک وی متصور باشد. چنین شخص بحکم محکمه با صلاحیت متوفی شناخته میشود و در سایر موارد تشخیص مدتیکه بعد از آن شخص مفقود متوفی شناخته میشود، مفوض برای محکمه می باشد.

(2) محکمه در معلوم نمودن حیات و وفات شخص مفقود از وسایل ممکنه استفاده می نماید.

ماده 327-

هرگاه به وفات شخص مفقود طبق احکام مندرج ماده (326) (این قانون حکم شده باشد، زوجه وي بگذشتانیدن عدت وفات مکلف بوده و تمام متروکه وي بين ورثه ايکه حين اصدار حکم به وفات مستحق ميراث شناخته شوند. تقسيم مي گردد.

ماده 328-

حالت غياب وقتي ختم مي گردد که اسباب موجب آن از بين رفته و يا شخص غايب وفات نمايد يا اينکه شخص غايب، بحکم محکمه با صلاحيت متوفي شناخته شده باشد.

جزء پنجم - مساعدت قضائي

ماده 329-

هرگاه شخص کر و گنگ يا کر و کر يا کر و گنگ بوده و نه تواند اراده خود را طور صحيح ابراز نمايد، محکمه مي تواند به چنين شخص جهت معاونت در تصرفات مندرج ماده (304) اين قانون مساعد قضائي تعيين نمايد.

ماده 330-

احکام مندرج ماده (303) اين قانون بر مساعد قضائي تطبيق مي گردد.

جزء ششم - نظارت

ماده 331-

(1) محکمه مي تواند غرض مراقبت اجراآت وصي، قيم و وکیل از غايب، شخصي را بحیث ناظر تعيين نمايد. ناظر مکلف است در صورت ايجاب مصلحت، محکمه و يا خارنوال مربوط را از جريان امور مطلع گرداند.

(2) نايب و يا وکیل مکلف است تا به استيضاح ناظر در مورد اداره اموال و تحقق اسناد و اوراق مربوط آن جواب دهد.

(3) در صورتيکه نايب يا وکیل موجود نباشد، ناظر از محکمه مربوط تعيين نايب يا وکیل جديدي را تقاضا مي نمايد.

(4) تا زمان تعيين نايب و يا وکیل، ناظر باجراي اموري اقدام مينمايد که در تاخير آن ضرر متصور باشد.

ماده 332-

در مورد تعيين، عزل و استعفاء اجرت و مسئوليت ناظر احکام متعلق به نايب و يا وکیل تطبيق مي گردد.

ماده 333-

هرگاه اسباب موجب نظارت از بين برود، محکمه بوظيفه ناظر خاتمه ميدهد.

جزء هفتم - مويدات

ماده 334-

(1) هرگاه وصي در وظائفیکه طبق احکام اين قانون با جراي آن مکلف باشد، مرتکب قصوري گرديده يا در اجراي قرار صادره محکمه اهمال ورزد، محکمه ميتواند با در نظر گرفتن جزاهي پيش بيني شده قانون جزاء، وصي را به جريمه نقدي که از ده هزار افغاني متجاوز نباشد يا محروميت از کل اجرت يا قسمتي از آن و عزل يا بيکي از آنها محکوم نمايد.

(2) در صورتيکه وصي امور مستلزم مجازات فوق را بدون اينکه شخص ناقص اهليت متضرر گردد، جبران يا اعذار مقتعه نزد محکمه ارائه نمايد. محکمه مي تواند به برائت وي يا تخفيف مجازات مندرج اين ماده حکم نمايد.

ماده 335-

هرگاه نايب وظيفي را که طبق احکام مندرج اين قانون با جراي آن مکلف مي باشد اخلال نموده و به سبب آن خساره به شخص ناقص اهليت وارد گردد. مسئوليت وي در جبران خساره تابع حدود مسئوليت وکیل باجرت مي باشد.

ماده 336-

احکام مندرج مواد (334-335) اين قانون بر قيم، مساعد قضائي، وکیل از غايب ووصي خاص و وصي موقت تطبيق مي گردد.

قسمت دوم

اشخاص حکمي

مبحث اول- احکام عمومي

ماده 337-

شخص حکمي شخصيت معنويست که واجد اهليت حقوقي بوده و بنابر اهداف معين بشکل موسسه، شرکت يا جمعيت تشکيل ميگردد.

ماده 338-

شخصيت حکمي دو نوع است:

1- شخصيت حکمي عام که شامل دولت، ارکان، ادارات فرعي يا شعبات مربوط به آن و تاسيسات عامه مي باشد.

2- شخصیت حکمی خاص که ناشی از اراده افراد خصوصی بوده به شکل جمعیت ها، وقف، موسسات، شرکت‌های مدنی یا تجارتي و امثال آن بوجود آمده باشد، مگر اینکه قانون چنین شخصیت ها را عام قرار داده باشد.

ماده 339-

مجموع اشخاصیکه واجد شرایط و عناصر لازمه يك شخصیت حکمی هستند. توسط قانون بحیث شخص حکمی شناخته شده می تواند.

ماده 340-

هر شخص حکمی دارای ممثل می باشد که از اراده آن نماینده گی می نماید.

ماده 341-

شخص حکمی دارای جمیع حقوقیست که توسط قانون تعیین گردیده. مگر حقوقی که به شخصیت حقیقی باشد.

ماده 342-

(1) شخصیت حکمی دارای خصوصیات آتی می باشد:

1- حقوق و وجایب مالی مستقل.

2- اهلیتی که در اساسنامه آن تحدید گردیده و قانون آنرا مجاز دانسته باشد.

3- حق اقامه و دفع دعوی.

4- داشتن اقامتگاه مستقل و آن عبارت از محلی است که در آنجا اداره مرکزی آن واقع است.

(2) شرکت‌های که مرکز اصلی آن در خارج بوده و شعبات آن در افغانستان مطابق به قانون اجازه داده شده باشد، مرکز اداره آن نظر به قانون افغانستان عبارت است، از محلیکه در افغانستان اداره فعالیت های آن قرار دارد.

مبحث دوم-وقف

ماده 343-

وقف عبارت است از حبس مال از تصرف مالکانه و بذل منفعت آن بامور خیریه.

ماده 344-

وقف، دارای شخصیت حکمی است که توسط اساسنامه تثبیت می گردد.

ماده 345-

برای واریسی امور مربوط به وقف اداره دولت بنام اوقاف وجود دارد که عواید و مصارف آنرا مطابق به شرایط لازمه وقف بروفق اساسنامه آن اداره و مراقبت مینماید. مگر اینکه قوانین خاص طور دیگری حکم کرده باشد.

ماده 346-

وقف دارای حقوق و وجایب مالی مستقل بوده و به پرداخت دیونیکه طبق شرایط اساسنامه به مصرف رسیده، مکلف می باشد.

ماده 347-

صحت وقف، رجوع از آن و هرگونه تغییر در مصارف و شرایط لازمه و یا معاوضه مال موقوفه، وقتی از طرف وقف کننده اعتبار دارد، که در دفاتر مربوط ثبت گردیده باشد.

ماده 348-

اجراآت متذکره ماده (347) این قانون در دفاتر خاصیکه در اداره ثبت اسناد باین منظور تعیین گردیده به ثبت میرسد.

349 -

هرگاه نزد ثبت کننده راجع به اعتبار سند وقف مانعی ظاهر گردد، موضوع غرض انفصال و اخذ تصمیم به محکمه غرض انفصال و اخذ تصمیم به محکمه مربوط رجعت داده می شود.

ماده 350-

هرگاه وقف طبق احکام مندرج این قانون صورت نگرفته باشد، مدار اعتبار شناخته نمی شود.

351 -

حرمان از استحقاق و یا رجوع از وقف در محکمه مربوط صورت میگیرد. موضوع به اشخاصیکه حرمان یا رجوع از استحقاق شان داده شده ابلاغ می گردد، تا دلایل خود را به محکمه ارائه نمایند.

ماده 352-

هرگاه سند وقف مشتمل بر تصرفیکه قانوناً ممنوع و یا باطل بوده و یا وقف کننده فاقد اهلیت قانونی باشد، اداره ثبت اسناد در همچو موارد به ثبت آن اقدام نمی نماید.

ماده 353-

هرگاه وقف به شرط غیر صحیح مشروط گردیده، وقف صحیح و شرط باطل شناخته می شود.

ماده 354-

(1) وقف بطور دائمی یا موقت جواز دارد.

(2) موقف برای مسجد و موسسات عامه طور موقت صورت گرفته نمی تواند.

(3) وقف خاص موقت بوده و به زیاده از دو طبقه اولاد وقف کننده جواز ندارد.

ماده 355-

وقف به امور خیریه وقتی جواز دارد که از نظر احکام دین مقدس اسلام و منافع ملی، امر خیریه شناخته شود.

ماده 356-

(1) وقف اموال منقول و غیر منقول جواز دارد.

(2) وقف جزء مشاع در اموال غیر منقول جواز ندارد، مگر در صورتیکه مفرز و معین گردیده باشد.

ماده 357-

اسهام شرکتی که فعالیت مجاز دارند وقف شده می تواند.

ماده 358-

اظهارات وقف کننده در مورد مال موقوفه حسب الفاظ و معانی آن اعتبار دارد.

ماده 359-

(1) وقف کننده نمی تواند از تمام و یا قسمتی از وقف عام رجوع نماید. اما برای جهات مصرف آن شروطی را در حدود احکام این قانون هنگام ثبت وقف تعیین نموده می تواند.

(2) وقف کننده نمی تواند در وقف مسجد و تاسیسات عامه و چیزیکه به آنها وقف گردیده تغییری وارد نماید.

ماده 360-

تغییر در شروط مصارف وقف عام طور صریح و مطابق به احکام مندرج این قانون صورت میگیرد.

ماده 361-

وقف کننده می تواند در حدود احکام این قانون استفاده از حقوق آتی را هنگام ثبت وقف خاص شرط گذارد:

1- اعطاء و حرمان

2- زیادت و نقصان.

3- تغییر.

4- مبادله.

ماده 362-

مبادله مال موقوفه پس از منظوری اداره اوقاف در دفتر مربوط ثبت می گردد.

ماده 363-

اقرار وقف کننده یا غیر راجع به نسب شخص، در حالیکه قرائن بعدم صدق اقرار موجود باشد، بر موقوف علیهم تاثیر ندارد.

فرع اول - استحقاق در وقف

ماده 364-

هرگاه در وقف به اقارب منظور وقف غیر معین یا محل مصرف آن موجود نبوده و یا اصلاً به آن مصرف ضرورت احساس نگردیده و یا اینکه حاصلات وقف بیش از اندازه مصرف مورد ضرورت باشد، حاصلات وقف تماماً و یا قسمت باقیمانده آن به اجازه محکمه به اولاد والدین و اقارب محتاج وقف کننده باندازه ضرورت هر کدام بمصرف میرسد.

ماده 365-

(1) وقف کننده نمی تواند بیش از ثلث مال خود را به اشخاص غیر وارث به بعضی از ورثه و یا امور خیریه وقف نماید.

(2) ثلث مال به تناسب دارائی شخص هنگام وفات او سنجش می گردد.

ماده 366-

(1) وقف کننده می تواند جمیع مال خود را به تمام ورثه اش جمیع مال خود را به تمام ورثه اش وقف نماید.

(2) اگر وقف کننده حین وفات وارث نداشته باشد، می تواند جمیع مال خود را بهر جهت خیریه که بخواهد وقف نماید.

ماده 367 -

(1) اولاد، زوج یا زوجه و والدین شخص وقف کننده که حین وفات موجود باشند، وقتی از وقف بیش از ثلث مال مستحق می گردند که حق ارث شان به سببی از اسباب، ساقط نگردیده باشد. توزیع استحقاق مطابق باحکام میراث عملی گردیده و ر صورت وفات آنها به اولاد شان منتقل می گردد.

(2) اگر یکی از مستحقین قبلاً باندازه حصه خود مالی را بدون عوض از وقف کننده دریافت نموده باشد، استحقاق وی از مال

موقوفه ساقط می گردد. در صورتیکه کمتر از استحقاق خود دریافت نمده باشد تفاوت آنرا با در نظر داشت احکام ماده(368) این قانون مستحق می گردد.

ماده 368-

وقف کننده می تواند استحقاق مال موقوفه اولاد خود را که در حال حیاتش وفات نموده است، برپا فرع متوفی نموده مطابق باحکام ماده (367) این قانون تسلیم نماید. مشروط بر اینکه فرع مذکور قبل از وفات وقف کننده حیات داشته باشد.

ماده 369-

شخصی را که مطابق باحکام ماده (367) این قانون مستحق مال موقوفه گریده، نمی توان تماماً و یا قسماً از آن محروم نموده و یا چنان شرطی گذاشت که موجب حرمان استحقاق وی گردد، مگر مطابق باحکام مواد مندرج این قانون.

ماده 370-

قتلی که وارث را از میراث محروم می سازد. مانع استحقاق وی از مال موقوفه نیز میگردد.

ماده 371 -

(1) هرگاه وقف کننده، شخصی را که مطابق احکام این قانون در وقف حق ثابت داشته باشد، از وقف محروم سازد، سهم ثابتۀ وی برایش داده شده و متباقی آن بر اشخاص دیگر یکۀ از وقف محروم نگردیده اند، به تناسب اسهام وقف شان توزیع می گردد.

(2) ادعای سهم ثابتۀ تا یکسال از وفات وقف کننده قابل اعتبار است.

ماده 372-

تنازل موقوف علیه از استحقاق خود یا اقرار وی به تمام یا قسمتی از آن برای غیر جواز ندارد.

ماده 373-

هرگاه وقف کننده شرطی گذارد که مخالف منافع ملی، مصلحت وقف یا مستحقین باشد، وقف صحیح اما شرط از اعتبار ساقط میگردد.

ماده 374-

منزلیکه به مقصد سکونت وقف گریده انتفاع از آن بغیر از سکونت یا منزلیکه برای انتفاع غیر از سکونت وقف گریده، سکونت در آن مجاز میباشد. مشروط بر اینکه محکمۀ خلاف آن قرار صادر نکرده باشد.

ماده 375-

(1) هرگاه وقف بر طبقات مرتب گریده باشد. اصل فرع غیر خود را محجوب نمی سازد. در صورت وفات اصل، استحقاق وی به فرع وی انتقال می نماید.

(2) تقسیم حاصلات وقف باثر از بین رفتن یک طبقه تغییر نمی نماید. در این صورت اسهام از یک فرع بفرع دیگر مطابق باحکام مندرج فقره اول این ماده انتقال می نماید. مگر در صورتیکه عدم تغییر در آن موجب حرمان یکی از مستحقین وقف گردد.

ماده 376-

(1) هرگاه وقف بر طبقات مرتب گریده و در یکی از طبقات مستحق موجود نباشد. استحقاق وقف مطابق به احکام این قانون به طبقه بعدی انتقال می نماید.

(2) اگر در طبقه اولی بعداً مستحق موجود شود استحقاق شان مجدداً اعاده می گردد.

فرع دوم- تقسیم وقف

ماده 377-

(1) وقف کننده باید در سند وقف سهم مستحقین را مفرز و معین نماید اگر سهم مطابق به شروط وقف کننده به عده از مستحقین متعلق گردد. آنها می توانند تفریز اسهام شان را مطالبه نمایند.

(2) اگر مال موقوفه قابل تقسیم نبوده و یا در تقسیم آن ضرر کلی متصور باشد، مطالبه فروش و تقسیم قیمت آن به تناسب سهم هر یک از مستحقین صورت گرفته می تواند.

ماده 378-

ناظر وقف عامه می تواند تقسیم وقف و تفریز سهم مربوط بوقف عامه را مطالبه نماید.

ماده 379-

تقسیم وقف باثر در خواستی که به محکمۀ تقدیم می شود صورت می گیرد. تقسیم انجام شده قابل فسخ نمی باشد.

فرع سوم- اداره وقف

ماده 380-

وقف کننده در سند وقف، شخصی را برای نظارت در امور اداره، دوران انداختن مال موقوفه و توزیع حاصلات آن بر

مستحقین بمتناسب اسهام شان که در سند وقف تصریح شده باشد، تعیین نموده، حدود وظایف و صلاحیت وی را با شخصی که بعداً نظارت میکند تعیین مینماید.

ماده 381-

ناظر نمی تواند بدون اجازه محکمه بحاسب وقف، مطالبه قرض نماید. قبول تعهدات عادی بمنظور ادره وقف و بدوران انداختن آن از این حکم مستثنی می باشد.

ماده 382-

هر گاه محکمه مال موقوفه را تقسیم و یا سهم مستحقین در آن قبلاً تعیین گردیده باشد، از طرف محکمه هر يك از متحقین در صورتیکه واجد اهلیت قانونی باشد. بحیث ناظر سهم مربوط به خود تعیین می گردد.

ماده 383-

نظارت وقف عام از وظیفه اداره اوقاف می باشد. این اداره امور مربوط به اموال موقوفه را مطابق اساسنامه خود تنظیم، تصرف و اداره می نماید.

ماده 384-

محکمه نمی تواند برای اداره مال موقوفه بیش از يك ناظر تعیین نماید. مگر اینکه در تعدد شان مصلحت متصور باشد. درین صورت محکمه صلاحیت هر يك از ناظرین را تعیین نموده و می تواند بهر یکشان قسمتی از وقف را تخصیص بدهد. هر ناظر در اداره ساحه معینه خود مستقل می باشد.

ماده 385-

هرگاه از متحقین اهلیت نظارت وقف را داشته باشد. شخصی دیگری بحیث ناظر وقف تعیین شده نمیتواند. در صورتیکه در بین مستحقین، شخص واجد اهلیت نظارت موجود گردد، محکمه ختم ولایت ناظر دیگر را که قبلاً تعیین گردیده اعلام می دارد.

ماده 386-

ناظر در برابر مال موقوفه امین و از طرف مستحقین وقف وکیل شناخته می شود.

ماده 387-

ناظر مکلف است تمام مصارف را مطابق بطرز العملیکه محکمه تعیین نموده بعمل آرد، مگر اینکه عرف جاریه مخالف آن باشد.

ماده 388 -

(1) هرگاه ضرری از تقصیر کلی ناظر بر اموال موقوفه و یا حاصلات آن عاید گردد، مسئول جبران خساره وارده می باشد.  
(2) اگر ضرر عاید ناشی از تقصیر جزئی ناظر باشد، وقتی مسئولیت جبران خساره به وی عاید می گردد که وظیفه نظارت را در مقابل اجرت اجرا نماید.

ماده 389-

(1) هرگاه دعوی مربوط بحسابات وقف در محکمه دایر و ناظر به ارائه اسناد مکلف گردد. در صورتیکه ناظر نتواند حسابات خود را در میعاد معین طور مستند ارائه نماید یا اوامر محکمه را در مورد تصفیه حساب اطاعت نه نماید، محکمه می تواند وی را بجزای نقدی که متجاوز از پنج هزار افغانی نباشد محکوم نماید. در صورت تکرار بجزای نقدی الی ده هزار افغانی محکوم شده می تواند.

(2) حرمان ناظر از تمام یا قسمتی از اجرت نظارت نیز جواز دارد.

ماده 390-

هرگاه ناظر در مورد تاخیر حسابات عذر معقولی ارائه نماید. محکمه می تواند به برائت وی یا تخفیف مجازات مندرج ماده (389) این قانون حکم نماید.

ماده 391 -

هرگاه حین رسیدگی به دعوی مربوط بوقف اسباب موجب عزل ناظر موجود گردد، محکمه میتواند بعزل وی از نظارت حکم نماید.

ماده 392-

محکمه تا وقتیکه حکم دعوی مربوط بوقف کسب قطعیت نماید، شخص دیگری را موقتاً بحیث ناظر تعیین می نماید.

ماده 393 -

اقرار ناظر مبنی بر نظارت شخص دیگر اعتبار ندارد.

ماده 394-

ناظر باستیذان محکمه می تواند همه ساله دو فیصد حاصلات وقف را بمنظور مصارف ترمیم و تعمیر مال موقوفه بحساب

امانت تحویل نموده و یا آنرا مطابق به تجاویزیکه از طرف محکمه اتخاذ می گردد، بمصرف رسانیده و بدوران اندازد.  
ماده 395-

هرگاه ناظر و یا مستحقین تحویل دو فیصد حاصلات وقف را که مطابق بحکم ماده (394) این قانون صورت گرفته باشد، مفید ندانند، میتوانند تعدیل یا الغای آنرا از محکمه مطالبه نمایند.

ماده 396-

هرگاه برای تعمیر و ترمیم اموال موقوفه به بیشتر از مبلغ مندرج ماده (394) این قانون ضرورت باشد، ناظر ترنید مبلغ متذکره را از محکمه مطالبه می نمایند.

ماده 397-

محکمه می تواند بمنظور تعمیر و ترمیم مال موقوفه، عندالضرورت یک قسمت از مال موقوفه را بفروش برساند.  
فرع چهارم - انتهای وقف

ماده 398-

وقف موقت با تکمیل مدت معینه یا از بین رفتن تمام موقوف علیهم، خاتمه می یابد.  
ماده 399-

وقف در مورد هر سهم با از بین رفتن مستحق آن خاتمه می یابد. گرچه قبل از تکمیل مدت معینه با از بین رفتن باقی مستحقین طبقه ای که با از بین رفتن شان وقف منتهی می گردد، صروت گرفته باشد.  
مشروط بر اینکه وقف کننده انتقال، سهم را به باقی مستحقین تصریح نکرده باشد. درین صورت وقف با از بین رفتن تمام مستحقین طبقه مذکور و یا تکمیل مدت معینه خاتمه می یابد.

ماده 400-

هرگاه وقف در تمام اسهام ثابته خاتمه یابد، ملکیت مال موقوفه در صورت حیات وقف کننده بخود وی و در غیر آن به مستحقین انتقال می یابد. در صورتیکه مستحق موجود نباشد ملکیت مال موقوفه باشخاصیکه حین وفات وقف کننده از جمله ورثه شناخته شده باشند و در غیر آن بدولت تعلق میگیرد.

ماده 401 -

هرگاه وقف در تمام اسهام غیر ثابته خاتمه یابد، ملکیت مال موقوفه در صورت حیات وقف کننده بخود وی و در غیر آن به اشخاصیکه حین وفات وقف کننده از جمله ورثه شناخته شده باشند انتقال می یابد در صورتیکه وارثی موجود نباشد ملکیت مال موقوفه بدولت تعلق می گیرد.

ماده 402-

(1) هرگاه مال موقوفه به نحوی تخریب شود که اعمار مجدد و یا استبدال آن ممکن و یا مفید نباشد، وقف خاتمه می یابد. همچنان وقف در مورد سهم هر مستحقیکه سهمیه حاصلات وی بمقدار ناچیزی تقلیل یابد، خاتمه پیدا میکند.  
(2) انتهای وقف بدرخواست اشخاص ذیعلاقه و قرار محکمه صورت میگیرد. ملکیت مال موقوفه که وقف آن خاتمه یافته باشد، در صورت حیات وقف کننده بخود وی و در غیر آن به شخصی انتقال می یابد، که درحین انتهای وقف مستحق شناخته شده باشد.

مبحث سوم - جمعیت ها

فرع اول - احکام عمومی

ماده 403-

(1) جمعیت عبارت است از مجموع اشخاص حقیقی یا حکمی که برای مدت معین یا غیر معین به منظور تامین اهداف خیریه عام المنفعه اجتماعی، علمی، ادبی، فنی و هنری طور غیر انتفاعی مطابق به احکام این قانون تشکیل شده باشد.  
(2) اعطای اجازه تاسیس جمعیت های مندرج فقره یکم این ماده، از طریق مراجع صلاحیتدار دولتی صورت میگیرد. این مراجع اجراءات جمعیت ها را از رهگذر تطابق آن با قوانین، مقررات و اساسنامه مراقبت می نماید.

ماده 404-

جمعیت های که خلاف احکام قانون یا آداب عامه فعالیت نموده یا به اعمالی تشبث نماید که بر خلاف منافع ملی و اهداف تاسیسی آن باشد، باطل پنداشته شده هیچگونه اثری بر آن مرتب شده نمیتواند.

ماده 405-

(1) جمعیت دارای اساسنامه ایست که فعالیت آنرا تنظیم و از طرف اعضای موسس آن منظور میشود.

(2) اساسنامه جمعیت حاوی طالب ذیل است:

- 1 عنوان جمعیت، هدف و مرام تاسیس آن و مرکز اداره جمعیت. مرکز اداره جمعیت در خارج از افغانستان بوده نمی تواند.

- 2 شهرت مکمله اعضاي موسس.
  - 3 عوايد جمعيت، دوران انداختن و تصرف در آن.
  - 4 هينت هائیکه جمعيت را تمثيل ميکند با تعيين اعضاء ، وظيف و طرق عزل آنها.
  - 5 حقوق و وجايب اعضاي موسس.
  - 6 طرز نظارت اموال جمعيت.
  - 7 طرز تعديل اساسنامه جمعيت.
  - الحاق، تقسيم و تاسيس نمايند گي.
  - 8 انحلال و تصفيه امور مالي جمعيت و مرجعیکه اموال به آن انتقال مي يابد.
- ماده 406-

(1) اعضاي موسس نمي توانند چنان مطالبتي را در اساسنامه جمعيت بگنجانند که انتقال اموال را بعد از انحلال جمعيت بخود، فاميل و يا ورثه شان مجاز قرار دهد.

(2) اسهام جمعيت هاي تعاوني، صندوق اعانات مبادله و صندوق تقاعد از اين حکم مستثني مي باشد.

ماده 407-

خارج شدن از عضويت جمعيت خواه به اداره شخص يا جمعيت باشد. موجب حرمان از اموال جمعيت مي گردد. مگر اينکه در قانون مخالف آن تصريح شده باشد.

ماده 408-

جمعيت نميتواند مالک اموال غير منقول گردد، مگر اينکه همچو مکلفيت براي اجراي وظيف اساسي جمعيت ضروري پنداشته شود. جمعيت ها تعليم و امور خيريه از اين حکم مستثني مي باشد.

ماده 409-

شخصيت حکمي جمعيت و قتي تثبيت مي گردد که اساسنامه آن مطابق باحکام اين قانون ترتيب و نشر گرديده باشد.

ماده 410-

اعلان اساسنامه جمعيت بعد از پرداخت محصول معينه و ثبت جمعيت در دفاتر مربوط و نشر آن در رسمي جريده تکميل مي گردد.

ماده 411-

مرجع صلاحيتدار، اساسنامه جمعيت را در خلال مدت شصت روز از تاريخ مطالبه آن اعلان مي نمايد. در غير آن به تکميل شصت روز جمعيت حکما اعلام شده شناخته مي شود. مرجع مذکور باثر مطالبه اشخاص ذيعلاقه مکلف است اساسنامه جمعيت را مطابق باحکام اين قانون اعلان و يا آنرا رد نمايد.

ماده 412-

تعديل اساسنامه جمعيت بارعايت احکام مواد (409-410-411) اين قانون بعد از اعلان نافذ شمرده مي شود.

ماده 413-

جمعيت مراتب آتي را رعايت مي نمايد:

- 1 نگهداري دفاتر و اسناد مربوط جمعيت در مرکز اداره آن.
  - 2 ثبت اسم، ولد، اسم فاميلى، سن، نمبر تذکره ، پيشه و آدرس هر عضو با تاريخ شمول وي به عضويت جمعيت ، در دفاتر مخصوص يا تغييراتي که در موارد فوق بعمل مي آيد.
  - 3 ثبت رويداها و تصاويب مجمع عمومي و مجالس اداري در دفاتر مخصوص. هر عضو جمعيت مي تواند از محتويات محاضر اطلاع حاصل نمايد.
  - 4 ثبت مصارف، عوايد، تبرعات و مدارك آن بالتفصيل در دفاتر مخصوص صورت مي گيرد.
  - مرجع صلاحيتدار مي تواند از محتويات اين اسناد و محاضر اطلاع حاصل نمايد.
  - 5 اشخاص خارجي مي توانند در حالات خاص به اجازه مراجع ذيصلاح در جمعيت هاي فرهنگي کسب عضويت نمايند.
- ماده 414 –

(1) جمعيت مکلف است با اجازه مرجع صلاحيتدار اموال نقدي مربوط به جمعيت را به عنوان جمعيت در بانک و يا محل ديگري بوديعت گذارد.

(2) جمعيت بايد از تغيير محل وديعت در خلال يك هفته از تاريخ تغيير، به مرجع صلاحيتدار اطلاع نمايد.

ماده 415-

اموال مربوط به جمعيت براي تامين اهداف معينه آن بمصرف ميرسد. مقدار باقيمانده در ساحات مطمئن دوران انداخته شده مي تواند، مشروط بر اينکه فعاليتهاي اصلي آنرا متاثر نسازد .

ماده 416-

جمعیت دارای بودجه سالانه که از طرف مجمع عمومی تصویب گردیده می باشد. بودجه جمعیت با اطلاع مرجع صلاحیتدار رسانیده میشود.

ماده 417 -

جمعیت نمی تواند خارج از حدودی که در اساسنامه آن توضیح شده فعالیت نماید.

ماده 418-

جمعیت ها نمی توانند به مضاربیت مالی تشبیه نمایند .

ماده 419-

(1) اسم جمعیت، شماره اعلان و حدود فعالیت آن در تمام دفاتر، اوراق و نشرات آن درج می گردد.

(2) هیچ جمعیت نمی تواند چنان اسمی را انتخاب نماید که بجمعیت دیگری متعلق باشد، گرچه ساحه فعالیت آنها مشترک باشد.

ماده 420-

(1) هیچ جمعیتی بدون اجازه مرجع صلاحیتدار نمی تواند به جمعیت، صلاحیتدار نمی تواند به جمعیت، هیئت و یا کلب در خارج از افغانستان منسوب، مشترک و یا منضم گردد.

(2) هیچ جمعیت نمی تواند اموالی را از شخص، جمعیت هیئت یا کلبی که در خارج افغانستان باشد، بدست آرد مگر با اجازه مرجع صلاحیتدار.

(3) هیچ جمعیت نمی تواند چیزی را به اشخاص و یا موسسات خارجی بدون اجازه مرجع صلاحیتدار بفرستد.

ماده 421-

تبرعات تنها به اسم و حساب جمعیت مطابق به مقرراتیکه از طرف حکومت وضع گردیده، جمع آوری شده می تواند.

مرجع صلاحیتدار می تواند شرائط خاصی را در مورد تبرعات هر جمعیت حسب احوال علاوه کند.

ماده 422 -

(1) جمعیت باید انعقاد واجندای مجمع عمومی را اقلاً (15) روز قبل باصلاح مرجع صلاحیتدار برساند.

مرجع صلاحیتدار میتواند نماینده ایرا غرض اشتراك در مجمع عمومی جمعیت بفرستد.

(2) جمعیت گذارشات مجمع عمومی را در خلال (15) روز از تاریخ انعقاد آن، با اطلاع مرجع صلاحیتدار میرساند.

ماده 423-

(1) جمعیت می تواند نمایندگی تاسیس نماید.

(2) نمایندگی بعد از اعلان، حیثیت شخصیت حکمی مستقل را سب می نماید. نمایندگی نمیتواند اساسنامه داخلی خود را در موضوعات مربوط به وجایب آن در برابر جمعیت اصلی، طرز العمل و سیاست عمومی جمعیت، بدون موافقه جمعیت اصلی تعدیل نماید.

فرع دوم - هیئت مدیره

ماده 424-

(1) جمعیت دارای هیئت مدیره می باشد. تعیین اعضاء هیئت مدیره، صلاحیت، وظایف و ختم عضویت اعضاء در اساسنامه جمعیت توضیح می گردد.

(2) هیئت مذدیره مرکب از سه عضو و یا بیشتر بوده و مدت خدمت شان بیش از سه سال بوده نمیتواند.

(3) تجدید عضویت مطابق به اساسنامه جمعیت صورت میگیرد.

ماده 425-

شخصیکه به صفت عضو هیئت مدیره تعیین میگردد، باید بحکم قطعی محکمه باصلاحیت بحرمان از حقوق سیاسی و مدنی محکوم نشده باشد.

ماده 426-

(1) هیئت مدیره در حدود صلاحیتیکه در اساسنامه به آن تصریح گردیده، امور مربوط به جمعیت را اداره می نماید.

(2) هیئت مدیره اقلاً دو مرتبه در يك ماه تشکیل جلسه میدهد.

ماده 427-

هیئت مدیره شخصی را از جمله اعضاي خود یا دیگر اعضاي جمعیت بحیث رئیس تعیین مینماید.

ماده 428-

شخصیکه از طرف هیئت مدیره بحیث رئیس تعیین میشود امور مربوط به پیشنهاد، تقرر موظفین، تطبیق مجازات تادیبی، ملاحظه اسناد مصرف و مراقبت تنفیذ تصاویب مجمع عمومی و هیئت مدیره را انجام میدهد. مشروط بر اینکه در اساسنامه

جمعیت خلاف آن تصریح نشده باشد.

فرع سوم - مجمع عمومی

ماده 429-

(1) مجمع عمومی مرکب از تمام عضوانیست که وجایب خود را مطابق به اساسنامه جمعیت ایفاء نموده باشند .

(2) تصاویب مجمع عمومی خارج از موضوعات شامل اجنداء اعتبار ندارد.

ماده 430-

تصاویب مجمع عمومی باکثريت آرای اعضاي حاضر بعد از تکمیل نصاب دو ثلث اعضاي اصلي آن صورت مي گیرد.  
تصاویب مجمع عمومی در مورد تعديل اساسنامه جمعیت به اکثریت مطلق و در مورد انحلال جمعیت، عزل اعضاي هیئت مدیره، اتحاد و یا الحاق آن با جمعیت دیگر باکثريت دو ثلث اعضاء صورت میگیرد. مگر اینکه در اساسنامه جمعیت خلاف آن تصریح شده باشد .

ماده 431-

در جلسات مجمع عمومی اعضاءشخصا اشتراك نموده و یا عضو دیگری را کتبا بحیث نماینده خود تعیین مینمایند.

ماده 432-

مجمع عمومی در خلال سه ماه بعد از ختم هر سال مالي بصورت عادي تشکیل جلسه داده و امور مربوطه به بودجه، حساب سال تمام راپور سالانه هیئت مدیره و راپور مربوط به امور مالي را بررسی مي نماید. تشکیل جلسات فوق العاده مجمع عمومی در صورت لزوم نیز صورت گرفته مي تواند. انعقاد جلسات مجمع عمومی بدعوت هیئت مدیره صورت مي گیرد.

ماده 433-

هرگاه هیئت مدیره جلسه فوق العاده مجمع عمومی را در خلال (15) روز از تاریخ تسلیمی درخواست تحریري اقلا ده نفر از اعضاي مجمع عمومی که در آن هدف انعقاد جلسه نیز توضیح یافته است دایر ننماید، درخواست کنندگان مي توانند مستقیما اعضاي مجمع عمومی را به تشکیل جلسه دعوت نمایند.

ماده 434-

عضو جمعیت در موضوعیکه منفعت وي در آن دخیل باشد، حق رای دادن را ندارد. رای دادن در مورد انتخاب اعضاي هیئت جمعیت ازین حکم مستثني مي باشد.

ماده 435-

(1) هرگاه مجمع عمومی یا هیئت مدیره و یا رئیس جمعیت تصاویبي را خلاف احکام قانون یا اساسنامه جمعیت اتخاذ نماید، در برابر همچو تصاویب مطالبه ابطال صورت مي گیرد.

مطالبه ابطال از طرف خانونالي یا یکی از اعضاي جمعیت به محکمه ایکه اداره مرکزی جمعیت در حوزه صلاحیت آن واقع است در خلال سه ماه از تاریخ صدور تصویب تقدیم میگردد.

(2) ابطال اینگونه تصاویب بر حقوق مکتسبه اشخاصیکه بر اساس حسن نیت ذیحق گردیده اند، تاثیر ندارد.

ماده 436-

(1) مرجع صلاحیتدار تعمیل تصاویبي را که از طرف مجمع عمومی یا هیئت مدیره یا رئیس جمعیت مخالف قانون، نظام و آداب عامه اتخاذ شده باشد، متوقف میسازد.

(2) مرجع صلاحیت دار باید در خلال (30) روز از تاریخ توقف آن دعوي ابطال را در برابر تصویب مذکور بمحکمه باصلاحیت ، اقامه نماید.

فرع چارم - انحلال

و تصفیه جمعیت

ماده 437-

(1) جمعیت در حالات آتی منحل مي گردد:

- 1 در حالیکه تعهدات خود را ایفا کرده نتواند.

- 2 در حالیکه اموال یا منافع خود را خارج از اهدافیکه در اساسنامه آن توضیح گردیده، تخصیص دهد .

- 3 در حالیکه جمعیت به تخلف از مواد مندرج اساسنامه و یا هر نوع اجراءات مخالف قانون، اهداف تاسیسي، نظام و آداب عامه مبادرت ورزد.

(2) مطالبه انحلال از طرف هر يك از اعضاي جمعیت، شخص ذیعلاقه و یا خانونالي به محکمه ایکه اداره مرکزی جمعیت در حوزه صلاحیت آن واقع گردیده، تقدیم مي گردد.

ماده 438-

هرگاه محکمه بانحلال جمعیت حکم نماید، يك و يا چند شخص را براي تصفيه امور حسابي و توزيع دارائي جمعيت با رعايت احكام مندرج اساسنامه مربوط تعيين مي نمايد. در صورتيكه در مورد توزيع دارائي جمعيت منحل شده، حتمي در اساسنامه آن موجود نباشد، محکمه مي تواند اين دارائي را بجمعيت و يا موسسه ديگريکه با جمعيت منحل شده اهداف مشترك داشته باشد انتقال دهد.

ماده 439-

هرگاه محکمه برد مطالبه انحلال جمعيت حکم نماید، مي تواند به ابطال تصرفيکه مورد اعتراض قرار گرفته است، حکم نمايد.

مبحث چهارم - جمعيت هاي عام المنفعه

ماده 440-

(1) جمعيت عام المنفعه، عبارت از جمعيتي است که بمنظور تامين منافع عامه تاسيس مي گردد .  
(2) اعطاي عنوان جمعيت به صفت عام المنفعه توسط فرمان دولت صورت مي گيرد. سلب عنوان اعطاءشده توسط چنين فرمان نيز جواز دارد.

ماده 441-

جمعيت عام المنفعه برعايت شرايط اهليت مربوط به تملك اموال منقول و غير منقول مقيد نمي باشد.

ماده 442-

حدود استقاده جمعيت عام المنفعه از صلاحيت سلطه عامه، مانند عدم جواز حجز بر تمام و يا قسمتي از اموال جمعيت، عدم تاثير مرور زمان در مورد ملكيت اين اموال و جواز استملاك براي تامين اهداف جمعيت توسط مقررات توضيح ميشود.

ماده 443-

جمعيت عام المنفعه تحت مراقبت مرجع صلاحيتدار مربوط فعاليت مي نمايد. اجراآت جمعيت از نظر تطابق با قوانين، اساسنامه و تصاويب مجمع عمومي توسط مرجع مذکور مورد تفتيش و تحقيق قرار مي گيرد.  
هيئت تفتيش از طرف مرجع صلاحيتدار تعيين گرديده و در ختم کار راپور اجراآت خود را به مرجع مربوط تقديم مينمايد.

ماده 444-

(1) مرجع صلاحيتدار ميتواند اتحاد چند جمعيت عام المنفعه را که هدف مشترك داشته باشند تصويب نمايد. همچنان مي تواند در مورد توحيد فعاليت ها يا تعديل اهداف جمعيت هاي مختلف بر وفق احتياجات محيط يا بمنظور ايجاد هم آهنگي بين خدماتيکه از طرف آنها انجام مي گردد و با اسباب ديگريکه براي تامين اهداف جمعيت ها مفيد پنداشته شود، تصميم اتخاذ نمايد.

(2) مرجع مذکور در تصويب خود اسباب و طرز العمل اتحاد و چگونگي تسليمي اموال، اوراق و اسناد را به هيئت جديد توضيح مينمايد.

ماده 445-

(1) مرجع صلاحيتدار مي تواند اشخاصي را که داوطلب عضويت هيئت عامل ميشوند، اجازه شمول ندهد.  
(2) مرجع صلاحيتدار مي تواند يکي از داوطلبان را براي مراقبت جريان انتخابات اعضاءتعيين نمايد.  
(3) اگر انتخابات مخالف احكام قانون يا اساسنامه جمعيت صورت گرفته باشد، مرجع صلاحيتدار قرار مدلي مبني بر الغاي انتخاب را در خلال (15) روز از اجراي انتخابات صادر مي نمايد.

ماده 446-

(1) مرجع صلاحيتدار مي تواند بنا بر قرار مدلل، رئيس هيئت مديره اي را براي اجراي وظائفيکه در اساسنامه جمعيت توضيح گرديده موقتاً تعيين نمايد.

(2) رئيس يا هيئت مديره موقت وقتي تعيين ميگردد که در اجراآت رئيس يا هيئت مديره جمعيت چنان تخلفي بروز نمايد، که دوام آنها بوظيفه بمصلحت جمعيت نبوده با وجود اخطار جمعيت و مرور (15) روز از تاريخ اخطار برفع تخلفات نپرداخته باشد.

ماده 447-

(1) اعضاي هيئت مديره جمعيت و کارکنان آن مکلف اند تمام اموال جمعيت، اسناد و دفاتر مربوط را باختيار هيئت مديره موقت بگذارد.

(2) مسئوليت قانوني اعضاي هيئت مديره و کارکنان جمعيت با سپردن اموال، اسناد و دفاتر مربوط به هيئت مديره موقت خاتمه پيدا نمي کند.

ماده 448-

رئيس يا هيئت مديره موقت مکلف است در خلال مدتيکه در قرار تعيين شان تصريح يافته، مجمع عمومي را داي و راپور

اجراآت خود را تقدیم نماید. مجمع عمومی بعد از استماع راپور، هیئت مدیره جدید را مطابق به اساسنامه و احکام قانون انتخاب می نماید.

ماده 449-

جمعیت به تطبیق تصاویر رئیس و یا هیئت مدیره موقت که در داخل مدت معینه مندرج قرار، تعیین شان صورت گرفته، در داخل حدودیکه در قرار مذکور و یا اساسنامه جمعیت توضیح شده، مکلف می باشد.

ماده 450-

مرجع صلاحیتدار، اعضای هیئت مدیره سابق را که باثر تخلف مسئولیت شان ثابت گردیده، برای مدتیکه متجاوز از سه سال نباشد، از داوطلب شدن مجدد بحیث عضو هیئت مدیره محروم میسازد.

مبحث پنجم - جمعیت خیریه

ماده 451-

(1) جمعیت خیریه عبارت از جمعیتیست که برای تامین اهداف خیریه و یا رفاه اجتماعی جهت استفاده اعضای جمعیت یا سایر اشخاص تاسیس شده باشد.

(2) اعضای هیئت مدیره نمی توانند در داخل جمعیت به شغل دیگری در مقابل اجرت اشتغال ورزند.

ماده 452 -

(1) هیئت مدیره جمعیت خیریه مکلف به تهیه راپور اجراآت سالانه می باشد.

(2) هیئت مدیره بودجه سالانه جمعیت را با اسناد و مدارك آن بمرجع صلاحیتدار تقدیم نموده و معلومات مورد ضرورت مرجع مذکور را تهیه میکند.

مبحث ششم - جمعیت فرهنگی

ماده 453-

جمعیت فرهنگی، عبارت از جمعیتیست که هدف تاسیس آنرا انکشاف امور علمی، فنی، ادبی و هنری تشکیل میدهد.

ماده 454-

هیئت مدیره جمعیت فرهنگی مکلف است راپور اجراآت سالانه خود را باطلاع مرجع صلاحیتدار برساند. این جمعیت راجع به تقدیم اسناد و معلومات لازمه تابع احکام سایر جمعیت های مندرج این قانون می باشد.

مبحث هفتم - موسسات

ماده 455-

موسسه، عبارت از شخصیت حکمیست که برای انجام خدمات بشری، دینی، علمی، فنی و یا سپورتي از طریق تخصیص اموال برای مدت غیر معین تاسیس یافته و بروی اهداف غیر انتفاعی فعالیت می نماید.

ماده 456-

(1) تاسیس موسسه توسط سند رسمی صورت می گیرد.

(2) سند رسمی حیثیت اساسنامه موسسه را داشته و حاوی مطالب آتی میباشد:

1- عنوان موسسه و مرکز اداره آن. مرکز اداره موسسه در خارج از افغانستان بوده نمی تواند.

2- هدف و مرام تاسیس آن.

3- اسم و شهرت مکمله موسس یا موسسین.

4- تفصیلات دارائی ایکه به موسسه تخصیص یافته است.

5- تشکیل اداری موسسه و اسم رئیس آن.

6- طرز نظارت و تفتیش امور مالی موسسه.

7- طرز تعدیل اساسنامه، الحاق، تجزیه و تاسیس نمایندگی های موسسه با توضیح طرز تصفیه و تعیین مرجعیکه اموال

موسسه به آن تعلق می گیرد.

ماده 457-

هرگاه عضو موسس، دائن یا ورثه داشته باشد، تاسیس موسسه در مورد حقوق شان حکم وصیت یا هبه را دارد. در صورتیکه تاسیس موسسه حقوق دائن یا ورثه را متضرر سازد، آنها می توانند مطابق باحکام قانونیکه در مورد وصیت و هبه موجود است، دعوی نمایند.

ماده 458-

موسسه ایکه توسط سند رسمی تاسیس شده باشد، موسس آن میتواند قبل از اعلان توسط سند رسمی دیگری از تاسیس آن انصراف نماید.

ماده 459-

شخصیت حکمی موسسه وقتی تثبیت می‌گردد که مطابق باحکام این قانون اعلان گردیده باشد.

ماده 460-

اعلان موسسه بمطالبه موسس یا اولین رئیس آن و یا مرجع صلاحیتداریکه موسسه تحت نظارت آن قرار دارد، مطابق باحکام مربوط به اعلان جمعیت های مندرج این قانون صورت می‌گیرد.

ماده 461-

مرجع صلاحیتدار می‌تواند در مورد تاسیس، طرز اداره و اساسنامه موسسه، بمنظور تامین اهداف تاسیس آن، تعدیل وارد نماید.

ماده 462-

موسسه توسط رئیس اداره و تمثیل می‌گردد.

ماده 463-

رئیس موسسه، بودجه و صورت حسابات سالانه موسسه را بمرجع صلاحیتدار آن ارائه و معلومات مورد ضرورت مرجع مذکور را تهیه می‌نماید.

ماده 464-

موسسه نمی‌تواند بدون اجازه مرجع صلاحیتدار وصیت و یا هبه را قبول نماید.

ماده 465-

مرجع صلاحیتدار می‌تواند در ضمن دعوی از محکمه مربوط عزل موظفینی را که در وظایف محوله اهمال ورزیده یا اعمال مخالف قانون یا اساسنامه موسسه را مرتکب گردیده اند و یا اموال موسسه را مخالف اهداف تاسیس یا اراده موسس آن بمصرف رسانیده یا اینکه مرتکب قصور فاحش گردیده اند مطالبه نماید.

ماده 466-

مرجع صلاحیتدار می‌تواند برای تامین اهداف موسسه یا نگهداری اموال متعلق به آن تخفیف یا الغای تمام و یا قسمتی از وجایب و شروطی را که در اساسنامه موسسه قید گردیده است، از محکمه با صلاحیت مطالبه نماید.

ماده 467-

هرگاه رئیس موسسه مخالف قانون، نظام عامه یا خارج از حدود صلاحیت خویش اجراءات نماید، مرجع صلاحیتدار می‌تواند این اجراءات را متوقف و ابطال این اجراءات را از محکمه با صلاحیت مطالبه نماید.

ماده 468-

(1) مطالبه ابطال مندرج ماده (467) این قانون حداکثر در خلال یکسال از تاریخ اجراءات، به محکمه تقدیم می‌گردد.

(2) ابطال اینگونه اجراءات بر حقوق مکتسبه اشخاصیکه بر اساس حسن نیت ذیحق گردیده اند، تاثیر ندارد.

ماده 469-

احکام مربوط به جمعیت ها از قبیل تاسیس، الحاق، تجزیه، تاسیس نمایندگی، تعیین رئیس موقت، انحلال و تصفیه، تبدیل موسسه به عام المنفعه و همچنان حکم مندرج ماده (418) این قانون بر عموم موسسات نیز قابل تطبیق می‌باشد.

ماده 470-

احکام مربوط به موسسات مندرج این قانون در مورد موسسه که به شکل وقف تاسیس یافته باشد، استثناءتطبیق نمی‌گردد.

ماده 471-

اتخاذ تدابیر در برابر تخلفات موظفین جمعیت ها و موسساتیکه در موارد مربوط این قانون تصریح یافته، مانع تطبیق قانون جزای عمومی نمی‌گردد.

## فصل سوم

### اموال

ماده 472-

مال، عبارت است از عین و یا حقیقه نزد مردم قیمت مادی داشته باشد.

ماده 473-

اشیائیکه بمقتضای طبیعت و یا بحکم قانون مورد داد و ستد قرار گیرد، حقوق مالی بر آن مرتب شده می‌تواند.

ماده 474-

اشیائیکه بمقتضای طبیعت مورد داد و ستد قرار گرفته نتواند عبارت از اشیاییست که هیچ شخصی نمی‌تواند حیات آنرا

بخود اختصاص دهد.

ماده 475-

اشیائیکه بحکم قانون مورد داد و ستد قرار گرفته نمی تواند عبارت از اشیاییست که حقوق مالی بر آن قانونا مرتب شده نمی تواند.

ماده 476-

(1) اشیای مثلی آنست که افراد و یا اجزای آن با هم یکسان بوده بدون فرق قابل ملاحظه، عوض یکدیگر استعمال شده بتواند.  
(2) اشیای قیمتی آنست که افراد آن با هم متفاوت بوده و عوض یکدیگر استعمال شده نتواند.

ماده 477-

(1) اشیای استهلاکی آنست که انتفاع از آن بدون استهلاك ممکن نباشد.

(2) اشیای استعمالی آنست که با انتفاع مکرر، عین آن باقی بماند.

ماده 478-

عقار اشیاییست که دارا اصل ثابت بوده و حمل و نقل آن بدون تلف شدن غیر ممکن باشد. اشیائی که واجد این وصف نباشد اشیای منقول شناخته میشود.

ماده 479-

اشیای منقولي را که مالک برای استفاده از عقار تخصیص میدهد، عقار پنداشته میشود.

ماده 480-

هر حق عینی مربوط به عقار و هر دعوی متعلق به آن عقار شناخته شده، حقوق مالی غیر آن از جمله اموال منقول محسوب می گردد.

ماده 481-

اموال متعلق به ملکیت افراد، اموال خصوصی و اموالیکه متعلق به ملکیت افراد نبوده و برای منافع و مصالح عامه تخصیص یافته باشد، اموال عامه پنداشته میشود.

ماده 482 -

(1) اموال عامه عبارت است از :

- 1 اموال منقول و غیر منقول دولت.

- 2 اموال منقول و غیر منقول اشخاص حکمی.

- 3 اموال منقول و غیر منقول که برای منافع و مصالح عامه تخصیص داده شده باشد.

- 4 اموال منقول و غیر منقول که بحکم قانون اموال عامه شناخته شده باشد.

(2) درین اموال، تصرف، حجز و تملك باساس مرور زمان جواز ندارد.

ماده 483-

(1) اموال عامه وقتی غیر عامه شناخته میشود که میعاد تخصیص آن برای منافع عامه، ختم گردیده باشد.

(2) ختم تخصیص بحکم قانون یا بالفعل و یا بختم هدفیکه اموال باساس آن برای منافع عامه تخصیص داده شده صورت می گیرد .

کتاب دوم

حق

باب اول

احکام عمومی

ماده 484 -

حقوق مالی به حقوق عینی و شخصی تقسیم می گردد .

ماده 485 -

(1) حق عینی عبارت است از تسلط مستقیم شخص بر ذات عین که توسط قانون اعطای می گردد.

(2) حقوق عینی، اصلی یا تبعی میباشد.

ماده 486 -

حقوق عینی اصلی عبارت است از حقوق تصرف و انتفاع بر عین که منحصر به حقوق آتی می باشد :

1- حق ملکیت رقبه و منفعت عین.

2- حق ملکیت منفعت عین بدون ملکیت رقبه.

3- حقوق ارتفاق.

ماده 487 -

حقوق عيني تبعية عبارت است از حقوق مرتب بر عين براي تضمين دين كه منحصر به حقوق آتي ميباشد:

1- حقوق رهن رسمي.

2- حق رهن حيازي.

3- حق حبس عين.

4- حق اختصاص.

5 - حق تقدم (امتياز).

ماده 488 -

حق شخصي يا تعهد عبارت از رابطه ايست بين ذمه دائن و مدیون كه باسناد آن دائن مي تواند اعطاء شي، اجراي عمل يا امتناع از آن را از مدیون مطالبه نمايد.

ماده 489 -

(1) تعهد بدین، آنست كه موضوع آن نقود يا اشياي مثلي باشد.

(2) تعهد در ذمه شخص متعهد بموجب عقد يا تضمين لازم مي گردد.

ماده 490 -

تعهد به عين آنست كه موضوع آنرا ذات عين معين بغرض، تملك عين يا منفعت آن و يا به غرض تسليم يا حفاظت عين تشكيل بدهد.

ماده 491 -

حقوق معنوي كه برشي غير مادي وارد ميگردد تابع احكام قوانين خاص مي باشد

باب دوم

منابع حق

فصل اول

احكام عمومي

ماده 492 -

منابع حق عبارت از عوامل حقوقي ايست كه حق را بوجود آورد و مشتمل بر تصرف حقوقي و حادثه حقوقي مي باشد

ماده 493 -

تصرف حقوقي عبارت از تصرف قولي ايست كه از اراده قاطع شخص براي ايجاد اثر حقوقي معين مطابق با احكام قانون بوجود آمده باشد.

ماده 494 -

تصرف حقوقي در عقود باتوافق اراده طرفين عقد، تكميل گرديده و به اثر آن بر يكي از طرفين، وجيبه مرتب مي گردد.

ماده 495 -

تصرفي كه وجيبه را بريكي از طرفين مرتب ميسازد، تنها با ايجاب شخص متعهد تكميل ميگردد.

ماده 496 -

حادثه حقوقي عبارت از تصرف فعلي است كه به اختيار يا بدون اختيار شخصي، واقع گرديده و قانون بر آن آثار معين را مرتب نموده باشد.

فصل دوم

تصرف حقوقي

قسمت اول

عقود

ماده 497 -

(1) عقد، عبارت از توافق دو اراده است به ايجاد يا تعديل يا نقل يا ازاله حق در حدود قانون.

(2) به اثر عقد وجايب هر يك از عاقدین در برابر يکديگر مرتب ميگردد.

ماده 498 -

عقد بر اعیان منقول یا غیر منقول، با بدل یا بدون آن، بغرض تملیک صحیح می باشد.

ماده 499-

عقد بغرض نگهداشت اعیان طور ودیعت یا بغرض استهلاك آن از طریق انتفاع طور قرض و تادیة بدل، جواز دارد.

ماده 500-

عقد بر منافع اعیان بغرض انتفاع از آن یا بدل طور اجازه یا بدون بدل طور عاریت و رد عین آن به مالک، جواز دارد.

ماده 501-

عقد بغرض اجرای عمل معین یا خدمت معین صحیح می باشد.

ماده 502-

(1) شرط انعقاد عقد عبارت است از وجود عاقدین، الفاظ مخصوص عقد و موضوعیکه عقد بر آن وارد می گردد.

(2) شرط صحت عقد عبارت است از اهلیت عاقدین، قابلیت معقود علیه برای حکم عقد، مفدیت و عدم مخالفت آن با نظام و آداب عامه.

ماده 503-

هرگاه حین صدور عقد شخصی که حق اجازه و انفاذ آن را دارد موجود نباشد، چنین عقد باطل پنداشته می شود.

ماده 504-

قواعد عمومی مربوط به عقد بر تمام عقود تطبیق می گردد و قواعد خصوصی هر عقد توسط احکام مربوط به آن تنظیم می گردد.

مبحث دوم - ارکان عقد

فرع اول - رضاء

ماده 505-

شرط صحت عقد عبارت است از رضائیت عاقدین بدون اکراه و اجبار.

ماده 506-

(1) عقد به ایجاب و قبول طرفین منعقد می گردد.

(2) ایجاب و قبول عبارت است از الفاظیکه در عرف برای انشاء عقد استعمال می گردد.

ماده 507-

ایجاب و قبول به صیغه ماضی بوده و بصیغه مضارع یا امر نیز جایز می باشد. مشروط بر اینکه زمان حال از آن اراده باشد.

ماده 508-

عقد به صیغه استقبال و قتی منعقد می گردد که عاقدین قصد انشاء عقد را با این صیغه نموده باشند.

ماده 509-

اظهار اراده توسط گفتار، نوشته و یا اشاراتی که عرفاً متداول باشد، صورت می گیرد. همچنان اظهار اراده به داد و ستدیکه بر حقیقت یک عقد صراحتاً دلالت نماید، صورت گرفته می تواند.

ماده 510-

اظهار اراده طور ضمنی صورت گرفته می تواند، مگر اینکه صریح بودن آنرا قانون و یا عاقدین شرط گذاشته باشند.

ماده 511-

وقتی بر اظهار اراده آثار مرتب می گردد که طرف مقابل به آن علم حاصل نماید. وصول اظهار اراده بطرف مقابل قرینه حصول علم به آن پنداشته می شود، مگر اینکه دلیلی برخلاف آن وجود داشته باشد.

ماده 512-

اظهار اراده در حالت بیهوشی و یا اختلال عقلی ای که موجب فقدان قوه ممیزه گردد، گرچه این اختلال موقت هم باشد، باطل پنداشته می شود.

ماده 513-

اراده ای که خلاف مافی الضمیر شخص اظهار شده باشد، باطل پنداشته نمی شود، مگر اینکه طرف مقابل به مخالفت اراده اظهار شده یا نیت شخص علم داشته باشد.

ماده 514-

هر شخص به سبب ایجاب خود ملزم قرر می گیرد، مگر اینکه بعدم الزام خود تصریح نموده یا از قرائن ظاهری و یا طبیعت معامله چنان معلوم گردد، که در ایجاب قصد الزام وجود نداشته باشد.

ماده 515-

هرگاه شخصی که از وی ایجاب یا قبول صادر گردیده وفات نماید یا قبل از آنکه بر ایجاب یا قبول وی اثر مطلوب مرتب شده باشد، فاقد اهلیت گردد، حینیکه طرف مقابل از همچو ایجاب یا قبول علم حاصل نماید، عقد صحیح پنداشته شده و اثر مطلوب بر آن مرتب می گردد. مشروط بر اینکه اظهار اراده یا طبیعت معامله بخلاف این امر دلالت ننماید.

ماده 516-

(1) هرگاه برای قبول، میعاد تعیین شده باشد، ایجاب کننده نمی تواند تاختم میعاد معینه از ایجاب خود منصرف گردد.

(2) در صورت عدم تصریح میعاد، قبول احياناً از قرائن ظاهری و یا طبیعت معامله شده می تواند.

ماده 517 -

عاقدين بعد از ایجاب تا ختم مجلس عقد بقبول یارد آن اختیار دارند اگر ایجاب کننده بعد از صدور ایجاب وقبل از قبول طرف مقابل از ایجاب رجوع نموده و یا چنان گفتار یا عملی از یکی از عاقدين صادر شود که دلالت بر انصراف از قبول نماید چنین ایجاب باطل بوده و قبول بعد از آن نیز از اعتبار ساقط می گردد.

ماده 518 -

هرگاه ایجاب قبل از قبول طور مکرر صادر شود به ایجاب آخرین اعتبار داده میشود.

ماده 519 -

شخصی که ایجاب متوجه وی گردیده است می تواند آنرا رد نماید اگر ایجاب به اثر مطالبه خود او صادر شده باشد، نمیتواند آنرا رد نماید مگر اینکه دلایل معقولي به رد آن داشته باشد.

ماده 520 -

هرگاه قبول زیادت، تقید و یا تعدیلی را در ایجاب وارد نماید، چنین قبول، رد ایجاب پنداشته شده و بحیث ایجاب جدید شناخته می شود.

ماده 521 -

مطابقت بین ایجاب و قبول وقتی حاصل میشود که موافقه طرفین بمرجع مسائل اساسی عقد بعمل آمده باشد. موافقه بر بعضی از این مسائل برای الزام طرفین کافی نمی باشد.

ماده 522 -

(1) هرگاه طرفین بر جمیع مسائل اساسی عقد موافقه نموده و تفصیل مسائل را به آینده موکول نمایند، چنین عقد تمام پنداشته میشود. مگر اینکه اتمام عقد به موافقه بر تفصیل مسائل مشروط گردیده باشد.

(2) اگر طرفین در مورد مسایلی که قبلاً موافقه بر آن حاصل نگردیده اختلاف داشته و اقامه دعوی نمایند محکمه در چنین حالت بادر نظر داشت طبیعت معامله مطابق باحکام قانون عرف و عدالت حکم می نماید.

ماده 523-

(1) عقد بین طرفین غایب در زمان و مکانی کامل پنداشته میشود که ایجاب کننده از قبول طرف مقابل علم حاصل کرده باشد. مشروط بر اینکه طرفین یا احکام قانون، مخالف آنرا تصریح نکرده باشد.

(2) قبول بمجرد وصول به ایجاب کننده چنان فرض میشود که به آن علم حاصل شده است.

ماده 524 -

عقد بوسیله تلفون یا وسایل مماثل آن از حیث زمان مانند عقد بین طرفین حاضر و از حیث مکان مانند عقد بین طرفین غایب پنداشته می شود.

ماده 525 -

هیچ قولي به سکوت کننده نسبت داده نمی شود. سکوت در موردیکه محتاج به بیان است قبول پنداشته میشود.

ماده 526-

سکوت وقتی قبول پنداشته میشود که بین عاقدين تعامل سابقه وجود داشته و ایجاب نیز به اساس این تعامل صورت گرفته باشد و یا ایجاب به منفعت خالص طرف مقابل باشد.

ماده 527-

عقد مزایده با آخرین داو طلبی کامل می گردد. داو طلبی اول وقتی از اعتبار ساقط می گردد که زاید بر آن داو طلبی صورت گرفته باشد گرچه این داو طلبی باطل باشد یا مزایده بدون اینکه به شخصی تعلق گیرد معطل قرار داده شود.

ماده 528-

در عقود دسته جمعی قبول برضایت اکثریت متحقق گردیده و اقلیت تابع قبول آنها شناخته می شود.

ماده 529 -

قبول در عقود اذعان بمجرد تسلیمی در حدود شرایطی که ایجاب کننده وضع نموده متحقق می گردد و این شرایط غیر قابل

مناقشه مییابد.

ماده 530 -

(1) اتفاقیکه بموجب آن عاقدین یا یکی از آنها ابرام عقد معینی را در آینده تعهد می نماید این عقد وقتی تمام میگردد که جمیع مسایل اساسی عقد مورد نظر با مدتیکه باید در آن عقد ابرام باید تعیین شده باشد.

(2) اگر قانون برای انمام عقد رعایت شکلیات معینی را مشروط گردانیده باشد وجود همچو شکلیات در اتفاق ابتدائی که منضمین وعده به ابرام این عقد می باشد نیز ضروری پنداشته میشود.

ماده 531 -

(1) تادیبه بیعانه حین ابرام عقد دلیل بر قطعیت عقد شمرده می شود مگر اینکه موافقه طرفین و یا عرف خلاف آنرا تصریح کرده باشد.

(2) اگر بیعانه دهنده از ابرام عقد منصرف شود حق استرداد آن را ندارد. انصراف بیعانه گیرنده موجب پرداخت اصل بیعانه و معادل آن می گردد.

ماده 532 -

هرگاه تعهدیکه به اثر آن بیعانه پرداخته شده نافذ گردد بیعانه از اصل قیمت وضع می گردد.

ماده 533 -

هر گاه تنفیذ عقد بنابر علییکه ناشی از قصور هیچ یکی از عاقدین نباشد غیر ممکن گردد یا عقد باثر خطا و یا موافقه طرفین فسخ گردد بیعانه مسترد می شود.

فرع دوم - نیابت در عقد

ماده 534 -

عقد طور اصالت یا نیابت جواز دارد مگر اینکه قانون مخالف آن حکم کرده باشد. اینکه طرف مقابل عقد از نیابت وی واقف باشد.

ماده 535 -

شخصیکه اصالتاً عقدی را انجام میدهد حقوق و وجایب مربوط بآن به شخص او متوجه می گردد.

ماده 536 -

(1) نیابت در عقد بموافقه طرفین یا بحکم قانون صورت می گیرد.

(2) حدود صلاحیت نایب در صورت موافقه طرفین از طرف اصیل و در نیابت قانونی توسط قانون تعیین می گردد.

ماده 537 -

ملاحظات مربوط به عیوب اراده یا اثرات وقوف به بعضی از احوال خاص و یا احتمی بودن چنین وقوف به شخص نایب، تعلق می گیرد، نه شخص اصیل.

ماده 538 -

هرگاه نایب در حدود صلاحیت خود عقدی را باسم اصیل انجام دهد، حقوق و وجایب ناشی از آن به شخص اصیل تعلق می گیرد.

ماده 539 -

در صورت عدم اظهار وصف نیابت در حین عقد، آثار ناشی از آن به شخص نایب تعلق می گیرد، مگر اینکه طرف مقابل عقد از نیابت وی واقف باشد.

ماده 540 -

هرگاه نایب و طرف مقابل عقد از ختم میعاد نیابت در حین عقد واقف نباشند، آثار ناشی از آن به اصیل و یا قایم مقام وی، تعلق می گیرد.

ماده 541 -

نایب نمی تواند عقدی را برای خود یا بنام اصیل انجام دهد، مگر اینکه اصیل قبلاً باو اجازه داده یا بعداً آنرا تائید نماید. حالاتیکه در قانون یا قواعد تجارت طور دیگری پیش بینی گردیده، از این حکم مستثنی می باشد.

فرع سوم - صحت رضا در عقد

جزء اول - اهلیت عقد

ماده 542 -

هر شخص اهلیت عقد را دارد، مگر اینکه اهلیت او توسط قانون سلب یا محدود شده باشد.

ماده 543-

تصرف صغیر غیر ممیز باطل پنداشته میشود، اگر چه ولی وی اجازه داده باشد.

ماده 544-

(1) تصرف صغیر ممیز که کاملاً به منفعت وی باشد، جواز دارد، اگر چه ولی وی اجازه نداده باشد. در صورتیکه تصرف مذکور کاملاً بضرر وی باشد، باطل پنداشته میشود گر چه ولی وی اجازه داده باشد.  
(2) تصرف متضمن نفع و ضرر با اجازه ولی در حدود صلاحیت وی یا اجازه شخص ناقص اهلیت بعد از رسیدن به سن رشد موقوف میباشد.

ماده 545-

(1) تصرف مجنون و معتوه بعد از ثبت قرار مبنی بر حجر باطل پنداشته میشود.  
(2) تصرف قبل از ثبت قرار مبنی بر حجر باطل پنداشته نمی شود، مگر اینکه حالت جنون و معتوه بودن حین عقد شایع بوده یا طرف مقابل به آن علم داشته باشد.

ماده 546-

(1) تصرف سفیه یا شخص مبتلا به غفلت بعد از ثبت قرار مبنی بر حجر، تابع احکام تصرفات صغیر ممیز می باشد.  
(2) تصرف قبل از ثبت قرار مبنی بر حجر صحیح بوده قابل ابطال پنداشته نمی شود مگر اینکه در نتیجه استثمار یا توطئه صورت گرفته باشد.

ماده 547-

وصیت یا وقف شخصی که سفاهت یا غفلت محجور علیه قرار گرفته وقتی صحیح میگردد که محکمه در مورد اجازه داده باشد.

ماده 548-

تصرف شخصی که به سبب سفاهت محجور علیه قرار گرفته در امور مربوط به اداره اموال که تسلیم آن از طرف محکمه به وی اجازه داده شده، در حدود احکام قانون صحیح می باشد.

ماده 549-

هرگاه برای شخصی مساعد قضائی تعیین گردیده باشد، بعد از ثبت قرار مبنی بر تعیین مساعد، هر نوع تصرف وی بدون اشتراک مساعد قضائی قابل بطلان می باشد.

ماده 550-

شخص ناقص اهلیت میتواند بطلان عقد را مطالبه نماید. در صورتیکه برای اخفای نقص اهلیت خود حيله بکار برده باشد، این امر مانع الزام وی به جبران خساره نمی گردد.

جزء دوم - عیوب رضا در عقد

اول - اکراه

ماده 551-

اکراه عبارت است از مجبور گردانیدن شخص، بدون حق، به اجرای عملی که به آن رضایت ندارد خواه اکراه مادی یا معنوی باشد.

ماده 552 -

اکراه دو نوع است تام و ناقص

ماده 553 -

اکراه تام عبارت است از تهدید به خطر فاحش جسمی یا مالی، تهدید به خطر غیر فاحش اکراه ناقص گفته میشود.

ماده 554-

اکراه تام رضا را از بین برده اختیار را فاسد می گرداند. اکراه ناقص رضا را از بین برده اختیار را فاسد نمی گرداند.

ماده 555-

تهدید به رسانیدن ضرر به والدین، همسر یا محارم شخص و یا تهدید به خطری که منافعی حیثیت باشد، اکراه پنداشته شده، محکمه میتواند با در نظر داشت حالات و کوائف تهدید را ارزیابی نماید.

ماده 556-

اکراه نظر به اشخاص، سن، حالت اجتماعی، اوصاف و اندازه تأثیر آن، من حیث شدت و خفت نوع تهدید، فرق می کند.

ماده 557-

اگر اهیکه رضا را از بین می برد، وقتی اعتبار دارد که شخص تهدید کننده، به اجرای عمل تهدید قادر بوده و شخص تهدید شده وقوع اکراه را در صورت عدم اجرای موضوع تهدید به گمان غالب حتمی پندارد.

ماده 558-

هرگاه وقوع یکی از انواع اکراه در ابرام عقد ثابت گردد عقد صحیح نمی باشد.

ماده 559-

هرگاه اکراه در مورد عقدی از عقود قابل فسخ صورت گرفته باشد، تهدید شده میتواند، بعد از رفع آن، عقد را فسخ نماید. این حق با مرگ تهدید کننده یا طرفین عقد از بین نرفته، ورثه متوفی قایم مقام او شناخته میشود.

ماده 560 -

عقد شخص تهدید شده، به صورت فاسد منعقد میگردد. هرگاه بعد از رفع تهدید شخص تهدید شده طور صریح یا ضمنی به آن اجازه دهد، عقد صحیح میگردد.

ماده 561-

نفاذ عقود شخص تهدید شده به اجازه وی بعد از رفع تهدید موقوف نبوده، قبض مبیعه، ملکیت فاسد را افاده نمی نماید. در چنین حالت هر نوع تصرف غیر قابل نقض صحیح بوده، شخص تهدید شده در مطالبه قیمت روز تسلیم یا قیمت روز تصرف مخیر می باشد.

دوم - غلطی

ماده 562 -

هرگاه در موضوع عقد غلطی صورت گرفته معقود علیه مسمی و مشار الیه باشد، احکام آتی رعایت میگردد:

1- در صورت اختلاف جنس، عقد به مسمی تعلق گرفته و نسبت عدم وجود مسمی عقد باطل شناخته میشود.

2- در صورت اتحاد جنس و اختلاف وصف، عقد به مشار الیه تعلق گرفته و نسبت موجود بودن مشار الیه منعقد میگردد. در این حالت عقد کننده، نسبت عدم موجودیت وصف در فسخ و ابرام عقد مخیر می باشد.

ماده 563 -

شخصی که در غلط اساسی واقع گردیده، به شرطی می تواند فسخ عقد را مطالبه نماید که طرف مقابل وی نیز در عین غلطی واقع شده یا از غلطی واقف بوده و یا اینکه به سهولت می توانست به آن واقف گردد.

ماده 564 -

هرگاه غلطی به اندازه فاحش باشد که عقد کننده در صورت وقوف بر آن از ابرام امتناع می ورزید چنین غلطی اساسی پنداشته میشود.

ماده 565 -

هرگاه غلطی در شخص یا در وصف از اوصاف عقد کننده واقع شده باشد به نحویکه شخصیت یا وصف عقد کننده سبب عمده انعقاد عقد بوده باشد، چنین غلطی اساسی پنداشته میشود.

ماده 566-

عقد به سبب غلطی در قانون وقتی قابل فسخ پنداشته می شود که شرایط غلطی در وقایع مربوط به عقد متحقق گردد، مگر اینکه قانون مخالف آن تصریح کرده باشد.

ماده 567 -

غلطی حساسی یا مادی در صحت عقد تأثیر نداشته و تصحیح آن حتمی می باشد.

ماده 568 -

شخصی که در غلطی واقع گردیده، نمی تواند به آن طوری تمسک نماید که معارض آنچه حسن نیت مقتضای آنست باشد. اگر طرف مقابل برای تنفیذ این عقد اظهار آماده گی نماید با ابرام عقد ملزم پنداشته میشود.

ماده 569 -

احکام مربوط به غلطی در مورد مقاصد یا هر وسیطیکه اراده یکی از طرفین عقد را تحریف شده به دیگری نقل نماید، قابل تطبیق میباشد.

جزء سوم - فریب و غبن

ماده 570-

فریب عبارت از بکار بردن وسایل حیله آمیز قولی یا فعلی ایست که طرف مقابل عقد را به راضی شدن انعقاد عقد بکشاند، به نحویکه این وسایل اگر بکار برده نمیشد، رضایت وی در عقد بمیان نمی آمد.

ماده 571-

1- هرگاه به سبب فریب یکطرف عقد، غبن فاحش متوجه طرف مقابل گردد، فریب خورده می تواند فسخ عقد را مطالبه

نماید.

غبن وقتي فاحش گفته مي شود كه تفاوت بين قيمت حقيقي مال در هنگام عقد وقيمتي كه مال بفروش رسيده به (15 فيصد يا بيشتري از آن بالغ گردد.

ماده 572-

شخصيكه در عقود امانت فريب خورده، وقتي مي تواند فسخ عقد را مطالبه نمايد كه غش و تدليس طرف مقابل را ثابت نمايد.

ماده 573-

فريب سلبی، بمحض كتمان حقيقت بوجود مي آيد. اين فريب تدليس پنداشته ميشود.

ماده 574-

در صورت وقوع فريب از طرف شخص ثالث در عقد، فريب خورده وقتي ميتواند فسخ آنرا مطالبه نمايد كه آگاهي طرف مقابل را به فريب شخص ثالث هنگام عقد يا قادر بودن او را به كسب چنين آگاهي، ثابت نمايد.

ماده 575-

غبن فاحش، موجب فسخ ميگردد. اگر شخصيكه در مورد

او غبن صورت گرفته، هنگام عقد بر غبن واقف بوده و به آن رضاييت نشان داده باشد، نمي تواند عقد را فسخ نمايد، مگر اينكه رضاييت وي ناشي از معلومات دروغ، كتمان حقيقت و يا به فريب طرف مقابل راجع باشد.

غبن فاحش در مورد اموال دولت، وقف و مال شخص محجور بهر نحويكه صورت گرفته باشد، موجب فسخ عقد مي گردد.

ماده 576-

در عقوديكه از طريق مزايده علني صورت مي گيرد، اعتراض مبني بر وجود غبن جواز ندارد.

ماده 577-

هرگاه از احتياج يا عدم تجربه و يا ضعف ادراك يكي از عاقدین سوء استفاده به عمل آمده و باثر آن غبن فاحش در عقد موجود گردد، شخص فريب خورده مي تواند در خلال مدت يكسال از تاريخ انعقاد عقد، بطلان عقد يا تنقيص وجايب خود را باندازه معقول مطالبه نمايد.

ماده 587-

هرگاه براي رفع غبن، پرداخت آنچه را قاضي تعيين نموده، كافي پنداشته شود، طرف مقابل مي تواند در عقود معاوضه از دعوي فسخ انصراف نمايد.

فرع چهارم - موضوع عقد

ماده 579-

براي هرنوع وجيبه ناشي از عقد، وجود موضوعيكه عقد به آن نسبت داده شده و قابليت حكم عقد را داشته باشد، حتمي پنداشته ميشود. موضوع عقد را عين، دين، منفعت يا ساير حقوق مالي تشكيل داده ميتواند. همچنان اجراء يا امتناع يك عمل موضوع عقد قرار گرفته مي تواند.

ماده 580-

موضوع وجيبه ناشي از عقد بايد ممكن، معين يا قابل تعيين و مجاز باشد، در غير آن عقد باطل پنداشته ميشود.

ماده 581-

هرگاه موضوع وجيبه ذاتاً مستحيل باشد، عقد باطل پنداشته ميشود.

در صورتيكه موضوع وجيبه ذاتاً مستحيل نبوده و تنها در مورد شخص مديون مستحيل پنداشته شود، عقد صحيح و مديون نظر بعدم ايفاي وجيبه، مكلف به جبران خساره مي باشد.

ماده 582-

موضوع وجيبه بايد طوري معين و معلوم باشد كه مانع جهالت فاحش گردد. اگر جهالت موضوع وجيبه منجر بمنازعه گردد، عقد فاسد پنداشته ميشود.

ماده 583-

تعيين موضوع وجيبه با بيان جنسيت و اوصاف ممیزه يا تعيين مقدار آن صورت مي گيرد. در صورت وجود موضوع وجيبه در مجلس عقد، تعيين به اشاره و در غير آن به تعيين مكان صورت گرفته و بيان تمام آنچه كه جهالت فاحش را از بين مي برد، حتمي مي باشد.

بيان جنسيت موضوع بدون ذكر اندازه يا وصف براي تعيين موضوع كافي پنداشته نمي شود.

ماده 584-

هرگاه موضوع وجيبه را اجرائي يك عمل تشكيل دهد، عمل مذكور بايد معين گرديده يا قابليت تعيين را داشته باشد.

ماده 585-

- هرگاه تعیین موضوع وجبیه در عقد بدوش یکی از طرفین یا شخص ثالث گذاشته شده باشد، در صورت تأخیر در تعیین یا غیر عادلانه بودن آن، محکمه موضوع وجبیه را تعیین می نماید.
- ماده 586-
- هرگاه تعیین موضوع وجبیه به اختیار شخص ثالث گذاشته شود، درحالیکه شخص مذکور به تعیین آن قادر نبوده یا اراده آنرا نداشته یا تعیین موضوع وجبیه طور عادلانه یا در خلال مدت مناسب صورت نگرفته باشد، عقد باطل پنداشته می شود.
- ماده 587-
- موضوع وجبیه باید طوری قابلیت معامله را داشته باشد که با هدف اصلی ایکه موضوع به آن اختصاص یافته، منافات نداشته باشد.
- ماده 588-
- هرگاه موضوع وجبیه را نقود تشکیل بدهد، مدیون به پرداخت مقداریکه در عقد ذکر گردیده مکلف می باشد. صعود یا تنزیل نرخ پول در پرداخت دین تأثیر ندارد، مگر اینکه در قانون یا موافقه طرفین طور دیگری تصریح یافته باشد.
- ماده 589-
- 1- هرگاه موجودیت موضوع وجبیه در آینده متحقق گردد، عقد بشرطی جواز دارد که بصورت تخمین نبوده، جهالت و ضرر در آن موجود نباشد.
- 2- معامله در مورد متروکه شخص در حال حیات او جواز ندارد، گرچه مالک به آن رضایت داشته باشد، مگر اینکه قانون مخالف آن حکم نماید.
- ماده 590-
- هرگاه موضوع وجبیه مخالف نظام و آداب عامه باشد، باطل پنداشته میشود.
- فرع پنجم – سبب
- ماده 591-
- سبب عبارت از مقصد اصلی ایست که عقد وسیله مشروع رسیدن به آن قرار گرفته باشد.
- ماده 592-
- هرگاه سبب وجبیه مخالف نظام و آداب عامه بوده یا اصلاً وجود نداشته باشد، عقد باطل پنداشته میشود.
- ماده 593-
- وجود سبب مشروع در هر وجبیه، حالت اصلی پنداشته میشود، مگر اینکه دلیل به نفعی آن موجود گردد.
- ماده 594-
- سببیکه در عقد تصریح یافته، سبب حقیقی پنداشته میشود، مگر اینکه خلاف آن ثابت گردد.
- مبحث سوم – شرایط عقد
- فرع اول – احکام عمومی
- ماده 595-
- شرط عبارت است از تعهد به آینده در امر متعلق به زمان آینده که بصیغه خاص صورت می گیرد.
- تعلیق، عبارت است از مرتب گردانیدن امر متعلق به آینده بر متحقق شدن امر دیگری در زمان آینده، توسط یکی از ادوات شرط.
- ماده 596-
- هرگاه صیغه عقد غیر معلق به شرط بوده به زمان آینده منسوب نباشد، چنین عقد منجز بوده فی الحال نافذ می گردد.
- ماده 597-
- عقد معلق به شرط واقف، وقتی انعقاد یافته و حکم آن لازم می شود که شرط موجود گردیده باشد.
- ماده 598-
- عقد معلق به امر موجود، فی الحال واقع میشود. تعلیق بامر مستحیل یا شرطیکه مخالف نظام و آداب عامه باشد اعتبار ندارد.
- ماده 599-
- عقدیکه فسخ آن معلق بشرط فاسخ باشد، نافذ و غیر لازم پنداشته میشود. هرگاه شرط موجود گردد، عقد فسخ میگردد، درین صورت داین بر آنچه اخذ نموده و در صورت عدم امکان، به پرداخت ضمان مکلف پنداشته میشود. اگر شرط موجود نگردد، عقد لازم میشود.
- تصرفات داین در مورد اداره اشیاء با وجود تحقق شرط، نافذ پنداشته میشود.

ماده 600 -

باتحقق شرط در عقد معلق، آثار از آن زمان وقوع عقد قابل اعتبار پنداشته میشود. مگر اینکه از اراده عاقدین یا طبیعت عقد معلوم شود که وجود یا زوال وجوبه بوقت تحقق شرط، مربوط گردیده است.

ماده 601-

هرگاه تنفیذ عقد، قبل از تحقق شرط، بنا بر سبب خارجی بدون دخالت مدیون غیر ممکن گردد، اثر رجعی بر شرط مرتب شده نمیتواند.

ماده 602-

عقد موکول به آینده، عبارت است از عقدي که نفاذ آن بزمان آینده نسبب داده شده باشد. چنین عقد في الحال انعقاد یافته و حکم آن الي زمان معینه به تعویق انداخته می شود.

ماده 603-

تأجیل در عقد به مصلحت مدیون پنداشته میشود، مگر اینکه از عقد، نص قانون یا احوال مربوط طوری معلوم گردد که تأجیل بمنظور مصلحت دائن یا طرفین عقد، صورت گرفته است.

ماده 604-

شخصیکه تأجیل به نفع او صورت گرفته است، میتواند به اراده خود از آن منصرف شود.

ماده 605-

هرگاه حکم حجز اموال به سبب افلاس شخصیکه تأجیل به نفع او صورت گرفته، صادر گردیده یا تأمینات مدیون تنقیص و یا اصلاً پرداخته نشده باشد، حق تأجیل ساقط میگردد.

ماده 606-

تأجیل بامرگ مدیون از بین می رود، مگر اینکه دین تأمینات عینی داشته یا داین سبب مرگ مدیون گردیده باشد و یا طوری موافقه شده باشد که تأجیل در صورت مرگ مدیون نیز از بین نمی رود. مرگ داین در تأجیل دین تأثیر ندارد.

فرع دوم - حکم شرط

جزء اول - احکام عمومی

ماده 607-

شرط مناسب باعقد یا شرطیکه عقد مقتضی آن بوده یا حکم عقد را موکد گرداند، همچنان شرطیکه موافق با تعامل جاریه بوده و یا منافی اقتضای عقد نباشد، صحیح پنداشته میشود.

ماده 608-

شرطیکه در آن نفع عاقدین نباشد، ملغی بوده و عقد مقرر به آن صحیح پنداشته میشود.

ماده 609-

عقدیکه رکن یا شرطی از شرایط موجود نباشد، باطل پنداشته می شود.

ماده 610-

شرط غیر مناسب باعقد یا شرطیکه عقد مقتضی آن نبوده یا حکم عقد را موکد نگرداند، همچنان شرطیکه موافق با تعامل جاریه نبوده و یا در آن فریب بکار رفته نباشد، شرط فاسد پنداشته میشود.

ماده 611-

عقدیکه صلاحیت تصرف کامل یا نوعی از انواع تصرف در آن سلب گردیده باشد، عقد موقوف پنداشته میشود.

ماده 612-

هرگاه عقد متضمن شرطی باشد که رجوع از عقد را افاده کند، عقد غیر لازم پنداشته میشود.

جزء دوم - عقد باطل

ماده 613-

عقد باطل آنست که اصلاً و وصفاً غیر مشروع باشد.

ماده 614-

عقد باطل اصلاً منعقد نگردیده و افاده حکمی را نمی نماید، گرچه قبض صورت گرفته باشد.

ماده 615-

هرگاه عقد باطل نافذ گردیده باشد، رد بدلین و اعاده حالت اصلی حتمی میباشد، در صورتیکه رد بدلین متعذر باشد، محکمه بضمان عادلانه حکم می نماید.

ماده 616-

اجازه بر عقد باطل اثر قانونی نداشته، اشخاص ذی‌علاقه می‌توانند به بطلان عقد تمسک نمایند.

ماده 617-

هرگاه بطلان قسمتی از عقد ظاهر گردد، قسمت متباقی بحیث عقد مستقل صحیح پنداشته میشود. مگر اینکه عقد قابل تجزیه نباشد.

ماده 618-

هرگاه در عقد باطل ارکان صحیح دیگری موجود گردد، عقد مذکور باعتبار عقد دوم صحیح پنداشته میشود. مشروط بر اینکه عاقدین آنرا اراده نموده باشند.

ماده 619-

عقد باطل منتج باثرات عقد قانونی نگردیده، مگر بحیث حادثه عادی مستوجب ضمان می‌گردد.

جزء سوم - عقد فاسد

ماده 620-

عقد فاسد آنست که اصلاً مشروع و وصفاً غیر مشروع باشد، بنحویکه اصلاً صحیح بوده در رکن و موضوع آن خللی وجود نداشته باشد. مگر باعتبار بعضی اوصاف خارجی فاسد باشد.

ماده 621-

عقد فاسد ملکیت معقود علیه را افاده نمی‌کند، مگر اینکه قبض به رضای مالک آن صورت گرفته باشد.

ماده 622-

در عقود معاوضی، تعلیق واقتران عقد، بشرط فاسد جواز نداشته در اثر چنین شرط عقد فاسد پنداشته میشود.

ماده 623-

در صورت اقتران عقود غیر معاوضه وی بشرط فاسد، عقد صحیح بوده، شرط ملغی می‌باشد. تعلیق عقد به شرط فاسد موجب بطلان آن می‌گردد.

ماده 624-

عقدیکه اسقاطات محض شناخته شود، باوجود تعلیق آن به شرط مناسب یا غیر مناسب منعقد گردیده و یا اقتران آن به شرط فاسد صحیح پنداشته میشود. شرط درینصورت ملغی می‌گردد.

ماده 625-

عقدیکه اطلاعات شناخته شود، تعلیق آن به شرط مناسب و شرط فاسد صحیح بوده، شرط فاسد ملغی پنداشته میشود.

ماده 626-

هریک از طرفین عقد یا ورثه شان می‌توانند، عقد فاسد را فسخ نمایند، مگر اینکه سبب فساد از بین رفته باشد.

ماده 627-

اجازه بر عقد فاسد اثر قانونی نداشته و تنازل از حق فسخ، جواب ندارد.

ماده 628-

هرگاه فساد در نفس عقد موجود شود، طرفین می‌توانند عقد را پیش از قبض و بعد از آن فسخ نمایند.

ماده 629-

هرگاه فساد به اثر شرط موجود گردد، طرفین می‌توانند عقد را پیش از قبض فسخ نمایند، مگر اینکه شرط فاسد برضایت طرفین از بین برود. همچنان طرفین عقد می‌توانند در صورتیکه صاحب شرط از شرط خود منصرف نگردد، عقد را بعد از قبض فسخ نمایند.

ماده 630 -

صاحب شرط فاسد، می‌تواند به تمسک جزء صحیح عقد شرط را ساقط و تنفیذ عقد را از طرف مقابل مطالبه نماید، طرف مقابل نمیتواند بعد از اسقاط شرط، فسخ عقد را مطالبه کند. اثر جزء صحیح عقد وقتی ظاهر می‌گردد که بحیث عقد مستقل در آید.

ماده 631 -

قبض در عقد فاسد، ملکیت قابل فسخ را افاده نموده و متصرف به پرداخت قیمت یا مثل مکلف می‌گردد نه مسمی، این عقد تصرف مال قبض شده را افاده نموده و انتفاع از آن را افاده نمی‌کند.

ماده 632 -

هرگاه قبض کننده در عقد فاسد، مال قبض شده را با شخص ثالث عقد نماید، حق فسخ ساقط می‌گردد. درین صورت مالک اصلی می‌تواند، اعاده معقود علیه را از شخص ثالث مطالبه نماید. همچنان شخص ثالث می‌تواند، قیمت یا مثل معقود علیه

را از قبض کننده مطالبه کند.

ماده 633-

تغییر در مال قبض شده باساز زیادت متصل یا منفصل مانع فسخ نمی گردد، درین صورت مال قبض شده با زیادت لازم میگردد.

ماده 634-

هرگاه تغییر در مال قبض شده، باثر نقصان صورت گرفته باشد، صاحب مال میتواند، اعاده مال مذکور را باجبران خساره مطالبه نماید. مگر اینکه نقص ناشی از عمل مالک باشد.

ماده 635-

هرگاه مال قبض شده تغییر شکل نماید، فسخ باطل و قیمت روز قبض مال لازم می گردد.

ماده 636-

عقد فاسد منتج باثرات عقد قانونی نگردیده، مگر بحیث یک حادثه عادی مستوجب ضمان می گردد.

جزء چارم - عقد موقوف

ماده 637-

1- عقد موقوف غیر نافذ، فاقد اثر حقوقی بوده، ثبوت ملکیت از آن افاده نمی گردد. مگر با اجازه شخصیکه بر موضوع عقد تصرف در آن صاحب صلاحیت بوده و اجازه وی دارای جمله شرایط صحت باشد.

2- عقد اشخاص ذیل موقوف پنداشته میشود:

1- فضولی

2- باینکه عین مال را بار دیگر به شخص غیر مشتری، بفروشد.

3- غاصب.

4- نایب یا وکیل نایب که از حدود معینه نیابت، عدول نماید.

5- مالک عین مرهونه

6- مالک اراضی به زراعت داده شده، درحالیکه بذر از زارع باشد. مگر اینکه در قانون خاص طور دیگر حکم شده باشد.

7- مریض مرض موت که بوارث خود بفروشد.

8- وصی مختار که بوارث خود بفروشد.

9- وارثیکه بمورث مریض در مرض موت بفروشد.

10- وارثیکه متروکه مستغرقه بدین را بفروشد.

11- صغیر ممیز.

12- معتوه ممیز.

13- سفیه.

14- مبتلا به غفلت.

ماده 638 -

شخصیکه بدون وکالت یا نیابت تصرفی را از طرف شخص دیگری انجام دهد، فضولی گفته میشود.

ماده 639-

تصرف شخص فضولی، صحیح بوده و به اجازه مالک موقوف می باشد. در صورت عدم اجازه عقد باطل پنداشته میشود.

ماده 640 -

هرگاه متصرف قانونی، تصرف فضولی را قولاً یا فعلاً تأیید نماید، این تأیید حکم وکالت قبلی را داشته شخص فضولی مانند وکیل به ارائه و رد آنچه به تصرف او قرار گرفته مکلف می باشد.

ماده 641-

هرگاه شخص فضولی، مالی را که موضوع تصرف قرار گرفته، بطرف دیگر عقد تسلیم نموده و مال قبل از اجازه تلف گردد، مالک می تواند قیمت آنرا از شخص فضولی یا طرف دیگر عقد مطالبه کند.

ماده 642-

هرگاه شخص فضولی، مالی را که موضوع تصرف قرار گرفته بطرف دیگر عقد تسلیم نموده و تسلیم شونده آنرا باشخص دیگری عقد نماید، مالک می تواند یکی از این دو عقد را اجازه دهد.

ماده 643-

شخص فضولی و طرف دیگر عقد می توانند قبل از اجازه مالک، عقد را فسخ نمایند.

ماده 644-

هرگاه چند شخص فضولي در عقد واحد اشتراك نمايند، بصورت متضامن مسئول پنداشته ميشوند.  
ماده 645-

در صورت وفات شخص فضولي، مكلفيت ورثه او مانند ملكيت ورثه وكيل پنداشته ميشود.  
شخص فضولي، در صورت وفات مالك در برابر ورثه او عين ملكيت نزد مالك را دارا مي باشد.  
ماده 646-

براي صحت اجازه تصرف فضولي، وجود شخص فضولي، طرف مقابل مالك اصل مال و بدل آن، حين صدور اجازه شرط مي باشد. همچنان وجود اجازه دهنده، حين صدور تصرف لازم پنداشته ميشود.  
ماده 647-

اجازه عقد موقوف از طرف شخصيكه صلاحيت آنرا دارد، طور صريح يا ضمني صورت مي گيرد. شخصيكه صلاحيت اجازه را دارد، مي تواند اعتراض خود را مبني بر عقد حداكثر در خلال يكسال از تاريخ علم بر تصرف يا از بين رفتن سبب نقصان اهليت و يا از بين رفتن سبب موقوف بودن عقد، تقديم نمايد.  
ماده 648-

در تصرف موقوف، اجازه بزمان صدور تصرف راجع مي گردد، نه بزمان صدور اجازه.  
ماده 649 -

در تصرف موقوف، متصرف نميتواند حينيكه ملكيت موضوع عقد باو تعلق مي گيرد، از آن انصراف نمايد.

جزء پنجم - عقد نافذ غير لازم

ماده 650-

هرگاه عقد طبيعياً موجب الزام يكي يا طرفين عقد نگردد و يا در آن خيار فسخ براي يكي از طرفين عقد موجود باشد، عقد نافذ غير لازم پنداشته ميشود.  
ماده 651-

هرگاه يكي از طرفين كه عقد موجب الزام او نگريده، از آن رجوع نمايد، عقد از تاريخ رجوع، فسخ گرديده و آثار مرتب به آن الي تاريخ رجوع، بحال خود باقي مي باشد.

فرع سوم - خياراتيکه لزوم عقد را بتاخير مي اندازد

جزء اول - خيار شرط

ماده 652-

1- عاقدین در جميع عقود مي توانند، حين عقد يا بعد از آن حداكثر براي سه روز، خيار فسخ يا بقاي عقد را شرط بگذارند.  
2- مدت خيار شرط در مورد وقف، كفاله وحواله گيرنده دين استثناء بيش از سه روز جواز دارد. اگر شرط حين عقد گذاشته شده باشد، مدت خيار از وقت عقد و در صورتيكه بعد از عقد گذاشته شده باشد، از زمان موجود شدن شرط، آغاز ميگردد.  
ماده 653-

خيار شرط در عقد لازمي ايكه احتمال فسخ را داشته باشد، صحيح بوده و در عقد نكاح، طلاق، صرف، سلم، اقرار، وكالت، هبه و وصيت، صحيح پنداشته نمي شود.

ماده 654-

اعطاي خيار شرط براي هر دو يا يكي از طرفين عقد يا غير آنها جواز دارد.  
ماده 655-

1- هرگاه در معاوضه، مالي براي طرفين عقد خيار شرط اعطاء شده باشد، بدلين عقد از ملكيت هيچيك آنها خارج نمي گردد.

2- در صورتيكه خيار شرط، براي يكي از طرفين عقد اعطا شده باشد، مال صاحب خيار از ملك وي خارج نگريده و مال طرف ديگر نيز بملك صاحب خيار داخل نمي گردد.

ماده 656-

عقديكه فسخ آن مشروط بخيار گرديده باشد، هنگامي فسخ مي گردد كه صاحب خيار قولاً يا فعلاً آنرا در مدت معينه فسخ نمايد. در فسخ قولي، علم طرف مقابل به فسخ عقد، در مدت معينه، شرط مي باشد.

ماده 657-

اجازه قولي يا فعلي صاحب خيار شرط در مدت معينه كه رضائيت او را بلزوم عقد افاده نمايد، عقدي را كه فسخ آن مشروط بخيار گرديده، تمام ولازم ميگرداند، گرچه طرف ديگر به آن علم نداشته باشد.

ماده 658-

(1) هرگاه خيار شرط بطرفين عقد اعطا شده باشد، تنها خيار طرفيکه به آن اجازه ميدهد، ساقط گرديده و خيار طرف ديگر الي ختم مدت خيار، باقي مي ماند.

(2) اگر يکي از طرفين عقد را فسخ نمايد، اجازه طرف ديگر اعتبار ندارد.

ماده 659-

هرگاه مدت خيار در عقد مشروط بخيار بدون فسخ يا اجازه صاحب خيار مقتضي گردد، عقد لازم و تمام پنداشته ميشود.

ماده 660-

(1) هرگاه صاحب خيار در خلال مدت خيار قبل از فسخ يا اجازه عقد وفات نمايد، عقد لازم گرديده و ورثه از حق خيار استفاده کرده مي تواند مگر اينکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

(2) اگر خيار شرط بطرفين عقد اعطا شده ويکي از طرفين وفات نمايد، عقد در مورد متوفي لازم گرديده و خيار طرف ديگر الي ختم مدت خيار باقي مي ماند.

ماده 661-

لزوم عقد، از وقت صدور آن، اعتبار دارد.

جزء دوم - خيار تعيين

ماده 662-

1- قرار دادن يکي از اشياء معين بحيث موضوع عقد، مجاز بوده و طرفين عقد مي توانند از خيار تعيين استفاده نمايند.

2- اگر خيار تعيين بصورت مطلق ذکر گرديده باشد، متصرف اليه صاحب خيار پنداشته ميشود. مگر اينکه قانون طور ديگري حکم نموده و يا موافقه طرفين بخلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 663-

اشيائيکه بحيث موضوع خيار تعيين قرار مي گيرد، بيش از سه شي بوده نمي تواند.

ماده 664-

مدت خيار تعيين از سه روز تجاوز نميکند، آغاز مدت از وقتت موافقه اعتبار دارد.

ماده 665-

عقد تا زمان بکار بردن خيار، غير لازم بوده و در صورتيکه خيار طور صريح يا ضمني بکار برده شود، عقد در آنچه خيار در مورد آن انجام يافته، نافذ و لازم پنداشته مي شود.

ماده 666-

تعيين خيار بوقت صدور عقد، راجع مي گردد.

ماده 667-

هرگاه خيار تعيين به متصرف اليه اعطا شده باشد، ملکيت او در يکي از اشياء ثابت پنداشته شده، اشياء ديگر موضوع خيار تعيين که در تصرفش باشد، امانت شمرده ميشود.

ماده 668-

1- هرگاه متصرف در يکي از اشياء موضوع خيار، قبل از انقضاي ميعاد خيار، تصرف نمايد تصرف او موقوف باختيار متصرف اليه مي باشد.

2- اگر شي مورد تصرف، بعداً از طرف متصرف اليه تعيين گردد، حکم آن از وقت انعقاد اعتبار داشته، تصرف متصرف، باطل پنداشته ميشود.

ماده 669-

1- هرگاه يکي از اشياء موضوع خيار تعيين، پيش از قبض هلاک گردد، متصرف اليه مي تواند در تعيين باقيمانده آن از خيار استفاده نمايد.

2- در صورتيکه تمام اشيائي مذکور هلاک گردد، عقد باطل پنداشته ميشود.

ماده 670 -

1- هرگاه يکي از اشيائي موضوع خيار تعيين، بعد از قبض هلاک گردد، شي هلاک شده موضوع عقد پنداشته شده و متصرف اليه به تاديه ثمن آن مکلف مي گردد. درين صورت اشيائي باقيمانده، امانت محسوب گرديده و قابل رد به متصرف مي باشد. اگر تمام اشيائي مذکور بعد از قبض هلاک گردد، در صورتيکه يکي بعد ديگري هلاک شده باشد، شي اولي موضوع عقد شناخته، اشيائي باقيمانده امانت پنداشته ميشود.

2- اگر هلاک تمام اشياء در زمان واحد صورت گرفته باشد، متصرف اليه به پرداخت ثمن يکي از اشياء مکلف بوده، اشيائي باقيمانده امانت پنداشته ميشود.

ماده 671-

- 1- هرگاه خيار به شخص متصرف اعطا شده باشد، اشیاء موضوع خيار تا زمان تعيين در ملك او باقیمانده و بعد از تعيين يكي از اشیاء، شي تعيين شده، موضوع عقد پنداشته مي شود.
- 2- اگر متصرف در يكي از اشیاء تصرف نموده باشد، تصرف او جايز پنداشته مي شود.

ماده 672-

- 1- متصرفيکه خيار تعيين، باو اعطا شده، ميتواند عقد را فسخ يا ابرام نمايد. تصرف او در اشيائي موضوع خيار تعيين، مجاز بوده اين تصرف او فسخ عقد پنداشته ميشود.
- 2- در صورتيکه متصرف، متصرف اليه را به قبول يكي از آنها مكلف نمايد، متصرف اليه به آن ملزم شناخته ميشود.

ماده 673-

- هرگاه تمام اشيائي موضوع خيار تعيين، قبل از قبض هلاک گردد، اشيائي هلاک شده به حساب متصرف بوده و تصرف باطل پنداشته ميشود. در صورت هلاک بعضي از اشیاء، خيار متصرف باقي بوده او مي تواند متصرف اليه را به قبول شي باقیمانده ملزم يا عقد را فسخ نمايد.

ماده 674-

- 1- هرگاه يكي از اشيائي موضوع خيار تعيين بعد از قبض هلاک شود، شي هلاک شده به صفت امانت بحساب متصرف مي باشد. او مي تواند متصرف اليه را به قبول يكي از اشیاء باقیمانده ملزم نموده يا عقد را فسخ نمايد. اگر تمام اشیاء مذکور يكي بعد ديگري هلاک شود، شي هلاک شده اولي بصفت امانت بحساب متصرف بوده و متصرف اليه به پرداخت قيمت باقیمانده، مكلف مي باشد.
- 2- در صورت هلاک بزمان واحد، يكي بصفت امانت بحساب متصرف و هلاک اشيائي باقیمانده باساس قيمت آن بحساب متصرف اليه، پنداشته ميشود.

ماده 675-

خيار تعيين، بورثه انتقال مي نمايد.

جزء سوم - خيار رويت

ماده 676-

حق فسخ عقد به خيار رويت، در موارد آتي بدون شرط قبلي ثابت مي گردد:

- 1- خريدن اعيانيکه تعيين آن لازم بوده و از جمله ديون ثابت در ذمه نباشد.
- 2- اجارة اعيان.
- 3- تقسيم اعيان غير مثلي.
- 4- صلح برماليکه ذاتاً عين باشد.

ماده 677-

خيار رويت در عقوديکه احتمال فسخ را ندارد، ثابت نمي گردد.

ماده 678-

براي اثبات خيار رويت، معقود عليه بايد قابل تعيين بوده و متصرف اليه آنرا حين عقد، ندیده باشد.

ماده 679-

حق خيار رويت تا وقتي باقي ميمانده که رويت در خلال مدتيکه طرفين به آن موافقه کرده اند، تمام گرديده يا علت سقوط خيار موجود گردد.

ماده 680-

خيار رويت بدیدن موضوع خيار، رضایت صريح يا ضمني صاحب خيار، مرگ صاحب خيار، هلاک شدن كل يا قسمتي از عين به چنان تصرف صاحب خيار در عين که احتمال فسخ را نداشته باشد يا حق غير به آن تعلق بگيرد، ساقط مي گردد.

ماده 681-

فسخ عقد در خيار رويت، بقول يا فعل صريح يا ضمني تمام پنداشته شده، بحكم محكمه يا رضایت طرف ديگر موقوف نمي باشد.

جزء چهارم - خيار عيب

ماده 682-

حق فسخ عقد بخيار عيب، بدون شرط قبلي ثابت مي گردد.

ماده 683-

خیار عیب در عقود ثابت میگردد که احتمال فسخ را داشته باشد.

ماده 684-

عیب، وقتی موجب خیار شده می تواند که قبل از عقد موجود بوده و در قیمت مبیعه موثر باشد، همچنان متصرف الیه، به آن علم نداشته و متصرف برانت عیب را شرط نگذاشته باشد.

ماده 685-

1- هرگاه عیب حاوی شروط مندرج ماده (684) (این قانون باشد، عقد بر متصرف الیه لازم نگردیده او می تواند به اراده خود آنرا قبل از قبض، نقض نموده و از آن بمتصرف اعلان نماید.

2- نقض عقد بعد از قبض به سبب عیب، بدون رضایت طرفین یا حکم محکمه با صلاحیت صورت گرفته نمی تواند.

ماده 686-

هرگاه متصرف الیه عقدی را بخیار عیب نقض نماید، عقد فسخ گردیده، رد مبیعه در حال قبض و مطالبه ثمن در صورتیکه پرداخته شده باشد، لازم می گردد.

ماده 687-

متصرف الیه نمی تواند، نقصان ثمن را در حالیکه شی معیوب را نزد خود نگهداشته از متصرف مطالبه نماید، مگر در صورتیکه رد شی بدون مداخله متصرف الیه، ناممکن گردیده و عوض آن بوی نرسیده باشد.

ماده 688-

خیار عیب به هلاک شدن موضوع خیار، زیادت یا نقصان آن، اسقاط خیار از طرف صاحب خیار یا رضایت او به عیب، بعد از علم به آن و یا تصرف او در شی قبل از علم به عیب ساقط می گردد.

ماده 689-

خیار عیب، بمرگ متصرف الیه ساقط نگردیده و ورثه قایم مقام او شناخته میشود.

مبحث چارم - آثار عقد

فرع اول - آثار عقد در مورد طرفین عقد.

ماده 690-

عقد صحیح که با انعقاد آن آثاری از قبیل احکام و حقوق مرتب میگردد، عقدیست که ذاتاً و وصفاً مشروع بوده، صیغه آن در مورد شی ای که قابلیت حکم آنرا داشته و از شخص صاحب اهلیت صادر گردیده باشد، همچنان اوصاف آن صحیح و عاری از خلل بوده و مقرون به شرط فاسد کننده عقد نباشد.

ماده 691-

اثر عقد بر عاقدین و خلف عام آنها با رعایت عدم اخلال قواعد میراث راجع میشود، مگر اینکه از عقد، طبیعت معامله یا نص قانون عدم رجعت آن بخلف عام دانسته شود.

ماده 692-

هرگاه وجایب و حقوق شخصی ناشی از عقد، به مالی راجع باشد که بعداً بخلف خاص انتقال نماید، حقوق و وجایب مذکور، نیز حین انتقال مال، انتقال مینماید، مشروط بر اینکه مستلزم مال بوده خلف حین انتقال مال به آن علم داشته باشد.

ماده 693-

هرگاه عقد معاوضه ای که بر اعیان واقع گردیده دارای تمام شرایط صحت باشد، مقتضی ثبوت ملکیت هریک از عاقدین در بدل ملک آنها و الزام هریک به تسلیمی ملکش بطرف دیگر می باشد.

ماده 694-

هرگاه عقد معاوضه ای که بر منافع اعیان واقع گردیده، دارای تمام شرایط صحت و نفاذ باشد، متصرف عین، به تسلیم آن برای نفع گیرنده و نفع گیرنده به تسلیم بدل منفعت به متصرف عین، مکلف میگردد.

ماده 695-

تثبیت دین بر ذمه یا الزام شخص باجرای عمل و یا توثیق دین، علاوه بر انتقال ملکیت و ترتیب منفعت نیز از آثار عقد، پنداشته میشود.

ماده 696-

1- عقد بعد از انفاذ لازم پنداشته شده، رجوع از عقد و تعدیل آن بدون رضایت طرفین یا حکم قانون، جواز ندارد.

2- در صورت ظهور حوادث استثنائی یا آفات طبیعی و یا واقعه که پیش بینی آن ناممکن بوده و مدیون بعلت آن مواجه بچنان مشکلی گردد که وی را بخساره فاحش تهدید نماید، گرچه ایفای تعهد مبني بر عقد مستحیل نباشد، محکمه می تواند پس از ارزیابی مصالح طرفین تعهد، مدیون را بحد عادلانه تنزیل دهد. هرگونه موافقه برخلاف این حکم باطل پنداشته میشود.

ماده 697-

عقد بر آنچه که شامل آن بوده و حسن نیت مقتضی آن باشد، نافذ می‌گردد. همچنان عقد علاوه از اینکه طرفین را به آنچه در عقد وارد گردیده ملزم می‌سازد، شامل تمام آنچه طبیعت و حقیقه مطابق با حکم قانون، عرف و عدالت مقتضی آن باشد، نیز می‌باشد.

ماده 698-

هرگاه عقد بصورت اذعان و تحت شرایط غیر عادلانه صورت گرفته باشد، محکمه می‌تواند شرایط متذکره را تعدیل و یا به برائت ذمه طرف مقابل طوریکه عدالت مقتضی آنست حکم نماید. مگر اینکه شرایط اذعان از طرف مراجع دولتی وضع شده باشد.

شرایط مندرج فورمه های قرار داد به شمول نرخ در عقود، اذعان موسسات خصوصی از طرف مراجع با صلاحیت دولتی، منظور و مراقبت می‌شود.

فرع دوم - آثار عقد در مورد شخص ثالث

ماده 699-

1- هرگاه متعاقبین بصورت مواضعه یا جبری و یا مزاح عقدی را انجام داده باشند، دانستن متعاقبین و خلف خاص آنها، می‌توانند در صورتیکه دارای حسن نیت باشند، بعقد ظاهر تمسک نمایند. همچنان می‌توانند شکلیات عقدی را که با اثر آن متضرر شده اند، ثابت نموده و به عقد غیر ظاهر تمسک نمایند.

2- اگر مصالح اشخاص ذی‌علاقه در چنین عقد معارض هم واقع گردیده، بعضی به عقد ظاهر و بعضی دیگر بعقد غیر ظاهر تمسک نمایند، بعقد ظاهر ترجیح داده می‌شود.

ماده 700-

1- بین متعاقبین و خلف عام آنها عقد غیر ظاهر نافذ پنداشته شده، بر عقد ظاهر اثری مرتب نمی‌گردد.

2- اگر متعاقبین، عقد حقیقی را توسط عقد ظاهر مخفی نمایند، عقد حقیقی در صورتیکه واجد تمام شرایط صحت باشد، صحیح پنداشته می‌شود.

ماده 701-

1- هرگاه شخص به تعهد شخص ثالث و عده بدهد، شخص ثالث به سبب آن ملزم شناخته نمی‌شود، در صورت رد و عده از طرف شخص ثالث، و عده دهنده به تعویض مکلف می‌گردد. اگر و عده دهنده با اجرای وجبیه مذکور بدون رسانیدن ضرر بداین بپردازد، به تعویض و عده مکلف نمی‌گردد.

2- در صورتیکه شخص ثالث و عده را تأیید نماید، از حین صدور تأیید به آن ملزم شناخته می‌شود. مگر اینکه نسبت تأیید به روز و عده، طور صریح یا ضمنی، معلوم گردد.

ماده 702 -

1- شخص می‌تواند عقدی را مبنی بر تعهداتی که در آن مصلحت شخص ثالث را شرط گذاشته است، باسم خود انجام دهد. مشروط بر اینکه در اجرای این تعهد، منفعت مادی یا معنوی شخص او موجود باشد. شخص ثالث به سبب این شرط حق مباشر را با اجرای شرط مذکور کسب نمی‌نماید، مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

2- متعهد می‌تواند در برابر استفاده از حق مباشر توسط شخص ثالث، بچنان دفعی بپردازد که بر عقد وارد می‌گردد. همچنان شرط گذار می‌تواند اجرای مصلحتی را که به نفع شخص ثالث شرط گذاشته است، مطالبه نماید، مگر اینکه از عقد خلاف آن معلوم گردد.

ماده 703-

1- شرط گذار می‌تواند پیش از آنکه شخص ثالث موافقه اش را در مورد استفاده از شرط باطلاع متعهد یا شرط گذار رسانیده باشد، شرطی را که گذاشته است نقض نماید، مگر اینکه مقتضای عقد به خلاف آن باشد. دانستن یا ورثه شرط گذار ازین حق استفاده کرده نمی‌توانند.

2- گذاشتن شرط، برائت ذمه متعهد را در برابر شرط گذار افاده نمی‌کند، مگر اینکه طور صریح یا ضمنی بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد. شرط گذار می‌تواند شخص ثالث را تغییر داده و یا خود را بجای آن قرار دهد.

ماده 704-

در شرط گذاشتن به مصلحت غیر جائز است که نفع گیرنده شخص مستقل یا جهت مستقل باشد. همچنان شخص یا جهتیکه حین عقد ذاتاً معین نباشد، به شرطی بحیث شخص ثالث قرار گرفته می‌تواند که هنگام ظهور آثار عقد، تعیین شده بتواند.

فرع سوم - تفسیر عقد

ماده 705-

- اصل در عقد، رضای متعاقدين و نتیجه آنچه که بواسطه عقد بالاي خود لازم ساخته اند، میباشد.  
ماده 706-
- در عقود بارعایت اراده ظاهر متعاقدين، به مقاصد و معاني اعتبار داده میشود، نه به الفاظ و حرف.  
ماده 707-
- اصل در کلام اراده معني حقيقي آنست نه اراده معني مجازي، در صورت امکان اراده معني حقيقي اراده معني مجازي جواز ندارد، مگر اینکه اراده معني حقيقي متعذر باشد.  
ماده 708-
- در برابر صريح بدلاليت اعتبار داده نمي شود، هرگاه مفهوم هر دو معارض هم واقع گردد، بصريح ترجيح داده میشود.  
ماده 709-
- در امور باطني دليل شي، قايم مقام آن مي گردد.  
ماده 710-
- هرگاه مانع و مقتضي معارض هم واقع گردد، به مانع ترجيح داده میشود.  
ماده 711-
- اعمال کلام بهتر از اهمال آنست. تا وقتیکه حمل کلام بر یک معني شده بتواند اهمال آن جواز ندارد، مگر اینکه اعمال آن متعذر گردد.  
ماده 712-
- ذکر بعضي از آنچه که قابل تجزيه نيست، مانند ذکر کل آنست.  
ماده 713 -
- مطلق تا وقتیکه دليل تغيير آن، طور صريح يا ضمني موجود نگردد، به اطلاق خودباقي مي ماند.  
ماده 714-
- وصف در حاضر ملغي و در غايب اعتبار دارد.  
ماده 715-
- سوال تصديق شده در ضمن جواب مخاطب، اعاده شده پنداشته میشود.  
ماده-716
- آنچه بچند شرط مشروط گرديده باشد، به انتفاء یک شرط منتفي میشود.  
ماده 717-
- شک به نفع مدیون، تفسير میشود.  
ماده 718-
- حکم، با موجوديت علت، موجود و به انتفای آن منتفي مي گردد.  
ماده 719-
- آنچه بخلاف قياس ثابت شده باشد، چيزي ديگري به آن قياس شده نمي تواند.  
ماده 720-
- آنچه در عرف معروف باشد، مانند آنست که شرط گذاشته شده باشد.  
ماده 721-
- عادت عام باشد يا خاص، مدار حکم قرار داده مي شود.  
ماده 722-
- عادت وقتي اعتبار دارد که عموميت يا اغلبيت داشته باشد.  
اعتبار به اغلبيت شايع داده میشود، نه اغلبيت نادر.  
ماده 723-
- آنچه عادتاً ممتنع باشد، مانند آنست که حقیقتاً ممتنع باشد.  
ماده 724-
- حقیقت بدلاليت عادت، ترک مي شود.  
ماده 725-
- فرع، حکم اصل را دارد.  
ماده 726-
- تابع، تابع حکم متبوع بوده، حکم جداگانه بر آن مرتب نميگردد.

ماده 727-

شخصی که مالک شی گردد، مالک آنچه از ضروریات آن باشد نیز می‌گردد.

ماده 728 -

باسقوط اصل، فرع ساقط گردیده و در صورت بطلان چیزی که در ضمن آن باشد، نیز باطل می‌گردد.

ماده 729-

هر آنچه بذل و ترک آن بدون گذاشتن شرط جواز داشته باشد، گذاشتن شرط لازم می‌گردد.

فرع چارم - آثار عقد در مورد ضمان عقد

ماده 730-

هرگاه متعهد نتواند وجبیه را در مورد عقد عیناً ایفا نماید یا اجرای وجبیه را از مدت معینه بتأخیر اندازد، محکمه می‌تواند علیه او حکم ضمان را صادر نماید. مگر اینکه ثابت گردد که عدم امکان وفاء یا تأخیر در اجرا وجبیه ناشی از سببی بوده که وی در آن دخیل نبوده است.

ماده 731 -

متعاقبین می‌توانند اندازه ضمانتی را که در حال عدم اجراء یا تأخیر باید پرداخته شود، در حین عقد تعیین یا بعداً به آن موافقه نمایند.

ماده 732-

هرگاه مدیون ثابت نماید که ضمان تعیین شده غیر عادلانه بوده و با ضرری که از عدم تنفیذ نشأت نموده متناسب نمی‌باشد، داین مستحق آن شده نمی‌تواند.

ماده 733-

در مواردیکه ضرر عاید بیشتر از اندازه ضمان تعیین شده باشد، داین نمی‌تواند مقدار اضافی را از مدیون مطالبه نماید، مگر اینکه ثابت نماید که مدیون مرتکب خیانت یا خطای فاحش گردیده است.

ماده 734-

محکمه می‌تواند در صورت عدم موافقه قبلی به اندازه ضمان یا عدم تصریح آن در قانون بادر نظر داشت خساره وارده بردائن و کسر عواید وی، اندازه آنرا تعیین نماید.

ماده 735-

1- هرگاه مدیون از تادیه دینی تأخیر بعمل آورد که موضوع آنرا پول نقد تشکیل داده و مقدار آن حین مطالبه معلوم باشد، دائن می‌تواند جبران خساره ناشی از تأخیر تادیه را که سالانه معادل (3) فیصد در موضوعات مدنی باشد، مطالبه نماید.

2- تأخیر جبران خساره در حالیکه از موافقه طرفین یا عرف معلوم شده نتواند، از تاریخ مطالبه قضائی آغاز می‌گردد.

ماده 736-

طرفین عقد می‌توانند بر اساس موافقه، جبران خساره مندرج ماده (735) این قانون را سالانه بیشتر از سه فیصد تعیین کنند. مشروط بر اینکه از هفت فیصد در سال تجاوز نکند. اتفاقی که بخلاف آن صورت گرفته باشد، اعتبار نداشته دائن بر دمازاد مقدار مذکور مکلف می‌گردد.

ماده 737-

هر نوع عمل و منفعتیکه زاید از مقدار مندرج ماده (735) این قانون از طرف داین شرط گردد، منفعت غیر ظاهر شمرده شده در حدود مقدار مندرج ماده مذکور تنزیل داده میشود.

ماده 738-

هرگاه ثابت شود که داین در حال مطالبه حق، سبب طولانی شدن مدت منازعه گردیده است، محکمه می‌تواند جبران خساره قانونی یا موافقه شده را انتقیض یا جبران خساره مدتی که بدون موجب طولانی گردیده، حکم نه نماید.

فرع پنجم- آثار در مورد انحلال عقد

جزء اول- فسخ

ماده 739-

هرگاه یکی از عاقدین در عقودیکه الزام را به طرفین عقد متوجه می‌سازد وجبیه را ایفاء نه نماید، طرف مقابل می‌تواند فسخ عقد را و در صورت لزوم با جبران خساره از طرف دیگر مطالبه نماید.

عقود یکه طبیعتاً غیر لازم بوده یا بخیراری مقترن گردیده باشند که موجب فسخ گردد، ازین حکم مستثنی است.

ماده 740-

در حالت ابلاغ فسخ، محکمه می‌تواند مدیون را غرض اجرای وجبیه مهلت بدهد.

ماده 741-

هرگاه آنچه رامدیون ایفاء نه نموده، نسبت به تعهدناچیز باشد، محکمه می تواند مطالبه فسخ را رد نماید.

ماده 742-

موافقه طرفین عقد مبنی بر فسخ آن بدون حکم محکمه، در صورت عدم ایفاء وجایب ناشی از عقد جواز دارد. این موافقه سبب معافیت از ابلاغ فسخ نمی گردد، مگر اینکه در مورد معافیت از ابلاغ موافقه تحریری طرفین بعمل آمده باشد.

ماده 743-

1- هرگاه عقد معاوضه وارد بر اعیان مالی، فسخ گردد، وجه مرتب بر آن ساقط نمی گردد درین صورت تسلیمی عوضیکه توسط عقد ثابت گردیده لازم نمی باشد.

2- اگر عوض قبلاً تسلیم داده شده باشد، بردآن و در صورت عدم امکان بردضمان آن حکم میشود.

ماده 744-

هرگاه در معاوضات مالی موضوع عقد در حالیکه در تصرف مالک قرار دارد هلاک گردد، عقد فسخ گردیده و در صورت قبض عوض، ردآن به طرف مقابل حتمی می باشد، خواه این هلاک بفعل مالک صورت گرفته باشد یا خارج از اراده وی.

ماده 745-

هرگاه اجرای وجایب متقابله در عقود معاوضه یکی از دیگری متأخر باشد، صاحب وجبیه لاحق، میتواند از اجرای وجبیه خود تا وقتی که جانب مقابل به اجرای وجایب خود اقدام نکرده، امتناع ورزد.

ماده 746-

هرگاه اجرای وجایب طرفین در عقود معاوضه در وقت واحد لازم باشد، طرفین می توانند در عین وقت موضوع تهد را بیکدیگر تسلیم نموده و یا آنرا نزد شخص عادل بگذارند، تا هر یک حق خود را در وقت واحد تسلیم گردد.

جزء دوم- اقاله

ماده 747-

طرفین می توانند عقد را بعد از انعقاد آن برضایت خود اقاله نمایند. اقاله موجب انحلال عقد می گردد.

ماده 748-

تعاطی، قایم مقام ایجاب قبول بوده، اقاله با آن صحیح پنداشته میشود.

ماده 749-

ثبات وجود موضوع عقد هنگام اقاله حتمی می باشد. اگر موضوع عقد قبل از اقاله هلاک شود، اقاله باطل می گردد، در صورتیکه قسمتی از موضوع عقد هلاک گردد، اقاله در مورد باقی مانده صحیح پنداشته میشود.

ماده 750-

اقاله در مورد متعاقدين حکم فسخ را داشته و در برابر شخص ثالث، عقد جدید شناخته میشود.

قسمت دوم

اراده انفرادی

ماده 751-

اراده انفرادی تابع تمام احکام مربوط به عقد می باشد، مگر در احوالیکه وجود توافق اراده دو طرف برای ایجاد تعهد، حتمی پنداشته شود.

ماده 752-

صاحب اراده انفرادی، مطابق با احکام قانون ملزم شناخته میشود.

ماده 753-

اراده انفرادی احياناً سبب ایجاد تعهد یا وعده گردیده و احياناً موجب کسب یا اسقاط ملکیت و یا اجازه برای تصرف و احياناً استعمال یکی از خيارات می گردد.

ماده 754-

وعده عبارت است از الزامیکه شخص در برابر غیر بر نفس خد در زمان آینده بوجود آورده و تعهد فوری را افاده نمی کند. وعده احياناً بر عقد و احياناً بر عمل واقع میگردد.

ماده 755-

وعده دهنده تا وقتی که وفات نه نموده یا مفلس نگردیده است، بایفای وعده مکلف می باشد.

ماده 756-

شخصیکه در برابر انجام عمل معین با عطا ی جایزه وعده کرده باشد، مکلف است جایزه وعده شده را به شخصیکه آنرا انجام داده است اعطاء نماید، گرچه عمل بدون در نظر داشت وعده انجام شده باشد.

ماده 757-

هرگاه وعده دهند، مدتی را برای انجام عمل تعیین نکرده باشد، می تواند قبل از آنکه شخص عمل معینه را انجام داده باشد. از وعده اش رجوع نماید. مطالبه جایزه وعده داده شده، بعد از سه ماه از تاریخ اعلان رجوع از وعده قابل سمع نمی باشد.

فصل سوم

حوادث قانونی

قسمت اول

فعل مضر

مبحث اول- فعلیکه بر مال واقع میشود

فرع اول- اتلاف

ماده 758

شخصیکه مال غیر را تلف نماید، بضمان ضرر ناشی از آن مکلف میباشد.

ماده 759-

شخصیکه مال غیر را خواه در تصرف خودش باشد یا امین او، قصداً و یا بدون قصد تلف نماید، بضمان ضرر ناشی از عمل خود مکلف شناخته میشود.

ماده 760-

طوری که ایجاد سبب اتلاف موجب ضمان میگردد، قصور در تهیه وسایل ممکنه رعایت احتیاط، نیز ضمان ضرر را لازم می گردانید.

ماده 761-

در صورت اتلاف کلی، ضمان مال طور کامل و در صورت اتلاف جزئی، ضمان نقصانیکه بر قیمت مال عاید گردیده است، بر ذمه تلف کننده لازم می گردد.

ماده 762-

هرگاه صغیر ممیز یا غیر ممیز و یا شخصیکه تابع حکم صغیر غیر ممیز پنداشته شود، مال غیر را تلف نماید، ضمان مال تلف شده از مال متعلق بخود وی لازم می گردد. در صورت نداشتن مال تازمان دارا شدن وی مهلت داده میشود. ولی وصی و قیم بضمان مال تلف شده مکلف پنداشته نمیشود، مگر در صورتیکه محکمه آنها را بضمان مال مکلف سازد، درین صورت حق رجوع آنها بر تلف کنند محفوظ می باشد.

ماده 763-

در صورت اجتماع مباشر و متسبب، هر یکی از آنها که متعدی یا متعمد باشد، ضامن شناخته میشود. در صورت اشتراک هر دو مشترکاً به تادیه ضمان کلف پنداشته میشوند.

ماده 764-

متسبب ضرر وقتی مکلف به تادیه ضمان پنداشته میشود که فعل او منجر به وقوع ضرر شده باشد.

فرع دوم- غصب

ماده 765-

1- غاصب بر آنچه غصب نموده مکلف می باشد.

2- اگر ضرری باینر غصب عاید گردد، مرتکب بر علاوه رد عین مال مغصوبه در محل غصب، به جبران خساره نیز مکلف می باشد.

ماده 766-

در صورتیکه مال مغصوبه از طرف غاصب استهلاک گردد و یا یکی یا بعضی آن نزد وی هلاک شود و یا به سبب تعدی یا بدون تعدی وی تلف گردد، بضمان مال مغصوبه مکلف دانسته میشود.

ماده 767-

هرگاه مال مغصوبه نزد غاصب تغییر نماید، مغصوبه منه می تواند، غین مال مغصوبه را با جبران خساره عایدۀ یا ضمان آنرا از غاصب مطالبه نماید.

ماده 767-

زوائد مال مغصوبه متعلق بمالک آن بوده، در صورتیکه زوائد هلاک گردد یا از طرف غاصب استهلاک شود، غاصب بضمان آن مکلف می باشد.

ماده 769-

1- هرگاه مال مغضوبه عقار باشد، غاصب برد آن به مالک یا اجرت مثل آن مکلف می باشد. در صورتیکه غاصب در عقار بنا آباد نموده باشد و یا اشجار غرس کرده باشد، مالک می تواند اشجار و بنار اقلع نماید، و یا قیمت آنها را در صورت موافقه غاصب مقلوعاً بپردازد.

2- در صورت تلف شدن عقار یا وارد شدن نقص بر قیمت آن، گرچه غاصب متعدی نباشد، بضمان مکلف می گردد. ماده 770-

حکم، غصب غاصب، مانند حکم غاصب می باشد، در صورتیکه مال مغضوب نزد وی تلف گردیده یا آنرا اتلاف نماید، هر دو غاصب در برابر مغضوب منه مکلف بضمان میباشند.

ماده 771-

هرگاه غاصب دوم مال مغضوب را به غاصب اول رد نماید، تنها خود وی بری الزمه گردیده و در صورت رد مال به مغضوب منه، هر دو غاصب بر الزمه شناخته میشوند.

ماده 772-

هرگاه غاصب مال مغضوبه را معاوضه یا تبرع نماید که در نتیجه آن تمام یا قسمتی از مال مذکور تلف گردد، غاصب و متصرف الیه هر دو مسؤول شناخته شده، مغضوب منه می تواند از هر یکی که خواسته باشد، ضمان مال را مطالبه نماید.

ماده 773-

آنچه در ازاله تصرف مساوی غصب باشد، تابع حکم غصب می گردد.

مبحث دوم- فعلیکه بر نفس واقع میشود

ماده 774-

شخصیکه مرتکب فعل مضراز قبیل قتل، جرح، ضرب و یا دیگر انواع اذیت بر نفس گردد، به جبران خساره وارده مکلف میباشند.

ماده 775-

شخصیکه به سبب جرح یا هر عمل مضر دیگر موجب قتل یا وفات شخص گردد، در برابر اشخاصیکه نفقه آنها بدوش متوفی بوده و به اثر قتل یا وفات از آن محروم شده اند، بتأدیه ضمان مکلف می باشد.

مبحث سوم- احکام مشترک

ماده 776-

هرگاه به اثر خطا و یا تقصیر ضرری به غیر عاید گردد مرتکب به جبران خساره مکلف می باشد.

ماده 777-

هر نوع تعدی ایکه از آن ضروری بغیر از اضرار مندرج مواد فوق به شخص دیگری عاید گردد، مرتکب بجبران خساره مکلف می باشد.

ماده 778-

1- جبران خساره شامل سنجش ضرر معنوی نیز می باشد.

2- اگر به سبب وفات شخصیکه مورد تعدی واقع گردیده، ضرر معنوی به زوج و اقارب وی عاید گردد، محکمه می تواند برای زوج و اقارب تادرجه دوم بجبران خساره حکم نماید.

3- جبران خساره ناشی از ضرر معنوی، بغیر انتقال نمی کند، مگر اینکه مقدار آن باسناد موافقه طرفین و یا حکم قطعی محکمه تعیین شده باشد.

ماده 779-

محکمه جبران خساره را به تناسب ضرر عاید تعیین می نماید، مشروط بر اینکه ضرر مذکور مستقیماً از فعل مضر نشأت کرده باشد.

ماده 780-

هرگاه امکانات تعیین دقیق مقدار جبران خساره نزد محکمه میسر نباشد، میتواند حق مطالبه تجدید نظر را در مورد تعیین مقدار جبران خساره، در خلال مدت معقول برای متضرر حفظ نماید.

ماده 781-

طریقه جبران خساره با رعایت احوال از طرف محکمه تعیین می گردد، جبران خساره بصورت اقساط یا عواید مرتب پرداخته شده می تواند، که در این صورت مکلف ساختن مدیون بدادن تأمینات جواز دارد.

ماده 782-

هرگاه متضرر نسبت خطای خود در ایجاد و یا تزیید ضرر عاید اشتراک داشته باشد، محکمه میتواند مقدار جبران خساره را

تقلیل داده یا اصلاحیه آن حکم ننماید.

ماده 783-

هرگاه شخصی ثابت نماید که ضرر عاید ناشی از سبب خارجی بدون مداخله وی یا از حادثه غیر مترقبه یا ناشی از اسباب مجبره بوده و بابه سبب خطای شخص متضرر یا از غیر نشأت گرفته است، بضمان مکلف نمی گردد. مگر اینکه قانون یا موافقه طرفین بخلاف آن حکم نماید.

ماده 784-

1- ضرورت بقدر ضرورت تعیین می شود.

2- شخصی که در حالت دفاع مشروع از نفس یا مال خود و یا نفس یا مال شخص دیگری مرتکب ضرر گردد، مسئول پنداشته نمی شود.

مشروط بر اینکه در دفاع از قدر ضرورت تجاوز نکرده باشد. در غیر آن به جبران خساره عادلانه می گردد.

ماده 785-

ضرر شدید با ایراد ضرر خفیف دفع می گردد. شخصی که جهت حمایت نفس خود بیشتر از ضرری که باور سیده بغیر ضرر رساند، به جبران خساره ای که محکمه آنرا عادلانه پندارد، محکوم می گردد.

ماده 786-

ضرر خاص، جهت دفع ضرر عام تحمل می گردد.

ماده 787-

1- فعل بفاعل آن نسبت داده میشود نه به آمر، مگر اینکه فاعل مجبور گردیده باشد. در تصرفات فعلی تنها اکراه تام، مجبوری معتبر پنداشته میشود.

2- موظف عام از فعلی که غیر را متضرر ساخته وقتی غیر مسئول پنداشته میشود که آنرا با اساس امر آمری که اطاعت امرویی واجب بوده و یا بموجب آن اعتقاد داشته باشد، اجراء نماید.

همچنان اعتقاد خود را، در مورد مشروعیت فعل مذکور مستند به اسباب معقول و رعایت احتیاط مقتضی در آن، ثابت نماید.

ماده 788-

رساندن ضرر و مقابله ضرر با ضرر جواز ندارد، همچنان ضرر با مثل آن رفع نمی گردد.

ماده 789-

هرگاه مسئولین فعل مضر، متعدد باشند، در جبران خساره مسئولیت مساوی دارند. مگر اینکه قاضی حصه هر کدام را در جبران خساره تعیین نماید.

مبحث چهارم- مسئولیت از عمل غیر

ماده 790-

پدر و پدر کلان بالترتیب به جبران خساره ضرری که صغیر عاید نموده، مکلف می باشد. مگر در صورتیکه ثابت نماید، مراقبت لازم را در زمینه انجام داده یا اینکه ضرر با وجود مراقبت لازم حتماً واقع می گردد.

ماده 791-

1- شخصی که بحکم قانون یا موافقه، مکلفیت نظارت شخص را داشته باشد، از اعمال مضرة، شخص تحت نظارت خود، مانند صغیر و مجنون، مسئولیت پنداشته میشود.

2- استخدام کننده از ضرری که از طرف شخص تحت استخدام وی به سبب عمل غیر مجاز حین اجرای وظیفه و یا به سبب آن واقع می گردد، مسئول پنداشته میشود. مگر اینکه قانون و یا موافقه طور دیگری تصریح نماید.

ماده 792-

مسئول از عمل غیر، میتواند جبران خساره ای را که پرداخته است، از عامل مطالبه نماید.

مبحث پنجم- مسئولیت از حیوان و اشیاء

ماده 793-

حادثه جنائی ایک از حیوان بوقوع میرسد، مسئولیت بار نمی آرد. مالک وقتی مسئول جبران خساره عاید از حیوان می گردد که عدم اتخاذ احتیاط لازم از طرف وی، برای جلوگیری از وقوع حادثه ثابت گردد.

ماده 794-

هرگاه مالک، حیوان را در حال رساندن ضربمال غیر دیده و آنرا جلوگیری ننماید و یا از عیب حیوان آگاه بوده و آنرا محافظت نکرده باشد، مسئول پنداشته میشود.

هرگاه شخصی حیوانی را در ملک غیر داخل نماید بضمان عاید مکلف می باشد.

ماده 795-

1- محافظ عمارت گرچه مالک آن نباشد، از ضرر ناشی از انهدام یا آنکه انهدام جزئی باشد، مسئول پنداشته میشود.

ماده 795 -

1) مگر اینکه ثابت گردد که انهدام به سبب اهمال درصیانت نبوده یا به اثرکهنه بودن عمارت یا عیب آن صورت گرفته است.

2- اگر شخصی از ناحیه عمارت شخص دیگری مواجه بخطر باشد، می تواند اتخاذ تدابیر لازم را جهت دفع خطر از مالک آن مطالبه نماید، در صورت عدم اقدام مالک، او می تواند بعد از حصول اجازه محکمه، بحساب مالک باتخاذ چنین تدابیر اقدام نماید.

ماده 797-

شخصیکه حالات تخنیکي یا دیگر اشیای را در اختیار داشته باشد که جلوگیری از تولید ضرر آنها مستلزم توجه خاص باشد، در صورت وقوع ضرر از اشیاء و آلات مذکور، مسئول شناخته می شود. مگر اینکه ثابت نماید در جلوگیری از وقوع ضرر احتیاط کافی را بکار برده است. احکام خاصیکه در زمینه بعداً وضع گردد نیز رعایت میگردد.

ماده 798-

دعوی جبران خساره ناشی از هر نوع فعل مضربعدمرور سه سال، از تاریخ علم متضرر بوقوع ضرر و شخصیکه ضرر را عاید نموده، همچنان در تمام احوال بعدمرور (15) سال از تاریخ وقوع فعل مضر شنیده نمی شود.

ماده 799-

هرگاه شخص، گرچه غیر ممیز باشد، مفادی را بدون سبب مشروع بضرر شخص دیگری کسب نماید، در حدود آنچه کسب نموده به تادیه جبران خساره، برای متضرر مکلف می باشد.

قسمت دوم

فعل مفید

مبحث- پرداخت بدون حق

ماده 800-

شخصیکه شی ای را بگمان اینکه پرداخت آن براو واجب است، بدیگری پردازد و بعداً ثابت گردد که پرداخت آن براو واجب نبوده است، میتواند از وی رد آنرا مطالبه نماید.

ماده 801-

1- هرگاه شخص ناقص اهلیت شی ای را که مستحق آن نیست تسلیم گردد، بر آنچه کسب نموده مکلف پنداشته می شود.  
2- اگر عقد ناقص اهلیت باطل گردد، بر آنچه به سبب تنفیذ عقد کسب نموده، مکلف می باشد.

ماده 802-

هرگاه سوء نیت تسلیم شونده غیر مستحق هنگام تسلیمی شی یا بعد از آن ثابت گردد، علاوه بر رد مال بپرداخت منفعت حاصل از زمان تسلیمی و جبران خساره ناشی از تصرف، مکلف می باشد.

ماده 803-

آنچه بنابر تنفیذ تعهدیکه سبب آن متحقق نشده یا بعد از تحقق از بین رفته، پرداخته شده باشد، مطالبه رد آن، جواز دارد.

ماده 804-

هرگاه مدیون قبل از رسیدن موعد تادیه بدون علم بر آن، وجایب خود را ایفا نماید، می تواند رد آنچه را تادیه نموده مطالبه نماید. باوجود آن داین می تواند تنها برد مفادی که در نتیجه پرداخت قبل از وقت کسب نموده، متناسب به ضرر عاید بمدیون اکتفاء نماید. اگر وجیبه ایکه موعد ایفاء آن نرسیده تادیه نقود باشد، داین بجبران خساره عاید مطابق احکام مندرج ماده (735) این قانون باساسی موافقه طرفین از بابت مدت باقیمانده موعد معینه، مکلف می باشد.

ماده 805-

1) هرگاه مدیون دین را به شخص دیگری تفویض نماید، شخص مذکور بعد از تادیه دین بعوض داین اصلی قرار گرفته و می تواند از مدیون مطالبه دین نماید.

2) اگر مدیون قبل از شخصیکه تادیه دین باو تفویض گردیده دین را پردازد شخص مذکور می تواند رد دینی را که پرداخته است از مدیون یا داین اصلی مطالبه نماید.

ماده 806-

هرگاه شخصی دین شخص دیگری را بدون تفویض تادیه نماید، دین از ذمه مدیون قبولی مدیون اعتبار داده نمیشود، درین صورت تادیه کننده متبرع شناخته شده حق رجوع را بمدیون ندارد، مگر اینکه از قرائن طوری معلوم گردد که در تادیه دین

مصلحت تادیه کننده بوده یا وی اصلاً نیت تبرع را نداشته است.

ماده 807-

هرگاه شخص مال شخص دیگر را بدون اجازه استعمال نماید به تادیه منافع آن مکلف می گردد مگر اینکه مال مذکور منقول بوده و استعمال نقده دارای حسن نیت باشد.

ماده 808-

هرگاه ملک شخصی باملك شخص دیگری طوری متصل گردد که انفصال آن بدون ضرر غیر ممکن باشد، ملکیکه قیمت آن کمتر است بعد از تادیه قیمت، تابع ملکي شناخته میشود که قیمت آن بیشتر باشد.

ماده 809-

هرگاه شخص گرچه غیر ممیز باشد، مفادی را بدون سبب مشروع بضرر شخص دیگری کسب نماید، در حدود آنچه کسب نموده بتادیه جبران خساره برای متضرر مکلف میباشد، گرچه کسب مفاد ادامه نداشته باشد.

ماده 810-

دعوی ناشی از اکتساب بدون سبب در تمام احوال گذشته، بعد از انقضای مدت سه سال، از تاریخ علم داین بداشتن حق رجوع و انقضای مدت (15) سال از تاریخ آغاز حق رجوع شنیده نمی شود.

مبحث دوم - عقد فضولي

ماده 811-

(1) در احوالیکه عمل شخص فضولي مفید بوده و به سبب اضطرار، وکالت یا مقتضای امر انجام یافته باشد، شخص فضولي مکلف است در مورد اجرای عمل، مثل شخص عادی توجه نماید. شخص فضولي از خطای خود و خطای شخصیکه از طرف وی باجرائی عمل مذکور مکلف گردیده، مسئول پنداشته میشود.

(2) صاحب عمل می تواند مستقیماً شخصیکه باجرائی عمل مذکور از طرف شخص فضولي مکلف گردیده، مطالبه ضمان نماید.

ماده 812-

شخص فضولي میتواند در احوال مندرج ماده (811) این قانون مصارفی را که در اجرای عمل متحمل گردیده، در خلال مدت سه ماه از تاریخ علم صاحب عمل به آن، از وی مطالبه نماید.

باب سوم

اثار وجبیه

فصل اول

وجبیه

ماده 813-

هرگاه تصرف، وجبیه طبیعی را بوجود آورد، محکمه میتواند ساحه آنرا در حدود احکام شرع و قانون تعیین نماید.

ماده 814-

وجبیه طبیعی سبب تعهد مدنی شده می تواند.

فصل دوم

تنفیذ عینی

ماده 815-

متعهد به ایفای عین آنچه تعهد نموده مکلف میباشد، در صورت عدم امکان تنفیذ عینی، مکلف گردانیدن متعهد به تعویض مالی جواز دارد، مگر اینکه از تعویض مالی بطرف مقابل ضرر کلی عاید گردد.

ماده 816-

تعهد به انتقال یا هر نوع حق عینی دیگر بار عایت قواعد متعلق به ثبت اسناد، موجب انتقال فوری این حق میگردد. مشروط بر اینکه موضوع وجبیه ذاتاشی معین بوده و شخص متعهد مالک آن باشد.

ماده 817-

هرگاه شخص بانتقال حق عینی که نوعیت آن تعیین گردیده تعهد نماید، برای انتقال این حق، موضوع تعهد باید مشخص

گردد. در غیر آن داین میتواند با اجازه محکمه موضوع تعهد را از عین نوع بدست آورد. همچنان داین میتواند قیمت موضوع وجبیه را با جبران خساره در هر دو حالت مطالبه نماید.

ماده 818-

تعهد بانتهال حق عینی، متضمن تعهد به تسلیمی و حفاظات موضوع تعهد، الی زمان تسلیمی آن می باشد.

ماده 819-

هرگاه طبیعت وجبیه یا موافقه طرفین مستوجب اجرای یک عمل توسط شخص متعهد بوده باشد، داین میتواند اجرای عمل مذکور را توسط غیر متعهد، قبول نه نماید.

ماده 820-

هرگاه متعهد عملی را که تعهد نموده تنفیذ نه نماید، در حالیکه اجرای عمل مذکور توسط شخص وی ضروری پنداشته نه شود، طرف مقابل میتواند اجازه اجرای عمل مذکور را در صورت امکان، بحساب متعهد از محکمه حاصل نماید. در حالت عاجل طرف مقابل میتواند بدون مطالبه اجازه از محکمه، بعد از اطلاع به متعهد، تعهد را بحساب وی تنفیذ نماید.

ماده 821-

هرگاه شخص اجرای عملی را تعهد کرده باشد در برابر مطالبه طرف مقابل، با اجرای آنچه تعهد نموده مکلف میباشد در غیر آن حکم محکمه در صورتیکه طبیعت معامله مقبضی آن باشد، قایم مقام تنفیذ از طرف متعهد قرار.

ماده 822.

هرگاه در تعهد با اجرای عمل هر متعهد نگهبانی یا اداره شی و یا بکار بردن احتیاط در تنفیذ تعهد مطلوب باشد وقتی تعهد اجراء شده پنداشته میشود که در تنفیذ آن احتیاطی را که شخص عادتاً بکار می برد رعایت نماید، مگر اینکه قانون با موافقه طرفین طور دیگری تصریح کرده باشد. در تمام احوال اگر متعهد مرتکب تقلب یا خطای بزرگ گردد مسئول شناخته میشود.

ماده 823-

هرگاه در تعهد یا امتناع از عمل متعهد تخلف ورزد طرف مقابل می تواند ازاله آنچه را بخلاف از تعهد اجراء گردیده و در صورت لزوم با جبران خساره از متعهد مطالبه نماید.

فصل سوم

تنفیذ از طریق تهدید به غرامت

ماده 824-

(1) هرگاه تنفیذ عینی بدون اجرای وجبیه از طرف شخص متعهد غیر ممکن یا غیر مناسب باشد طرف مقابل می تواند حکم محکمه را مبنی بر الزامیت متعهد بر تنفیذ در صورت امتناع با غرامت تهدید ی مطالبه نماید.

(2) اگر محکمه انرازه غرامت را برای اکراه متعهد یکه از تنفیذ وجبیه امتناع ورزیده غیر کافی بداند میتواند اندازه غرامت را حسب لزوم زیاد نماید.

ماده 825-

هرگاه متعهد بعد از تهدید به غرامت تعهدش را عیناً تنفیذ ننماید و یا به امتناع از تنفیذ اصرار ورزد محکمه با رعایت ضرر عاید بطرف مقابل و تعنت مبعده مقدار جبران خساره را تعیین می نماید.

فصل چهارم

تنفیذ از طریق جبران خساره

ماده 826-

تنفیذ از طریق جبران خساره مطابق به احکام قانون صورت میگیرد.

ماده 827-

استحقاق جبران خساره قبل از ابلاغ به متعهد متحفظ شده نمیتواند مگر اینکه قانون طور دیگری حکم کرده باشد.

ماده 828-

ابلاغ متعهد از طریق اخطار کتبی یا آنچه قیم مقام اخطار شده بتواند صورت می گیرد موافقه طرفین مبنی بر اینکه صرف رسیدن موعد ایفای تعهد بدون اجراءات دیگر ابلاغ پنداشته شود نیز قایم مقام اخطار شده می تواند.

ماده 829-

در احوال آتی ابلاغ به متعهد ضرور نمی باشد :

1- در حالیکه تنفیذ عینی تعهد بفعل شخص متعهد غیر ممکن گردیده باشد.

- 2- در حالیکه موضوع تعهد جبران خساره ناشی از عمل غیر محاز باشد.
- 3- در حالیکه موضوع تعهد رد چیزی باشد که سرفت گردیده و متعهد بآن علم داشته باشد و یا آن را بغیر حق باوجود داشتن علم به آن تسلیم شده باشد.
- 4- در حالیکه متعهد امتناع خود را کتبا اظهار نموده باشد.
- ماده 830 -

- (1) موافقت طرفین مبنی بر متحمل شدن متعهد از مسئولیت حوادث غیر مترقبه و اسباب مجبره جواز دارد.
- (2) همچنان موافقت طرفین بر رفع هر نوع مسئولیت متعهد که ناشی از عدم اجرای تعهد تعاقبی و یا باشد جواز دارد مسئولیت ناشی از تقلب و خطای بزرگ شخص متعهد بر اثر موافقه طرفین مرفوع شده نمیتواند تعدد میتواند رفع مسئولیت خود را از تقلب و خطای کلی اشخاصیکه در تنفیذ تعهد استخدام نموده است شرط گذارد.
- (3) هر نوع موافقت طرفین مبنی بر رفع مسئولیت ناشی از عمل غید مجاز باطل میباشد.

فصل پنجم

تضمین حقوق دائنین

قسمت اول- احکام عمومی

ماده 831-

- (1) تمام اموال مدیون در تضمین تادیه دین و یا قرار میگیرد
- (2) تمام دائنین در برابر اموال مدیون حق مساوی دارند، مگر دائنیکه مطابق با احکام این قانون حق تقدم داشته باشد.

قسمت دوم

وسایل تنفیذ

مبحث اول - دعوی غیر مستقیم

ماده 832-

دائن می تواند حقوق مدیون را بنام مدیون استعمال نماید، گرچه دین هنوز قابل تادیه نباشد مشروط بر آنیکه حق مذکور از حقوق غیر مالی منحصر و ملصق به شخص مدیون نبوده و یا چیز غیر قابل حجز نباشد دائن وقتی این حق را استعمال کرده میتواند که عدم استعمال آنرا از طرف مدیون ثابت نماید و همچنان ثابت نماید که عدم استعمال حق، از طرف مدیون سبب افلاس یا زیادت افلاس و یا می گردید. درین حالت ابلاغ بمدیون ضرور نمی باشد، مگر ادخال او بحیث خصم در دعوی حتمی است.

ماده 833-

دائن در صورت استعمال حقوق مدیون نائب و یا شناخته شده، مفادیکه در نتیجه استعمال حق حاصل می شود مال مدیون، محسوب گردید. و در تضمین تمام دائنین قرار می گیرد.

مبحث دوم- دعوی عدم نفاذ تصرف

ماده 834-

هرگاه حق دائن قابل تادیه بوده و مدیون در آن تصرفی نماید که دائن را متضرر سازد طوریکه از حقوق مدیون بکاهد یا به تعهدات مدیون به نحوی بیفزاید که منجر به افلاس یا زیادت افلاس مدیون گردد، دائن می تواند یا در نظر گرفتن شرایط مندرج ماده (835) این قانون عدم نفاذ چنین تصرف را مطالبه نماید.

ماده 835-

- (1) تصرف بالمعاوضه مدیون وقتی در حق دائن فاقد اعتبار شناخته میشود که تصرف مذکور مشتمل بر تقلب مدیون بوده، طرف مقابل به آن علم داشته باشد. تصرف مدیون وقتی مشتمل بر تقلب پنداشته شود که مدیون در حال صدور تصرف بافلاس خود علم داشته باشد.
- (2) علم طرف مقابل بافلاس مدیون، برای عالم بودن و یا به تقلب کافی پنداشته میشود، تصرف بدون عوض مدیون در حق دائن معتبر شناخته نمیشود، گرچه طرف مقابل دارای حسن نیت بوده و مدیون مرتکب تقلب نشده باشد.
- (3) اگر خلیفکه مال از طرف مدیون به و یا انتقال نموده، آنرا مقابل عوض به خلف دیگری انتقال بدهد دائن نمیتواند بعدم انفاذ تصرف تمسک نماید. مگر اینکه خلف دوم هنگام تصرف مدیون باخلف اول در عقد معاوضه به تقلب مدیون یا در عقد بدون عوض به افلاس او علم داشته باشد.

ماده 836-

(1) هرگاه دائن افلاس مدیون را ادعا نماید محض باثبات مقدار دیون ذمت مدیون، مکلف میباشد. مدیون مکلف است ثابت نماید، مالک آن مقدار مالی است که مساوی دیون او و یا زاید از آن میباشد.

ماده 837-

هرگاه قرار عدم نفاذ تصرف صادر گردد، تمام دائنینه که تصرف مذکور به ضرر آنها انجام یافته ازین حکم استفاده کرده میتوانند.

ماده 838-

(1) هرگاه مدیون وجایب خود را ایفا نموده و یا اموال وی برای پرداخت دیون ذمتش کفایت نماید حق دائن در مورد تمسک بعدم اعتبار تصرف مدیون، ساقط میگردد.

(2) طرف مقابل مدیون وقتی از دعوی عدم نفاذ تصرف بر کنار شده میتواند، که شخصاً ایفای حقوق دائنین اقدام نموده و باثبات نماید که مدیون مالک آن مقدار مالیست که ایفای دیون او کفایت می کند.

ماده 839-

هرگاه شخص از مدیون مفلس حقی را بدون پرداخت ثمن دست آرد وقتی دعوی دائنین علیه او قابل سمع نمی باشد که ثمن مذکور مثلی بوده و به خزانه یا بانکی که محکمه تعیین می نماید، طوamانت تحویل شده باشد.

ماده 840-

(1) هرگاه تقلب محض غرض تقدم بدون موجب یکی از دائنین بعمل آمده باشد، این عمل صرف محرومست داین را از حق امتیاز تقدیم پارمی آرد.

(2) اگر مدیون مفلس دین یکی از دائنین را قبل از پسر رسیدن موعد بپردازد، این پرداخت. حقوق سایر دائنین را در اقامه دعوی عدم نفاذ تصرف متأثر نمی سازد. همچنان اگر پرداخت دین بعد از پسر رسیدن موعده اساس سازش طرفین صورت گرفته باشد، تابع عین حکم پنداشته میشود.

ماده 841-

دعوی عدم نفاذ تصرف بعد از مرور سه سال از تاریخ علم دائن بعلت موجه عدم نفاذ تصرف، شنیده نمیشود. در سایر احوال دعوی بعد از مرور پانزده سال از تاریخ صدور تصرف شنیده نمی شود.

قسمت سوم

مسایل ضمان

مبحث اول- حق نگهداشت

ماده - 842

هریکی از متعاقدين میتوانند در هر معاوضه مالی تاوقیتی که بدل مستحق را تسلیم نکرده، معقود علیه را نزد خود نگهدارد.

ماده 843-

هرگاه شخص در ملک غیر که تحت تصرف جایز او قرار دارد، مصارف ضروری و مفید انجام دهد، میتواند الی زمان حصول آنچه قانوناً مستحق می گردد، از رد آن بمالکش امتناع ورزد. مگر اینکه مکلفیت برد ملک، ناشی از عمل غیر مجاز باشد.

ماده 844-

شخصی که بدادن مالی تعهد نماید، تاوقتی که طرف مقابل بایفای تعهد ناشی از تعهد مدیون که مرتبط به آن است نپردازد یا تأمینات کافی برای ایفای تعهد مذکور ندهد، می تواند از دادن مال مذکور امتناع ورزد.

ماده 845-

ثبوت حق نگهداشت شی، حق امتیاز را بران ثابت نمی سازد. نگاه کننده بحفاظت شی مذکور و ارائه حساب عواید آن مکلف می باشد. اگر خوف هلاک یا معیوب شدن شی. مذکور متصور باشد. نگاه کننده میتواند اجازه محکمه را در مورد فروش آن مطابق «جرائت مربوط به بیع مرهون حیازی مطالبه نماید، درین صورت حق نگهداشت به ثمن شی، انتقال می یابد.

ماده 846-

(1) حق نگهداشت شی با ازبین رتن حیات آن ، ازبین میرود.

(2) اگر شی از حیات شخص بصورت خفیه یا باوجود اعتراض وی خارج ساخته شود، می تواند اعاده حیات آنرا مطالبه نماید. مشروط براینکه درخواست اعاده در خلال مدت یک ماه از تاریخ علم شخص باخراج شی وقبل از مرور یکسال از تاریخ مذکور بعمل آمده باشد.

مبحث دوم - حجر مدیون مفلس

ماده 837-

هرگاه مدیون از پرداخت دیون مستحق الاداء امتناع آورد و چنین ظاهر شود که دیون از مال او بیشتر بوده ، خوف ضیاع دارایی او یا او نزد دائنین موجود باشد یا مدیون دارایی خود را مخفی ساخته و یا به نام دیگری قید نموده باشد، مفلس شناخته میشود.

ماده 848-

(1) هرگاه شروط مندرج ماده (847) این قانون در مورد مدیون تحقق یابد، هریک از دائنین می توانند از محکمه ایکه محل سکونت مدیون در حوزه قضائی آن قرار دارد، حجر تصرف مدیون را در مال مطالبه نماید. این مطالبه در دفتر مربوط ثبت می گردد.

(2) هر نوع تصرف مدیون بعد از ثبت مطالبه، از اعتبار ساقط شناخته می شود.

ماده 849-

(1) بعد از صدور قرار منع مدیون از تصرف، وثبت آن و نشر آن در جریده رسمی ، هریک از دائنین میتواند از محکمه مربوطه صدور امر حجر اموال منقول و غیر منقول مدیون را به شمول دیونیکه نزد غیر دارد، مطالبه نماید. «مواثیکه تحت حجر آمده نمیتواند، ازین حکم مستثنی می باشد، حجر اموال مفلس به مصلحت دائنین تا زمان انتهای حجر باقی میماند.

(2) اموال تحت حجر جهت اداره به شخص معتمد یکه از طرف دائنین انتخاب میگردد. سپرده می شود. معتمد حساب این اموال را به محکمه تقدیم میدارد که قرار حجر را صادر نموده است.

ماده 850-

نفقه مدیون ممنوع التصرف و کسانیکه نفقه شان بدوش او لازم است. در مدت حجر از ارزیابی محکمه ، از اموال تحت حجر یرداخته می شود.

ماده 851-

(1) هرگاه به حجر مدیون مفلس حکم صادر شود، مدت تا جیل دیون مؤجله از بین میرود و از مقدار سقوط مفاد مرتبه دیون مذکور کاسته می شود.

(2) محکمه میتواند به اساس درخواستی مدیون در مقابل دائنین در دیون مؤجله ابقای مهلت و یا تمدید آن حکم نماید. چنانچه محکمه میتواند دیون مستعجله را در صورت ایجاب شرایط و مصلحت مدیون و دائنین تمدید نماید.

ماده 852-

هرگاه مدیون محجور، پدین اقرار نماید، اگر دینی را که رذمه اوست از مال خود برای یکی از دائنین بپردازد، دائنین دیگر حق استرداد آنرا ندارند.

ماده 853-

امینیکه با داره اموال مدیون تعیین گردیده، مفاد مال را بحساب امانت دریانکی که محکمه تعیین می نماید ، بحساب ائنین امانت میگذارد. چنانچه می تواند به اجازه محکمه و موافقه مدیون و دائنین به بیع آنچه که از مال محجوزه فروش آن جایز است. جهت ایفاء دین اقدام نماید.

ماده 854-

مدیون محجور میتواند به موافقه اکثریت دائنین که سه بر چار حصه دیون را تمثیل کنندء تمامی یا بعضی از موال خود را بفروشد، بشرطیکه ثمن آنرا برای اداء دیون خود تخصیص دهد.

اگر دائنین در توزیع ثمن توافق نظر نداشته باشند، ثمن مذکور راطور امانت به حساب بانکی که محکمه تعیین مینماید. یگذارد تا محکمه آنرا مطابق به احکام قانون توزیع نماید.

ماده 855-

مدیون میتواند با اجازه محکمه ، گرچه بدون رضای دائنین باشد، در مال خود تصرف نماید. بشرطی که این تصرف به ثمن مثل بود مشتری آنرا به بانکی که محکمه تعیین مینماید، بحساب دائنین طور امانت بگذارد.

ماده 856-

مدیون در حالات آتی ه مجازات تقلب محکمو می گردد:

در صورتیکه دعوی دین علیه مدیون اقامه گردد و مدیون عمداً افلاس خود را به قصد ضرر رساندن به دائنین وانمود سازد، مشروط بر انیکه دعوی به صدور حکم افلاس اثبات دین خاتمه یافته باشد.

در صورتیکه مدیون ، بغرض ضرر رساندن دائنین بعد از حکم حجر مبني پرافلاس او، بعضی او موال خود را به لحاظ عدم تطبیق حکم پنهان نماید یا به دیون ساختگی و یا به مبالغه در دین، مبادرت ورزد.

ماده 857-

افلاس در حالات آتی به اساس درخواست اشخاص ذیعلاقه و حکم محکمه باصلاحیت ، خاتمه می یابد:

درحالیکه تمامی دائنین و یابعضی از آنها به مدیون ابراء دهند و اموال مدیون از دیون باقی مانده بیشتر باشد.  
در حالیکه اموال مدیون از مدیون او بیشتر ثابت شود.  
درحالیکه مدیون معجل خود را بدون تأثیر حکم حجر در تعجیل دین تادیه تموده باشد، دیون معجله در این صورت به موعدمعینه قبل از صدور حکم افلاس بر میگردد.  
مشروط بر اینکه اقساط به سر رسیده آن نیز تادیه شده باشد.  
(4) درحالیکه تمامی دیون به اساس تصفیه ، بین دائنین ، امین و مدیون تادیه شود.

ماده 858-

بعد از انتهای حکم حجر موضوع از طرف امین محکمه به حاشیه ثبت حکم حجر رسانیده شده، بمصرف مدیون درجریده رسمی نشر میشود.  
اموال باقیمانده از تصرف امین کشیده شده و بمدیون تسلیم میگردد.

## فصل ششم

تعدد طرفین وجبیه

قسمت اول

دین مشترک و غیر مشترک

ماده 859-

دین در صورت اتحاد سبب ، مشترک پنداشته میشود ، خواه ناشی از عقد واحد بوده و یا بوارثین انتقال نموده باشد یا اینکه از مال مشترک بمصرف رسیده یا بدل قرضی باشد که از مال مشترک داده شده باشد.

ماده 860-

دین در صورت اختلاف سبب ، غیر مشترک پنداشته میشود.

ماده 861-

هرگاه دین بین دو یا زیاده اشخاص مشترک باشد، هر یکی از شرکاء میتواند حصه خویش را از مدیون مطالبه نماید. در صورتی که یکی از شرکاء قسمتی از دین را قبض کند، باقی شرکاء بقدر حصص خویش در آن سهیم می باشند. در حال غیبت بعضی از شرکاء، شریک حاضر میتواند تادیه حصه خود را مطالبه نماید.

ماده 862-

هرگاه یکی از شرکاء قسمتی از دین مشترک را قبض نماید، شریک دیگر میتواند در عین مقدار قبض شده شرکت نموده ، متباقی دین را مشترک از مدیون مطالبه نمایند و یا اینکه تمام حصه خود را از مدیون مطالبه نماید.

ماده 863-

شریک بعد از اختیار مراجعه به مدیون، نمیتواند به شریک قابض رجوع نماید، مگر اینکه حصه او تلف شده باشد. در آن صورت بقدر حصه خویش در مال قبض شده بر قابض رجوع می نماید.

ماده 864-

هرگاه شریک قابض مقدار قبض شده را به نحوی از انحا از تصرف خود خارج ساخته و یا آنرا تلف نماید، در مقابل شرکاء دیگر به اندازه حصه شان مسؤول می باشد.

در صورتیکه شی قبض شده بدون قصور در دست قابض تلف شود، در مقابل شرکاء دیگر در حصه شان مسؤول شناخته نمی شود، دین باقی مانده بر ذمه مدیون به سایر شرکاء تعلق میگیرد و شریک قابض، در آن سهیم شده نمیتواند.

ماده 865-

هرگاه یکی از شرکاء در حصه دین خود از مدیون ضامن گیرد یا مدیون دین او را به دیگری حواله نماید، سایر شرکاء در مقداریکه از ضامن یا محال علیه قبض میکند، شریک می باشد.

ماده 866-

هرگاه یکی از شرکا بقدر حصه خود مالی را از مدیون اجاره بگیرد، قابض حصه خود شناخته میشود. سایر شرکاء میتوانند به اندازه حصص خود، خویش را شریک مستاجر بدانند و یابه مدیون مراجعه نمایند.

ماده 867-

هرگاه یکی از شرکاء در دین مشترک حصه خود را به مدیون هبه و یا از آن ابراء دهد، هبه و ابراء مذکور صحت داشته، در مقابل سایر شرکاء ضامن شناخته نمی شود.

ماده 868-

هرگاه مدیون وفات نماید و متروکه کمتر از دیون او باشد، تمام شرکاء بقدر حصص خود در متروکه سهیم می باشد.

ماده 869-

هرگاه دین مشترک مال موروثه باشد، هیچ یک از شرکا نمیتواند حصه شریک خود را بدون اذن او مؤجل نماید، امانتها حصه خود را مؤجل نموده می تواند.

ماده 870-

اگر دین مشترک براساس عقد قرض مستحق الاداء باشد، هیچ یک از شرکاء به تنها یی بدون موافقه سایر شرکاء نمیتواند، دین را مؤجل سازد.

ماده 871-

شرکاء میتوانند موافقه نمایند که هریک آنها حق دارند حصه دین خود را از مدیون قبض نمایند، بدون اینکه سایر شرکاء به او حق مراجعه را داشته باشند. این موافقه حکم تقسیم دین را دارد. و حصه هریک از شرکاء بدون مشارکت به خود او اختصاص دارد.

ماده 872-

هرگاه دین مورد مطالبه غیر مشترک باشد، هریک از دانیین می تواند به تنهایی حصه خود را از مدیون بدست آرد. سایر دانیین در دین قبض شده حق اشتراک ندارند.

قسمت دوم تضامن

مبحث اول- احکام عمومی

ماده 873-

تضامن بین دانیین و مدیونین بدون اتفاق طرفین یا نص قانون موجود شده نمیتواند.

مبحث دوم- تضامن دانیین

ماده 874

دانیین به اساس تضامن می توانند بصورت دسته جمعی یا انفرادی تمامی دین را از مدیون مطالبه نمایند. مدیون نمیتواند در صورت مطالبه تادیه دین از طرف یکی از دانیین متضامن بطرق دفاعی تمسک نماید که مربوط به دانیین دیگر باشد، مدیون میتواند بطرق دفع خاصی که مربوط شخص طلب کننده یا حصه متعلق به وی و یا طرق دفاعی که مشترک بین تمامی دانیین باشد، تمسک نماید.

ماده 875-

مدیون میتواند تمامی دین را بیکی از دانیین متضامن بپیر دازد، مگر اینکه یکی از دانیین توسط اخطار قبلی او رامنع کرده باشد.

ماده 876-

هرگاه برائت ذمه مدیون در برابر یکی از دانیین متضامن به سببی غیر از تادیه دین حاصل گردد، در برابر متباقی دانیین بری الذمه شناخته نمیشود. مگر اینکه بقدر حصه دانیینی باشد که مدیون در برابر او «برائت حاصل نموده». هرگاه یکی از دانیین متضامن عملی را مرتکب شود که با اساس آن به داین ضرری وارد آید، این عمل در حصه سایر دانیین نافذ شمرده نمیشود.

ماده 877-

هرآنچه را که یکی از دانیین متضامن از مدیون در مقابل دین اخذ نماید، همه دانیین در آن حق مساوی دارند. مگر آنکه موافقت دانیین و یا نص قانون به خلاف آن حکم نماید.

مبحث سوم- تضامن مدیونین

ماده 878-

هرگاه تضامن بین مدیونین باشد، داین میتواند کل دین را از تمام مدیونین یا از هریک آنها که خواسته باشد، مطالبه نماید. مطالبه دین از یکی، مانع مطالبه از سایر مدیونین نمیگردد. مدیونیکه داین از او مطالبه دین مینماید، نمیتواند به وسایل دفاع خاصی که به مدیون دیگر تعلق دراد تمسک نماید. مگر به قدر حصه خود او مشروط بر اینکه حصه دین خود را بوجه از وجه پرداخته باشد. مدیون میتواند به وسایل دفاع خاص که به خود او تعلق دارد و یا به وسایل دفاع مشترک بین تمام مدیونین تمسک نماید.

ماده 879-

هرگاه یکی از مدیونین متضامن کل دین را عینا یا عوضا و یا از طریق حواله اداء نماید، خود او و سایر مدیونین بری الذمه شناخته میشوند.

ماده 880-

تجدید دین بین داین و یکی از مدیونین متضامن موجب برائت ذمه سایر مدیرین می‌گردد، مگر اینکه دائن حق مطالبه خود را در برابر آنها حفظ کرده باشد.

ماده 881-

مدیون متضامن نمیتواند به اساس مجرای که بین دائن و مدیونین متضامن دیگر صورت گرفته، تمسک نماید. مگر به اندازه حصه همان مدیون.

ماده 882-

در صورت اتحاد ذمه داین بایکی از مدیونین متضامن دین از ذمه سایر مدیونین ساقط نمی‌شود. مگر بقدر حصه مدیونیکه ذمه وی با داین متحد گردیده است.

ماده 883-

هرگاه دائن بایکی از مدیونین متضامن ابراء دهد، دین از ذمه او ساقط شده، سایر مدیونین بری الذمه شناخته نمیشوند، مگر اینکه دائن به صراحت از برائت ذمه آنها تذکر داده باشد. درین صورت دائن میتواند تنها مقدار متباقی دین را بعد از وضع حصه مبری الیه از سایر مدیونین، مطالبه نماید.

ماده 884-

هرگاه دائن به یکی از مدیونین متضامن از تضامن ابراء دهد، حق دارد کل دین را از سایر مدیونین مطالبه نماید، مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 885-

در جمیع حالاتیکه یکی از مدیونین متضامن، از طرف دائن برائت از دین یا از تضامن حاصل نماید و مدیون دیگر مفلس گردد، سایر مدیونین میتوانند هنگام ادای دین به تناسب دینی که از حصه مدیون مفلس به مدیون مبری له میرسد، مطابق حکم ماده (892) این قانون، به وی مراجعه نمایند.

در حالتیکه دائن مدیون مبری الیه را از هرگونه مسؤلیت دین آزاد ساخته باشد، حصه دین مدیون مفلس بر خود دائن تحمیل می‌شود.

ماده 886-

1- هرگاه دین در مورد یکی از مدیونین متضامن زیر مرور زمان آید، سایر مدیونین نمیتوانند از آن استفاده کنند. مگر بقدر حصه مدیون مذکور.

2- هرگاه مرور زمان در مورد یکی از مدیونین متضامن منقطع و یا نفاذ آن متوقف گردد، دائن نمی‌تواند در برابر سایر مدیونین به آن تمسک نماید.

ماده 887-

1- مدیون متضامن در اجرای تعهدات خود صرف از عمل خود مسؤلیت دارد. هرگاه داین بایکی از مدیونین متضامن اخطار دهد، این امر بر سایر مدیونین تأثیری ندارد. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

2- در صورتی که اخطار از جانب یکی از مدیونین متضامن بدائن صورت گرفته باشد، سایر مدیونین از آن مستفید شده می‌توانند.

ماده 888-

هرگاه دائن بایکی از مدیونین متضامن در موضوع دین طوری مصالحه نماید که این امر متضمن ابراء از دین باشد یا اینکه برائت ذمه مدیون را از دین به نحوی از انحاء افاده کند، سایر مدیونین از آن مستفید می‌گردند.

اگر مصالحه داین بایکی از مدیونین متضامن، افزونی در وجایب قبلی و یا سبب بوجود آوردن وجایب جدید گردد، این گونه مصالحه بر سایر مدیونین تأثیر ندارد. مگر اینکه با آن موافقه کرده باشند.

ماده 889-

1- هرگاه یکی از مدیونین متضامن به دین اقرار نماید، اقرار او در مورد سایر مدیونین اعتبار ندارد.

2- هرگاه یکی از مدیونین متضامن از سوگند نکول نماید و یا به اثر توجیه آن دائن سوگند یاد نماید، سایر مدیونین از آن متضرر نمی‌گردند.

3- هرگاه دائن به سوگند یکی از مدیونین متضامن اکتفاء نماید، سایر مدیونین از آن مستفید می‌گردند.

ماده 890-

1- هرگاه علیه یکی از مدیونین متضامن بنابر سبب خاص حکمی صادر گردد، این حکم در مورد سایر مدیونین مورد تمسک قرار گرفته نمیتواند.

2- اگر بمفاد یکی از مدیونین متضامن حکمی صادر گردد، سایر مدیونین از آن مستفید می‌گردند، مگر اینکه حکم منکفی به

سبب خاصی مربوط به مدیونیکه به مفاد او صادر شده ، باشد.

ماده 891

هر گاه یکی از مدیونین متضامناً تمامی دین را بپردازد، بالایی سایر مدیونین به اندازه حصه خود آنها رجوع کرده میتواند و اگر مدیون اصلی شخص دیگری بودو بعوض او دین را پرداخت، درین صورت به تمامی دین بالایی مدیون اصلی ، بخیث دائن رجوع کرده می تواند.

در صورتیکه یکی از مدیونین متضامن دین را بپردازد، دین در بین تمام مدیونین متضامن به حصص مساوی تقسیم می شود، مگر اینکه موافقه یا نص قانون طور دیگری باشد.

ماده 892-

هرگاه یکی از مدیونین متضامن مفلس گردد، مدیونیکه دین را اداء نموده وسایر مدیونین که توان پرداخت دین را دارند، هر یک بقدر حصه خود تادیه دین مدیون مفلس را متحمل می گردند.

ماده 893-

هرگاه در بین مدیونین متضامن تنهاییک شخص ذی نفع در دین شناخته شود، همین شخص در برابر سایر مدیونین مکلف به ادای دین می باشد.

ماده 894-

وجوبه در حالات آتی قابل انقسام نیست:

در حالتیکه موضوع وجوبه طبیعتاً قابل انقسام نباشد.

در حالتیکه از منظور ویانیت متعاقبین واضح شود که تنفیذ وجوبه قابل انقسام نیست.

ماده 895-

هرگاه در وجوبه غیر قابل انقسام مدیونین متعدد باشد ، هر یک از آنها به ایفای تمام تعهد مکلف شناخته میشود. مدیونیکه دین را تادیه نماید، میتواند بر سایر مدیونین به قدر حصه آن ها رجوع نماید. مگر اینکه از اوضاع و شرایط عکس آن ظاهر گردد.

ماده 896-

هرگاه در وجوبه غیر قابل انقسام ، دائنین و یا ورثه دائن متعدد باشند، هر یک از دائنین و یا ورثه میتواند از مدیون ایفای تمام وجوبه را مطالبه نماید. در صورت اعتراض یکی از دائنین یا ورثه بر آن ، مدیون مکلف است تعهد را تمام دائنین یا ورثه بپردازد و یا دین موضوع تعهد را به امانت بگذارد.

دائنین میتوانند برداننیکه تمام حق را بدست آورده به اندازه حصه خویش مراجعه نماید.

## فصل هفتم

وفاء دین

قسمت اول- طرق اداء

ماده 897-

اداء دین ، به تادیه نقدی ، مجرای ابراء ، حواله و تجدید صورت می گیرد.

قسمت دوم

طرفین وفا

ماده 898-

دین از طرف مدیون یا نایب او یا شخصیکه تادیه دین به مصلحت او باشد، بادر نظر گرفتن احکام ماده (819) این قانون تادیه شده میتواند.

همچنان بار عایت فقره فوق ادای دین ، از طرف شخص غیر که ادای دین به مصلحت او نباشد ، به امر مدیون و یا بدون امر او صحیح است. چنانچه دائن میتواند ادای دین را از شخص غیر در صورت اعتراض مدیون و ابلاغ این اعتراض به مدیون ، رد نماید.

ماده 899 -

شخص غیر در صورتیکه بتادیه دین اقدام نماید، میتواند بقدر آنچه تادیه کرده است، ب مدیون مراجعه کند. باوجود آن مدیونیکه ایفاء دین بدون اراده او صورت گرفته ، میتواند از رجوع شخصیکه دین را کلا و یا قسمی پرداخته است، امتناع ورزد. بشرطیکه ثابت نماید که از اعتراض او فایده ای مرتب است.

ماده 900-

در صورتیکه صغیر ممیز و یا محجور علیه ، دین خود را بپیر دازد، تادیه او صحیح بوده و بری الذمه شناخته میشود .  
ماده 901-

مدیون نمیتواند در مرض موت، دین یکی از دائنین را در صورتیکه به ضرر سایر دائنین بانجا مد، بپردازد.  
ماده 902-

برای صحت تادیه دین ، لازم است که اداء کننده مالک شی تادیه شده بوده و اهلیت تصرف را در آن داشته باشد. اگر شی پرداخته شده از طرف غیر به استحقاق برده شود و یا بعد از تلف بدل آن اخذ شود، دائن می تواند دین خود را از مدیون مطالبه نماید.  
ماده 903-

هرگاه غیر مدیون به تادیه دین بپیر دازد، در احوال آتی قایم مقام دائنیکه دین خود را حاصل نموده، شناخته میشود:  
1- در حالیکه بامدیون مشترکاً و یا از جانب او به تادیه دین مکلف باشد.

2- در حالیکه تادیه کننده دائن بوده، دین داینی را بپیر دازد که تامین عینی داشته و از دائن مذکور مقدم باشد، گر چه تادیه کننده تامین نداشته باشد.

در حالیکه شخص عقاری را خریداری نماید که تحت تضمین حقوق دائنین بوده، ثمن عقار مذکور جهت تادیه دیون شان پرداخته شده باشد .  
در حالیکه تادیه کننده، بحکم صریح قانون قایم مقام شناخته شود.

ماده 904-

دائنیکه دین خود را از غیر مدیون حاصل نموده ، میتواند به موافقه طرفین ، شخص مذکور را قایم مقام خود قرار دهد. گر چه مدیون به این موافقه رضایت نه داشته باشد . موافقه از وقت تادیه مؤخر شده نمیتواند.  
ماده 905-

هرگاه مدیون بمفصداً دین از شخص ثالث قرض گیرد، می تواند قرض دهنده را قایم مقام دائنیکه حق او را پرداخته است، قرار دهد.

گر چه دائن مذکور به آن رضایت نداشته باشد. مشروط بر اینکه در عقد قرض تذکر داده شود که مال قرض گرفته شده به پرداخت دین اختصاص دارد و در رسید دین تصریح شود که ادای دین از همین مال صورت گرفته است.

ماده 906-

شخصیکه به حکم قانون و یا موافقت قایم مقام دائن میشود ، حقوق دائن باتمام خصوصیات، توابع ،تأمينات و مدافعاتیکه به آن مرتب می گرد، به او تعلق می گیرد . این شخص تنها به اندازه مالیکه به دائن پرداخته قایم مقام او شناخته می شود.

ماده 907-

هرگاه غیر مدیون قسمتی از دین را بپیر دازد و در آن قسمت قایم مقام دائن گردد، این امر دائن را متضرر نساخته و در مطالبه قسمت متباقی دین به غیر مدیون، مقدم شناخته میشود . مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

هرگاه شخص دیگری در پرداخت قسمت باقی مانده دین قایم مقام دائن گردد، هریک در تقسیم دین به تناسب حصه خود به مدیون مراجعه نموده میتواند.

ماده 908

دین اساساً بدائن یا وکیل او پرداخته میشود . اگر دائن محجور باشد، دین به ولی وصی و یا فیتیم او که صلاحیت قبض دین را داشته باشد، پرداخته میشود. اگر دین بدائن محجور پرداخته شود اعتبار نداشته مدیون از دین بری الذمه شناخته نمیشود ، در صورت هلاک و ضایع ساختن آن ولی وصی و قیم میتوانند دین را مطالبه نمایند.

ماده 909-

هرگاه دین به غیر داین یا غیر وکیل او پرداخته شود، مدیون بری الذمه شناخته نمی شود. مگر اینکه دائن پرداخت دین را تأیید نماید و یا دین با حسن نیت به شخصی پرداخته شده باشد که در ظاهر حال مستحق آن شناخته شود.

ماده 910-

هرگاه داین بعد از عرضه صحیح دین، از قبول آن امتناع ورزد یا از اجرای اعمالیکه بدون آن تادیه صورت گرفته نتواند، اداء آورد و یا به مدیون ابلاغ نماید که به هیچ صورت آماده قبول دین نیست، مدیون میتواند به قبول دین در خلال میعاد معین به داین ، رسماً اخطار بدهد.

از اخطار مدیون به دائن نتایج حقوقی ذیل نشأت مینماید:

انتقال مسؤلیت هلاک و ضیاع دین، از ذمه مدیون به دائن .

متوقف شدن جریان فواید .

امانت گذاشتن دین به بانک و یا خزانه دولت، به مصارف دائن.

مطالبه جبران خساره وارده از داین .

ماده 911-

امانت گذاشتن دین، هنگامی قایم مقام تادیه شده میتواند، که دائن آنرا قبول ویا محکمه بصحت آن حکم نماید.

ماده 912-

هرگاه موضوع اداء عقال ویا چیزی باشد که بقاء واستقرار آن در همان مطلوب باشد ومدیون از محکمه مطالبه گذاشتن آنرا تحت تصرف شخص امین نموده باشد، این تسلیم ویا قایم مقام امانت گذاشتن می گردد.

ماده 913-

مدیون بعد از استیذان محکمه مربوط، میتواند اشیایی را که زود تلف باشد ویا حفاظت وامانت گذاری آن مصارف هنگفت را ایجاب نماید، طور مزایده علنی به فروش پیرساند و ثمن آنرا به حساب امانت بانکی بگذارد.

ماده 914-

مدیون میتواند به امانت گذاری دین ویا اجرائی که قایم مقام آن می گردد، در حالتی اقدام نماید که هویت ومحل اقامت دائن نزاداو مجهول باشد و یا دائن فاقد ویا ناقص اهلیت بوده وقایم مقامی نداشته باشد که پرداخت دین را قبول نماید و یا دین دربین چند شخص متنازع علیه باشد ویا عوامل عمده موجود گردد که اجرائت فوق را ایجاب نماید.

ماده 915-

هر گاه مدیون دین را به دائن عرضه نماید و متعاقباً آنرا به امانت گذارد ویا به اجرائت مماثل آن اقدام نماید، میتواند از عرضه خویش منصرف شود، مشروط براینکه دائن عرضه را قبول نکرده باشد ویا حکم نهایی محکمه مربوط به صحت آن صادر نشده باشد. در این صورت شرکاء ویا ضامنین دین بری الذمه شناخته نمیشوند.

اگر مدیون از عرضه دین بعد از قبول دائن ویا بعد از صدور حکم محکمه مربوط به صحت آن منصرف شود ودائن نیز انصراف اورا قبول نماید، دائن نمیتواند بعد از آن به تا میناتیکه متکفل حقوق او است، تمسک نماید. در این صورت شرکاء وضامنین دین بری الذمه شناخته میشوند.

قسمت سوم

موضوع ادای دین

ماده 916-

هرگاه دین از جمله اشیایی باشد که به تعیین معین شده بتواند، مدیون نمیتواند شی دیگری را بدون رضائیت دائن بپردازد. گرچه ارزش بدل مساوی باقیمت ویا بیشتر از آن باشد.

اگر دین از جمله اشیایی باشد که به تعیین معین گردیده نتواند و به عقد معین شده باشد، مدیون می تواند مثل آن را بپردازد. گرچه دائن آن به رضائیت نداشته باشد .

ماده 917-

هرگاه دائن متاعی را از جنس حق خود از مال مدیون به طرق مجاز بدست آورد، میتواند آنرا قید نماید. مشروط به اینکه متاع مذکور عین اوصاف را دارا باشد .

ماده 918-

در دین فوری، مدعون نمیتواند دائن را به قبول قسمتی از دین مجبور گرداند، گرچه دین قابل تقسیم باشد.

ماده 919-

هرگاه مدیون یکی از دیون واجب الاداء را بپردازد که یکی با تامین و دیگری آن بدون تا مین باشد یا یکی قرض و دیگری آن ثمن میبده باشد، ویا یکی دین مشترک و دیگری دین خاص باشد یا اینکه هر دو دین به نحوی از انحا از هم دیگر متباین باشند، در صورت اختلاف دائن ومدیون در نوع دین، مدیون میتواند هنگام تادیه آنرا تعیین نماید.

ماده 920-

هرگاه مدیون مکلف باشد، دین را با مصارف وتعویضات آن بپردازد ومقدار پرداخته شده دین وملحقات آنرا کفایت نکند، از این مقدار مصارف وتعویضات و اصل دین بالترتیب وضع میگردد، مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 921-

هرگاه دین مؤجل بوده ویا باقسط معین قسط شده باشد، دائن نمیتواند قبل از رسیدن موعد، دین را مطالبه نماید.

دین معجل بوده یا موعد تادیه آن رسیده باشد، مدیون بتادیه فوری دین مکلف میباشد.

با آنهم محکمه میتواند عندالضرورت ودر صورت عدم موانع قانونی با در نظر داشت حالت مدیون، به مدیون مهلت بدهد. مشروط بر اینکه از آن ضرر فاحش بدائن نرسد.

ماده 922-

هرگاه دین مؤجل بوده و تاجیل به مفاد مدیون باشد، مدیون می تواند قبل از رسیدن موعد بتادیه دین اقدام نماید درین صورت دائن به قبول دین مجبور ساخته می شود، مگر اینکه به خلاف آن موافقه شده باشد و یا از این اجبار شخص دائن متضرر گردد.

اگر مدیون دین را قبل از رسیدن موعد بپیر دازد و بعداً دین قبول شده به استحقاق پرده شود، دین بحالت تاجیل قبلی برمی گردد.

ماده 923-

هرگاه مدیون به تسلیمی مالی تعهد کرده باشد که ایجاب حمل و مصارف را نماید و در عقد محل تسلیمی آن تعیین نه شده باشد، مال مذکور در محلی تسلیم داده میشود که در حین عقد در آن موجود بوده است.

در سایر تعهدات، ادای دین در محل سکونت مدیون حین تادیه و یا در محل کار او صورت می گیرد، مشروط بر اینکه تعهد مذکور بهمان کار تعلق داشته باشد. مگر اینکه بخلاف آن موافقه شده باشد.

ماده 924-

هرگاه مدیون دین را توسط قاصد خود بفرستد و قبل از وصول آن بدائن تلف گردد، مدیون از دین بری الذمه شناخته نمیشود. در حالیکه تسلیمی به نماینده دائن بامر دین صورت گرفته باشد، مدیون از آن بری الذمه پنداشته می شود.

ماده 925-

مصارف تادیه بدوش مدیون میباشد، مگر اینکه اتفاق عرف یا نص قانون بخلاف آن حکم کند.

قسمت چهارم

ادای دین به عوض

ماده 926-

هرگاه داین شی دیگری را به عوض آنچه متسحق است، قبول نماید، تعویض مذکور قایم مقام تادیه شناخته می شود.

ماده 927-

هرگاه اداء دین به به عوض، توسط انتقال ملکیت شی ایکه مقابل دین پرداخته شده صورت گرفته باشد، احکام بیع خصوصاً آنچه متعلق به اهلیت متعاقدين، ضمان استحقاق و عیوب خفی است، در مورد رعایت می شود. و از حیث ادای دین، احکام تادیه خصوصاً آنچه متعلق به تعیین نوعیت تادیه و از بین رفتن تأمینات است، مرعی می گردد.

قسمت پنجم

تجدید و نیابت

ماده 928-

تجدید دین به اساس عقد جدیدی که از لحاظ موضوع، سبب یا تغییر یکی از طرفین تعهد یا تعهد اولی. اختلاف داشته باشد، جواز دارد.

ماده 929-

تجدید دین در حالات آتی جواز دارد:

تغییر دین باختلاف محل یا سبب دین اولی بموافقه طرفین.

تغییر دائن بموافقه دائن، مدیون و شخص ثالث، طوریکه شخص ثالث، دائن جدید تلقی گردد.

در حالت تغییر مدیون، به نحویکه دائن و شخص غیر موافقه نمایند که شخص مذکور به جای مدیون اصلی قرار گرفته و

مدیون اصلی بدون در نظر داشت رضای او از دین بری الذمه شناخته شود.

در حالتیکه شخص غیر قبول نماید که مدیون جدید شناخته شود و مدیون اصلی موافقه دائن را در مورد حاصل نموده باشد.

ماده 930-

در صورت تجدید عقد، دین اصلی ساقط و دین جدید قایم مقام آن می گردد.

ماده 931-

هرگاه دین اصلی دارای تأمینات شخصی یا عینی باشد، در صورت تجدید دین، تأمینات آن ساقط میگردد. مگر اینکه به

تجدید آن موافقه شده باشد.

ماده 932-

تجدید دین وقتی اعتبار دارد که دین سابقه و جدید عاری از اسباب بطلان باشد.

هرگاه دین سابقه ناشی از عقد باشد که قابل ابطال شناخته شود، تجدید آن جواز ندارد. مگر اینکه تجدید به منظور اجاده عقد

وقایم مقام ساختن آن به جای عقد سابق، صورت گرفته باشد.

ماده 933-

تجدید دین باید بموافقه صریح صورت گرفته یا از اوضاع و حالات بوضاحت معلوم شود، که تجدید دین بصورت قرض جواز ندارد.

ماده 934-

نیابت در دین وقتی اعتبار دارد که دائن تعهد شخص غیر را به پرداخت دین به عوض مدیون قبول نماید، این امر، تجدید دین به تغییر مدیون شناخته میشود.

تجدید دین در نیابت به صورت قرض اعتبار ندارد. اگر موافقه به تجدید موجود نباشد، تعهده جدید در پهلوی تعهد قدیم، بوجود می آید.

ماده 935-

تعهد نایب در برابر دائن صحیح است. گرچه تعهد او در برابر مدیون باطل یا قابل دفع باشد. درین صورت نایب تنها به مدیون حق رجوع را دارد.

قسمت ششم

مجرای

ماده 936-

مجرای، اسقاط دینی است که دوشخص متقابلاً بالای یک دیگر طلب دارند.

ماده 937-

مجرای، یا جبری است که به حکم قانون صورت میگیرد و یا اختیاری است که به رضائیت طرفین، به عمل می آید.

ماده 938-

در مجرای جبری، اتحاد جنس، وصف و استحقاق هر دو دین شرط میباشد و در مجرای اختیاری اتحاد مذکور شرط نمیشد.

اگر بین جنس یا وصف هر دو دین اختلاف موجود باشد، اگر هر یک دین مؤجل و دیگری معجل باشد، مجرای صورت گرفته نمیتواند. مگر به رضای طرفین خواه سبب دین واحد یا مختلف باشد.

ماده 939-

هرگاه ودیعت گیرنده، بالای ودیعت گذار دینی داشته باشد که بامال و دیعت گذاشته شده از یک جنس باشد و یا غاصب بالای مالک عین مغضوبه دینی داشته باشد که با عین مغضوبه از یک جنس باشد، مجرای بدون رضائیت طرفین صورت گرفته نمیتواند.

ماده 940-

هرگاه دائن مال مدیون را که از جنس دین باشد، تلف نماید، دین مجری میشود. در صورت اختلاف جنس، مجرای دین بدون رضائیت طرفین صورت گرفته نمیتواند.

ماده 941-

هرگاه ضامن از جنس دین بالای دائن مضمون له، دین داشته باشد، مجرای هر دو دین بدون رضائیت طرفین صورت میگیرد در حالت اختلاف، جنس دین مضمون بها، مجرای بدون رضائیت داین و ضامن صورت گرفته نمیتواند.

ماده 942-

مجرای به حد اقل هر دو دین صورت گرفته، و وقتی اعتبار دارد که ذی نفع بآن تمسک نموده باشد.

ماده 943-

هرگاه دعوی دین هنگام تمسک به مجرای نسبت مرور زمان قابل سمع نباشد، مانع مجرای دین شده نمیتواند. مشروط بر اینکه امکان مجرای آن قبل از مرور زمان موجود بوده باشد.

ماده 944-

مجرای که حقوق مکتسبه غیر را متضرر سازد، جواز ندارد. اگر شخص غیر مال مدیون را که در تصرف او است، حجز نماید وبعد از آن مدیون، دائن دائن خود گردد، مدیون به ضرر حجز کننده، نمی تواند به مجرای دین اقدام نماید.

مجرای دینی که به ودیعت گذاشته شده و یا به عاریت داده شده باشد. جواز ندارد.

ماده 945-

هرگاه مدیون با وجود داشتن حق طلب مجرای، دین را اداء نماید، نمیتواند به ضرر غیر در مورد تاميناتیکه تضمین حق او

را نموده به مجرایي تمسک نماید. مگر اینکه به حق مذکور علم نداشته باشد.

ماده 946-

هرگاه دائن حق خود را به شخص دیگری حواله دهد و مدیون این حواله را صراحته قبول نماید، مدیون بعد از آن نمیتواند بمجرایي علیه حواله گیرنده، تمسک نماید. گرچه پیش از قبولی حواله چنین حق را دارا بوده باشد، مدیون درین صورت حق رجوع را ندارد، مگر علیه حواله دهنده.

محض ابلاغ حواله به مدیون، بدون قبول وی مانع تمسک به مجرایي نمی گردد، مگر اینکه مورد ادعای مجرایي بعد از ابلاغ حواله به ذمه حواله دهنده ثابت شده باشد.

قسمت هفتم

اتحاد ذمه

ماده 947-

هرگاه در دین واحد صفات دائن و مدیون در یک شخص جمع گردد، دین مذکور به اندازه که اتحاد ذمه در آن صورت گرفته، ساقط می شود.

ماده 948-

هرگاه سببیکه اتحاد ذمه را بوجود آورده، زایل گردد و این زوال اثر رجعی داشته باشد، دین وملحقات به نسبت اشخاص ذی علاقه اعاده می گردد. اتحاد ذمه در این صورت طوری تلقی می گردد که اصلاً به وجود نیامده است.

باب چهارم

انقاضی عقد

فصل اول

ابراء

ماده 949-

ابرای حق، به شکل ابرای اسقاط یا ابرای استیفا صورت می گیرد.

ماده 950-

ابرای اسقاط، آن است که دائن مدیونم خود را از تمام یا از قسمتی حق خود بری الذمه گرداند. ابراء استیفا آن است که داین به قبض حق خود اقرار نماید.

ماده 951-

ابراء یا بصورت خاص، از یک حق یا دعوی و یا بصورت عام از جمیع حقوق ودعایي بعمل می آید.

ماده 952-

برای صحت ابراء داشتن اهلیت تبرع ابراء دهنده شرط است.

ماده 953-

ابراء موقوف به قبول مدیون نمی باشد، مگر به رد مدیون رد میشود. اگر مدیون قبل از قبول ابراء وفات نماید، دین از ترکه گرفته نمی شود.

ماده 954-

ابراء معنای تملیک را افاده نموده و تعلیق آن به شرط صحیح می باشد.

ماده 955-

هرگاه دائن از یک قسمت دین به این شرط ابراء دهد که مدیون قسمت باقیمانده دین را به وقت معین اداء نماید، در صورت ایفای شرط، مدیون بری الذمه شناخته میشود، در غیر آن تمام دین به ذمه او باقی می ماند.

ماده 956-

حقیکه اسقاط را نمی پذیرد، ابراء از آن جواز ندارد.

ماده 957-

هرگاه مدیونین متعدد باشند، تعیین کامل هریک از آنها در ابراء ضرور میباشد.

ماده 958-

ابراء از حقوقی صورت می گیرد که قبل از ابراء ثابت شده باشد وشامل دینیکه لزوم آن بعد از ابراء تحقق پذیرد، نمی گردد. گرچه سبب دین قبل از ابراء موجود شده باشد.

ماده 959-

دعوي، در هر حقيکه متضمن ابراء خاص يا ابراي عام باشد، قابل سمع نيست.

#### فصل دوم

عدم امکان تنفيذ

ماده 960-

هرگاه مديون ثابت نمايد، که وفا به تعهد به سببيکه خارج از اراده او بود ناممکن شده، تعهد ساقط مي گردد.

ماده 961-

هرگاه يک شي، به اساسي عقد يا بدون آن به تصرف شخص غير مالک در آيد و شي مذکور بدون تجاوز و قصور از دست اين شخص تلف گردد، در صورتيکه تصرف باضمان باشد، تاوان آن بر متصرف لازم مي گردد و اگر تصرف به صفت امانت باشد، تاوان ندارد.

ماده 962-

تصرف، وقتي باضمان شناخته مي شود که متصرف شي را به قصد تملک به حيازت خود در آورده باشد. و اگر متصرف شي را به قصد نيابت از مالک به حيازت خود در آورده باشد، اين تصرف امانت شناخته مي شود.

ماده 963-

تصرف امانت، وقتي به تصرف با ضمان مبدل مي گردد که متصرف مالک شي را بغير حق از تصرف مانع گردد يا آنرا بدون اجازه مالک اخذ نمايد، گرچه به قصد تملک صورت نگرفته باشد.

ماده 964-

هرگاه ملکيت شي به اساس عقد انتقال نمايد، تصرف مالک سابقه قبل از تسليمي شي، تصرف با ضمان شناخته مي شود. در صورتيکه مالک، بنا بر اسباب حق نگهداشت، از تسليمي شي امتناع ورزد، تصرف او به تصرف امانت مبدل مي گردد.

#### فصل سوم

سقوط حق به مرور زمان

ماده 965-

حق به مرور زمان ساقط نمي گردد.

دعوي مطالبه حق بنا بر هر سببي که باشد، عليه منکر، بعد از مرور پانزده سال بارعايت احکام خاص آن واستثنائات ذيل شنيده نميشود.

ماده 966-

هرگاه حقوق، مستمر دوري متجدد، از قبيل کرايه منازل، اجاره اراضي ومعاشات که بدون عذر قانوني در ظرف مدت پنج سال مطالبه نشود، قابل سمع نمي باشد. اما مدت مرور زمان در حاصلاتيکه بر ذمه متصرف داراي نيت سوء يا بر ذمه ناظر وقف باشد، پانزده سال است.

ماده 967-

دعوي در حقوق آتي بعد از انقضاي مدت يک سال قابل سمع نمي باشد:

حقوق طبيب، استاد، مهندس، وکیل مدافع ناشي از انجام وظيفه و بطور عمومي حقوق هر شخصي که شغل آزاد داشته باشد، مانند ادويه فروش دلال و کميشن کار و اهل خيره.

حقوق تاجر وصنعت گر، در مقابل اشياء وارداتي وتوليداتي ايکه براي اشخاص ديگر داده شده و اشخاص مذکور در آن تجارت نه نمايند.

حقوق صاحبان هتل و رستوران، در مقابل اجرات شب باش، قيمت طعام و ديگر مصارف.

حقوق کارگر، مستخدم واجير، ناشي از اجوره روز مره و يا غير روز مره.

ماده 968-

دعوي در موارد ماده (967) اين قانون، گرچه اشخاص مذکور به انجام خدمات، کار وتوليدات ادامه بدهند، قابل سمع نمي باشد.

ماده 969-

شخصيکه به عدم سمع دعوي به سب مرور زمان يک سال تمسک مي نمايد بايد در برابر توجيه سوگند از جانب محکمه، چنين سوگند ياد نمايد. که ذمت او از دين بري مي باشد. در صورت توجيه سوگند به ورثه مديون يا اولياء اوصيا و قيم شان، بايد چنين سوگند ياد نمايند. که به وجود يا به تاديه دين علم ندارد.

ماده 970-

مدت مرور زمان مندرج ماه (967) این قانون از ختم وظیفه محوله شروع میشود، گرچه دائنین با اجرای وظیفه دیگری ادامه دهند.

اگر حقی از حقوق مستند به سندی تحریر شده باشد، دعوی مطالبه چنین حق ساقط نمی شود. مگر اینکه بدون عذر قانونی در ظرف مدت پانزده سال از تاریخ استحقاق مطالبه نشده باشد.

ماده 971-

هرگاه سلف ترک دعوی نماید و خلف او نیز مدت دیگری ترک دعوی کند، طوریکه مجموع هردو مدت معیار مقرر مرور زمان را تکمیل کند، دعوی قابل سمع نمی باشد.

ماده 972-

مدت مرور زمان باعتبار روز محاسبه میشود نه باعتبار ساعت، روز اول در مدت حساب شده و بانقضای روز اخیر مدت تکمیل می شود.

ماده 973-

مدت معینه عدم سمع دعوی، از تاریخ استحقاق تادیه دین شروع می شود.

مدت معینه عدم سمع در مورد دین معلق بشرط، از تاریخ تحقق شرط و در مورد ضمان استحقاق، از تاریخ تثبیت استحقاق و در مورد دین مؤجل، از تاریخ انقضای میعاد، شروع میشود.

اگر تعیین میعاد پرداخت دین باراده دائن موقوف باشد، مدت مرور زمان از تاریخی شروع می شود که دائن به اظهار اراده خود قادر گردد.

ماده 974-

دعوی مالیات و محصول که دولت مستحق آن شناخته میشود، بعد از مرور پنج سال شنیده نمی شود. مدت مرور زمان در مالیات، از انتهای تاریخ استحقاق و در محصول اوراق قضایی، از تاریخ انتهای اقامه دعوی که اوراق مذکور در مورد آن تحریر یافته یا تاریخ تحریر اوراق، درحالی که دعوی اقامه نشده باشد، شروع می شود. دعوی استرداد مالیه و محصولیکه به غیر حق پرداخته شده باشد، بعد از پنج سال شنیده نمیشود، مدت مذکور از تاریخ تادیه شروع میشود.

اگر احکام فوق به احکام قوانین خاص متناقض واقع شود، احکام قانون خاص تطبیق می گردد.

ماده 975-

مدت معینه عدم استماع دعوی، به عذر قانونی موانع معنوی و مانعیکه حق دائن را غیر ممکن گرداند، متوقف می گردد. مدتیکه باوجود عذر سپری گردیده، اعتبار ندارد.

ماده 976-

هرگاه بعضی از ورثه، بدون عذر، در مدت معینه، دعوی ین مورث خود را ترک نماید وباقی ورثه در ترک دعوی عذر قانون داشته باشند، دعوی ورثه باقیمانده، به قدر حصه شان از دین قابل سمع میباشد.

ماده 977-

مدت معینه عدم استماع دعاوی، به مطالبه قضایی، گرچه دعوی به محکمه غیر مختص به آن تقدیم شده باشد، به اخطار به حجز یا بدرخواستی ایکه دائن جهت قبول حق خود، در تفلیس، یا در توزیع و تقسیم اموال مدیون مفلس بالایی دائنین، تقدیم می نماید، همچنان در هر عملیه دائن در اثناي جریان یکی از دعاوی به حق خود تمسک نماید، انقطاع می یابد.

ماده 978-

هرگاه مدیون بحق دائن صراحتاً یا دلالتاً اقرار نماید، مدت معینه عدم استماع دعوی، قطع می گردد.

اگر مدیون مالی را، طور گروي بمنظور تامین ادای دین، در تصرف دائن بگذارد، دلالت باقرار مدیون می کند.

ماده 979-

هرگاه مدت معینه عدم استماع دعوی انقطاع یابد، مدت جدید مدت اولی، مجدداً آغاز می یابد.

اگر حکم قطعی شود یا اینکه مدت معینه عدم استماع دعوی یکسال بوده و به اقرار مدیون قطع گردد، مدت جدید برای عدم استماع دعوی، پانزده سال می باشد.

ماده 980-

هرگاه دعوی راجع باصل دین به سبب مرور زمان قابل سمع نگردد، در مورد ملحقات آن نیز قابل سمع نمی باشد، گرچه مدت معینه عدم استماع دعوی در ملحقات دین، تکمیل نه شده باشد.

ماده 981-

محکمه نمیتواند مستقیماً نسبت مرور زمان از استماع دعوی امتناع ورزد، مگر به اساس مطالبه مدیون یا دائن و یا

هر شخصیکه مصلحت وي در مطالبه متصور باشد، گرچه مدیون به آن تمسک نه نماید.  
تمسک به مرور زمان بهر مرحله دعوي جواز دارد، گرچه به پیشگاه محکمه استیناف باشد.  
ماده 982-

انصراف از حق دفع بعدم استماع دعوي بسبب مرور زمان قبل از ثبوت حق، دفع در آن جواز ندارد، همچنان موافقه طرفین به عدم جواز استماع عوي، در مدتیکه خلاف مدتهای باشد که درین قانون به منظور مرور زمان پیش بینی شده است، جواز ندارد.

شخصیکه قدرت تصرف را در حقوق خود داشته باشد، می تواند بعد از ثبوت حق خود در آن از حق دفع به مرور زمان انصراف نماید، گرچه دلالتاً باشد، این انصراف در حق داننین دیگریکه از آن متضرر شوند نافذ نمیباشد.

#### باب پنجم

#### اثبات حق

#### فصل اول

#### قواعد عمومی

ماده 983-

دلیلیکه احتمال در آن راه یابد، استدلال به آن ساقط می گردد.

ماده 984-

ثابت به برهان، مانند ثابت به مشاهده است.

ماده 985-

برانت ذمه حالت اصلی است.

ماده 986-

یقین به شک زایل نمی شود

ماده 987-

شهود بر مدعی و قسم بر منکر است.

ماده 988-

شهود جهت اثبات خلاف ظاهر و قسم جهت ابقای اصل است.

ماده 989-

اضافت حادث، به نزدیک ترین وقت آن تعیین میشود.

ماده 990-

اصل بقای شی به حالت اصلی و درصفت معارض، عدم است.

#### فصل دوم

#### اسناد

#### قسمت اول

#### سند رسمی

ماده 991-

سند رسمی ورقي است که موظف عمومی یا کارکنان خدمات عامه به اساس احکام قانون در حدود صلاحیت اختصاص خویش آنچه را بحضور شان گزارش می یابد یا از اشخاص ذیعلاقه کسب میکند، در آن درج و ثبت نموده باشند.

در صورتیکه ورق مذکور صفت سند رسمی را کسب ننموده، مگر اشخاص ذی علاقه به آن امضاء، مهر یا نشان انگشت نموده باشند، حیثیت سند عرفی را دارد.

ماده 992-

محتویات اسناد رسمی مندرج ماده (991) این قانون حجت شمرده میشود، بشرطیکه از جعل و تزویریکه قانوناً تصریح شده، خالی باشد.

ماده 993-

هرگاه اصل سند رسمی موجود باشد، سواد رسمی آن اعم از خطی و فوتو گرافی، در حدودیکه با اصل مطابقت داشته باشد،

حجت تلقی میشود.

مادامیکه یکی از طرفین در مطابقت سواد سند با اصل سند اعتراض نداشته باشد، کاپی سند مطابق اصل تلقی میشود و در صورت اعتراض، به اصل سند مراجعه می گردد.

ماده 994-

هرگاه اصل سند رسمی موجود نباشد، به کاپی سند بصورت ذیل اعتبار داده میشود:

1- در صورتیکه سواد رسمی از اصل سند گرفته شده و شکل ظاهری آن مطابقت آنرا با اصل، بدون هیچگونه شک و تردید تأیید نماید. درین حالت طرفین میتواند، تطبیق آنرا با اصل سند مطالبه نمایند.

2- در صورتیکه سواد رسمی از سواد اصل سند گرفته شده باشد، حجت تلقی نمیشود، مگر قاضی میتواند از آن بحیث قرینه قضایی استفاده نماید.

قسمت دوم

سند عرفی

ماده 995-

صدور ورق عرفی از طرف امضا کننده اعتبار داده میشود، مگر اینکه شخص از امضاء، مهر و نشان انگشت خود صراحتاً انکار نماید. مگر اینکه قانون خاص طور دیگری حکم نموده باشد.

در مورد خلف و وارث قسم بعدم علم کفایت میکند.

ماده 996-

تاریخ سند عرفی بر دیگری حجت شده نمیتواند، مگر اینکه تاریخ آن ثابت باشد.

تثبیت تاریخ به ترتیب ذیل صورت میگیرد:

از روزیکه در دفتر مخصوص درج گردد.

از روزیکه مضمون آن در ورق دیگری که تاریخ ثابت دارد، به ثبت رسیده باشد.

از روزیکه موظف عام مربوطه، آن را ملاحظه شد کرده باشد.

از روز وفات یکی از کسانی که در سند تأثیر معتبر از او بجا مانده باشد یا از روز حادثه ای که صدور سند قبل از وقوع آن به صورت قطع دانسته شود.

محکمه میتواند حسب احوال از تطبیق حکم این ماده در رسیدات صرف نظر نماید.

ماده 997-

مکاتیب امضاء شده حیثیت اسناد عرفی را دارد.

اوراق تلگرامیکه اصل آن به تلگرام خانه موجود باشد، حیثیت اسناد عرفی را دارد. ورق تلگرام طبق اصل پنداشته میشود، تا زمانی که دلیلی بخلاف آن ظاهر نشود و در صورتیکه اصل آن از بین رفته باشد، از اعتبار ساقط میگردد.

ماده 998-

دفاتر تجارتي بر غیر تجار دلیل شده نمیتواند، مگر اظهاراتی که در دفاتر مذکور به ثبت رسیده باشد، اساس توجیه قسم برای یکی از طرفین نزد محکمه شده میتواند، و آنها در مواردیکه اثبات آن به شهادت جواز داشته باشد.

دفاتر تجارتي که طور منظم ترتیب شده باشد، علیه تجار دلیل شده میتواند، کسانی که به این دفاتر تمسک می نمایند، نمی توانند تنها به آنچه که نفع او را ثابت می سازد، استدلال نمایند و آنچه مناقض دعوی اوست، رد نمایند.

ماده 999-

دفاتر و اوراق غیر تجارتي بر کسی که از طرف او ترتیب و تحریر شده دلیل شده نمیتواند، مگر در دو حالت ذیل:

در حالیکه بصراحت در آن تذکر داده شده باشد که دین خود را کاملاً بدست آورده.

در حالیکه به صراحت تذکر داده شده باشد که مقصد از تحریر شده برای ثبوت حق، صاحب مصلحت قایم مقام سند باشد.

ماده 100-

تحریر آنچه برائت مدیون را افاده کند، در اصل سند تا زمانی که عکس آن ثابت نشود، بردائن حجت تلقی میشود.

گرچه تحریر مذکور به امضاء او نرسیده باشد، این حکم در صورتی است که سند مذکور قطعاً از تصرف دائن خارج نشده باشد.

تحریریکه بخط دائن بدون امضاء در نسخه اصلی سند علیحده یا رسیده مبنی به برائت مدیون، صورت گرفته و بدسترس مدیون قرار داشته باشد، نیز حجت شمرده میشود.

فصل سوم

اقرار

ماده 1001-

اقرار، عبارت است از اعتراف خصم نسبت به حق غیر، بالای خودش در محکمه.

ماده 1002-

اقرار به قبول مقر له منسوط نبوده، مگر از طرف او رد شده میتواند، اگر بعضی از آن رد شود اقرار در باقی صحیح است.

ماده 1003-

برای صحت اقرار شرط است که مقر عاقل، بالغ و غیر محجور علیه باشد.

اقرار صغیر ممیز ماذون، در اموری که برایش اجازه داده شده، صحت دارد.

ماده 1004-

اقرار به مجهول صحیح است، مگر در عقودیکه جهالت مانع صحت آن باشد.

ماده 1005-

برای صحت اقرار مقر، شرط است که ظاهر حال مکذب آن نباشد.

ماده 1006-

اختلاف مقر و مقر له در سبب اقرا، مانع صحت آن نمی گردد.

ماده 1007-

معلق ساختن اقرار بشرط جواز ندارد، مگر آنکه به زمانی معلق شده باشد که حلول میعاد آن عرفاً ممکن باشد.

ماده 1008-

مقر به اقرار خود ملزم میباشد، مگر اینکه از طرف محکمه حکم به کذب اقرار او صادر شود. در این صورت به اقرار او وقعی داده نمی شود.

ماده 1009-

رجوع از اقرار اعتبار ندارد.

ماده 1010-

اقرار حجت قاصره است بر مقر.

ماده 1011-

اقرار تجزیه را نمی پذیرد، مگر اینکه بر وقایع متعدد غیر مرتبط نسبت شده که وجود یکی از وقایع، مستلزم وجود وقایع دیگر نباشد.

فصل چهارم

قسم

قسمت اول

قسم قاطع

ماده 1012-

طرفین دعوی میتواند به اجازه محکمه، قسم قاطع را بیک دیگر توجیه نمایند.

ماده 1013-

توجیه قسم قاطع در تمام منازعات مدنی جواز دارد، مگر اینکه واقعه مخالف نظام یا آداب عامه باشد.

ماده 1014-

در دعوی واحدیکه مشتمل بر طلبات متعدد باشد، به یک قسم اکتفاء کرده میشود.

ماده 1015-

طرفیکه قسم به او متوجه گردیده، میتواند قسم را به طرف دیگر رد نماید. مگر اینکه قسم بنا به واقعه باشد که به اشتراک طرفین صورت نگرفته، صرف از جانب طرفیکه توجیه قسم به او شده، انجام یافته باشد.

ماده 1016-

طرفیکه قسم را توجیه یا رد نموده، نمیتواند بعد از قبولی طرف مقابل به تحلیف از توجیه یا رد رجوع نماید.

ماده 1017-

قسم و نکول خارج محکمه اعتبار ندارد.

ماده 1018-

در قسم قاطع، شرط است که قسم بنا به واقعه و عملی باشد که خودش شخص سوگند کننده، آنرا ایجاد نموده باشد و اگر سوگند

بعمل غیر باشد، قسم به علم داده میشود.

ماده 1019-

در اموری که سبب از بین نمرود، قسم به سبب و در اموری که سبب از بین میرود، قسم به حاصل داده میشود.

ماده 1020-

هرگاه طرفی که قسم باو توجیه گردیده، بدون رد آن بطرف دیگر از آن نکول نماید یا طرفی که قسم باو رد شده، نکول اختیار کند، دعوی به ضرر او خاتمه می یابد.

ماده 1021-

هرگاه در حکم جزایی کذب قسم ثابت شود، شخص متضرر از قسم می تواند، بدون اینکه حق وی در اعتراض برحکم صادره علیه او اخلاص گردد، جبران خساره مطالبه نماید.

قسمت دوم

قسم متمم

ماده 1022-

محکمه می تواند، مستقیماً قسم را بیکي از طرفین، جهت استناد حکم در موضوع دعوی یا قیمت آنچه به آن حکم می نماید، راجع نماید.

این نوع قسم وقتی توجیه شده میتواند که در دعوی دلیل کامل وجود نداشته و خالی از دلیل هم نباشد.

ماده 1023-

محکمه می تواند در احوال آتی مستقیماً قسم را توجیه نماید:

در حالیکه دعوی حق، راجع به ترک ثابت شود، محکمه مدعی را قسم میدهد که این حق را برای خود یا شخص دیگری بهیچ صورت از متوفا حاصل نکرده، ابراء و حواله در آن صورت نگرفته، حق مذکور را از غیر متوفا بدست نیاورد و از متوفا در مقابل دین، رهن نزد او وجود ندارد.

در حالیکه مشتری رد مبیعه را مبني بر عیب تقاضا نماید، محکمه باوقسم میدهد که صراحتماً یا دلالتاً بعیب رضائیت نشان نداده است.

ماده 1024-

شخصی که قسم متمم باو توجیه شده، نمی تواند آنرا بطرف مقابل رد نماید.

فصل پنجم

شهود

ماده 1025-

در اثبات تصرف قانونی، در غیر امور تجارتي شهادت شهود وقتی کافي شمرده می شود که قیمت آن، متجاوز از هزار افغانی و یا غیر معین نباشد.

ماده 1026-

قیمت تصرف، در وقت تصرف آن، اندازه می شود، اگر تصرف از هزار افغانی بیشتر باشد و از زیادت محقات به اصل نشأت کرده باشد، در این صورت اثبات به شهادت شهود جواز دارد.

1027-

هرگاه دعوی شامل مطالب متعددی ناشی از مصادر متعدد باشد، اثبات هر جزء ای که مقدار آن متجاوز از هزار افغانی نباشد، به شهادت شهود جواز دارد. گرچه مجموع مطالبات متجاوز از مقدار مذکور ناشی از علایق بین طرفین دعوی یا ناشی از تصرفاتی باشد که دارای طبیعت واحد است. این حکم در مورد تادیاتی که قیمت آن از هزار افغانی تجاوز کند، نیز تطبیق می شود.

ماده 1028-

اثبات به شهادت شهود در موارد ذیل جواز ندارد، گرچه قیمت آن متجاوز از هزار افغانی نباشد:

در صورتیکه مطالبه، مخالف یا متجاوز از مقدار مندرج سند تحریری باشد.

در صورتیکه مطالبه جزء چنان حقی باشد که اثبات آن به شهادت ناکافی ندانسته شده باشد، گرچه جزء باقیمانده همان حق باشد.

در صورتیکه مطالبه بمقدار بیش از هزار افغانی صورت گرفته و متعاقباً به مقدار کمتر از هزار افغانی تعدیل شود.

ماده 1029-

اثبات به شهادت شهود در آنچه اثبات آن به سند تحريري لازم باشد جواز دارد، بشرطیکه مبدء ثبوت تحريري موجود شود. صدور سند تحريري که وجود تصرف مدعي به را فریب الاحتمال گرداند، مبدء ثبوت سند تحريري شناخته میشود. ماده 1030-

اثبات به شهادت شهود در آنچه اثبات آن بر سند تحريري لازم باشد، در موارد ذیل جواز دارد: در صورتیکه اسباب مادي يا معنوي مانع حصول سند تحريري شود. در صورتیکه سند تحريري به اسباب خارج از اراده دائن مفقود گردد.

#### فصل ششم

##### قرائن

ماده 1031-

قرینه قانوني که به مصلحت شخص موجود شود وي را از ساير طرق اثبات بي نیاز میسازد، مگر تا زمانی که نص قانون بخلاف آن موجود نشود. نقض قرینه قانوني به دلیل عکس آن جواز دارد.

1032-

احکامیکه حایز قوت حکم قطعي باشد، باتمام مندرجات آن حجت شمرده میشود و دلیل دیگری به نقض آن پذیرفته نمیشود. مشروط به اینکه منازعه بین عین اشخاص صورت گرفته و به عین محل و سبب حق، تعلق گیرد.

ماده 1033-

حکم جزايي به قاضي مدني ارتباط ندارد، مگر در وقایعیکه بنا بر ایجاب ضرورت حکم صادر نموده باشد.

ماده 1034-

قاضي میتواند قرائيني را که توسط قانون پیش بيني نشده و از حالات مربوط به دعوي استنباط شود، در نظر گیرد. مگر استناد به آن تنها در صورتي شده میتواند که قانون در آن اثبات را به شهادت مجاز دانسته باشد.

کتاب سوم  
عقود معینه  
باب اول  
تملیک  
فصل اول  
عقد بیع  
قسمت اول  
ارکان بیع  
مبحث – اول مبیعه  
ماده 1035-

- (1) عقد بیع عبارت است از تملیک مال از طرف بایع به مشتری در مقابل مالیکه ثمن مبیعه باشد .  
(2) در عقود معینه ارکان خاص هر عقد علاوه بر ارکان عام که در مبحث اول قسمت اول عقود ذکر شده رعایت می گردد.  
ماده 1036-  
بیع عین به پول بیع مطلق و بیع پول به پول بیع صرف و بیع عین به عین مقایضه شناخته می شود.  
ماده 1037-  
بیع به ایجاب و قبولیکه معنی تملیک و تملک را افاده نماید با تعیین مبیعه و ثمن منعقد میگردد .  
ماده 1038 -  
مبیعه باید موحود ، مال دارای قیمت و مقدور التسلیم بوده نزد مشتری طوری معلوم باشد که جهالت فاحش را نفی کند.  
ماده 1039-  
هرگاه در عقد چنین ذکر شده باشد که مشتری به مبیعه علم تام دارد حق او در ابطال بیع نسبت عدم علم ساقط میگردد مگر اینکه فریب بایع را ثابت سازد.  
ماده 1040-  
هرگاه مبیعه نزد مشتری معلوم نباشد باید به خصوصیات و او صاف ممیزه آن علم داشته باشد.  
ماده 1041-  
هرگاه مبیعه در مجلس عقد موجود باشد اشاره به آن بدون ذکر اوصاف ، کافی پنداشته می شود.  
ماده 1042 -  
خرید و فروش آنچه که متعاقبین در حین عقد ندیده باشند جایز است بشرطیکه جنس و وصف آن ذکر گردیده و یا بطرف مبیعه و یا مکان آن اشاره شده باشد در این صورت باوجود صحت عقد بیع تام نبوده الزامی را بر مشتری بار نمی آورد.  
ماده 1043-  
برای لزوم بیع دیدن مبیعه از طرف مشتری حین عقد شرط می باشد مگر اینکه قبلاً مبیعه را دیده و حین عقد یقین داشته باشد که مبیعه عین همان چیز است.  
ماده 1044-  
شخصیکه نادیده مالی را خریداری نماید هنگام دیدن به او اختیار داده میشود گرچه قبلاً به آن شفاهاً ضائیت نشان داده باشد .  
بیاع در آنچه قبل از رویت فروخته حق خیار ندارد.  
ماده 1045-  
متعاقبین میتوانند مدتی را که به انتهای آن خیار رویت ساقط میگردد تعیین نمایند، مشروط بر اینکه در اثنای مدت مذکور از مشتری آنچه صراحتاً یا دلالتاً خیار را باطل نماید صادر نشده یا مبیعه معیوب نگردیده باشد.  
ماده 1046-  
اگر نابینا خرید و فروش نماید صحیح میباشد . خیار او بعد از ردیالمس یا چشیدن یا بونیدن شی یا توصیف آن برایش ساقط میشود.

خيار نابینادر صورت توکیل به خرید و قبض به رویت وکیل اوساقط میشود.

ماده 1047-

هرگاه اشیای متعدد و متفاوت به یک عقد فروخته شود، برای لزوم بیع رویت هر واحد آن حتمی شمرده میشود.

ماده 1048-

کسیکه اجناس متفاوت را به عقود خریداری نماید، طوری که بعضی آن را دیده و بعضی دیگری ندیده باشد، میتواند عقد را فسخ نماید و یا تمام اجناس را قبول یارد نماید، خواه اجناس دیده شده مطابق موافقه باشد یا مغایر آن.

ماده 1049-

اشیائی که به مقتضای نمونه فروخته میشود دیدن نمونه آن کافی است. در صورتیکه مبیعه مخالف نمونه ثابت شود مشتری اختیار دارد که آنرا به ثمن مسمی قبول نماید و یا به فسخ بیع رد کند.

ماده 1050-

هرگاه مشتری در مبیعه قبل از رویت آن چنان تصرفی نماید که فسخ را غیر ممکن و یا حق غیر بآن تعلق بگیرد، طوری که آن را به بیع مطلق بدون شرط خيار بفروشد یا اگر نماید یا به اجاره دهد یا در دستش هلاک شود یا هلاک نماید یا معیوب شود، حق او در رد مبیعه به خيار رویت ساقط شده بیع لازم می شود.

ماده 1051-

هرگاه مالی به اساس وصف مطلوب فروخته شود و مبیعه از وصف مذکور عاری باشد مشتری میتواند آنرا به ثمن مسمی، قبول و یا به فسخ بیع رد نماید.

ماده 1052-

شخصیکه به اساس انتقای وصف حق خيار داشته و در مبیعه تصرف مالکانه نماید حق او در رد مبیعه ساقط میشود و اگر در مبیعه چیزی حادث شود که مانع رد آن گردد مبیعه در حال موجودیت وصف و بدون آن قیمت شده، مشتری تفاوت هر دو قیمت را از بایع مطالبه کرده میتواند. در صورتی که مشتری قبل از اختیار وفات نماید، حق مطالبه فسخ به ورثه او انتقال مینماید.

ماده 1053-

رویت وکیل در خرید یا قبض و رضائیت او مانند رویت و رضای خریدار اصلی میباشد.

ماده 1054-

آنچه که فروش آن منفرداً جواز داشته باشد، استثنای آن از اصل مبیعه جواز دارد.

ماده 1055-

بیع معدوم باطل است. فروختن میوه درختان قبل از ظهور و از زرع قبل از روئیدن جواز ندارد.

ماده 1056-

بیع آنچه که یکی بعد دیگر ظاهر میگردد، در صورتیکه اکثر آن ظاهر شده باشد، با باقیمانده که ظاهر نگردیده به عقد واحد جواز دارد.

ماده 1057-

(1) بیع طبقه بالا قبل از اعمار طبقه پائین عمارت جواز ندارد.

(2) مقاولات فروش طبقات و منازل عماراتی که بر اساس نقشه های طرح شده شهری مطابق به مقررات ساختمانی دولت صورت میگیرد قبل از اعمار آن جواز داد.

ماده 1058 -

هرگاه طبقه بالا در ملکیت صاحب طبقه اول باشد فروختن آن در صورتیکه آباد باشد جواز دارد. مشتری در سقف طبقه اول حق قرار داشته در صورت انهدام طبقه بالا میتواند آنرا مجدداً اعمار مانند سابق بنا نماید.

ماده 1059-

فروختن حصه مشاع معلوم از عقار، قبل از افزای جواز دارد، مگر اینکه از آن ضرری به بایع یا شریک عاید باشد.

ماده 1060-

(1) در بیع مشروط به تجربه مشتری میتواند مبیعه را قبول یارد نماید در آن صورت بایع مکلف است امکان تجربه را به مشتری فراهم نماید. اگر مشتری مبیعه را رد نماید باید عدم قبولی خود را در خلال مدت معینه اعلان کند.

در حال عدم تعیین مدت، بایع مدت معقول را تعیین مینماید. سکوت مشتری با وجود قدرت تجربه در خلال مدت مذکور قبول تلقی میشود.

(2) بیع مشروط به تجربه بیع معلق به شرط واقف بوده و آن عبارت از قبول مبیعه است، مگر اینکه از اتفاق یا احوال چنین معلوم شود که بیع معلق بشرط فاسخ است.

ماده 1061-

در بیع مشروط به دانستن ذائقه، مشتری میتواند مبیعه را قبول یارد کند. اعلان قبول مبیعه، در خلال مدتی که به اتفاق یا عرف تعیین شود، صورت میگیرد. بیع از تاریخ اعلان قبولی نافذ شمرده می شود.

ماده 1062-

ثمن، عبارت از بدل مبیعه است گرچه از قیمت مبیعه کمتر یا بیشتر باشد. لازم است ثمن معین و معلوم بوده علم تام به آن حاصل باشد.

ماده 1063-

(1) در بیع مطلق تعیین ثمن به پول نقد حتمی است. یا وجود آن گاهی به ذکر اساساتی که تعیین ثمن را در آینده ایجاب کند اکتفاء شده میتواند.

(2) اگر به نرخ بازار در تعیین ثمن موافقه بعمل آید حین نوسان در نرخ به زمان و مکانی اعتبار داده میشود که تسلیمی مبیعه به مشتری صورت میگیرد. در صورتی که بازاری در محل تسلیمی وجود نداشته باشد، به نرخ بازار محلی که عرف به عمومیت آن حکم نماید اعتبار داده میشود.

ماده 1064-

بیع به ثمن معجل و مؤجل که مدت تاخیر آن معین باشد بدون در نظر گرفتن طول و قصر مدت جواز دارد. همچنان شرط تعیین اقساط در ثمن، که به مواعید معینه تادیه شود، مجاز می باشد. و اگر چنین موافقه بعمل آید که در صورت عدم تادیه قسط در میعاد معینه آن، به ثمن معجل تبدیل شود نیز جواز دارد.

ماده 1065-

در حالیکه بیع مؤجل بدون خیار شرط باشد بمجرد تسلیم مبیعه و در صورت خیار شرط از تاریخ سقوط خیار، موعد تادیه ثمن فرامی رسد.

ماده 1066-

بیع مطلقیکه در آن از تعجیل و یا تاخیر ثمن ذکر می بعمل نیامده باشد، ثمن آن بصورت معجل پرداخته میشود، مگر اینکه عرف بخلاف آن حکم کند.

ماده 1067-

موافقه به زیادت و کمی ثمن، بعد از عقد جواز داشته و به اصل عقد راجع میگردد. شفیع از کمی ثمن استفاده کرده و از زیادت آن متضرر نمیکردد. اگر بایع از تمام ثمن منصرف شود، شفیع میتواند عقار را به ثمن مثل آن اخذ نماید.

ماده 1068-

عقد بیع بصورت مراحه، که عبارت است از فروش بمثل ثمن شرأً باریح معلوم، و تولیه که عبارت است از فروش بمثل ثمن اول، و اشتراک که عبارت است از فروش بعضی مبیعه به بعضی ثمن، و وضعیه که عبارت از فروش کمتر از ثمن اول، جواز دارد.

ماده 1069-

بایع میتواند پیش از قبض ثمن، در آن تصرف نموده و بابه قرض دار خود آنرا حواله کند، خواه از جمله اشیایی باشد که تعیین شده بتواند یا خیر.

ماده 1070-

برای اینکه اثر بیع در حق ثالث به نتیجه منتج گردد، عقد باید مطابق به احکام قانون ثبت گردد.

مبحث دوم- وجایب بایع

فروع اول- احکام عمومی

ماده 1071-

هرگاه مبیعه شی معین بالذات بوده و با بصورت تخمینی بفروش رسیده باشد، ملکیت مبیعه خود بخود به مشتری انتقال می یابد.

و در صورتیکه تنها نوع مبیعه معلوم باشد، ملکیت آن بدون اقرار بایع انتقال کرده نمیتواند.

ماده 1072-

مشتری می تواند به مجرد انتقال ملکیت در مبیعه خواه منقول باشد یا غیر منقول تصرف نماید، گرچه قبل از قبض باشد.

ماده 1073-

هرگاه بایع، بعد از قبض ثمن و قبل از تسلیم مبیعه به مشتری، مفلس گردد، مشتری مبیعه را از بایع یا از ورثه او اخذ می نماید، سایر دائنین مزاحم مشتری شده نمیتوانند.

ماده 1074-

- (1) بايع ميتواند در بيعيکه به ثمن موجل صورت گرفته انتقال ملکيت مبيعه را به مشتري تاحين پرداخت تمام ثمن شرط گذارد، گرچه تسليمي مبيعه صورت گرفته باشد.
- (2) اگر ثمن مبيعه به اقساط پرداخته شود، متعاقدين ميتوانند چنان موافقه نمايند که بايع یک جز آن را در صورت عدم پرداخت تمام اقساط به حيث تعويض در مقابل فسخ بيع، نزد خود بازداشت نمايد.
- باوجود آن محکمه مي تواند با در نظر گرفتن شرايط و احوال، تعويضات مورد موافقه را مطابق به حکم ماده (731) اين قانون تنقيض نمايد.
- (3) اگر تمام اقساط پرداخته شود ملکيت مبيعه از تاريخ انعقاد بيع به مشتري انتقال مي يابد.
- (4) احکام فقرات فوق گرچه عقد بيع را متعاقدين بنام اجاره مسمي نمايند نيز تطبيق ميشود.
- ماده 1075-
- بايع باجراي اعمالی که براي انتقال ملکيت مبيعه ضروري پنداشته شود و همچنان به اجتناب از اعمالی که انتقال ملکيت مبيعه را ناممکن گرداند مکلف مي باشد.
- ماده 1076-
- بايع مکلف است مبيعه را بهمان از صاف حين عقد و حالتی که موافق طبيعت مبيعه باشد، به مشتري تسليم نمايد.
- ماده 1077-
- تسليم شامل تمامي ملحقات مبيعه و آنچه که بصفت دایمي، جهت استعمال مبيعه تهيه شده باشد، مي باشد اين حکم مطابق ايجاب طبيعت شي، عرف و قصد متعاقدين صورت ميگيرد.
- ماده 1078-
- تسليم مبيعه، عبارت است از دور ساختن موانع بين مشتري و مبيعه، طوري که مشتري بدون حائل و مانع به قبض آن قادر باشد.
- ماده 1079-
- دور ساختن موانع، قبض حکمي شناخته شده و به اختلاف حال و نوع مبيعه مطابق ايجاب عرف تغيير مينمايد.
- ماده 1080-
- هرگاه عين مبيعه قبل از بيع در تصرف مشتري باشد، قبض جديد آن ضرورت ندارد، تصرف مشتري خواه قبل از بيع يد ضمان باشد يا بعد امانت.
- ماده 1081-
- تسليم مبيعه در بيع مطلق در محلی که مبيعه حين انعقاد عقد موجود باشد صورت گرفته و محل عقدجاي تسليمي شناخته نميشود، مگر در صورتی که طرفين به تسليم مبيعه در محل معين موافقه کرده باشند.
- ماده 1082-
- هرگاه مقدار مبيعه در عقد تعيين شده باشد بايع از نقص مبيعه حسب مقتضاي عرف مسئول مي باشد، بشرطی که موافقه بغير آن صورت نگرفته باشد. بآنهم مشتري از جهت نقص در مبيعه طلب فسخ عقد را کرده نمي تواند، مگر اينکه ثابت نمايد نقص به اندازه است که اگر مشتري قبلا به آن علم مي داشت بيع را انجام نميداد.
- ماده 1083-
- هرگاه مبيعه ز آنچه در عقد تصريح شده زايد باشد در حالی که ثمن بمقابل هر واحد تعيين گرديده و مبيعه قابل تبويض نباشد مشتري باکمال ثمن مکلف مي گردد، مگر اينکه زيادت آن فاحش باشد. در اين صورت فسخ عقد را مطالبه کرده ميتواند، مشروط بر اينکه موافقه به خلاف آن بعمل نيامده باشد.
- ماده 1084-
- مطالبه تنقيص ثمن از طرف مشتري و مطالبه تزويد ثمن از طرف بايع مبني بر زيادت و نقصان مبيعه بعد از مرور مدت سه ماه از تاريخ تسليمي بالفعل مبيعه شنیده نميشود.
- ماده 1085-
- هرگاه مبيعه قبل از تسليمي بنا بر اسباب خارج اراده بايع تلف شود عقد فسخ و ثمن به مشتري مسترد ميگردد، مگر اينکه تلف بعد از ابلاغ به مشتري مبني بر تسليمي مبيعه صورت گرفته باشد.
- ماده 1086-
- هرگاه در قيمت مبيعه قبل از تسليم نسبت حدوث عيب نقصان عايد شود، مشتري بين فسخ عقد و بقاي آن با تنقيص ثمن مخير است.
- ماده 1087-
- (1) هرگاه چيزی که به قصد خريد بعداً تعيين ثمن قبض گرديده نزد قابض هلاک و يا ضايع شود، قبض کننده مسئول پنداشته ميشود. در صورت عدم تعيين ثمن، حيثيت امانت را داشته از ضايع و هلاکي که بدون قصد و تقصير قابض بعمل آيد، مسئوليت

بقابض عاید نمیگردد.

(2) اگر قبض به قصد خرید صورت نگرفته بدون قصد قبض کننده هلاک شود امانت شمرده شده مسئولیتی به قابض عاید نمیگردد. اعم از اینکه ثمن آن تعیین شده باشد یا نه.

#### فروع دوم - ضمان تعرض و استحقاق

ماده 1088 -

بایه از عدم تعرض بر انتفاع مشتری از مبیعه بصورت کلی و جزئی ضامن شناخته میشود خواه تعرض ناشی از عمل خود بایع باشد یا شخص ثالثی که هنگام عقد بر مبیعه چنین حقی داشته باشد که به آن علیه مشتری احتجاج نموده بتواند یا حق مذکور را بعد از عقد طوری ثابت نماید که از طرف بایع به او داده شده.

ماده 1089 -

هرگاه مبیعه از طرف غیر به استحقاق برده شود، در صورتیکه استحقاق بملک بایع راجع باشد، بایع ضامن آن شناخته می شود گرچه ضمانت در عقد شرط گذاشته نشده باشد.

ماده 1090 -

شرط گذاشتن عدم ضمانت بایع در صورت استحقاق مبیعه جواز نداشته، گذاشتن چنین شرط موجب فساد بیع می گردد.

ماده 1091 -

- (1) هرگاه استحقاق تنها باقرار یا نکول مشتری ثابت شده باشد مطالبه ضمان از بایع جواز ندارد.
- (2) اگر مشتری در حالت مندرج فقره فوق دارای حسن نیت بوده، بایع را بدعوی استحقاق در وقت مناسب مطلع ساخته بمدخله در دعوی ابلاغ نموده و بایع مدخله نورزیده باشد می تواند ضمان استحقاق را مطالبه کند.
- (3) در صورتیکه مشتری بایع را بدعوی استحقاق مطلع نساخته و حکم قطعی علیه او صادر شود، حق مراجعه او ساقط می گردد. مشروط بر اینکه بایع ثابت سازد که مدخله او در دعوی به رد دعوی استحقاق منجر می گردید.

ماده 1092 -

هرگاه بعد از اثبات دعوی استحقاق شخص مستحق و مشتری طوری موافقه نمایند که مبیعه مقابل عوض نزد مشتری باشد این موافقه خرید از مستحق تلقی گردیده مشتری بر بایع رجوع کرده می تواند.

ماده 1093 -

- (1) هرگاه مبیعه از نزد مشتری با استحقاق برده شود در صورتیکه بایع هنگام عقد از استحقاق مبیعه علم نداشته باشد، مشتری میتواند رد تمامی ثمن و قیمت حاصلی را که برد آن برای مستحق مکلف شده، با مصارف نافع و جمیع مصارف دعوی ضمان و دعوی استحقاق، به غیر از آنچه مشتری می توانست از صرف آن باسناد ابلاغ دعوی به بایع خود داری کند، مطالبه نماید، زیادت و نقصان قیمت مبیعه در زمینه تأثیری ندارد.
- (2) اگر بایع هنگام عقد با استحقاق مبیعه علم داشته باشد، علاوه بر مطالبات فوق مشتری می تواند مقدار مازاد قیمت مبیعه را از ثمن و مصارف غیر ضروری ای که بر مبیعه انجام داده، با تعویض خساره عاید و نقص حاصلی که از جهت استحقاق مبیعه باو عاید شده، نیز مطالبه کند.

ماده 1094 -

(1) هرگاه بعضی از مبیعه به استحقاق برده شده یا حقی بر او تعلق گرفته باشد که مشتری هنگام عقد از آن آگاه نباشد، می تواند عقد را فسخ نماید.

(2) اگر مشتری مقدار متباقی مبیعه را قبول نماید، می تواند جبران خساره وارده ناشی از استحقاق را مطالبه کند.

ماده 1095 -

- (1) متعاقبین می توانند باسناد موافقه خاص ضمان استحقاق را زیاد یا کم سازند و یا آنرا ساقط نمایند.
- (2) اگر حق ارتفاق واضح بوده و یا بایع آنرا به مشتری ظاهر ساخته باشد شرط عدم ضمان خود بوجود می آید.

ماده 1096 -

- (1) بایع از استحقاقی که از فعل او نشأت کند مسئول شناخته میشود گرچه موافقه عدم ضمان در زمینه موقوف شده باشد توافق طرفین بخلاف این حکم اعتبار ندارد.
- (2) اگر استحقاق ناشی از فعل غیر باشد بایع تنها برد ثمن مکلف میشود.

فرع سوم - ضمان عیوب پوشیده

ماده 1097 -

هرگاه مبیعه وقت تسلیم عاری از او صافی باشد که وجود آن نزد مشتری اهمیت داشته یا در آن عیبی دیده شود که باعث تنزیل قیمت یا تنزیل منفعت آن حسب غایه مطلوبه عقد یا ظاهر طبیعت شی و یا غرضی که به آن آماده گردیده شود. بایع ملزم

بضمان مي گردد گرچه بايع بوجود آن علم نداشته باشد.

ماده 1098

هرگاه مشتري حين عقد بيع به عيوب مبيعه علم داشته ويا اينکه اگر مشتري مبيعه را مانند شخص عادي تفحص ميکند به عيوب آن پي ميبرد در ينصورت بايع از عيوب متذکره ضامن پنداشته نميشود مگر اينکه مشتري ثابت نمايد که بايع مبيعه را خالي از عيب وانمود کرده ويا اينکه قصد اخفاي عيب را داشته است.

ماده 1099-

اشيائيکه به عقد واحد فروخته شده باشد وبعدا معيوبيت بعضي آن ظاهر گردد در صورتيکه در انقسام آن ضرري موجود نگردد مشتري مي تواند معيوب را مسترد نموده واز بايع مطالبه ثمن آن را بنمايد مشتري نمي تواند تمام اشيائي مذکور را بدون رضاي بايع مسترد نمايد اگر در انقسام آن ضرري موجود باشد مشتري مي تواند تمام مبيعه را به کل ثمن قبول ويا رد نمايد.

ماده 1100-

(1) هرگاه در مبيعه عيب قديم ظاهر گرديد ه وبعدا نزد مشتري عيب جديد در آن عايد گردد مشتري نمي تواند آنرا با وجود عيب جديد مسترد نمايد اما صرف تنقيص ثمن را از بايع مطالبه کرده ميتواند.

(2) اگر عيب جديد از مبيعه زایل گردد مشتري مي تواند نسبت عيب قديم آن را به بايع رد نمايد.

ماده 1101-

تزييد شي از مال مشتري بر مبيعه مانع رد آن ميگردد. مگر مشتري مي تواند نسبت عيب مبيعه به تنزيل قيمت آن به بايع مراجعه نمايد.

ماده 1102-

هرگاه مبيعه معيوب در دست مشتري هلاک گردد صرف مطالبه تنقيص ثمن را از بايع نموده ميتواند.

ماده 1103-

هرگاه مشتري بعد از اطلاع بعيب قديم در مبيعه، تصرف مالکانه نمايد، خيار عيب او ساقط ميگردد.

ماده 1104-

متعاقدين مي توانند به موافقه خاص مقدار ضمانت را تعيين نمايند. در صورتيکه بايع عيب مبيعه را عمدا مخفي کرده باشد تمام شرايطيکه ضمانت را ساقط ويا تنزيل دهد باطل شمرده ميشود.

ماده 1105-

عبيکه عرفا قابل اهميت نباشد بايع ضامن آن دانسته نميشود.

ماده 1106 -

ضمان عيب در بيعي که به حکم محکمه يا توسط ادارات دولتي طور مزايده صورت گرفته باشد اعتبار ندارد.

ماده 1107-

(1) دعوي ضمان عيب بعد از انقضاي شش ماه از وقت تسليم مبيعه اگر چه بعد از انقضاي مدت فوق عيب مبيعه بر مشتري ظاهر نگردیده باشد قابل سمع نيست مشروط بر اينکه بابه مدت طولاني تري را قبول نکرده باشد.

(2) اگر مشتري ثابت نمايد که اخفاي عيب از غش بايع نشأت کرده، بايع مذکور نمي تواند به انقضاي مدت فوق تمسک نمايد.

ميحث سوم - وجايب مشتري

ماده 1108-

مشتري به پرداختن ثمن موافقه شده ومصارف آن مطابق به شرايط عقد مکلف ميباشد.

ماده 1109-

(1) هرگاه مکان پرداخت ثمن در عقد معين شده باشد، پرداخت آن در همان مکان معينه و اگر تعيين نشده باشد در جائي صورت مي گيرد که مبيعه در آن تسليم داده ميشود.

(2) اگر بايع در وقت تسليمي مبيعه مستحق ثمن دانسته نشود، ثمن مذکور در اقامتگاه مستري حين استحقاق پرداخته مي شود مگر اينکه موافقه يا عرف بخلاف آن باشد.

ماده 1110-

هرگاه تاديه ثمن مبيعه به يك وقت معين يابه اقساط تعيين شده باشد پرداخت ثمن به رسيدن موعد مهلت يا مدت هر قسط لازم ميشود تاخير در تاديه از موعد يك قسط موجب تعجيل اقساط ديگر نميشود، مگر اينکه در عقد شرط گذاشته شده باشد.

ماده 1111 -

هرگاه بايع در بيع جنس به نقد، جنس را عرضه نمايد، مشتري قبل از تسليم جنس به تاديه ثمن مبيعه مکلف ميباشد. در بيع

جنس به جنس یا نقد به نقد تسلیم مبیعه و پرداخت ثمن یکجا صورت میگیرد.

ماده 1112 -

(1) بایع مستحق فایده قانونی ثمن مبیعه شناخته نمیشود، مگر اینکه مشتری را قبلاً به تادیه ثمن اخطار یا مبیعه را به وی تسلیم نموده باشد. بهر حال لازم است که مبیعه قابلیت حاصل دهی یا سایر عواید را داشته باشد، مگر اینکه موافقه یا عرف به خلاف آن باشد.

(2) فواید و حاصلات مبیعه با تکالیف آن از هنگام انجام عقد به مشتری تعلق میگیرد، مگر اینکه موافقه یا عرف بخلاف آن باشد.

ماده 1113 -

(1) هرگاه شخصی بالای مشتری به استناد حق سابق از عقد بیع و یا حقیقه در خصوص مبیعه به بایع تعلق بگیرد اعتراض نماید یا خوف استملاک ملکیت مبیعه موجود باشد، مشتری می تواند تا حین قطع تعرض یا زوال خطر در صورتیکه شروط عقد مانع آن نباشد، ثمن مبیعه را نزد خود نگهدارد. باوجود آن، بایع می تواند بشرط تقدیم کفیل، تادیه ثمن مبیعه را مطالبه کند.

(2) اگر مشتری عیبی را در مبیعه کشف نماید از حکم مندرج فقره فوق استفاده کرده میتواند.

ماده 1114 -

هرگاه تمام یا بعضی ثمن فی الحال قابل تادیه باشد، بایع می تواند تا زمان حصول آنچه مستحق میگردد، مبیعه را نزد خود نگهدارد، گرچه مشتری در مورد، رهن با تضمین بدهد. مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 1115 -

هرگاه بایع قبل از قبض ثمن مبیعه را تسلیم نماید، حق نگهداشت مبیعه را از دست میدهد. در این صورت استرداد مبیعه را جهت حصول ثمن مطالبه کرده نمیتواند.

ماده 1116 -

هرگاه مشتری قبل از تادیه ثمن بدون اجازه بایع مبیعه را قبض نماید بایع میتواند مبیعه را مسترد نماید در صورت هلاک یا معیوبیت مبیعه نزد مشتری قبض مذکور صحیح پنداشته شده بتادیه ثمن مکلف میشود.

ماده 1117 -

هرگاه بایع به تأجیل ثمن مبیعه موافقه نموده باشد، حق نگهداشت مبیعه را نداشته به تسلیم آن به مشتری مکلف ساخته میشود. درینصورت حق مطالبه ثمن را قبل از فرارسیدن موعد تأجیل ندارد، مگر اینکه تنقیص تأمینات تادیه ثمن از طرف مشتری ظاهر شده یا مشتری در حالت افلاس قرار گیرد که خوف ضیاع ثمن از آن متصور باشد.

ماده 1118 -

هرگاه مشتری قبل از قبض مبیعه و تادیه ثمن در حالت افلاس بمیرد، بایع میتواند، مبیعه را تا زمان حصول ثمن نزد خود نگهداشته یا از محکمه، فروش آنرا مطالبه کند در صورت زیادت ثمن از حق بایع حق بایع پرداخته شده متبای به سایر دائنین تعلق می گیرد و در صورت نقصان، بابایع در حصه متبای مثل سایر دائنین معامله میگردد.

ماده 1119 -

هرگاه مشتری از تادیه ثمن مبیعه در موعد تادیه امتناع ورزد یا وجایب دیگری را که بموجب عقد بیع به آن مکلف است اخلال نماید، بایع میتواند تنفیذ یا فسخ بیع را مطالبه نماید.

ماده 1120 -

هرگاه طرفین عقد موافقه نمایند که در صورت عدم پرداخت ثمن در میعاد معین بیع خود بخود فسخ شده تلقی گردد، محکمه میتواند تا زمانی که ابلاغ فسخ عقد صورت نگرفته باشد، مدت تأجیل را تمدید بخشد. اگر در عقد طوری تصریح شده باشد که فسخ بدون ابلاغ واقع میشود، درینصورت محکمه نمی تواند به مشتری مهلت بدهد.

ماده 1121 -

مشتری مکلف است مبیعه را در محلی که حین عقد بیع در آن وجود داشت تسلیم شود، مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد. انتقال مبیعه باید بدون معطلی صورت گیرد، مگر اینکه انتقال آن مدتی را ایجاب نموده یا انتقال آن در زمان و مکان معین در عقد تعیین شده باشد.

ماده 1122 -

هرگاه صدور مبیعه به مشتری لازم شده باشد، تسلیمی بعد از وصول مبیعه به مشتری انجام میگیرد، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1123 -

مصارف تسليمي مبيعه و عقد بيع، محصول ثبت و غيره مصارفي كه مبيعه ايجاب نمايد به ذمه مشتري مي باشد، مگر اينكه موافقه يا عرف بخلاف آن حكم نمايد.

قسمت دوم

بيوع مختلفه

مبحث اول - سلم

ماده 1124-

سلم، عبارت است از بيع ثمن آجل به ثمن عاجل.

ماده 1125-

سلم در اشيائي صورت گرفته مي تواند كه مقدار و وصف آن تثبيت و تعيين شده بتواند.

ماده 1126-

براي صحت سلم شرط است كه محل عقد غله و امثال آن بوده و از حين عقد الي وقت تسليم موجود شده بتواند.

ماده 1127-

در سلم شرط است كه جنس، نوع، وصف، قدر و ميعاد تسليم مبيعه باقيمت ثمن و محل تسليم مبيعه بيان شده باشد.

ماده 1128-

براي صحت بقاي سلم شرط است كه ثمن قبل از مفارقت متعاقدين حين مجلس قبض گردد.

ماده 1129-

مدت تسليم به اساس موافقه متعاقدين تعيين ميگردد. اين مدت بايد از يكماه كمتر نباشد.

ماده 1130-

حكم سلم، عبارت است از ثبوت ملكيت متعاقدين در بدلين، بمجرد تمام شدن عقد.

ماده 1131-

سلم دهنده نميتواند قبل از قبض

در ثمن و سلم گيرنده نمي تواند

قبل از تسليمي در مبيعه، تصرف

نمايد.

ماده 1132-

مدت سلم به فوت سلم دهنده باطل ميگردد نه به فوت سلم گيرنده، و مبيعه از تركه سلم دهنده خريداري ميشود.

مبحث دوم - صرف

ماده 1133-

صرف عبارت است از بيع نقد به نقد.

ماده 1134-

براي صحت صرف شرط است كه بدلين قبل از تفريق متعاقدين قبض گرديده و عقد از خيار شرط و تاجيل خالي

باشد.

ماده 1135-

حكم صرف، عبارت از مالك شدن متعاقدين است در بدلين.

مبحث سوم - بيع وفا

ماده 1136-

بيع وفا عبارتست از داشتن حق استرداد مبيعه براي بايع و از ثمن براي مشتري.

ماده 1137-

حق استرداد بايع و مشتري مشروط و مقيد به مدت شده نميتواند. هر نوع موافقه كه به خلاف آن صورت گيرد، باطل شناخته

میشود.

ماده 1138-

در بیع وفا مشتری می تواند از منافع مبیعه کلا یا قسما استفاده نماید، مشتری نمیتواند مبیعه را در بیع وفا به شخص دیگری بفروشد و یا ملکیت رقبه آنرا به سببی از اسباب به شخص دیگر انتقال دهد.

ماده 1139-

بایع وقتی می تواند مبیعه را در بیع وفا بفروشد که مشتری از وی مطالبه استرداد ثمن نماید و بایع به جزء از طریق فروش مبیعه قادر به استرداد ثمن نباشد.

ماده 1140-

(1) مبیعه در بیع وفا تا هنگام استرداد، ملک مشتری شناخته شده قواعد متعلق به ملکیت در آن رعایت می شود.

(2) مشتری در بیع وفا الی زمان استرداد حق، از طرف بایع از

مبیعه استفاده ملکیت نموده می تواند، مگر اینکه عمل وی حاوی غش باشد.

ماده 1141-

(1) استرداد مبیعه به ابلاغ رسمی ای صورت میگیرد که از طرف بایع به مشتری صادر میشود.

(2) بعد از اتمام ابلاغ عقد بیع فسخ گردیده بایع مبیعه را خالی از تضمیناتیکه مشتری به آن وارد نموده مسترد می نماید.

(3) این ابلاغ بر اشخاصیکه حقی را به حسن نیت بعد از آن کسب نموده باشند تا ثیر وارد نمیکند، مگر اینکه ابلاغ مذکور به ثبت رسیده یا در حاشیه ثبت بیع به آن اشاره شده باشد.

ماده 1142-

(1) هرگاه بایع از حق استرداد استفاده نماید، مکلف است به استثنای مصارفیکه برای حفاظت مبیعه بعمل آمده، ثمن مصارف عقد، مصارف استعمال حق استرداد، و مصارف ضروریه دیگری که از طرف مشتری صورت گرفته بپردازد مگر اینکه بخلاف آن موافقه بعمل آمده باشد.

(2) مشتری می تواند مدتی را که بایع در آن مبالغ مدرج فقره (1) این ماده را حقیقتاً عرضه نماید تعیین کند، در حالیکه بایع در خلال مدت مذکور به تادیه این مبالغ نپردازد، فسخ ناشی از استعمال حق استرداد نادیده پنداشته میشود.

ماده 1143-

هرگاه مشتری مصرف نافع و ضروری بر مبیعه به عمل آورده و قیمت مبیعه به سبب آن بالا رفته باشد حق مطالبه آنرا دارد، مشروط بر اینکه مصارف مذکور به اجازه بایع صورت گرفته و زیاده روی در آن نکرده باشد.

ماده 1144-

هرگاه بایع آنچه را که برد آن مکلف است بمشتری رد نماید، بر مشتری لازم است مبیعه و زیادتیکه در آن از وقت بیع بعمل آمده یا آنچه از تاریخ رد مبالغ مذکور به بعد قبض نموده به بایع بپردازد.

ماده 1145-

هرگاه مبیعه زمین زراعتی بوده بایع در خلال سال زراعتی رد آنرا مطالبه نماید، در حالیکه مشتری آنرا زرع نموده باشد می تواند زمین مذکور را الی وقت درو نزد خود نگهداشته، آنچه را عرف حکم نماید مقابل مدت بین فسخ عقد و هنگام درو به بایع بپردازد.

ماده 1146-

هرگاه مبیعه در بیع وفا حصه مشاع بوده و شرکا از مشتری بیع عین مذکور را جهت عدم امکان تقسیم مطالبه نمایند، مشتری مکلف است به بایع جهت استرداد حق وی اطلاع دهد. در صورتیکه بایع از حق استرداد استفاده نکند و جمیع عین مذکور به اساس مزایده به مشتری تعلق گیرد و بعداً بایع استرداد آنچه را فروخته است اراده نماید، مشتری می تواند او را به استرداد جمیع عین مذکور و ادار سازد.

ماده 1147-

هرگاه مبیعه در بیع وفا نزد مشتری تلف گردد و ارزش آن بیشتر از مقدار دین باشد از قیمت آن به اندازه دین ساقط گردیده مشتری به پرداخت مقدار مازاد مکلف میباشد.

ماده 1148-

هرگاه مبیعه در بیع وفا تلف شود، در صورتیکه ارزش مبیعه مساوی دین مطلوبه باشد، دین ساقط و اگر کمتر از آن باشد به اندازه حصه تلف شده ساقط گردیده، مشتری حصه متباقی را از بایع مطالبه مینماید.

ماده 1149-

مشتری از تغییرات اساسی که در مبیعه به اساس عمل خود او یا به اساس عمل شخص مسئول دیگری عاید و بایع از آن

متضرر گردد مسئول شناخته میشود.

ماده 1150-

هرگاه یکی از عاقدین در بیع وفا فوت نماید ورثه در احکام بیع وفا قایم مقام او می گردد.

ماده 1151-

(1) هرگاه در بیع وفا رهن حیازی عقاری مضمّر باشد عقد به اعتبار بیع و رهن هر دو باطل شناخته میشود.  
(2) بیع وفا هنگامی رهن حیازی تلقی میشود که در آن رهن با مفاد شرط گذاشته شده یا مبیعه به هر صورتی که باشد در حیازت بایع باقی بماند اثبات رهن مضمّر به همه طرق اثبات جواز دارد.

مبحث چارم- بیع ملک غیر

ماده 1152-

شخصیکه ملک غیر را بدون اجازه وی به شخص دیگری بفروشد بیع منعقد و نفاذ آن با اجازه مالک موقوف میباشد در صورت اجازه بیع نافذ و در غیر آن مالک می تواند فسخ آنرا مطالبه نماید.

ماده 1153-

هرگاه مالک بیع را اجازه دهد بیع در حق مشتری و بایع صحیح می باشد همچنان اگر ملکیت مبیعه بعد از عقد به بایع انتقال نماید عقد در مبیعه صحیح دانسته میشود.

ماده 1154-

هرگاه به فسخ بیع حکم صادر شود و مشتری از عدم ملکیت بایع در مبیعه علم نداشته باشد میتواند از بایع جبران خساره را مطالبه نماید گرچه بایع دارای حسن نیت باشد.

مبحث پنجم - بیع نائب برای خود

ماده 1155-

(1) پدریکه بالایی اولاد خود ولایت داشته باشد میتواند مال خود را بر اولادش بفروشد و یا مال اولاد خورا به قیمت مثل برای خود بخرد.

(2) پدر کلان حکم پدر را دارد.

ماده 1156-

وصی و قیمیکه از طرف محکمه تعیین شده نمیتواند مال خود را بالایی قاصر یا محجور علیه فروخته یا مال آنها را برای خود خریداری نماید.

(2) وصی و قیم مذکور می توانند به اجازه قاضی به چنین امر اقدام کنند.

ماده 1157-

وصی ایکه از طرف پدر یا پدر کلان تعیین شده باشد نمیتواند مال خود را بالایی قاصر بفروشد و یا مال او را برای خود بخرد مگر اینکه این امر به نفع قاصر بوده و به اجازه محکمه صورت گرفته باشد.

ماده 1158-

(1) دلال و اهل خبره که اموال جهت فروش یا تعیین قیمت به آنها سپرده شده نمی توانند آنرا باسم خود یا به اسم مستعار برای خود خریداری نمایند.

(2) اگر شخصیکه مال با و تعلق گرفته در حال وجود اهلیت لازم به عقد اجازه نماید عقد مذکور صحیح دانسته می شود .

مبحث ششم - بیع حقوق متنازع فیه

ماده 1159-

هرگاه شخص از حق متنازع فیه خود به مقابل چیزی به شخص دیگری تنازل نماید طرف نزاع میتواند حق متنازع فیه را از مشتری (متنازل الیه) مسترد نماید مشروط بر اینکه به مشتری ثمن پرداخته شده وی را با مصرف و ربح قانونی آن از هنگام تادیه بپردازد.

ماده 1160-

حکم ماده فوق در احوال ذیل تطبیق شده نمیتواند:

1- در حالتیکه حق متنازع فیه جزء اموالی باشد که بصورت اتکل به ثمن واحد فروخته شده باشد.

2- در حالتیکه حق متنازع فیه بین ورثه یا مالکان متعدد بقسم مشاع بوده و یکی از شرکا حصه خود را بر دیگری فروخته باشد

3- در حالتیکه مدیون حق متنازع فیه را در مقابل دین برای دائن واگذار شده باشد.

4- در حالتیکه حق متنازع فیه راجع به عقال تحت رهن بوده و بالایی شخصیکه عقال در حیازت او است فروخته شده باشد.

ماده 1161-

قضات اعضاي خگارانوالي وقضايای حكومت وكلاي مدافع وموظفين محاكم در حالیکه حق متنازع فيه در داخل حوزه صلاحیت محکمه باشد که در آنجا ایفا وظیفه مینمایند نمی توانند تمام یا قسمت از آن را باسم خود یا باسم مستعار خریداری کنند در غیر آن بیع باطل شناخته میشود

ماده 1162-

وکلاي مدافع در حقوق متنازع فيه که دفاع آنرا به عهده دارند نمی توانند معامله ایرا با موکل خویش بلسم خود یا به اسم مستعار انجام دهند در غیر آن عقد باطل شناخته میشود  
مبحث هفتم - بیع متروکه

ماده 1163-

کسیکه متروکه را بدون تفصیل مشتملات آن بفروشد تنها به ثبوت وراثت خود مکلف می باشد مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1164-

فروختن متروکه بحقوق دیگران تأثیری وارد نمی سازد مگر اینکه مشتری تمام اجراءات لازمی را که برای انتقال تمام حقوق شامل ترکه ضروری است انجام نماید رعایت احکام قانون راجع باجراءات انتقال حق بین متعاقدين حتمی می باشد.

ماده 1165-

هرگاه بايع بعضي از ديون ترکه را بدست آورد يابعضي از اشیاء متعلق به ترکه را بفروشد بردآن برای مشتری مکلف می باشد مگر اینکه عدم رد آن حین بیع شرط گذاشته شده باشد.

ماده 1166-

مشتری مکلف است ديوني را که برترکه بوده واز طرف بايع پرداخته شده باشد به بايع ردوتامی ديون وحقوق را که بالاي ترکه باشد بابايع محاسبه نماید ،مشروط براینکه موافقه طور دیگری صورت نگرفته باشد.  
مبحث هشتم -بیع در حین مرض موت

ماده 1167-

هرگاه شخص هنگام مرض موت چیزی را به وارث یا غیر وارث به ثمن کمتر از قیمت آن در روز وفات ،بفروش برساند عقد در صورتی بالاي ورثه تطبیق می گردد که مقدار تفاوت قیمت از ثلث قیمت مجموع ترکه متجاوز نباشد مبیعه شامل مجموع ترکه محسوب میشود.

ماده 1168-

هرگاه تفاوت قیمت از ثلث کلی ترکه تجاوز نماید بیع در آنچه که از ثلث زیاد باشد در حق ورثه نافذ نمیگردد مگر اینکه ورثه آنرا قبول یا مشتری مقداری را که دو ثلث ترکه را تکمیل نماید رد کند.

ماده 1169-

در عقد بیع هنگام مرض موت احکامی رعایت میشود که در تبرع چنین مریض ،قابل رعایت است.

ماده 1170-

احکام مواد سه گانه فوق بضرر شخص ثالث صاحب حسن نیت که به مقابل عوض ،حق عینی را علیه عین مبیعه کسب نموده باشد تطبیق نمیشود.

مبحث نهم -مقایضه

ماده 1171-

مقایضه عبارت است از بیع جنس به جنس.

ماده 1172-

هرگاه اشیاء متبادل در عقد مقایضه از نظر متعاقدين دارای قیمت های متفاوت باشد تعویض مقدار تفاوت به پول نقد جواز دارد.

ماده 1173-

(1)هریک از اجناس متبادل در عقد مقایضه حکم مبیعه را داشته شروط مبیعه در آن اعتبار داده می شود .در حال وقوع منازعه در مورد تسلیم داد وستد اجناس مذکور همزمان صورت میگیرد.

(2)هریک از متعاقدين در عقد مقایضه نسبت به آنچه تسلیم نموده بايع ونسبت به آنچه اخذ نموده مشتری شمرده میشود.

ماده 1174-

عاقده یک در عقد مقایضه جنس را تسلیم وبعد از نزدش باستحقاق برده شود یا آنرا باثر عیب رد نماید می تواند جنس مقابل را استرداد یا قیمت آنرا مطابق وقت استحقاق یا هنگام مقایضه خالی از عیب از طرف دیگر عقد مطالبه نماید در هر دو حالت

اگر موجب قانونی موجود شود شخص مذکور جبران خساره را مطالبه کرده می تواند.

ماده 1175-

مصارف عقد مقایضه بصورت مناصفه بالایی طرفین عقد تحمیل میشود. مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد.

## فصل دوم

### هبه

#### قسمت اول

##### ارکان هبه

ماده 1176-

هبه عبارت است از تملیک مال به شخص دیگر بدون عوض گاهی بمقابل عوض نیز صورت میگیرد.

ماده 1177-

شخصیکه اهلیت تبرع را داشته و محجور نباشد میتواند در حال صحت جمیع مایملک خود یا قسمتی از آنرا برای هر که خواسته باشد هبه نماید.

ماده 1178-

(1) هبه بدون قبول و قبض موهوب له و یا نایب او تکمیل نمیگردد.

(2) هرگاه هبه از طرف ولی یا وصی موهوب له صورت گرفته باشد و اهب در قبول و قبض هبه نیز نیابت می نماید.

ماده 1179-

هبه به تعاطی منعقد شده می تواند.

ماده 1180-

ملکیت عین موهوبه وقتی ثابت می شود که عین مذکور کاملاً قبض گردد. در صورتیکه موهوبه عقار باشد، تحریر عقد در ورق رسمی جهت انعقاد هبه حتمی میباشد.

ماده 1181-

هرگاه مال در حالی هبه شود که بتصرف موهوب له قرار داشته باشد هبه قبض شده تلقی می شود.

ماده 1182-

هرگاه دین از طرف داین بمدیون هبه شده یا از آن بدون تردید مدیون ابراء صورت گیرد عقد هبه تکمیل گردیده دین ساقط میشود در صورتیکه دین به غیر مدیون هبه شده باشد هبه قبل از قبض موهوبه باجازه و اهب تکمیل شده نمیتواند.

ماده 1183-

موجودیت موهوبه هنگام عقد شرط بوده لازم است معین و در ملک و اهب باشد.

ماده 1184-

هرگاه موهوب مشاع قابل قسمت باشد هبه آن باوجود قبض افاده ملکیت را نمی نماید مگر اینکه و اهب آنرا تقسیم نموده حصه معین را بموهوب له تسلیم نماید.

ماده 1185-

در صورتیکه موهوبه مشاع غیر قابل قسمت باشد قبض آن افاده ملکیت را مینماید مشروط براینکه مقدار آن معلوم باشد.

ماده 1186-

هبه مقید به مدت عمر جواز داشته به ارث برده نمیشود اما هبه مقید به زمان معین جواز نه دارد.

ماده 1188-

هبه به ضرر دائنین جواز ندارد.

ماده 1189-

هبه به مرگ و اهب قبل از تسلیم عین برای موهوب له باطل دانسته می شود.

ماده 1190-

هبه بمرگ موهوب له قبل از قبض موهوبه باطل دانسته شده ورثه موهوب له در آن حق ندارد.

ماده 1191-

هبه شخص در حال مرض موت حکم وصیت را دارد.

قسمت دوم

احکام هبه

مبحث اول – وجایب واهب

ماده 1192-

در صورتیکه موهوب له عین موهوبه را تسلیم نشده باشد واهب به تسلیمی آن مکلفیت داشته، در مورد تسلیمی تمام احکام متعلق به تسلیمی مبیعه رعایت می شود.

ماده 1193-

واهب از استحقاق موهوبه مسئول نمیباشد مگر اینکه سبب استحقاق را عمدا پوشانده یا هبه بمقابل عوض صورت گرفته باشد.

در حالت اول قاضی مقدار خساره وارده را به موهوب له طور عادلانه تعیین و در حالت دوم واهب به اندازه آنچه از موهوب له حاصل نموده مسئولیت دارد مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1194-

هرگاه موهوبه به استحقاق برده شود موهوب له در حقوق و دعاوی قایم مقام واهب قرار میگیرد.

ماده 1195-

(1) واهب از عیب موهوبه مسئول شناخته نمیشود.

(2) هرگاه واهب عمدا عیب را مخفی ساخته یا از عدم معیوبیت آن تضمین کرده باشد از ضرر ناشی از عیب مسئول میباشد در صورتیکه هبه بمقابل عوض باشد مسئولیت واهب از مقدار عوض هبه تجاوز نمیکند.

ماده 1196-

واهب تنها از فعل عمدی و خطای بزرگ مسئول پنداشته میشود.

مبحث دوم \_ وجایب

موهوب له

ماده 1197-

موهوب له به ایفای آنچه که واهب

در عوض موهوبه شرط گذاشته

مکلف میباشد اعم از اینکه ایفای آن برای واهب یا شخص دیگری تعیین باشد.

ماده 1198-

هرگاه قیمت موهوبه از قیمت عوض شرط شده کمتر باشد موهوب له تنها به تادیه آن مقدار عوض که معادل قیمت موهوبه شود مکلف میباشد.

ماده 1199-

(1) هرگاه واهب پرداخت دیون خود را بعوض هبه شرط گذارد موهوب له تنها به تادیه همان مقدار دیونی مکلف شناخته میشود که در وقت هبه موجود بوده مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

(2) اگر باسناد تضمین دین علیه واهب یا شخص دیگری به موهوبه حقوق عینی تعلق گرفته باشد موهوب له بتادیه دین مذکور مکلف می باشد مگر اینکه طرفین طور دیگری موافقه نموده باشند.

ماده 1200-

مصارف هبه به شمول مصارف عقد و محصولات بر ذمه موهوب له است، مگر موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

قسمت سوم

رجوع از هبه

ماده 1201-

واهب میتواند بموافقه موهوب له از هبه رجوع نماید، در صورت عدم موافقه موهوب له، واهب از محکمه اجازه رجوع را حاصل می دارد، مشروط بر اینکه مستند به عذر معقول بوده و مانع رجوع موجود نشده باشد.

ماده 1202-

در حالات آتی رجوع از هبه عذر معقول پنداشته میشود:

1- در حالیکه موهوب له وجایب خویش را در مقابل واهب طوری اخلاص نماید که عملش بی اعتنایی مطلق در برابر اوتلفی شود.

2- در حالیکه واهب از کسب نفقه، طوریکه حیثیت اجتماعی او ایجاب می کند، عاجز شود یا به پرداخت نفقه اشخاصیکه قانوناً بر او لازم می باشد، قادر نباشد.

3- در حالیکه واهب بعد از هبه صاحب طفلی شود که الی زمان رجوع حیات داشته یا طفلیکه واهب، وقت هبه گمان مرده را علیه او نموده بود، زنده ثابت شود.

ماده 1203-

هرگاه واهب عمداً بدو حق از طرف موهوب له به قتل برسد، ورثه او می توانند هبه را باطل سازند.

ماده 1204 -

رجوع از کل یا بعضی هبه گرچه

واهب حق خود را ساقط نموده

باشد، جواز دارد، مشروط بر اینکه

یکی از موانع متذکره مواد آتی موجود نشود:

ماده 1205 -

هرگاه به عین موهوبه زیادتی عاید شود که متصل آن بوده و موجب زیادت قیمت آن گردد، مانع رجوع می گردد. در صورت زوال مانع، حق رجوع عودت می نماید.

ماده 1206-

هرگاه یکی از طرفین عقد هبه، بعد از قبض آن فوت نماید، حق رجوع در آن ساقط میگردد.

ماده 1207 -

هرگاه موهوب له در موهوبه تصرف نهایی نموده باشد، رجوع واهب جواز ندارد. در صورتیکه تصرف مذکور شامل جز از موهوبه بوده باشد، رجوع در جزء باقی مانده آن جواز دارد.

ماده 1208-

هرگاه هبه بین زوجین صورت گرفته باشد، رجوع از آن جواز ندارد، گرچه بعد از هبه در بین آنها تفریق واقع شده باشد.

ماده 1209-

هرگاه هبه بین اقارب محرم واقع شده باشد، رجوع در آن جواز ندارد.

ماده 1210 -

(1) هرگاه عین موهوبه تلف گردد یا از بین برده شود، حق رجوع در آن ساقط می گردد.

(2) اگر هلاک یا اتلاف شامل یک قسمت از عین مذکور باشد، رجوع در مقدار باقیمانده جواز دارد.

ماده 1211-

هرگاه هبه بمقابل عوض صورت گرفته باشد، حق رجوع در آن ساقط می گردد، مشروط بر اینکه عوض در برابر قسمتی از موهوبه قرار داده نشده باشد. اگر عوض به استحقاق برده شود واهب رجوع کرده می تواند مشروط بر اینکه به موهوبه

زیادتی که مانع رجوع شود یا مانع دیگری، موجود نگردد.

ماده 1212-

پدر نمی تواند از مال پسر صغیر

خود بمقابل هبه ایکه باو کرده عوض بگیرد.

ماده 1213 -

هرگاه هبه بصفت صدقه با بمنظور خیر صورت گرفته باشد، رجوع در آن جواز ندارد.

ماده 1214 -

رجوع در هبه بموافقت طرفین یا حکم محکمه صورت گرفته عقد را باطل میسازد. در این صورت موهوب له باعاده منافع حاصله از موهوبه، الی زمان موافقه بر رجوع یا اقامه دعوی، مکلف می باشد. موهوب له میتواند مصارف ضروری ایرا که

انجام داده است از واهب مطالبه نماید. اما مصارف نافع را در حالی مطالبه کرده میتواند که از اثر آن زیادت در قیمت موهوبه بعمل آمده باشد.

ماده 1215 -

(1) هرگاه واهب بدون رضانیت موهوب له یا حکم محکمه موهوبه را دوباره به دست آرد، از تلف شدن آن به مقابل

موهوب له مسئول شناخته میشود. خواه تلف شدن موهوبه ناشی از فعل واهب باشد یا از اثر استعمال یا علت خارجی دیگر. (2) اگر محکمه به رجوع در هبه، حکم صادر نموده و موهوبه بعد از اخطار به تسلیم، در دست موهوب له تلف شود، موهوب له از تلف شدن موهوبه مسئول می باشد. گرچه ناشی از عمل او نباشد.

#### فصل سوم

##### شرکت

##### قسمت اول

##### احکام عمومی

##### مبحث اول - تعریفات

##### ماده 1216 -

شرکت عبارت از عقدیست که بموجب آن دو یا زیاده از اشخاص تعهد مینماید، تا در بکار انداختن یک فعالیت مالی به پرداخت مقدار مال یا انجام عمل یا اعتبار طوری سهیم شوند که مفاد و خساره به اساس موافقه که بین آنها صورت گرفته، توزیع شود.

##### ماده 1217 -

شرکت خواه به اعطای مال باشد یا انجام عمل یا اعتبار دونوع است: شرکت مفوضه و عنان.

##### ماده 1218 -

شرکت مفوضه آنست که شرکاء در تصرف، سرمایه، مفاد و خساره باهم مساوی باشند.

##### ماده 1219 -

شرکت عنان آنست که شرکا در آن طوری موافقه نمایند که در تصرف یا سرمایه، مفاد یا خساره باهم متفاوت باشند

##### ماده 1220 -

شرکت به اعتبار، آن است که در آن

دو یا زیاده اشخاص، به اساس اعتبار،

به خرید مال بصورت نسبه

طوری موافقه نمایند که مال را

فروخته هریک از حصه معین آن

مسئول بوده در مفاد و خساره سهیم باشند.

##### ماده 1221 -

(1) شرکت بمجرد تشکیل، شخصیت حکمی تلقی میشود مشروط بر اینکه، به ثبت و نشر رسیده باشد. شرکت نمیتواند قبل از ثبت و نشر، به اشخاص ثالث تمسک نماید ولی اشخاص ثالث به این شخصیت بدون نشر تمسک کرده میتوانند.

(2) شرکت های تجارتی تابع احکام قانون تجارت میباشند.

##### مبحث دوم - ارکان عمومی شرکت

ماده 1222-

عقد شرکت باید تحریری باشد در غیر آن اعتبار ندارد. همچنان تعدیل وارده در عقد تازمانیکه شکل عقد تکمیل نشده باشد باطل شمرده می شود. شرکاء نمیتوانند بر این بطلان بالای شخص ثالث تمسک نمایند، این بطلان بین شرکاء نیز مدار اعتبار نیست، مگر از تاریخیکه شریک مطالبه حکم بطلان را نموده باشد.

ماده 1223-

تفاوت حصص مجاز است حصه ملکیت مال یا مجرد منفعت آن شده میتواند.

ماده 1224-

حصه شریک به نفوذ یا اعتماد مالی وی منحصر شده نمیتواند.

ماده 1225 -

هرگاه سهم یکی از شرکا پول نقد بوده و آنرا تادیه نکند از تاریخ استحقاق به پرداخت فایده قانونی آن، بدون اینکه مطالبه قضایی و یا ابلاغ صورت گرفته باشد، مکلف میباشد، جبران خساره وارده ناشی از تاخیر پرداخت سهم نیز بر او تحمیل می شود.

ماده 1226-

هرگاه سهمیه شریک حق ملکیت یا حق منفعت یا سایر حقوق عینی دیگر باشد، راجع به ضمان سهمیه در موارد هلاک یا استحقاق یا ظهور عیب احکام بیع تطبیق میشود.

ماده 1227 -

هرگاه سهمیه شریک صرف انتفاع از مال باشد، احکام اجاره در آن تطبیق می گردد.

ماده 1228-

هرگاه سهم شریک عمل باشد به انجام خدماتیکه در عقد تعهد نموده و تقدیم حساب از آن مکلف می باشد.

ماده 1229 -

سهمیه عمل به انجام عمل جبران میگردد. در این صورت شریک تنها از اعمال مربوط در شرکت مسئول میباشد.

ماده 1230-

هرگاه سهمیه دین باشد تعهد شریک وقتی ایفا شناخته میشود که دین به موعده معین به شرکت پرداخته شده باشد. در صورت عدم پرداخت آن شریک علاوه بر مسئولیت از عدم پرداخت سهمیه، به تادیه جبران خساره از موعده تاخیر آن، مکلف میباشد.

ماده 1231 -

شخص فایده را بطریقه که در عقد شرط گردیده مستحق می گردد اعم از اینکه در مقابل مال یا عمل باشد.

ماده 1232-

هرگاه در عقد شرکت حصه هریک از شرکاء در مفاد و خساره معلوم نشده باشد، سهمیه مفاد هر یک از شرکاء به تناسب سهمیه آنها از سرمایه توزیع می گردد.

ماده 1233-

هرگاه در عقد تنها به تعیین سهمیه مفاد شرکاء تصریح بعمل آمده باشد، این تصریح به عین اندازه در تحمل خساره مدار اعتبار شناخته میشود. همچنان تصریح در عقد به تعیین خساره هریک از شرکاء به عین شکل، در باره مفاد مدار اعتبار میباشد.

ماده 1234-

باوجود مساوات در سرمایه، شرط زیادت در توزیع مفاد مجاز است.

ماده 1235-

هرگاه سهمیه شریک به کار و عمل منحصر باشد، سهمیه او در مفاد و خساره تابع استفاده شرکت از عمل او میباشد. در صورتیکه شریک علاوه از عمل، پول نقد و یا شی دیگری بپردازد، حصه ای را در مقابل عمل و حصه دیگری را در مقابل آنچه که علاوه از عمل پرداخته است مستحق می گردد.

ماده 1236-

هرگاه به عدم سهم گیری یکی از شرکاء در مفاد یا خساره موافقه صورت گیرد، عقد شرکت باطل شناخته میشود. شریکی که جز انجام عمل، در شرکت سهمی ندارد، به موافقه شرکاء از تحمل خساره وقتی معاف شده میتواند که بمقابل عمل وی اجرت تعیین نشده باشد.

ماده 1237-

در شرکت اعتبار، مفاد و خساره، به تناسب مالی توزیع میگردد که هریک از شرکاء آن را به حساب شرکت طور نسیه خریده و ضامن آن شده باشد. در این مورد موافقه طور دیگری صورت گرفته نمی تواند.

میحث سوم - اداره شرکت

ماده 1238-

شرکاء در مقابل یکدیگر صفت امین را داشته و مال شرکت در نزد شریک حکم امانت را دارد. در صورتیکه مال بدون تقصیر یا تجاوز شریک تلف شود، شریک مذکور مسئول شناخته نمی شود، اما در حال قصور یا تجاوز مسئول شناخته می شود.

ماده 1239-

عقد شرکت متضمن طرز اداره، اسم یا اسماء هیئت مدیره و حدود صلاحیت هریک از اعضای هیئت مذکور میباشد. درج مطالب فوق باساز موافقه بعدی جواز دارد، مشروط بر اینکه شکل قانونی تعدیل در آن رعایت شده باشد.

ماده 1240-

هرگاه یکی از شرکاء باساز تصریح خاص متن عقد شرکت، با اداره شرکت موظف شود، با اداره شرکت و انجام اعمالیکه شامل اهداف شرکت باشد ادامه میدهد مشروط براینکه اعمال و تصرفات وی عاری از غش باشد. عزل چنین شریک تازمان بقای شرکت بدون مجوز قانونی و یا تعدیل عقد شرکت جواز ندارد.

هرگاه انتخاب شریک مذکور در هیئت مدیره باساز موافقه بعدی بعمل آمده باشد، رجوع در آن مثل رجوع در سایر وکالت های عادی جواز دارد.

ماده 1241-

هرگاه اشخاص متعددی بدون تعیین وظیفه و تفکیک صلاحیت بامور اداره شرکت گماشته شوند، هرکدام می توانند بصورت مستقل به امور اداری بپردازند. مگر هریک از شرکاء گماشته شده، قبل از انجام عمل، حق اعتراض را بر آن دارند. این اعتراض باساز اکثریت آراء اعضای گماشته شده رد شده میتواند. در صورت تساوی آراء برای اکثریت تمامی شرکاء مراجعه میشود.

ماده 1242-

هرگاه در عقد موافقه بعمل آمده باشد که تصاویر به موافقه اکثریت آرای اعضای هیئت مدیره صورت گیرد، مخالفت از آن جواز ندارد. مگر در صورتیکه مخالفت بمنظور انجام کار عاجلی باشد که به اثر فوت آن خساره بزرگی به شرکت عاید گردد که آن را جبران کرده نتواند.

ماده 1243-

هرگاه اصدار تصاویر با اکثریت تعیین شده باشد منظور نظر از آن اکثریت در عدد آراء میباشد، مگر اینکه موافقه به خلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 1244-

شرکاء غیر از هیئت مدیره حق مداخله را در امورات اداره نداشته مگر می توانند از دفاتر و اسناد شرکت شخصاً معلومات حاصل نمایند. موافقه که مخالف آن باشد باطل پنداشته میشود.

میحث چهارم - آثار شرکت

ماده 1245-

شریک باید از هر فعالیتی که بضرر شرکت و یا مخالف اهداف تاسیس شرکت باشد، خود داری نماید. شریک مکلف است در تدابیر مصالح شرکت طوری بذل توجه نماید که در مصالح شخصی خود مبذول میدارد، مگر اینکه به مقابل اجرت برای امور اداره گماشته شده باشد. در این صورت نمی تواند کمتر از یک شخص عادی توجه بخرچ دهد.

ماده 1246-

هرگاه شریک مال یا مبلغی را از شرکت اخذ یا آن را تحت حجز در آورد، به پرداخت مفاد آن از تاریخ اخذ یا حجز، بدون مطالبه قضائی یا اخطار، مکلف میباشد، در صورت ایجاب به تادیه جبران خساره تکمیلی نیز مکلف میشود.

اگر شریک مقداری از مال خویش را به شرکت مساعدت یا برای مصالح شرکت مصارف نافع را به حسن نیت انجام دهد می تواند فایده مبالغ مذکور را از تاریخ پرداخت به بعد از شرکت اخذ نماید.

ماده 1247-

هرگاه اموال شرکت دیون آنرا تکافو نکند شرکاء مکلف اند متناسب به مقدار حصه خویش در خساره شرکت از مال شخصی خود دین را تادیه نمایند، مگر اینکه تناسب دیگری به موافقه شرکاء تثبیت شده باشد. موافقه شرکاء مبنی به عدم مسئولیت

آنها از دیون شرکت اعتبار ندارد.

دائنین شرکت میتوانند هر یک از شرکاء را به قدر حصه آن در مفاد شرکت مورد مطالبه قرار دهند.

ماده 1248-

شرکاء در مورد آنچه که از دیون شرکت به ذمت آنها لازم گردیده به صفت متضامن تلقی نمی گردند، مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

در صورت افلاس یکی از شرکاء حصه دین او بالای سایر شرکاء، متناسب به مقدار حصه هر یک در خساره، توزیع می گردد.

ماده 1249-

هرگاه بالای یکی از شرکاء دیون شخصی باشد، دائنین مذکور نمیتوانند در حال بقای شرکت حق خود را از حصه مدیون از سرمایه شرکت مطالبه نمایند. مگر از حصه مفاد مدیون چنین مطالبه را نموده میتوانند. در صورت تصفیه شرکت حصه مدیون را از سرمایه نیز در حالیکه موعد دین به سر رسیده باشد مطالبه کرده میتوانند.

با آنهم قبل از تصفیه شرکت دائنین حق دارند حجز احتیاطی را بر حصه مدیون خویش از شرکت تقاضا نمایند.

مبحث پنجم - انحلال شرکت

ماده 1250 -

شرکت در یکی از حالات ذیل منحل میشود:

انقضای ميعاد معينه

انجام عملیکه شرکت به منظور آن تاسیس یافته.

تلف شدن کل سرمایه شرکت یا حد اکثر آن طوریکه در بقاء آن مفاد متصور نباشد.

مرگ یکی از شرکاء یا وقوع حجر بر او یا ثبت افلاس او.

خارج شدن یکی از شرکاء از شرکت در صورتیکه مدت فعالیت شرکت نامحدود باشد، اما مشروط بر اینکه شریک اراده خود را مبنی بر خروج سه ماه قبل به اطلاع سایر شرکاء رسانیده باشد، در غیر آن خروج او ناشی از غش و یا در وقت غیر مناسب دانسته میشود، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

موافقه شرکاء به انحلال

حکم محکمه به انحلال

ماده 1251-

موافقه شرکاء مبنی بر اینکه بعد از مرگ یکی از شرکاء شرکت بر ورثه او گرچه قاصر باشند استمرار یابد جواز دارد. همچنان موافقه بر اینکه در صورت مرگ، وقوع حجر یا ثبت افلاس یا خروج یکی از شرکاء، شرکت بین سایر شرکاء باقی بماند، جواز داشته. در این صورت شریک مذکور و ورثه او حق دیگری جز حصه خود از مال شرکت که به تناسب قیمت روز وقوع حادثه سنجش میشود ندارد. این مقدار نقداً به او پرداخته شده از سایر حقوقیکه بعداً بوجود می آید بر خوردار شده نمیتواند، مگر به اندازه آنچه که از نتیجه اجراءات قبل از حادثه خروج وی باشد.

ماده 1252-

هرگاه مدت معینه شرکت بپایان رسد یا اعمالی که شرکت به منظور پیشبرد آن تاسیس یافته خاتمه یابد، مگر با آن هم شرکاء به آن نوع اعمالی اقدام نمایند که شرکت بمنظور آن تاسیس گردیده، عقد به عین شرایط سال به سال امتداد می یابد. دائنین یکی از شرکاء میتوانند، علیه امتداد فقره فوق اعتراض نموده آثار مرتبه شرکت را در حصه همان شریک متوقف سازند.

ماده 1253-

محکمه می تواند به اساس تقاضای یکی از شرکاء نسبت عدم ایفای تعهدات شریک یا هر علت دیگری بملاحظه معقولیت دلایل ارائه شده به انحلال شرکت حکم صادر نماید. هر نوع موافقه که بخلاف آن صورت گیرد اعتبار ندارد.

ماده 1254-

هر شریک می تواند اخراج شریکی را که تصرفات وی منجر بانحلال شرکت یا باعث اعتراض برتمدید آن گردد، از محکمه تقاضا کند، طوریکه شرکت بین سایر شرکاء بحال خود باقی بماند.

همچنان در حالیکه مدت فعالیت شرکت محدود باشد هر شریک می تواند اخراج خود را متکی بدلائل معقول از محکمه مطالبه کند. در این صورت شرکت منحل می شود، مگر اینکه سایر شرکاء باستمرار آن موافقه نمایند.

مبحث ششم - تصفیه و تقسیم شرکت

ماده 1255-

تصفیه و تقسیم اموال شرکت مطابق شرایط پیش بینی شده عقد صورت میگیرد. در صورتیکه در عقد از آن تذکر نرفته باشد، احکام مواد ذیل در آن رعایت می شود:

ماده 1256-

صلاحیت هیئت مدیره بمجرد انحلال شرکت از بین میرود مگر شخصیت شرکت تا مدت لازم برای تصفیه و انتهای تصفیه ادامه می یابد.

ماده 1257-

تصفیه توسط تمامی شرکاء یا شخص و یا اشخاصیکه به اکثریت آراء شرکاء تعیین میگردد صورت می گیرد. اگر شرکاء برای تصفیه شخص یا اشخاص را به اکثریت آراء تعیین نکند به اساس تقاضای یکی از شرکاء از طرف محکمه تعیین شده میتواند.

در حال بطلان شرکت، محکمه شخص تصفیه کننده، حدود صلاحیت و طرز تصفیه را بنا بر مطالبه اشخاص ذی علاقه تعیین مینماید.

تا زمان تعیین تصفیه کننده، هیئت مدیره به نسبت دیگران حکم هیئت تصفیه را دارد.

ماده 1258-

تصفیه کننده نمی تواند با اعمال جدیدی در شرکت مبادرت ورزد، مگر اینکه عمل مذکور از ضروریات اكمال اعمال سابقه باشد.

تصفیه کننده می تواند، مال شرکت را عقال باشد یا منقول، بصورت مزایده یا غیر آن بفروش برساند، مگر اینکه صلاحیت او حین تعیین مقید شده باشد.

ماده 1259 -

اموال شرکت بعد از پرداخت دیون معجل و وضع دیون موجب و دیون متنازع فیه وبعد از تادیه مصارف و قروضیکه توسط یکی از شرکاء به مصلحت شرکت انجام شده بین تمامی شرکاء تقسیم می شود.

بهریک از شرکاء مبلغ معادل قیمت سهم او در سرماییه شرکت مطابق عقد تخصیص داده میشود در حالیکه قیمت سهم در عقد توضیح نشده باشد. قیمت آن از وقت تسلیمی معادل میگردد مگر اینکه سهم شریک منحصر بانجام عمل یا تقدیم یک شی جهت منفعت شرکت یا مجرد انتفاع باشد.

اگر چیزی از مال باقی بماند متناسب به حصه هریک در ربح بین شرکاء تقسیم می شود.

در صورتیکه مال باقی مانده شرکت بعد از وضع مبالغ فقره اول این ماده حصص شرکاء را تکافو نکند خساره حسب موافقه شرکاء در توزیع خساره سنجش میشود.

ماده 1260 -

در مورد تقسیم مال شرکت ها احکام متعلق به تقسیم مال مشاع رعایت می شود.

قسمت دوم

شرکتهای مختلفه

مبحث اول - شرکت مضاربت

ماده 1261 -

مضاربت، شرکتیست بین دو شخص که یکی به پرداخت سرماییه و دیگری که مضارب نامیده میشود، بانجام عملی در آن سهم میگیرد.

ماده 1262-

داشتن اهلیت توکیل صاحب سرماییه و اهلیت وکالت مضارب در مضاربت شرط است.

ماده 1263-

سرماییه باید پول نقد و معلوم بوده، به مضارب تسلیم گردد دینیکه بر ذمه شخص است، سرماییه شده نمیتواند.

ماده 1264-

اندازه مفاد هریک از طرفین باید بصورت جزء مشاع تعیین گردد. در صورت عدم تعیین مفاد، طور مناصفه تقسیم می شود.

ماده 1265-

شرکت مضاربت حایز شخصیت حکمی شده نمیتواند.

ماده 1266-

مضاربت مطلق و یا مقید می باشد.

ماده 1267-

مضاربت مطلق آنست که بزمان، مکان و نوع معامله مقید نبوده، بایع و مشتری در آن تعیین نشده باشند.

مضاربت مقید، آنست که بیکی از قیود متذکره فقره فوق، مقید شده باشد.

ماده 1268-

مضارب حیثیت امین و سرمایه نزد او حیثیت امانت را دارد. اما در تصرفات سرمایه وکیل صاحب سرمایه پنداشته شده و در مفاد شریک میباشد.

ماده 1269-

در مضاربت مطلق، بیع، شرا، و توکیل مضارب مجاز است مضارب می تواند بصورت نقده یا نسیه ایکه در تجارت متعارف باشد معامله نماید.

قبول حواله، امانت گذاشتن مال مضاربت، گرو گرفتن یا گرو گذاشتن آن از طرف مضارب همچنان اجازه دادن و انتقال مال مضاربت بمنظور معامله بهر جائیکه باشد از طرف مضارب جواز دارد، مضارب نمیتواند مالی را به غبن فاحش بخرد، در غیر آن مال خریده شده بحساب مضارب، محاسبه میشود.

ماده 1270-

در مضاربت مطلق، مضارب نمیتواند مال مضاربت را با مال خود خلط یا آنرا به شخص دیگری به مضاربت دهد، مگر اینکه قبلاً باو اجازه داده شده باشد، همچنان مضارب نمیتواند بدون اجازه صریح صاحب سرمایه، بیشتر از مقدار سرمایه، قرض بگیرد.

ماده 1271-

در مضاربت مقید، مضارب مکلف است شروطی را که صاحب سرمایه وضع نموده رعایت نماید، در صورت تخلف غاصب پنداشته شده از مال تلف شده، مسئول و بتادیه مفاد خساره و تعویض مکلف می باشد.

ماده 1272-

در صورت بطلان مضاربت، مفاد به صاحب سرمایه تعلق گرفته مضارب اجر مثل را مستحق میشود، مشروط بر اینکه اجر مثل از اجوره تعیین شده تجاوز نکند. در حالیکه مفاد موجود نباشد، مضارب مستحق اجور شناخته نمی شود.

ماده 1273-

هرگاه مضارب مال مضاربت را در احوال مجاز بامال خود خلط نماید. مفاد، متناسب به حصص هریک از سرمایه تقسیم میشود، مفاد مال مضارب بخودش تعلق گرفته، مفاد سرمایه مضاربت مطابق شرایطیکه در عقد به آن موافقه شده، بین صاحب سرمایه و مضارب توزیع می شود.

ماده 1274-

هرگاه مضارب مالی را بیشتر از مقدار سرمایه با اجازه صاحب آن به نسیه بگیرد، بین شان شرکت به اعتبار تلقی میشود.

ماده 1275-

هریک از مضارب و صاحب سرمایه باید در مفاد شریک باشند، در صورتیکه شرط گذاشته شده باشد که تمام مفاد به مضارب تعلق گیرد عقد قرض، و اگر شرط گذاشته شده باشد که تمام مفاد به صاحب سرمایه تعلق یابد، مضارب بحیث معامله دار، در مقابل اجرت مثل شناخته میشود.

ماده 1276-

خساره را تنها صاحب سرمایه متحمل میشود، مگر اینکه مضارب از اشتراک در آن ضمانت کرده باشد.

ماده 1277-

هرگاه مقداری از مال مضاربت تلف شود از مفاد حاصله جبران میگردد، در صورتیکه مقدار تلف شده متجاوز از مفاد باشد مضارب مسئول آن نمی باشد.

ماده 1278-

مصارف انتقال مضارب، از یکجا بجای دیگر بغرض اجرای امور مضاربت به اندازه مناسب از مال مضاربت وضع می شود.

ماده 1279-

مضاربت، با ختم مدت متذکره عقد، یا موت یکی از طرفین و یا از بین رفتن مضارب خاتمه می یابد.

در صورتیکه مضارب قبل از

تصفیه مضاربت فوت نماید، حقوق صاحب سرمایه از متروکه او تادیه می شود.

ماده 1280-

صاحب سرمایه مکلف است در حال

اراده عزل مضارب، موضوع را بوی

ابلاغ نماید و بعد از آن مضارب

نمی تواند در مال مضاربت تصرف

نماید. مگر اینکه منظور از آن مبادله اجناس مضاربت به پول نقد باشد.

مبحث دوم - شرکت در کار

ماده 1281-

شرکت در کار آنست که دوشخص یا بیشتر از آن انجام کار یا تعهدی را برای شخص دیگری طوری متقبل شوند که اجرت بین شان بصورت مساویانه یا متفاوت تقسیم شود.

ماده 1282-

هریک از شرکاء در قبول کار، وکیل یکدیگر پنداشته شده صاحب کار می تواند انجام کار را از هریک از شرکاء مطالبه نماید. هریک از شرکاء می تواند باقیمانده اجرت را از صاحب کار مطالبه کند و اگر صاحب کار اجرت را بیکی از شرکاء بپردازد، بری الذمه شناخته می شود.

ماده 1283-

یکی از شرکاء به تنهایی بانجام کار مکلف نمی گردد. او می تواند کار مورد نظر را بیکی از شرکاء دیگر یا شخص دیگری غیر از شرکاء محول سازد. مگر اینکه صاحب کار انجام کار را توسط شریک معین شرط گذاشته باشد.

ماده 1284-

مفاد بین شرکاء طوری تقسیم میشود که به آن موافقه بعمل آمده باشد. تساوی و تفاوت در انجام کار و اجرت شرط گذاشته شده میتواند.

ماده 1285-

شریک به محض تضمین کار مستحق مفاد شناخته میشود، گرچه عملاً کاری را انجام نداده باشد.

ماده 1286-

هرگاه موضوع کار باثر عمل یکی از شرکاء، تلف یا معیوب شود. صاحب کار می تواند هریکی از شرکاء را که خواسته باشد، به جبران خساره مجبور نماید. خسار باندازه تضمین هریک از شرکاء بین شان تقسیم میشود.

ماده 1287-

عده از شرکاء می توانند در شرکت کار، تهیه محل کار، وعده دیگری تهیه وسایل و انجام کار را به عده بگیرند.

## فصل چهارم

### قرض

ماده 1288-

قرض، عقدیست که بموجب آن یکی از طرفین ملکیت پول نقد یا عین معلوم را از اعیان مثلی به طرف دیگر انتقال دهد که طرف دیگر مثل آنرا در نوع، مقدار و وصف بعد از انتهای موعد معین به قرض دهنده رد نماید.

ماده 1289-

قرض گیرنده شی را بعد از قبض مالک شده، مثل آن بزمه اش ثابت میگردد نه عین آن، گرچه موجود باشد. قرض دهنده میتواند قرض گیرنده را برد مثل قبل از موعد معین مکلف سازد.

اگر شی بعد از عقد وقبل از قبض تلف شود، قرض گیرنده ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1290-

هرگاه در شی ایکه به قرض گرفته شده، عیب خفی ظاهر شود و قرض گیرنده رد آنرا اراده ننماید، تنها به رد قیمت شی درحالت عیب مکلف می شود.

درحالیکه قرض دهنده، عیب را قصداً اخفاء نموده باشد، قرض گیرنده می تواند اصلاح عیب را مطالبه و یا استبدال آنرا به شی سالم تقاضا نماید.

ماده 1291-

هرگاه شی باستحقاق برده شود، در آن احکام بیع والا احکام عاریت رعایت می شود.

ماده 1292-

قرض گیرنده برد مثل شی از لحاظ کمیت و کیفیت و در زمان و مکانیکه در آن موافقه صورت گرفته مکلف میباشد. در صورتیکه زمان و مکان رد، قبلاً تعیین نشده باشد قرض گیرنده می تواند هر وقتی خواسته باشد در محل عقد آنرا مسترد نماید.

ماده 1293-

هرگاه قرض بر اشیائی پیمانه ئی یا وزنی یا مسکوکات یا بانکنوت صورت گرفته باشد، قرض گیرنده برد مثل آن مکلف می باشد. گرچه نرخ نزول یا صعود کرده باشد.

ماده 1294-

هرگاه مثل شی ای که به قرض گرفته شده، پس از استهلاك آن از طرف قرض گیرنده در بازار نایاب گردد، قرض دهنده میتواند تا پیدا شدن مثل آن در بازار، انتظار بکشد یا قیمت روز قبض را مطالبه نماید.

ماده 1295-

فایده در قرض جواز ندارد. مگر اینکه قانون طور دیگری تصریح نماید.

ماده 1296-

هرگاه محجور علیه چیزی را بقرض گرفته استهلاك نماید. بقدر آنچه از آن استفاده بعمل آورده ضامن پنداشته میشود. در صورتیکه مال مذکور خود تلف شود قرض گیرنده ضامن آن شناخته نمیشود و اگر مال بشکل معیوب باقی باشد، قرض دهنده آنرا استرداد کرده می تواند.

## فصل پنجم

### صلح

#### قسمت اول

#### احکام عمومی

ماده 1297-

صلح، عقدیست که نزاع را رفع و خصومت را باسناد رضائیت طرفین قطع می نماید.

ماده 1298-

در عقد صلح، شرط است که حقیقه از آن صلح نشأت میکند، حق خود صلح کننده بوده وثابت و متعلق به محلی باشد که بمنظور آن صلح صورت میگیرد و تعویض گرفتن از آن مجاز باشد.

اخذ بدل در مقابل صلح جواز دارد.

ماده 1299-

بدل صلح مال مملوک با ارزش و مقدور التسلیم یا منفعت تعیین شده می تواند.

بدل صلح در صورتیکه ایجاب قبض و تسلیم را نماید باید معلوم باشد.

ماده 1300-

عاقده صلح باید واجد اهلیت تصرف در حقوقی باشد که صلح آنرا شامل می گردد.

ماده 1301-

صغیر مأذون به تجارت، میتواند بامدیون خود در دینیکه حکم قضائی بر آن صادر نگردیده و شاهد برای اثبات آن هم وجود نداشته باشد یا در دینیکه بالایی مدیون مفلس ثابت باشد، صلح نماید.

همچنان او میتواند بامدیون راجع به تأجیل دین به داخل میعاد معین صلح کند.

ماده 1302-

ولی و وصی قاصر نمیتوانند راجع بدینیکه قاصر بالایی دیگری دارد و مدیون به آن معترف، یا بنا بر حکم محکمه ثابت، یا برای اثبات آن شاهد موجود باشد، با مدیون صلح نمایند. مگر اینکه دین مذکور در اثر عقد ولی یا وصی بوجود آمده باشد، که درین صورت ولی یا وصی باندازه دین بمقابل قاصر ضامن شناخته میشود. اگر صلح بمقابل مال دیگری بعمل آمده باشد، در صورتیکه قیمت مال معادل دین یا اندکی کمتر از آن باشد حایز می باشد، مگر اینکه در آن غبن فاحش باشد.

اگر ولی یا وصی از عدم اثبات جمیع دین هراس داشته باشد، طوریکه شاهد وجود نداشته و مدیون منکر بحلف حاضر شود، با اجازه محکمه به قسمتی از دین صلح کرده میتواند.

ماده 1303-

هرگاه بالایی صغیر ممیز دعوی دین اقامه گردیده و مدعی برای اثبات دعوی خود شاهد داشته باشد، وصی یا ولی می تواند با اجازه محکمه در بدل یک شی با مدعی صلح نموده و باقیمانده را بپردازد. اگر مدعی شاهد نداشته باشد، ولی یا وصی صلح کرده نمی تواند.

ماده 1304-

وکیل بخصومت صلح کرده نمیتواند، اگر شخصیکه به خصومت در دعوی وکیل گردیده بدون اجازه موکل خود صلح کند، این صلح وی صحیح نمی باشد.

ماده 1305-

هرگاه مدعی به، عین معین بوده و مدعی علیه به آن اقرار نماید، مدعی در بدل منفعت برای مدت معین از آن صلح نماید، این صلح صحیح بوده و حکم اجاره را دارد. با از بین رفتن شی موضوع صلح بداخل مدت معینه صلح باطل میگردد.

ماده 1306-

هرگاه مدعی به، عین معین بوده و مدعی علیه به آن اقرار نماید، صلح از آن بمقابل مال معین صحت داشته و این صلح حکم بیع را دارد.

ماده 1307-

هرگاه شخص بالایی عین دست داشته شخص دیگر، خواه معلوم یا مجهول باشد ادعا نماید و طرف مقابل بالایی عین دست داشته مدعی ادعا کند، صلح به مقابل آنچه در دست یکدیگر قرار دارد، صحیح میباشد و این صلح حکم مقایضه را دارد. صحت این نوع صلح موقوف به صحت علم به عوضین نمیشود.

ماده 1308-

هرگاه مدعی بر قسمتی از مدعی به با مدعی علیه صلح نماید، این نوع صلح اخذ قسمتی از حق او و اسقاط قسمت دیگر آن شمرده میشود.

ماده 1309-

هرگاه صلح حاوی هبه، بیع یا عقد دیگری باشد، احکام همان عقدیکه در مورد آن موافقه صورت گرفته، از حیث صحت و آثار مرتب بر آن رعایت میشود.

ماده 1310-

صلح در مسایل متعلق به احوال شخصی و نظام عامه جواز ندارد، اما صلح از حقوق مالی که بر احوال شخص مرتب گردیده یا از ارتکاب جرم نشأت کرده باشد، جواز دارد.

ماده 1311-

صلح جز بصورت تحریری یا درج آن در محضر رسمی ثابت شده نمیتواند.

قسمت دوم

آثار صلح

ماده 1312-

صلح، منازعات مشمول را قطع می نماید و هیچ یک از طرفین حق رجوع از آن را ندارد.

ماده 1313-

هرگاه صلح بصورت مطلوب انجام یابد، دعوی متوقف و بدل صلح در ملک مدعی داخل گردیده مدعی علیه حق استرداد آنرا ندارد.

ماده 1314-

(1) هرگاه بدل صلح اشیای مثلی و از جنس مدعی به بوده قبل از تسلیم بمدعی، کلاً یا قسمی تلف شده یا به استحقاق برده شود، صلح بحال خود باقی مانده، مدعی علیه به مثل آنچه تلف گردیده مکلف میگردد، خواه صلح از اقرار مدعی علیه صورت گرفته باشد یا از انکار یا سکوت او

(2) اگر بدل صلح اشیای غیر مثلی بوده، قبل از تسلیم کلاً یا قسمی تلف یا به استحقاق برده شده باشد، در حالیکه صلح از اقرار صورت گرفته باشد، مدعی به تمام یا قسمتی از مدعی به، و در حالیکه صلح از انکار یا سکوت مدعی علیه صورت گرفته باشد، به مخاصمت رجوع می نماید.

ماده 1315-

صلح نسبت به حقوق مشمول دارای اثر کاشف بوده نه مؤجد، و این اثر بحقوق موضوع نزاع منحصر می باشد.

ماده 1316-

عبارات صلح باید بصورت محدود تفسیر گردیده، منسوب به موضوع مشمول نزاع باشد.

ماده 1317-

هرگاه صلح تابع احکام معاوضه باشد، طرفین از آن اقاله نموده می توانند. در آن صورت مدعی به بمدعی و بدل صلح

بمدعي عليه تعلق ميگيرد.

ماده 1318-

هرگاه صلح متضمن اسقاط بعضي حقوق باشد، اقاله در آن جواز ندارد.

قسمت سوم

بطلان صلح

ماده 1319-

اعتراض بر صلح به سبب غلطي در فهم قانون جواز ندارد.

ماده 1320-

صلح در احوال آتي باطل شناخته ميشود.

1- صلح به اقاله، رد بدل صلح، خيار عيب، رويت و به استحقاق بردن يکي از بدلين صلح، باطل ميگردد.

2- در حال تثبيت تزوير در اورا يکيه صلح بر آن بنا يافته است.

3- در حال يکيه قبلاً در مورد نزاع يکيه صلح شامل آن است، حکم قطعي محکمه صادر گرديده، طرفين يا يکي از اوشان بصدر حکم مذکور علم نداشته باشد.

ماده 1321-

صلح تجزيه را نمي پذيرد، بطلان جزئي از اجزاء صلح سبب بطلان تامي آن مي گيرد. مگر اينکه از متن عقد يا حالاته چنين ظاهر شود که متعاقدين باستقلال اجزاي عقد از يک ديگر موافقه نموده اند.

باب دوم

عقود انتفاع

فصل اول

اجاره

قسمت اول - احکام عمومي

مبحث اول - ارکان اجاره

ماده 1322-

عقد اجاره، عبارت است از تملیک منفعت مورد نظر از عين يکيه به اجاره داده ميشود توسط اجاره دهنده براي اجاره گيرنده بعوض يکيه قابليت بدل را دارا باشد.

ماده 1323-

عقد اجاره بر منافع اعيان منقول، غير منقول و همچنان بر عمل مجاز صورت گرفته مي تواند.

ماده 1324-

در عقد اجاره علاوه بر شروط عمومي صحت عقد، تعيين عين يکيه باجاره داده ميشود، ذکر منفعت آن به نحو يکيه منجر به منازعه نگردد، بيان مدت انتفاع و تعيين مقدار اجرت، شرط مي باشد. در غير آن اجاره فاسد شناخته ميشود.

ماده 1325-

شخص يکيه تنها صلاحيت اداره مال را دارد، نمي تواند مدت اجاره را بيش از سه سال تعيين نمايد. اگر مدت اجاره بيش از سه سال تعيين شده باشد، به سه سال تنقيص مي يابد. مگر اينکه قانون طور ديگري حکم نموده باشد.

ماده 1326-

عقد اجاره فضولي، به اجاره مالک موقوف است. در صورتیکه مالک قاصر با محجور بوده و اجرت مطابق اجرت مثل تعیین گردیده باشد، انعقاد اجاره، موقوف به اجازه ولي يا وصي يا قيم میباشد.

ماده 1327-

اجازه مندرج ماده (1326) این قانون وقتی صحیح شمرده میشود که عاقدین و معقود علیه موجود بوده و بدل غیر از پول نقد باشد.

ماده 1328-

(1) احکام متعلق به خیار شرط، رویت و عیب، در مورد عینیکه به اجاره داده میشود، قابل رعایت میباشد.  
(2) در مورد بدل اجاره احکام متعلق به خیار تفریق، صفقه عقد، وصف ثمن، غبن، تخریر وصف، خیانت و تعیین رعایت می گردد.

ماده 1329-

هرگاه برای هر یکی از اجاره دهنده و اجاره گیرنده خیار شرط شده باشد، عقد اجاره بافسخ هر یک که در داخل میعاد صورت گیرد، فسخ میگردد. هر یک که اجازه دهد حق خیار او ساقط میشود و خیار دیگر تا زمان انقضای مدت بحال خود باقی می ماند.

ماده 1330-

مدت خیار از وقت عقد و مدت اجازه از زمان سقوط خیار آغاز میگردد. مگر اینکه طور دیگری موافقه بعمل آمده باشد.

ماده 1331-

اجاره حصه مشاع، برای شریک یا غیر شریک جواز دارد.

ماده 1332-

هرگاه عین، بعد از عقد به مشاع تبدیل شود عقد را فاسد نمیسازد.

مبحث دوم - عینیکه به اجاره داده میشود

ماده 1333-

(1) اجاره عینیکه انتفاع از آن بدون از بین رفتن عین ممکن نباشد، جواز ندارد.  
(2) اجاره بر عمل وقتی جایز است که عمل مجاز بوده و اجیر به انجام آن قانوناً مکلف نباشد.  
(3) اجاره چیزیکه منفعت گرفتن از آن بطور حقیقی یا حکمی ناممکن باشد، باطل است.

ماده 1334-

هرگاه عین از طرف شخص مستحق منفعت، با اجاره داده شده باشد، بانقضای حق منفعت در حالیکه مالک اجازه ندهد، اجازه خاتمه می یابد. مشروط بر اینکه مدت معینه ابلاغ تخلیه و موعد لازم برای نقل محصول زمین زراعتی رعایت شود.

ماده 1335-

اجاره گیرنده حق خیار رویت را در خلال مدت معینه دارا می باشد. اما اجاره دهنده ای که قبل از دیدن عین آنرا به اجاره میدهد، این حق را ندارد.

ماده 1336-

هرگاه شخص عینی را که قبلاً دیده است به اجاره بگیرد، حق خیار او ساقط میشود. مگر اینکه عین مذکور از حالت سابق تغییر یافته باشد.

ماده 1337-

حق خیار رویت اجاره گیرنده در احوال آتی ساقط می گردد:

- 1- در حال اقرار اجاره گیرنده در عقد برویت عین که با اجاره داده میشود.
- 2- در حال وصف عین در عقد که قایم مقام رویت شده میتواند و اثبات عین به وصف مذکور
- 3- در حال صدور چنان قول یا فعل از طرف اجاره گیرنده که خیار را باطل سازد.
- 4- در حال گذشتن وقت کافی ای که اجاره گیرنده برویت عین قادر بوده (بدون آنکه آنرا دیده باشد )
- 5- در حال وفات اجاره گیرنده.

مبحث سوم - اجرت

ماده 1338-

(1) اجرت، پول نقد، مال، منفعت یا تعهد مجاز تعیین شده می تواند.  
(2) غبن فاحش در اجرت مسمی به اجرت مثل آن تعدیل میشود، تعیین اجرت مثل از طریق مراجع ذیصلاح و یا به حکم محکمه صورت میگیرد.

ماده 1339-

تجدید اجراءات مطابق استعمال عینیکه به اجاره داده میشود، جواز دارد.

ماده 1340-

اجرت به حصول منفعت یا قادر شدن به آن، لازم میگردد.

ماده 1341-

تأجیل و تعجیل اجرت و پرداخت آن به اقساط بداخل اوقات معین، جواز دارد.

ماده 1342-

هرگاه تعجیل پرداخت اجرت شرط شده باشد، اجاره گیرنده مکلف است آنرا هنگام عقد بپردازد و اجاره دهنده می تواند از تسلیم عین به اجاره گیرنده، تازمان دریافت اجرت امتناع ورزد.

ماده 1343-

هرگاه تأجیل اجرت شرط شده باشد، اجاره دهنده مکلف است درحالیکه عقد برمنافع اعیان صورت گرفته باشد، عین را به اجاره گیرنده تسلیم دهد. در این صورت اجرت قبل از رسیدن موعد، لازم نمی گردد.

ماده 1344-

هرگاه اجاره گیرنده بدون آنکه در مورد کمیت و کیفیت اجرت از جانب اجاره دهنده موافقه بعمل آمده باشد، عینی را که به اجاره داده میشود قبض نموده مورد استفاده قرار دهد، اجرت مثل بروی لازم می گردد.

مبحث چهارم - مدت

ماده 1345-

مدت اجاره از تاریخیکه در عقد تعیین گردیده، آغاز می یابد. در حال عدم تعیین از تاریخ عقد اعتبار داده میشود.

ماده 1346-

هرگاه مدت اجاره در عقد تصریح نشده باشد، اجاره برای مدت معینه پرداخت اجرت مطابق به عرف جاریه در عین مورد اجاره، اعتبار داده شده، باختم این مدت اجاره منتهی میشود. مشروط براینکه قبل از نصف اخیر مدت معینه پرداخت اجرت، راجع به تخلیه، ابلاغ صورت گرفته باشد.

قسمت دوم

آثار اجاره

ماده 1347-

اجاره دهنده بعد از قبض اجرت معینه ایکه تعجیل آن شرط گذاشته شده، مکلف است عینی را که به اجاره داده میشود باسایر ملحقات آن به اجاره گیرنده مطابق به موافقه قبلی به نحویکه قابلیت حصول منفعت از آن مطابق طبیعت عین مورد اجاره ممکن باشد، تسلیم دهد.

ماده 1348-

(1) هرگاه عینیکه به اجاره داده میشود، درحالتی تسلیم داده شود که قابلیت انتفاع مورد نظر، از عقد اجاره را نداشته یا حصول انتفاع از آن توأم با نقص بزرگ باشد، اجاره گیرنده می تواند فسخ عقد یا تنقیص اجرت را به اندازه نقص ر انتفاع، مطالبه نماید.

(2) اجاره گیرنده در هر دو حالت فوق، می تواند حسب اقتضاء مطالبه تعویض نماید.

ماده 1349-

هرگاه عینیکه به اجاره داده میشود، درحالتی قرار داشته باشد که از ناحیه آن صحت اجاره گیرنده یا کسانیکه با او یکجا زندگی میکنند و یا صحت مستخدمین یا کارگران او را بخطر بزرگ مواجه سازد، اجاره گیرنده می تواند فسخ عقد را مطالبه کند، گرچه قبلاً از این حق صرف نظر نموده باشد.

ماده 1350-

در مورد تعهد به تسلیم عینیکه به اجاره داده میشود، احکامی رعایت میشود که در مورد تعهد به تسلیم مبیعه، قابل رعایت میباشد.

ماده 1351-

اجاره دهنده به اصلاح و ترمیم نواقص عاید بر عین اجاره داده شده که باعث اخلاص منفعت مقصود از آن گردد، مکلف میباشد.

ماده 1352-

(1) هرگاه اجاره دهنده از ترمیم و اصلاح مندرج ماده (1351) این قانون امتناع ورزد، اجاره گیرنده می تواند اجاره را فسخ یا شخصاً به اجازه محکمه به ترمیم و اصلاح آن پرداخته بعداً متناسب به اندازه مصرف بالایی اجاره دهنده رجوع و یا از اندازه اجرت وضع نماید.

(2) اجاره گیرنده می تواند در عین مورد اجاره بدون اجازه محکمه، ترمیمات عاجل و بسیطی را انجام دهد که اجاره دهنده بعد از اخطار در موعد مناسب به انجام آن نپرداخته باشد. اجاره گیرنده مصارف ترمیم را مطابق به اسناد مصرف از اجرت وضع میکند.

ماده 1353-

تکالیف محصول و مالیه بر عین ایکه باجاره داده میشود، بدوش اجاره دهنده است. اما قیمت آب، برق و هر آنچه که به استعمال شخص متعلق است، بدوش اجاره گیرنده میباشد. مگر اینکه خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1354-

(1) هرگاه عین اجاره داده شده در اثناء مدت اجاره کاملاً از بین برود اجاره خود به خود فسخ میشود.  
(2) در صورتیکه جزئی از عین از بین رفته یا عین در حالتی قرار گیرد که قابلیت انتفاع مقصود، از عقد اجاره را نداشته یا نقص بزرگ بر انتفاع عاید شود و در آن اجاره گیرنده قصوری نداشته باشد، در حالیکه اجاره دهنده در موعد مناسبی به اعاده آن بحالت اولی نپردازد، اجاره گیرنده می تواند حسب احوال تنقیص اجرت یا فسخ اجازه را مطالبه نماید، بدون اینکه حق اقدام وی را در ترمیم و اصلاح مطابق حکم مندرج ماده (1352) این قانون اخلاص نموده باشد.  
(3) در هر دو حالت فوق اگر اجاره دهنده در مورد از بین رفتن یا نقصان عین قصوری نداشته باشد، اجاره گیرنده نمی تواند مطالبه تعویض نماید.

ماده 1355-

اجاره گیرنده نمی تواند اجاره دهنده را از اجرای ترمیمات عاجل که برای حفاظت عین ضروری باشد، منع نماید. اگر اجرای چنین اعمال باعث اخلاص محصول منفعت گردد، اجاره گیرنده می تواند فسخ اجاره یا تنقیص اجرت را مطالبه نماید و در صورتیکه اجاره گیرنده تا ختم اعمال مذکور در عین اجاره داده شده باقی بماند، حق وی در مطالبه تنقیص اجرت و فسخ ساقط میشود.

ماده 1356-

اجاره دهنده نمی تواند، در مدت اجاره، به انتفاع اجاره گیرنده از عینیکه به اجاره داده شده تعرض نماید، یا در آن تغییری وارد کند که مانع انتفاع از عین یا باعث اخلاص محصول منفعتی گردد که اجاره روی آن عقد شده است.

ماده 1357-

اجاره دهنده نه تنها از اعمالیکه از طرف وی یا مربوطین او سر می زند، ضامن شناخته میشود، بلکه از هر تعرضیکه بنا بر اسباب قانونی اجاره گیرنده دیگر یا شخص دیگری که از او کسب حق نموده بر عینیکه به اجاره داده شده بعمل می آید، نیز ضامن شناخته میشود.

ماده 1358-

هرگاه شخص دیگری چنان حقی را دعوی نماید که با حقوق اجاره گیرنده متعارض واقع شود، اجاره گیرنده مکلف است اجاره دهنده را به مقابله به دعوی اطلاع دهد. اگر در نتیجه دعوی اجاره گیرنده از انتفاع عین محروم گردد، می تواند اجاره را فسخ و حسب اقتضاء تعویض را نیز مطالبه کند.

ماده 1359-

(1) هرگاه عین که به اجاره داده شده غصب شود، و اجاره گیرنده قادر نباشد تا دست غاصب را رفع نماید، می تواند عقد را فسخ و تعویض را مطالبه نماید.

(2) اگر اجاره گیرنده در رفع دست غاصب باوجود امکان تقصیر ورزیده و به اجاره دهنده از وقوع غصب اطلاع ندهد، اجرت ساقط نمی گردد، اما می تواند تعویض را از غاصب مطالبه کند.  
ماده 1360-

اجاره دهنده از عیوبیکه مانع انتفاع از عین که به اجاره داده میشود یا نقص کلی بر انتفاع وارد نماید ضامن شناخته میشود، اجاره دهنده از عیوبیکه قبلاً اجاره گیرنده خود هنگام عقد به آن علم داشته یا به آسانی از آن علم آوری نموده می توانست ضامن شناخته نمی شود. مگر اینکه اجاره دهنده عین اجاره شده را خالی از عیب اعلام کرده باشد.

ماده 1361-

هرگاه بر عین اجاره شده چنان عیوبی موجود شود که مستوجب ضمان گردد، اجاره گیرنده میتواند فسخ عقد یا تنقیص اجرت را با تعویض در حالیکه از آن ضرری بوی عاید شده باشد مطالبه نماید، مگر اینکه اجاره دهنده ثابت سازد که از وجود عیب علم نداشته است.

ماده 1362-

(1) هرگاه چند شخص عین واحدی را به اجاره بگیرند، به شخص ترجیح داده میشود که بدون غش عین را از همه اولتر متصرف شده باشد. در صورتیکه یکی از اجاره گیرندگان قبل از تصرف عین اجاره شده از طرف اجاره گیرنده دیگر، یا قبل از تجدید عقد اجاره، عقد را با حسن نیت به ثبت رسانیده باشد، بر دیگران مقدم شناخته میشود.  
(2) اگر سبب ترجیح یکی از اجاره گیرندگان موجود نباشد، می توانند تعویض را مطالبه نمایند.

ماده 1363-

هرگاه بنابر عمل قانونی اداره دولتی، نقص بزرگ در انتفاع از عین اجاره شده وارد شد، اجاره گیرنده میتواند فسخ عقد یا تنقیص اجرت را مطالبه نماید در صورتیکه عمل اداره دولتی، ناشی از اسبابی باشد که اجاره دهنده در آن مسئولیت داشته باشد طلب تعویض از طرف اجاره گیرنده نیز جواز دارد مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1364-

هرگاه اجاره دهنده بصورت غش سبب ضمان را مخفی نموده باشد هر نوع موافقه ای که متضمن معافیت یا محدودیت ضمانت اجاره دهنده از تعویض یا عیب باشد اعتبار ندارد.

ماده 1365-

تجاوز از استحقاق منفعتیکه به اساس عقد ثابت گردیده جواز ندارد.

ماده 1366-

اجاره گیرنده از عین اجاره شده بنحوی منفعت می برد که به آن موافقه بعمل آمده باشد. در صورت عدم موافقه قبلی عرف جاریه اعتبار دارد.

ماده 1367-

اجاره گیرنده نمی تواند در عین اجاره شده چنان تغییری را وارد نماید که از آن ضرری عاید شود. در صورت تجاوز از حدود تعهد اجاره گیرنده به اعاده عین بحالت اولی و تعویض در حال اقتضای آن مکلف شده می تواند.

ماده 1368-

نصب آلات آبرسانی، گاز، برق، تلفون، رادیو و امثال آن، در عین اجاره شده از طرف اجاره گیرنده بنحویکه از آن ضرری بعین مذکور عاید نشود، جواز دارد.

ماده 1369-

اجاره گیرنده به ترمیمات جزئی ای که عرف ایجاب نماید، مکلف می باشد مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1370-

اصلاحاتی را که اجاره گیرنده به اجازه اجاره دهنده در عین اجاره شده به غرض بهبود و حفاظت خرابی آن بعمل آورد، مصارف آنرا از اجاره دهنده مطالبه کرده میتواند. گرچه رجوع شرط نشده باشد. اگر اصلاح عاید، بتأمین منافع اجاره گیرنده باشد، حق رجوع را ندارد، مگر اینکه شرط شده باشد.

ماده 1371-

عین اجاره شده نزد اجاره گیرنده امانت شمرده شده به اهتمام آن مکلف و از تلف شدن و نقصانیکه ناشی از استعمال عادی

نباشد، مسئول می باشد.

ماده 1372-

اجاره گیرنده مکلف است از هر امریکه ایجاب مداخله اجاره دهنده را نماید، ویرا مطلع سازد.

ماده 1373-

اجاره گیرنده مکلف است اجرت معینه را در مواعیدیکه به آن موافقه بعمل آمده بپردازد. در صورت عدم موافقه قبلی به عرف محل در مورد زمان پرداخت، اعتبار داده میشود.

(2) پرداخت اجرت در اقامتگاه اجاره گیرنده صورت میگیرد، مگر اینکه عرف یا موافقت طرفین طور دیگری حکم نموده باشد.

ماده 1374-

پرداخت یک قسط اجرت، قرینه تادیبه سایر اقساط قبلی تلقی می شود، تا آنکه دلیلی بخلاف آن ظاهر شود.

ماده 1375-

اجاره گیرنده در ختم مدت اجاره برد عین اجاره شده مکلف میباشد. در صورتیکه وی عین مذکور را بدون موجب در تصرف خود نگهدارد، پرداخت تعویضیکه در اندازه آن، قیمت اجاره عین مذکور، رعایت شود و پرداخت جبران خساره، به اجاره دهنده ملزم میگردد. اگر این نگهداشت بنابر اضطرار یا سببی باشد که اجاره گیرنده در آن دخیل نباشد، پرداخت اجرت مثل به اجاره دهنده مکلف می باشد.

ماده 1376-

(1) اجاره گیرنده به رد عین اجاره شده به نحویکه تسلیم گردیده، مکلف می باشد. به استثنای اتلاف یا نقصانیکه اجاره گیرنده در آن دخیل نباشد.

(2) اگر تسلیمی عین اجاره شده بدون شرح اوصاف آن صورت گرفته باشد، چنان پنداشته میشود که عین مذکور ر حالت حسن اوصاف تسلیم گردیده، مگر اینکه به خلاف آن دلیلی موجود گردد.

ماده 1377-

عین اجاره شده در ختم مدت اجاره، کما فی السابق بحیث امانت نزد اجاره گیرنده باقی می ماند. اگر اجاره گیرنده باوجود طلب آنرا نزد خود نگهدارد، ضامن اتلاف آن دانسته میشود.

ماده 1378-

(1) هرگاه اجاره گیرنده در عین اجاره شده، به بنا یا غرس اشجار یا سایر امور زینتی دیگریکه در بلند بردن قیمت عقار موثر باشد مبادرت ورزد، اجاره دهنده مکلف است، در ختم اجاره حد اقل آنچه را بمصرف رسیده یا مقدار تفاوت قیمت را به اجازه گیرنده بپردازد. مگر اینکه بخلاف آن موافقه شده باشد.

(2) اگر تزئینات مذکور بدون علم اجاره دهنده یا باوجود اعتراض وی بوجود آمده باشد، اجاره دهنده می تواند آنرا با تعویض ضرریکه از ناحیه رفع این تزئینات به عقار عاید شود، از اجاره گیرنده مطالبه نماید.

قسمت سوم

تنازل از اجاره و اجاره باطنی

ماده 1379-

اجاره گیرنده حق تنازل از اجاره یا اجاره باطنی را در جمیع آنچه به اجازه گرفته یا بعضی آن، دارا میباشد. مگر اینکه بخلاف آن موافقه بعمل آمده باشد.

ماده 1380-

منع کردن اجاره گیرنده از اجاره باطنی، مستلزم منع از تنازل اجاره و عکس آن می باشد. مگر اینکه اجاره مخصوص به اجاره عقاری باشد که در آن دستگاه صنعتی یا تجاری بنا شود و اجاره گیرنده بحکم ضرورت بفروش دستگاه مذکور بپردازد.

درین صورت محکمه می تواند باوجود شرط مانع، به بقای اجاره حکم نماید. مشروط بر اینکه مشتری تضمین کافی تقدیم داشته و از آن ضرر محقق به اجاره دهنده عاید نباشد.

ماده 1381-

در حالت تنازل از اجاره، متنازل الیه، در مورد علاقه بین وی و اجاره دهنده از ناحیه حقوق و واجبات ناشی از عقد اجاره، قایم مقام اجاره گیرنده قرار میگیرد. مگر باوجود آن اجاره گیرنده در ایفای واجبات، ضامن تنازل الیه شناخته میشود.

ماده 1382-

اجاره گیرنده باطنی مکلف است تمام التزامات ثابتی را که در برابر اجاره گیرنده اصلی دارد، هنگام اخطار اجاره دهنده مستقیماً بوی ایفاء نماید و نمی تواند در برابر اجاره دهنده به اجرتیکه طور پیشکی به اجاره گیرنده اصلی پرداخته، تمسک

نماید. مگر اینکه این امر قبل از اخطار مطابق عرف و به موافقتی که تاریخ آن از وقت اجاره باطنی ثابت باشد، صورت گرفته باشد.

ماده 1383-

اجاره گیرنده اولی در احوال آتی، در برابر اجاره دهنده بری الذمه شناخته میشود:

1- در حالت قبولی صریح اجاره دهنده، بتنازل از اجاره یا اجاره باطنی.

2- در حالت حصول اجرت از متنازل الیه یا از اجازه گیرنده باطنی، بدون اظهار حفظ حقوق وی در برابر اجاره گیرنده اولی.

قسمت چهارم

ختم اجاره

ماده 1384-

اجاره به انتهای مدت مصرحه عقد بدون اطلاع تخلیه منتهی میگردد.

ماده 1385-

(1) هرگاه اجاره گیرنده، بعد از انتهای عقد اجاره، به انتفاع از عین اجاره شده دوام داده و اجاره دهنده با وجود علم بر آن اعتراض نه نماید، اجاره برای مدت نامعلومی بهمان شروط اولی، تجدید شده تلقی میشود و بر آن احکام ماده (1344) این قانون تطبیق میگردد.

(2) در صورت تجدید ضمنی اجاره، تأمینات عینی متعلق به اجاره قبلی، عیناً انتقال نموده، مگر ضمانت شخصی یا عینی بدون رضائیت ضامن انتقال نمی یابد.

ماده 1386-

هرگاه از جانب یکی از طرفین برطرف دیگر اطلاعی مبنی بر تخلیه صادر شده، با آنهم اجاره گیرنده به انتفاع از عین اجاره شده بعد از انتهای اجاره دوام دهد، این امر معنی تجدید اجاره را ندارد، مگر اینکه دلیلی بخلاف آن اقامه شود. اجاره گیرنده در چنین حالت بتخلیه و پرداخت اجرت مثل از مدت انتفاعیکه بعد از انتهای اجاره عین اجاره شده بعمل آورده، مکلف می باشد.

ماده 1387-

اجاره به وفات اجاره دهنده یا اجاره گیرنده خاتمه نمی یابد، با وصف آن ورثه اجاره گیرنده در صورت وفات وی می توانند انتهای عقد اجاره را مبنی بر اثبات اینکه عواید شان به سبب موت مورث تحمل دوام اجاره را نداشته یا اجاره از حدود احتیاج شان خارج گردیده است مطالبه نمایند، مشروط بر اینکه طلب فسخ حد اکثر در ظرف ششماه از تاریخ وفات اجاره گیرنده صورت گرفته و مدت معینه اطلاع راجع به تخلیه نیز رعایت شده باشد.

ماده 1388-

هرگاه اجاره تنها به سبب اجرای پیشه اجاره گیرنده بابعضی اعتبارات بخصوص دیگر متعلق بوی، عقد شده باشد، طلب فسخ عقد از طرف اجاره دهنده و ورثه اجاره گیرنده بعد از وفات وی جواز دار.

ماده 1389-

اعسار یا افلاس اجاره گیرنده موجب تعجیل اجرتیکه هنوز میعاد آن بسر نرسیده، نمیشود. مگر باوجود آن در صورت ندادن تأمینات در یک مدت مناسبیکه ضمانت ایفای اجرت آینده را نموده بتواند، اجاره دهنده میتواند فسخ اجاره را مطالبه نماید. همچنان اجاره گیرنده میتواند در صورتیکه تنازل از اجاره یا اجاره باطنی باو اجازه داده نشده باشد بشرط تادیه تعویض عادلانه فسخ عقد را مطالبه کند.

ماده 1390-

(1) هرگاه ملکیت عین اجاره شده درحالیکه قبل از عقد انتقال ملکیت، تاریخ اجاره ثابت نباشد، در مورد شخص مذکور نافذ شمرده نمیشود.

(2) شخصیکه مطابق فقره (1) این ماده ملکیت بوی انتقال نموده باوجود عدم نفاذ عقد در مورد وی، میتواند بعقد مذکور تمسک نماید.

ماده 1391-

(1) شخصیکه ملکیت عین اجاره شده بوی انتقال نموده و اجاره در مورد او نافذ شمرده نمی شود، اجاره گیرنده را به تخلیه مکلف ساخته نمی تواند، مگر بعد از اطلاعیکه مطابق حکم ماده (1346) این قانون صورت گرفته باشد.

(2) هرگاه مالک جدید قبل از انتهای عقد اجاره، اجاره گیرنده را به تخلیه اخطار دهد، به دادن تعویض به اجاره گیرنده مکلف میباشد، مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد. اجاره گیرنده به تخلیه مجبور ساخته نمی شود، مگر بعد از گرفتن تعویض از اجاره دهنده و یا به نیابت او از شخصی که ملکیت باو انتقال نموده است.

ماده 1392-

هرگاه شخصی که ملکیت عین اجاره شده بوی انتقال نموده، علم اجاره گیرنده را به انتقال ملکیت حین پرداخت اجرت پیشکی به اجاره دهنده ثابت سازد، اجاره گیرنده نمی تواند به پرداخت اجرت مذکور تمسک نماید. در صورت عجز از اثبات، مالک عین اجاره شده می تواند به اجاره دهنده رجوع کند.

ماده 1393-

(1) اجاره دهنده نمی تواند فسخ اجاره را قبل از بسر رسیدن موعد آن مطالبه نماید، گرچه اراده خویش را جهت سکونت یا استعمال شخصی خود اعلام نماید. مگر اینکه بخلاف آن موافقه شده باشد.

(2) اگر به فسخ اجاره از طرف اجاره دهنده مبنی بر احتیاج شخصی وی به عین اجاره شده موافقه صورت گرفته باشد، اجاره دهنده مکلف است احکام ماده (1346) این قانون را در مورد اطلاع اجاره گیرنده رعایت نماید. مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 1394-

هرگاه شخصی دکانی را به اجاره گیرد و بعداً در خرید و فروش او کساد رونما گردد، نمی تواند عقد اجاره را فسخ یا از پرداخت اجرت امتناع آورد.

ماده 1395-

هرگاه اجاره گیرنده مستقیماً عین اجاره شده را مورد انتفاع قرر نداده یا از آن انتفاع کامل بعمل آورده نتواند، این امر بخطا یا علت دیگری که به شخص وی متعلق است راجع میشود و بر عایت عقد اجاره و تمامی تعهدات ناشی از آن مکلف می باشد. مشروط بر اینکه عین اجاره شده از طرف اجاره دهنده درحالتی تحت تصرف اجاره گیرنده قرار داده شده باشد که قابلیت حصول انتفاع موافقه شده را دارا بوده باشد.

ماده 1396-

(1) هر یک از متعاقبین می توانند فسخ عقد اجاره ای را که مدت آن محدود باشد، قبل از انتهای مدت اجاره مطالبه نمایند. این حکم در صورت است که وقوع حالات غیر مترقبه تنفیذ عقد را از ابتدا یا در جریان آن غیر قابل امکان بسازد. رعایت مهلت اطلاع مندرج ماده (1346) این قانون از طرف مطالبه کننده فسخ، با پرداخت تعویض عادلانه حتمی می باشد.

(2) در صورتیکه اجاره دهنده مطالبه فسخ نموده باشد، اجاره گیرنده را برد عین اجاره شده مجبور ساخته نمی تواند. مگر اینکه تعویض لازمه را به اجاره گیرنده پرداخته یا تامین کافی نزد وی باین منظور گذاشته باشد.

ماده 1397-

هرگاه اجاره گیرنده از جمله موظفین یا مستخدمین یا اشخاص باشد که عمل آن تغییر اقامتگاه وی را ایجاب نماید، می تواند با رعایت حکم ماده (1346) این قانون اجاره مسکن خود را که مدت آن محدود باشد مطالبه نماید.

قسمت پنجم

بعضی انواع اجاره

مبحث اول

اجاره زمین زراعتی

ماده 1398-

اجاره زمین برای زراعت با بیان آنچه باید در آن زرع گردد یا مختار گذاشتن اجاره گیرنده در انتخاب آن صحت دارد.

ماده 1399-

(1) زمینیکه به زراعت شخص دیگری مصروف بوده و هنوز وقت جمع آوری حاصل آن نرسیده و بدون حق، زرع نشده باشد اجاره آن تا وقت فارغ شدن زمین نافذ نمی گردد مگر اینکه زراعت موجود در زمین ملکیت اجاره گیرنده باشد.

(2) اگر زراعت برای جمع آوری آماده باشد اجاره زمین به غیر صاحب زراعت نیز مانع نداشته به تخلیه زمین و تسلیم آن به اجاره گیرنده در میعاد مناسب مکلف میگردد.

ماده 1400-

هرگاه زراعت موجود بالای زمین بدون حق زرع صورت گرفته باشد عدم فرا رسیدن موعد جمع آوری مانع صحت عقد اجاره با غیر از زارع نگردیده و زارع به تخلیه مکلف می شود.

ماده 1401-

اجاره زمین مشغول به زراعت غیر اجاره گیرنده صحیح و بزمان فرارسیدن موعد جمع آوری حاصل و آماده ساختن زمین برای تسلیمی به اجاره گیرنده در یک وقت معین موقوف می باشد.

ماده 1402-

اجاره گیرنده زمین از حق جوی و حق راه بدون تذکر در عقد مستفید می گردد. سایر حقوق تابع موافقت و عرف محل شناخته می شود.

ماده 1403-

زمینی که برای یکسال باجاره داده شده و اختیار نوع زراعت به اجاره گیرنده می تواند در آن دو فصل کشت نماید.

ماده 1404-

هرگاه زمین اجاره شده به اثر آب خیزی زیر آب گردیده یا آب آن قطع شود و امکان زراعت در آن نباشد اجرت لازم نگردیده اجاره گیرنده حق فسخ را دارا می باشد. مشروط بر اینکه قصوری ازین ناحیه بوی متوجه نباشد.

ماده 1405-

هرگاه زراعت زمین اجاره شده باثر آفت سماوی از بین برود حصه اجرت قبل از آفت بدمه اجاره گیرنده لازم گردیده حصه مدت بعد از آفت از دمه او ساقط می شود مگر اینکه اجاره گیرنده به زراعت مثل قبل از آفت یا کمتر از آن قادر باشد.

ماده 1406-

(1) هرگاه حاصلات بعد از درو کردن از بین برود اجاره گیرنده می تواند اسقاط یا تنقیص اجرت را مطالبه نماید مشروط بر اینکه موافقه به ترتیبی صورت نگرفته باشد که اجاره دهنده حق جزئی از محصول را دارا می باشد در این صورت اگر حاصلات توسط خطای اجاره گیرنده یا بعد از اخطار به تسلیمی از بین برود اجاره دهنده به اندازه حصه خود متحمل می گردد.

(2) اگر در وقت انعقاد عقد پیشبینی وقوع ضرر موجود و متحقق باشد اجاره گیرنده نمی تواند اسقاط اجرت را مطالبه نماید.

ماده 1407-

هرگاه مدت اجاره منقضی گردیده مگر حاصلات بالایی زمین بنابر سببی خارج اراده اجاره گیرنده هنوز نرسیده باشد زمین بمقابل اجرت مثل الی جمع آوری حاصل در تصرف اجاره گیرنده باقی می ماند.

ماده 1408-

اجاره گیرنده مکلف است از زمین زراعتی طوری بهره برداری نماید که متعارف باشد و بنحوی در آن عمل نماید که برای بهره برداری مساعد باقی بماند اجاره گیرنده نمیتواند بدون اجازه اجاره دهنده طوری از زمین بهره برداری نماید که در زمین چنان تغییری وارد شود که اثر منفی آن تا بعد از انتهای مدت اجاره دوام نماید.

ماده 1409-

اجاره گیرنده مکلف است به اصلاحاتی بپردازد که انتفاع عادی از زمین به اجاره گرفته شده ایجاب مینماید.

ماده 1410-

اجاره گیرنده مکلف است زمینی را که به اجاره گرفته در مدتی تخلیه نماید تا شخصیکه بعد از وی در زمین مذکور تصرف مینماید بتواند زمین را آماده زراعت و کشت سارد. مشروط بر اینکه ازین ناحیه ضرری به او نرسد.

مبحث دوم - دهقانی

ماده 1411-

دهقانی عقدیست به زرع زمین بین مالک و دهقان طوری که حاصل زمین بین آنها به حصص تقسیم می گردد که هنگام عقد بر آن موافقه به عمل آمده است.

ماده 1412-

شرط صحت عقد دهقانی عبارت است

از:

1- آماده بودن زمین برای زراعت.

2- معلوم بودن شخص مکلف به تهیه بذر کود ادویه ضد آفات و سایر مصارف ضروری برای کشت.

3- معلوم بودن شخص مکلف به تهیه وسایل زراعت.

4- تسلیم نمودن زمین خالی از زرع به دهقان گرجه بذر از مالک زمین باشد.

ماده 1413-

تعیین مدت دهقانی مطابق عرف دهقانی شرط صحت عقد شمرده می شود. در صورت عدم تعیین مدت عقد دهقانی صحیح و به یک فصل اعتبار دارد مگر اینکه در قانون خاص طور دیگری حکم شده باشد.

ماده 1414-

تعیین صریح یا ضمنی جنس بذر و حصه شخصیکه بذر از طرف او نیست شرط صحت عقد شمرده میشود در صورت عدم تعیین جنس بذر اگر بذر از طرف مالک زمین باشد عقد دهقانی صحیح نمی باشد مگر اینکه تعیین جنس بذر باخنیار دهقان گذاشته شده باشد.

ماده 1415-

مواشی و آلاتیکه در زراعت استعمال میشود اگر هنگام عقد بالایی زمین موجود بوده و ملکیت صاحب زمین باشد عقد دهقانی آنرا شامل می گردد. بشرطیکه خلاف آن موافقه صورت نگرفته باشد.

ماده 1416-

(1) دهقان مکلف است در زراعت و نگهداری کشت به قدری توجه نماید که در مورد مال خود دارد. دهقان از تلف شدن زمین در خلال انتفاع مسئول است مگر اینکه ثابت نماید که در نگهداشت و صیانت آن به اندازه شخص عادی صرف مساعی نموده است

(2) دهقان به تعویض مواشی تلف شده و آلاتیکه استهلاک شدن آن ناشی از قصوروی نباشد مکلف نمی باشد.

ماده 1417-

دهقان نمی تواند زمین را بدون اجازه مالک آن به شخص دیگری باجاره داده یا از اجاره آن برای دیگری تنازل نماید در صورت تخلف ازین امر مالک می تواند عقد را فسخ یا از دهقان مطالبه تعویض نماید.

ماده 1418-

دهقان حق ندارد زمین مربوط را بدون موافقه مالک به شخص دیگری به دهقانی بدهد.

ماده 1419-

دهقان به نگهداری عمارات مربوطه زمین و وسایل آبیاری مکلف بوده و ترمیماتی که برای حفظ دهقانخانه ضروری است به عهده دهقان است اما مصارف انهار عامه و حفر جوهای نو انداز بدوش مالک است.

ماده 1420-

دهقان نمی تواند در ختان سالم روی اراضی داخل مقوله راکشیده یا قطع کند. اما می تواند در ختان خشک شده را به اجازه مالک قطع و عوض آن نهال دیگری غرس کند. کار قطع و غرس بدوش دهقان و قیمت نهال بدوش مالک میباشد.

ماده 1421-

تادیبه مالیات بدوش مالک است.

ماده 1422-

بجز از آنچه درین قانون ذکر شده مالک حق ندارد نفع دیگری از قبیل مفاد نقدی یا غیر نقدی یا اجرای خدماتی را از دهقان بطور مستقیم یا غیر مستقیم تقاضا کند.

ماده 1423-

طرفین مقوله می توانند بموافقه یکدیگر مقوله دهقانی را به عقد اجاره تبدیل نمایند.

ماده 1424-

هرگاه دهقان مالک زمین گردد و بخواهد شخصا آنرا دهقانی نماید می تواند مقوله را فسخ کند.

ماده 1425-

اگر مقوله دهقانی قبل از سه ماه از تاریخ ختم موعد قرار داد تجدید نشود مقوله تا یک سال دیگر تمدید می یابد.

ماده 1426-

حاصلات بین دهقان و مالک زمین مطابق توافق طرفین یا تناسبی که عرف تعیین نموده تقسیم می شود و در صورت عدم موافقت قبلی و عدم موجودیت عرف مناصفه میگردد.

ماده 1427-

هرگاه حاصلات باثر حوادث غیر مترقبه تماما یا قسما از بین برود هر دو طرف بصورت مساویانه متحمل خساره گردیده یکی بر دیگری رجوع کرده نمی تواند.

ماده 1428-

هرگاه مدت عقد قبل از پخته شدن زرع منقضی شود زرع الی زمان رسیدن بزمین باقیمانده مصارف لازمه در همین مدت از قبیل آبیاری درو و خرمن مید و دانه جدا نمودن به اندازه حصص هریک بزمه هر دو می باشد.

ماده 1429-

(1) هرگاه مالک زمین قبل از پخته شدن زرع فوت نماید دهقان الی زمان پخته شدن زرع به کار خود ادامه داده ورثه متوفی نمی توانند او را منع کنند.

(2) در صورتیکه دهقان قبل از پخته شدن زرع وقات کند ورثه وي اگر قادر باشد ويا وکیل قانوني آن بصفت قايم مقام او الي زمان پخته شدن زرع به کار دوام میدهند . گرچه مالک زمین رضائیت نداشته باشد.  
ماده 1430-

هرگاه عقد دهقاني فسخ گردیده یا باطل شمرده شود حاصلات متعلق بمالک بذر بوده طرف مقابل وي مستحق اجرت مثل میشود . مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.  
ماده 1431-

هرگاه در قانون خاص روابط حقوقي بین دهقان وصاحب زمین طور دیگری تنظیم شده باشد به احکام قانون خاص اعتبار داده میشود.

میثت سوم - باغباني

ماده 1432-

(1) عقد باغباني عبارت است از دادن درخت وتاک به شخص دیگر جهت پرورش وبهره برداري به مقابل قسمت معيني از ثمر آن.

(2) درخت عبارت از نباتي است که در زمین مدت یکسال یا بیشتر از آن ثابت وباقی بماند.  
ماده 1433-

در عقد باغباني شرایط خاص صحت عقد دهقاني رعایت میشود .

ماده 1434-

عقد باغباني براي مدتیکه عرفا معمول باشد صحت دارد . هرگاه عقد بدون قید مدت باشد به اولین ثمره حاصل همان سال حمل میشود.

ماده 1435-

هرگاه مدت باغباني طوري تعیین شود که از ظهور ثمر کمتر باشد . عقد صحیح پنداشته نمیشود.

ماده 1436-

هرگاه براي باغباني مدتي تعیین شود که در آن احتمال ظهور وعدم ظهور ثمر هر دو متصور باشد عقد موقوف دانسته میشود . به نحویکه اگر میوه در وقت معین طوري ظاهر شود که مشابه آن در معاملات طرف علاقه قرار گیرد باغباني صحیح بوده ثمر مطابق موافقه قبلي تقسیم میشود اگر ثمر در وقت معین ظهور نکند عقد فاسد بوده باغبان مستحق اجرت مثل عمل خویش شناخته میشود در حالیکه ثمر اصلاً ظاهر نشود هیچیک از طرفین بالاي همدیگر حقی ندارند.

ماده 1437-

کارهاي لازمي قبل از ظهور ثمر مانند آبياري پيوند القاح وحفاظت بر باغبان وکار هائیکه بعد از ظهور ثمر ضروري پنداشته میشود مانند چیدن ثمر امثال آن بر طرفین عقد لازم مي باشد . مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1438-

(1) باغبان نمي تواند بدون اجازه مالک درخت را به شخص دیگری به باغباني بدهد در صورت تخلف ثمر بمالک تعلق گرفته باغبان دوم مستحق اجرت مثل باغبان اول گردیده وباعبان اول مستحق اجرت شناخته نمي شود.  
(2) باغبان نمي تواند بدون اجازه مالک اشجار تحت پرورش خود را قطع نماید ويا در باغ نهال غرس کند.  
(3) کشت نمودن زمین باغ بدون اجازه مالک جواز ندارد در صورت موافقه به زرع احکام مربوط به عقد دهقاني ويا عقد اجاره زمین هاي زراعتي در مورد رعایت میگردد.

ماده 1439-

هرگاه درخت در حالیکه ثمر آن ظاهر گردیده باستحقاق برده شود مالک درخت بپرداخت اجرت مثل براي باغبان مکلف مي گردد . در صورتیکه درخت قبل از ظهور ثمر به استحقاق برده شود باغبان مستحق بهیچ چیزی شناخته نمیشود.

ماده 1440-

هرگاه باغبان اجراء عمل عاجز گردد یا از ظهور ثمر مطمئن نباشد، فسخ عقد باغباني جواز دارد.

ماده 1441-

هرگاه مدت باغباني منقضی شود، عقد منتهی میگردد . اگر بالاي درخت ثمری باشد که قابلیت استفاده در آن ظاهر نباشد، باغبان مخیر است که بدون اجرت الي زمان رسیدن ثمر بعمل خود ادامه دهد یا عمل را ترک کند . همچنان مالک درخت مخیر است که ثمر نارسیده را عیناً طبق شروط موافقه شده تقسیم نماید یا برای باغبان قیمت حصه مستحقه اش را از آن اعطاء ویا مصارف لازمه را الي رسیدن ثمر بعهده گرفته بعداً با آنچه مصرف نموده بر حصه باغبان از ثمر رسیده رجوع کند.

ماده 1442-

(1) هرگاه مالک زمین هنگام که ثمر تازه ظهور کرده وفات نماید، باغبان کمافی السابق بکار خود ادامه میدهد. گرچه ورثه مالک، رضائیت نداشته باشند.

(2) در صورتیکه باغبان ترک عمل را اراده نماید باجراء عمل مجبور ساخته نمیشود، ورثه مالک زمین از اختیارات سه گانه مندرج ماده (1441) این قانون استفاده نموده می توانند.

ماده 1443-

هرگاه مالک زمین و باغبان هر دو در حال که ثمر تازه ظهور کرده وفات نمایند، ورثه باغبان بین دوام بعمل الی زمانی که قابلیت استفاده ثمر ظاهر گردد و ترک آن مخیرند.

درین حالت ورثه مالک زمین از اختیارات مندرج ماده (1441) (این قانون استفاده نموده می توانند).

ماده 1444 -

هرگاه احکام این قانون با احکام قانون خاص مغایرت داشته باشد، احکام قانون خاص تطبیق میشود.

مبحث چهارم- اجاره وقف

ماده 1445-

ناظر وقف، ولایت اجاره وقف را دارا بوده و موقوف علیه، این ولایت را ندارند. مگر اینکه از جانب وقف کننده متولی باشد یا از جانب شخصیکه ولایت اجاره را دارد، مانند قاضی یا ناظر او اجازه داده شده باشد.

ماده 1446-

ولایت قبض اجرت مختص به ناظر بوده نه به موقوف علیه، مگر اینکه ناظر بوی اجازه قبض اجرت را داده باشد.

ماده 1447-

شرطیکه راجع بوقف کننده وضع گردیده رعایت میگردد و متولی نمیتواند مدتی را تغییر دهد که وقف کننده برای اجاره وقف تعیین کرده است.

ماده 1448-

هرگاه مدت اجاره از طرف وقف کننده تعیین نشده باشد، مدت اجاره در خانه و دوکان یکسال و در زمین سه سال تعیین میگردد. مگر اینکه در مورد خانه و دوکان زیادت مدت، و در مورد زمین تنقیض مدت مصلحت دیده شود.

ماده 1449-

(1) باستثنای حالت ضروری اجاره خانه یا زمین موقوفه برای مدت طولانی یا عقود پیهم جواز ندارد.

(2) اگر ناظر بحکم ضرورت جهت آبادی مال موقوفه مجبور گردد، می تواند با اجازه محکمه مدت اجاره را متجاوز از حدود مصرحه ماده (1448) این قانون تعیین نماید.

مشروط بر اینکه از مدت عادی عمر انسان بیشتر نباشد.

ماده 1450-

ناظر نمیتواند وقف را برای شخص خود به اجاره بگیرد، گرچه به اجر مثل باشد.

ماده 1451-

اجاره به کمتر از اجر مثل جواز ندارد. مگر به تفاوت ناچیز، گرچه اجاره دهنده یگانه شخص مستحق باشد که ولایت تصرف در وقف را داشته باشد.

ماده 1452-

(1) معیار در اجازه وقف، اجر مثل زمانی است که در آن عقد اجاره منعقد گردیده است تغییرات بعدی در آن تاثیر ندارد.

(2) در صورتیکه وقف از طرف ناظر به غبن فاحش با اجاره داده شده باشد، اجاره گیرنده مکلف است اجر مثل را تکمیل نماید، در غیر آن اجاره فسخ میشود.

ماده 1453-

(1) هرگاه بناء وقفی به اعمار ضرورت داشته و اجاره گیرنده به اجازه ناظر از مال خود به آن اقدام کند، در صورتیکه اکثر منافع عمارت به وقف عاید باشد، اجاره گیرنده می تواند تادیه مصارف مذکور را از حاصل وقف از ناظر مطالبه نماید گرچه رجوع اجاره گیرنده قبلاً شرط نشده باشد.

(2) اگر اکثر منافع عمارت به اجاره گیرنده عاید باشد، بدون وجود شرط قبلی بر ناظر رجوع کرده نمی تواند. هرگاه اجاره گیرنده یا مستحق بدون اجازه ناظر با اعمار بنائی از مواد مخرب و به وقف بپردازد و بناء طوری ساخته شده باشد که اگر منهدم گردد بدون مواد تخریب شده قیمت دیگری از آن باقی نماند، بناء جز وقف شمرده شده اجازه گیرنده حق رجوع را ندارد.

ماده 1454-

هرگاه اجاره گیرنده علایم وقف را تغییر دهد، طوری که آنرا تماماً یا قسمی تخریب نموده مجدداً به اعمار آن به شکل دیگری

بپردازد، در صورتیکه تغییر وارده بنفع وقف باشد، بناء بحال خود باقي مانده اجاره گیرنده متبرع پنداشته شده ، مستحق اجر مثل مي گردد. و در صورتیکه تغییر وارده بنفع وقف نباشد، به تخریب بناء و اعاده آن به شکلي اولي امر مي گردد.

ماده 1455-

احکام عقد اجاره بر اجازه وقف تطبيق ميگردد، مگر اینکه با احکام مندرج این مبحث متناقض باشد.

## فصل دوم

### عاريت

#### قسمت اول

#### احکام عمومي

ماده 1456-

عاريت، عبارت است از تعهد عاريت دهنده به تسليم منفعت عين بعاريت گیرنده بدون عوض، براي مدت معين يا غرض معين، به این شرط که بعد از استعمال آنرا اعاده نمايد.

ماده 1457-

شرط صحت عاريت این است که قابليت استفاده از شي عاريت داده شده باقاي عين آن ممکن باشد.

ماده 1458-

عين عاريت داده شده از ملکيت عاريت دهنده خارج نمي گردد.

#### قسمت دوم

#### وجايب عاريت دهنده

ماده 1459-

عاريت دهنده مکلف است، عين عاريت داده شده را بهمان حالت هنگام عقد به عاريت گیرنده تسليم و آنرا در طول مدت عاريت به اختيار وي بگذارد.

ماده 1460-

عاريت دهنده مکلف است، مصارفي را که عاريت گیرنده جهت نجات عين عاريت داده شده از هلاک و ضياع نموده است، تاديه نمايد.

ماده 1461-

(1) عاريت دهنده از استحقاق برده شدن شي عاريت داده شده، ضامن نمي باشد. مگر اینکه سبب استحقاق را عمداً مخفي نموده يابه اساس موافقه خاصي تضمين راقبول نموده باشد.

(2) عاريت دهنده ضامن عيوب مخفي نمي باشد، مگر اینکه عيب را عمداً گرده ياسلامت شي را تضمين نموده باشد.

#### قسمت سوم

#### التزامات عاريت گیرنده

ماده 1462-

عاريت گیرنده مکلف است، بحفاظت وصيانت شي عاريت داده شده چنان توجه نمايد که بر مال خود مي نمايد.

ماده 1463-

هرگاه عاريت دهنده نوع، وقت يا مکان استعمال عين عاريت داده شده را مقيد سازد، عاريت گیرنده نمي تواند شي عاريت داده شده را در غير وقت و مکان معين استعمال نمايد. همچنان از نوع استعمالي که به آن اجازه داده شده مخالفت کرده نميتواند و از اندازه که اجاره داده شده اضافه تر تجاوز کرده نميتواند. بلکه به اندازه استعمال مماثل آنچه که استعمال آن مقيد شده يابه کمتر از آن اقدام کرده مي تواند.

ماده 1464-

هرگاه استفاده از عين عاريت مقيد بزمان، مکان و نوع استعمال نباشد. عاريت گیرنده مي تواند از آن در هر وقت و هر مکان بهر نوعي که خواسته باشد طوري عادي استفاده نمايد. اگر با اثر تجاوز عاريت گیرنده عين از بين برود ضامن آن مي باشد.

ماده 1465-

(1) هرگاه عاريت دهنده بصورت مطلق به عاريت گیرنده اجازه استفاده بدهد و شخص استفاده کننده را تعيين نکند، عاريت گیرنده مي تواند شخصاً از عين عاريت استفاده نموده يا آنرا به شخص ديگري بعاريت بدهد، اعم از اینکه تغيير استعمال کننده در عين عاريت موثر باشد يانه.

این حکم در صورتیست که عاريت گیرنده شخصاً عين را مورد استفاده قرار نداده و عين عاريت داد شده از اشياي باشد که تغيير استعمال کننده در آن تاثير داشته باشد.

- در غیر آن عاریت دادن عین به شخص دیگر جواز ندارد.
- (2) اگر شخص استفاده کننده از طرف عاریت دهنده تعیین شده باشد، عاریت گیرنده بر عایت قید شخص مذکور مکلف بوده، در صورت تخلف عاریت گیرنده ضمان از بین رفتن عین عاریت می باشد
- ماده 1466-
- هرگاه عاریت دهنده از عاریت دادن عین، به شخص دیگر، عاریت گیرنده را منع نموده باشد و عاریت گیرنده آنرا بشخص دیگری به عاریت بدهد، ضامن از بین رفتن آن می باشد.
- ماده 1467-
- عاریت گیرنده در تمامی احوالیکه از عاریت دادن عین به شخص دیگر منع گردیده، نمی تواند عین عاریت را به شخص دیگری به امانت بدهد اگر عاریت گیرنده آنرا نزد شخص، دیگری به ودیعت بگذارد و عین عاریت نزد این شخص از بین برود، عاریت گیرنده ضامن آن می باشد.
- ماده 1468-
- در تمامی حالاتیکه عاریت گیرنده صلاحیت عاریت دادن عین را به شخص دیگر دارا باشد، می تواند عین مذکور را به شخص دیگری بامانت بدهد. در این صورت اگر عین بدون تجاوز و دیعت گیرنده از بین برود، عاریت گیرنده ضامن شناخته نمی شود.
- ماده 1469-
- عاریت گیرنده نمی تواند عین عاریت را به اجاره یا رهن بدهد. مگر اینکه آنرا به اجازه عاریت دهنده به منظور دادن رهن به عاریت گرفته باشد.
- ماده 1470-
- (1) هرگاه عاریت گیرنده عین عاریت را بدون اجازه عاریت دهنده با اجازه داده و عین مذکور نزد اجاره گیرنده از بین برود، عاریت دهنده می تواند ضمان عین عاریت را از هر یک عاریت گیرنده یا اجازه گیرنده، مطالبه نماید. در صورت مطالبه از اجاره گیرنده می تواند به عاریت گیرنده رجوع نماید. مشروط بر اینکه هنگام عقد اجاره از عاریت بودن عین در نزد او آگاه نباشد.
- (2) هرگاه عین بدون اجازه عاریت دهنده برهن داده شود و نزد رهن گیرنده از بین رود در صورت مطالبه ضمان از عاریت گیرنده، رهن بین رهن دهنده و رهن گیرنده انجام یافته تلقی میشود.
- ماده 1471-
- عاریت گیرنده در مال عاریت که بدون تجاوز از بین رود ضامن نمی باشد و شرط ضمان در عاریت باطل شناخته میشود.
- اگر عاریت گیرنده، در حفاظت عین عاریت قصور یا اهمال نماید، ضامن می باشد.
- ماده 1472-
- هرگاه در اثر استعمال عادی و مطابق عرف عین عاریت طوری معیوب شود که موجب تنزیل قیمت آن گردد، عاریت گیرنده ضامن این تنقیص قیمت نمی باشد و در صورت استعمال غیر عادی ضامن شناخته میشود.
- ماده 1473-
- هرگاه عاریت گیرنده به نحوی از انحابه جلوگیری از تلف شدن عین عاریت قادر باشد و از آن جلوگیری نکند، پرداخت ضمان مکلف می گردد. همچنان اگر در رفع دست غاصب آن تقصیر نماید، ضامن شناخته میشود.
- ماده 1474-
- تکالیف مالی و مصارف حفاظت عادی و رد عین عاریت بدوش عاریت گیرنده میباشد.
- ماده 1475-
- (1) عاریت گیرنده مکلف است در ختم عاریت عین را به همان حالت سابقه رد نماید. این حکم مسئولیت از بین رفتن یا نقصان عین عاریت را اخلال نمی کند.
- (2) رد عین در محلی صورت میگیرد که عاریت گیرنده آنرا تسلیم شده، مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.
- ماده 1476-
- هرگاه عاریت گیرنده عین را بعد از انقضای میعاد عاریت در تصرف خود نگاه داشته یا در محل موافقه شده تسلیم ندهد در صورت از بین رفتن آن ضامن شناخته میشود.

(1) عاریت بانقضای مدت موافقه شده منتهی می گردد. اگر مدت تعیین نشده باشد بابرآورده شدن منظوری که برای آن عاریت صورت گرفته خاتمه می یابد. در صورت عدم تحدید مدت، عاریت دهنده میتواند، هر وقت انتهای عاریت رامطالبه نماید.

(2) عاریت گیرنده می تواند قبل از انتهای عاریت عین را رد نماید.  
امادر صورتیکه رد عین به ضرر عاریت دهنده باشد به قبول آن مجبور گردانیده نمی شود.  
ماده 1478-

عاریت دهنده در احوال آتی می تواند انتهای عاریت را بدون قید مطالبه کند:  
1- در حال احتیاج غیر مترقبه به عین عاریت.  
2- در حال سوء استعمال عین از جانب عاریت گیرنده یا قصور وی در حفاظت آن.  
3- در حال افلاس عاریت گیرنده بعد از انعقاد عقد عاریت یا قبل از آن، مشروط بر اینکه عاریت دهنده هنگام عقد از آن مطلع نبوده بعداً اطلاع حاصل کند.  
ماده 1479-

عقد عاریت بوفات عاریت گیرنده منتهی شده به ورثه وی انتقال نمیکند.  
ماده 1480-  
هرگاه عاریت گیرنده وفات نموده و عین عاریت در متروکه متوفی موجود نباشد بحیث دین واجب الادا از ترکه شناخته میشود.

باب سوم

عقود کار

فصل اول

مقاوله، استصناع و تعهدات

موافق عامه

قسمت اول

مقاوله

مبحث اول- احکام عمومی

ماده 1481-

مقاوله، عقدیست که بموجب آن یکی از طرفین ساختن چیزی یا اجرای عملی را بصورت موقت یا غیر موقت برای طرف دیگر بمقابل اجرت تعهد نماید.

ماده 1482-

مقاوله کار و ساختن اشیای مخالف قانون و نظام عامه اعتبار ندارد.

ماده 1483-

(1) متعهد می تواند تنها اجرای عمل را تعهد نماید و موادیکه در اجراء عمل بکار برده میشود یا از آن استفاده بعمل می آید، بدوش صاحب کار گذاشته میشود.

(2) تعهد اجرای عمل و تهیه مواد هر دو از طرف متعهد جواز دارد.

مبحث دوم- وجایب مقاوله کننده

ماده 1484-

هرگاه مقاوله کننده به تهیه تمام یا بعضی مواد کار تعهد نماید از کیفیت آن مسئول بوده و در برابر صاحب کار از آن ضامن می باشد.

ماده 1485-

(1) هرگاه مواد از جانب صاحب کار تهیه گردد متعهد به دقت در استعمال مواد و بکار بردن اصول فنی در آن مکلف می باشد همچنان بحساب دهی مواد مصرف شده ورد مواد باقی مانده به صاحب کار مکلف شناخته میشود.

(2) در صورتیکه بعضی از مواد نسبت اهماً یا نقص در کفایت فنی متعهد غیر قابل استفاده شود، متعهد بر دقیمت آن به صاحب کار مکلف می گردد.

ماده 1486-

متعهد مکلف است افزای اضافی را که اجرای عمل ایجاب نماید به مصرف خود تهیه کند، مگر اینکه عرف حرفه‌ای یا موافقه طرفین مخالف آن باشد.

ماده 1487-

تزیید اجرت موافقه شده از طرف متعهد و تنقیص آن از جانب صاحب کار بعد از عقد مقاوله جواز ندارد، مگر اینکه قانون یا موافقه بخلاف آن صراحت داشته باشد.

ماده 1488-

هرگاه ظاهر شود که متعهد بصورت ناقص یا مخالف عقد عمل را انجام میدهد، صاحب کار می‌تواند با اخطار دهد که در ظرف مدت معین از طرز العمل خود منصرف نگردد صاحب کار می‌تواند عقد را فسخ یا اتمام کار را به مصرف متعهد اول به شخص دیگری بسپارد.

ماده 1489-

متعهد نمی‌تواند قبل از اتمام کار و تسلیم آن به صاحب کار اجرت موافقه شده را مطالبه نماید اما صاحب کار می‌تواند قسمتی از اجرت را بطوری پیشگی تادیه یا چنان موافقه نماید که اجرت را متناسب با انجام کار می‌پردازد، بشرطیکه به اتمام کار باقی مانده مجبور ساخته شود، در غیر آن صاحب کار بصرف متعهد آنرا تکمیل مینماید.

ماده 1490-

انجیر ساختمانی و مقاوله کننده بطوری متضامن تا مدت ده سال مسئول انهدام، شکست و نشست کلی یا جزئی عمارات ساخته شده یا ملحقات ثابت دیگری که اعمار نموده اند میباشند گرچه انهدام، شکست و نشست ناشی از عیب در خود زمین باشد یا صاحب کار به ساختن عمارت معیوب اجازه داده باشد. مگر اینکه اصلاً عاقد آن بقای عمارت را کمتر از مدت ده سال اراده داشته باشند.

ماده 1491-

(1) عیوبیکه پختگی، مقاومت و سلامت بناء را تهدید نماید تابع ضمان مندرج ماده (1490) این قانون می‌باشد.

(2) مدت ده سال مندرج ماده (1490) این قانون از تاریخ تسلیم دادن کار آغاز میگردد.

(3) حکم این ماده در مورد متعهدیکه بر متعهدثانی (متعهد باطنی) حق رجوع دارد، تطبیق نمی‌گردد.

ماده 1492-

مهندس طرح پلان و نقشه که بر اجرای کار نظارت نداشته باشد، تنها از عیب پلان و نقشه مسئول میباشد.

ماده 1493-

هر شرطیکه مانع ضمان مهندس انجیر ساختمانی و مقاوله کننده گردد، باطل است.

ماده 1494-

دعوی ضمان در احوال مندرج مواد (1490-1491-1492) این قانون بعد از انقضای مدت یکسال از تاریخ حدوث انهدام، شکست و نشست یا کشف عیب ساقط میگردد.

مبحث سوم- وجائب صاحب کار

ماده 1495-

هرگاه جبران خساره ناشی از انهدام، شکست و نشست کلی یا جزئی عمارت از طرف شرکت بیمه ساختمانی پرداخته شده باشد. صاحب عمارت نمی‌تواند آنرا از انجیر ساختمانی مقاوله کننده و یا مهندس مطالبه نمایند.

ماده 1496-

صاحب کار مکلف است بمجرد اتمام کار آنرا مطابق عرف جاری تسلیم شود در غیر آن متعهد می‌تواند به تسلیمی آن در خلال مدت معین باو اخطار رسمی بدهد. در صورت انقضای مدت مذکور اگر صاحب کار آنرا تسلیم نشود، تسلیم شده تلقی میشود.

ماده 1497-

صاحب کار مکلف است اجرت را که شرط گذاشته هنگام تسلیمی بپردازد. مگر اینکه عرف یا موافقه به خلاف آن حکم نموده باشد.

ماده 1498-

(1) هرگاه در اثنای اجراء کار تجاوز از حدود موافقه دیده شود متعهد مکلف است مقدار تکالیف زاید را به اطلاع صاحب کار برساند در غیر آن حق مطالبه او در مصارف تجاوز از قیمت موافقه شده ساقط میگردد.

(2) در صورت تجاوز بزرگ، صاحب کار میتواند عقد را با تادیه قیمت آنچه متعهد مطابق عقد اتمام نموده فسخ نماید.

ماده 1499-

(1) هرگاه عقده اجرت بالمقطع تمام شده باشد متعهد نمی تواند زیاداجرت را مطالبه کند گرچه درپلان کار متعهد، تعدیلی رخ داده باشد، مگر اینکه تعدیل از اثر تصمیم صاحب کار صورت گرفته باشد.

(2) متعهد نمی تواند بموجب بلند رفتن نرخ در اجرت، زیادت اجرت را مطالبه نماید. مگر در صورتیکه چنان حوادث استثنائی عمومی رخ دهد که هنگام عقد پیشبینی شده نمی توانست وبه اثر آن معیار یک سنجش مالی عقد مقوله به آن استوار است، دیگری گون شود درین صورت محکمه میتواند به زیادت اجرت یافسخ عقد حکم نماید، مگر اینکه طرفین طوری دیگری موافقه نموده باشند.

ماده 1500-

هرگاه اجرت تعیین نشده باشد، مصارف کار انجام شده توسط اهل خبره تعیین می گردد.

ماده 1501-

هرگاه مهندس، نقشه یا اندازه گیری ها را با تمام رسانیده یا اداره تعمیر رابه آمر صاحب آن بمقابل اجرت معینه بعهده گیرد، مستحق اجرت مذکور شناخته میشود.

ماده 1502-

هرگاه صاحب کار اجرت مهندس را تعیین نکرده باشد، مستحق اجرت مثل که مطابق عرف ومدتیکه کار او در بر گرفته تعیین میگردد.

مبحث چهارم متعهد ثانی

ماده 1503-

(1) متعهد میتواند در حالیکه طبیعت کار یا صراحت عقد مانع نگردد، شخص دیگری رابه اجرای تمامی یا قسمی از کار مکلف گرداند. بهر صورت متعهد در برابر صاحب کار، از کار متعهد ثانی مسئول میباشد.

(2) متعهد ثانی در برابر متعهد اول مسئول شناخته میشود.

مبحث پنجم- انجام قرارداد

ماده 1504-

عقد مقوله بانجام کار تعهد شده وتسلیم آن مطابق توافق جانبین واحکام قانون منقضي می گردد.

ماده 1505-

صاحب کار میتواند هر وقتی خواسته باشد، عقد را خاتمه داده اجراء کار را متوقف سازد، مشروط بر اینکه مصارف متعهد، اجرت کار انجام شده ومقادی را که بانجام کار میسر میگردد، جبران نماید. محکمه در صورت ایجاب شرایط می تواند تعویض را تخفیف دهد.

ماده 1506-

هرگاه انجام کار تعهد شده مستحیل گردد، عقد مقوله منقضي میگردد.

ماده 1507-

(1) هرگاه انجام شی بنابر اسباب غیر مترقبه قبل از تسلیم آن به صاحب کار از بین رود، متعهد نمی تواند اجرت کار ومصارف را مطالبه نماید. مگر اینکه به صاحب کار راجع به تسلیم شدن آن قبلا اطلاع کتبی داده باشد. خساره از بین رفتن مواد، بر تهیه کننده است.

(2) اگر از بین رفتن یا نقصان شی به اثر خطای صاحب کار یا به اثر عیب موادی باشد که صاحب کار آنرا تهیه نموده، متعهد مستحق اجوره وعندالایجاب مستحق تعویض می گردد.

ماده 1508-

هرگاه اعتماد شخصی متعهد در عقد مقوله محل اعتبار باشد، عقد به مرگ متعهد منقضي می گردد. در غیر آن عقد بحال خود باقی میماند. مگر اینکه در ورثه متعهد راجع به حسن اجراء کار تضمینات کافی موجود نباشد.

ماده 1509-

(1) هرگاه عقد مقوله به مرگ متعهد منقضي گردد. صاحب کار بتأدیه قیمت کار انجام شده ومصارفیکه برای اجرای قسمت ناتکمیل صورت گرفته، مکلف می گردد. این مکلفیت به اندازه نفع است که از کار ومصارف مذکور به صاحب کار عاید میشود، در برابر آن صاحب کار میتواند مواد تهیه شده را بمقابل تعویض عادلانه مطالبه نماید.

(2) حکم فقره فوق این ماده در مورد متعهد یکه با اجرای کار اقدام کرده مگر بنابر اسباب خارج از اراده او از اتمام آن عاجز گردیده نیز تطبیق میشود.

قسمت دوم

استصناع- فرمایش ساختن شي

ماده 1510-

استصناع، مقاوله ساختن شي معين است در برابر قيمت مشخص به نحو يکيه مقاوله بر عين شي وارد باشد نه بر کار صنعت گر.

ماده 1511-

در مقاوله استصناع بيان جنس، نوع، مقدار و وصف شي مطلوب شرط مي باشد.

ماده 1512-

در مقاوله استصناع پرداخت قيمت شي مورد نظر طور معجل حتمي دانسته نميشود.

ماده 1513-

(1) مقاوله کنندگان نمي توانند در صورتيکه مقاوله استصناع انعقاد يافته باشد از تعهدات خود منصرف گردند، مگر اينکه موافقه بين طرفين طور ديگر صورت گرفته باشد.

(2) اگر صنعت گر تعهد خود را مطابق به شرايط مقاوله انجام نداده باشد، فرمایش دهنده به قبولي شي ساخته شده مکلف نبوده، ميتواند جبران خساره عايده را از صنعت گر مطالبه کند.

(3) هرگاه فرمایش دهنده از قبولي و تسليم شدن شي فرمایش داده شده خود بدون سبب و دلايل معقول اباورزد، به تسليم گيري آن مکلف ميگردد. در غير آن صنعتگر مي تواند جبران خساره اي را که به سبب تأخير تسليمي يا عدم اي فاي تعهد فرمایش دهنده به وي عايد گرديده، از فرمایش دهنده مطالبه نمايد.

ماده 1514-

(1) صنعت گر مکلف است شي فرمایش داده شده را طوري بسازد که حايض وصف تضمين شده بوده و استفاده مطلوب از آن شده بتواند. همچنان شي مذکور بايد عاري از عيبي باشد که ارزش را تنزير دهد.

(2) اگر شي فرمایش داده شده اوصاف و شرايط موافقه شده را حايض نباشد، فرمایش دهنده ميتواند رفع عيب را مطالبه کند.

(3) اگر صنعتگر در رفع عيب تأخير ورزد. فرمایش دهنده مي تواند عيب را رفع نموده مصارف را از صنعتگر مطالبه نمايد.

ماده 1515-

فرمایش دهنده براي رفع عيب مندرج ماده (1514) اين قانون مدت مناسبی را تعيين ميکند تا توضيح اينکه اگر در موعد معين عيب عايده رفع نگردد، شي را مسترد مي دارد. بعد از گذشت مهلت معينه فرمایش دهنده ميتواند از مقاوله رجوع نموده و يا تنزير قيمت را متناسباً مطالبه کند.

ماده 1516-

اگر فرمایش دهنده شي فرمایش داده شده را در حاليکه عيب داشته باشد فهميده تسليم شود، حق رجوع را بر صنعتگر ندارد. مگر اينکه خيار عيب را بخود شرط گذاشته باشد.

ماده 1517-

(1) قيمت شي فرمایش داده شده در وقت تسليم شدن قابل تاديه مي باشد، مگر اينکه موافقه طوري ديگري صورت گرفته باشد.

(2) اگر شي فرمایش داده شده جزو قابل تسليمي باشد، قيمت آن در برابر تسليمي هر جز قابل تاديه مي باشد.

ماده 1518-

(1) اگر شي ساخته شده قبل از تسليمي آن به فرمایش دهنده تلف شود، صنعتگر ضامن آن شناخته ميشود.

(2) اگر شي مذکور در زماني تلف گردد که مدت معينه ختم شده، و صنعتگر بفرمایش دهنده اخطار داده تاشي ساخته شده را تسليم شود، و او بدون موجب، تأخير بعمل آورده باشد، صنعتگر مسئول شناخته نميشود، مگر اينکه اتلاف به سبب قصور صنعتگر و يا اجيران وي صورت گرفته باشد.

ماده 1519-

اگر صنعتگر شي ساخته شده را به اساس مطالبه فرمایش دهنده به محل ديگري غير از محل صنعت خود مي فرستد، درين حالت احکام متعلق به فروش رعايت ميگردد.

ماده 1520-

صنعتگر براي طلب خود از لحاظ مقاوله حق حبس را بالاي شي ايکه ساخته و در تصرف دارد، حايض مي باشد.

ماده 1421-

(1) فرمایش دهنده و ورثه وي مي توانند فسخ عقد را مطالبه نمايد، گرچه صنعتگر به ساختن شي فرمایش داده شده شروع نموده باشد. مشروط بر اينکه براي صنعتگر اجرت کار کرد گي، قيمت مواد مصرف شده و خساره مواد تهيه شده را بپردازند، مگر اينکه موافقه طور ديگري صورت گرفته باشد.

(2) محکمه می تواند مقدار جبران خساره را مطابق به ایجابات و حالات و کوائف تنزیل دهد.  
ماده 1522-

(1) فرمایش دهنده می تواند در حالات آتی بعد از اخطار به صنعتگر مقاوله را فسخ و در صورت متضرر شدن مطالبه جبران خساره نماید.

1- در حالتیکه صنعتگر بدون عذر موجه در خلال مدت معقول به اجرای تعهد خود شروع نکند.  
2- در حالتیکه صنعتگر در خلال مدت معینه به تسلیم دهی شی فرمایش داده شده تأخیر بعمل آورد.  
(2) اگر تأخیر و عدم اجرای تعهد از جانب صنعتگر ناشی از خطاء و یا امری باشد که به فرمایش دهنده مربوط باشد و با وجود مطالبه صریح و کتبی صنعتگر به ایفای آن نپرداخته باشد، صنعتگر می تواند عقد را فسخ و جبران خساره وارده را مطالبه نماید.

ماده 1523-  
هرگاه ایفاء تعهد بعد از شروع به سبب خارج از اراده مقاوله کنندگان منقطع شود، صنعتگر نمی تواند قبض ثمن را مطالبه نماید.  
مگر به تناسب کاری که پیش از انقطاع تعهد تهیه نموده باشد.

ماده 1524-  
کارگران و اجیرانی که در عقد مقاوله استخدام میشوند، حق دعوی مستقیم را در برابر فرمایش دهنده و یا شخصیکه شی فرمایش داده شده به مفاد وی تهیه شده باشد، در حدود مبالغی دارا می باشند که فرمایش دهنده به ادای آن برای صنعتگر مکلف باشد. اشخاص مذکور حق امتیاز را بر مبالغ فوق الذکر بعد از صدور حکم محکمه کسب مینمایند، مقاوله کنندگان دومی از طرف مقاوله کننده اول و سایر اشخاصیکه مواد اولیه را به صنعتگر تهیه می نمایند، حق دعوی مستقیم را علیه فرمایش دهنده ندارند.  
قسمت سوم

تعهدات مرافق عامه

ماده 1525-  
تعهدات مرافق عامه، عقدیست که غرض از آن اداره مرافق عامه دارای صفت انتفاعی بوده، بین حکومت و فرد یا حکومت و شرکت عقد میگردد و بموجب آن استفاده از مرافق عامه برای مدت معین به اختیار متعهد گذاشته میشود.

ماده 1526-  
متعهد مرافق عامه بموجب عقدیکه با معامله داران می بندد، تعهد میکند تا برای طرف مقابل خدمات لازمه را بطور معمول بمقابل اجرتیکه مطابق شروط مصرحه عقد و شروط طبیعت کار و احکام قوانین مربوط ایجاب میدارد، انجام میدهد.

ماده 1527-  
(1) متعهد مرافق عامه، مکلف است مساوات تام را در مورد تادیه اجرت و انجام خدمات بین معامله داران خود تأمین نمایند. در مورد عقودیکه متعهد با معامله داران عقد می نماید، نرخیکه از طرف حکومت تعیین می گردد واجب الرعایت بوده و متعاقبین مخالف آن موافقه کرده نمی توانند. اگر حکومت تعدیل این نرخ را لازم دانسته و منظور نماید، نرخ جدید از تاریخ منظوری تعدیل بدون تأثیر بمقابل مرعی الاجراء می باشد.  
(2) معامله داریکه زیادت از نرخ معینه تادیه نموده باشد، میتواند استرداد آن را مطالبه نماید.  
اگر متعهد کمتر از نرخ معینه اخذ نموده باشد، می تواند تکمیل آن را مطالبه نماید. و هر نوع موافقه دیگر بخلاف این حکم باطل شناخته میشود.

ماده 1528-  
(1) متعهد حمل و نقل اشخاص مکلف است احتیاط لازمه را برای سلامت را کبین اتخاذ نماید. متعهد از آسیبیکه هنگام سوار شدن، نقل و پائین شدن به اشخاص عاید میگردد، مسئول می باشد. مگر اینکه ثابت نماید که آسیب ناشی از سبب خارجی بدون اراده وی بوده است.

(2) رسیدن آسیب به سبب استعمال غیر قانونی بعضی آلات از جانب متعهد، ناشی از سبب خارجی تلقی نمیشود.

فصل دوم

عقد کار

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1529-  
عقد کار، عبارت از عقدیست که بموجب آن یکی از طرفین انجام خدمت به طرف دیگر را تحت رهنمائی وی بمقابل اجرت

معین متعهد می شود.

ماده 1530-

(1) احکام مندرج این فصل در مورد کارگران زراعتی و در مورد مستخدمین منازل تطبیق نگردیده امور مربوط به آن، تابع قوانین خاص و عرف مربوط به آن می باشد.

(2) احکام مندرج این فصل در مورد سایر کارگران و اجیران دولت تاجائیکه با احکام قوانین کار و کارگر و اجیران دولت مغایرت نداشته باشد، تطبیق می گردد.

(3) رخصتی های قانونی، مریضی، سفریه و کرایه، حداقل اجوره اشتراک در فیصدی مفاد عاید و تولید شرائط استخدام، احکام مربوط به تنظیم، تصنیف و تقسیم کار، مویده ها، تقاعد و سایر تأمینات اجتماعی، حقوقی، امتیازات و مکلفیت های کار فرما و کارگر که درین قانون پیشبینی نشده، تابع احکام قانون خاص می باشد.

قسمت دوم

ارکان عقد

ماده 1531-

در عقد کار شکل خاص شرط نمی باشد، مگر اینکه قانون بخلاف آن تصریح نموده باشد.

ماده 1532-

عقد کار برای خدمت معین بامدت معین و غیر معین جواز دارد.

ماده 1533-

هرگاه مدت در عقد معین نباشد، طرفین می توانند هر وقتی خواسته باشند، به فسخ عقد اقدام نمایند. مشروط بر اینکه حداقل دوماه قبل طرف دیگر را اطلاع داده باشد.

ماده 1534-

هرگاه مدت عقد معین باشد، بانقضای مدت خود بخود منتهی می گردد. و در صورت استمرار طرفین بعد از انقضای مدت، برای مدت غیر معین تجدید شده تلقی می گردد.

ماده 1535-

هرگاه مقدار اجرت در عقد تصریح نگردیده باشد، مطابق عرف جاری، اجرت مثل تعیین می گردد. در صورت عدم موحودیت عرف، محکمه آنرا به نحویکه عدالت تأمین گردد، تعیین می نماید.

قسمت سوم

احکام عقد

مبحث اول- وجایب اجیر

ماده 1536-

کارگران بامور آتی مکلف است:

1- اجرای کار بصورت مستقیم و توجه در آن مانند شخص عادی.

2- اجرای اوامر صاحب کار در ساحه کار موافقه شده، مشروط بر اینکه شامل کار های مخالف عقد یا قانون یا آداب عامه نبوده و اجرای آن خطری را بار نیآورد.

ماده 1537-

(1) هرگاه طبیعت کار سپرده شده به کار گرتوری باشد که وی را به اسرار عمده کار واقف گرداند، طرفین میتوانند موافقه نمایند که کارگر بعد از انتهای مدت عقد نمی تواند با کار فرما رقابت نماید و یا در پروژه اشتراک نماید که با کار فرما در رقابت است.

(2) برای صحت این موافقت رعایت شرایط آتی ضروری می باشد:

1- کارگر حین انعقاد عقد به سن رشد رسیده باشد.

2- محدودیت وارده بر کارگراز حیث زمان، مکان و نوعیت کار منحصر به اندازه ضرورت حمایت از مصالح جایز کار فرما باشد.

3- این موافقت به آینده کارگراز ناحیه اقتصادی تأثیری منافی عدالت نداشته باشد.

4- در عقد برای کارگر جبران خساره ناشی از محدودیت متناسب به خساره تعیین شده باشد.

ماده 1538-

هرگاه کارگر در اثناي کار به اختراع موفق شود امتیازات و حقوق اختراع مربوط به شخص کارگر می باشد. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد و یا استخدام کارگراز طرف صاحب کار به منظور اختراع و ابتکار بعمل آمده باشد. بآنها

صاحب کار مکلف است مکافات وپاداش مناسب را مطابق به ایجابات عدالت به کارگرپردازد.

ماده 1539-

هرگاه در صورت تخلف از امتناع، رقابت به شرط جزائی موافقه بعمل آمده و شرط طوری باشد که موجب دوام اجباری وظیفه بیشتر اجیر، از مدت معینه نزد صاحب کار گردد. شرط مذکور باطل پنداشته شده بطلان آن شرط عدم رقابت را نیز از بین می برد.

مبحث دوم- وجایب صاحب کار

ماده 1540-

صاحب کار به امور آتی مکلف است:

1-تادیه اجرت اجیر مطابق احکام این قانون.

2-تهیه وسایل لازم برای تأمین سلامت اجیر و حمایت اواز خطر.

3-اعطاء تصدیق بعد از انتهای عقد که متضمن تاریخ دخول و خروج اجیر به کار، نوع کار، مقدار اجرت و برائت وی از التزامات عقد باشد.

4-اعاده اوراق و تصادیقی که از طرف اجیر بوی تسلیم گردیده.

5-سایر مکلفیت هائیکه در قانون خاص تصریح شده باشد.

ماده 1541-

هرگاه اجیر در میعاد معینه برای انجام وظیفه حاضر گردیده آمادگی خود را با جرای کار اعلام نماید، مگر بنابر اسبابی که به صاحب کار راجع می گردد، با جرای کار پرداخته نتواند، مستحق اجرت همان میعاد شناخته میشود.

ماده 1542-

هرگاه مدت کار در عقد معین بوده و صاحب کار قبل از انقضای مدت بدون موجودیت عذری یا عیب در اجیر که موجب فسخ گردد، عقد را فسخ نماید، بتادیه اجرت تمامی مدت و عندالایجاب به تعویض مکلف میگردد.

ماده 1543-

صاحب کار مکلف است علاوه بر ایفای التزامات مندرج ماده (1540-1541-1542) این قانون بانجام وظایفی پردازد که مطابق قوانین خاص مکلف شناخته شده است.

مبحث سوم - انتهای عقد کار

ماده 1544-

بر رعایت احکام مواد (1533-1534) این قانون عقد کار بانتهای مدت معینه با اتمام کاری که بمنظور آن عقد صورت گرفته منتهی میگردد.

ماده 1545-

هرگاه فسخ عقد ناشی از سوء استعمال حق از جانب یکی از طرفین باشد، طرف دیگر میتواند علاوه بر جبران خساره که از اثر عدم اخطار در مدت معینه مستحق میشود جبران خساره میشود جبران خساره وارده ناشی از فسخ عقد در اثر سوء استعمال حق را نیز مطالبه نماید.

ماده 1546-

هرگاه صاحب کار یا مداخله لازمه مخالف شرایط عقد باعث آن شود که اجیر را به انفصال و ادار سازد و ظاهراً اجیر فسخ کننده تلقی گردد، محکمه می تواند صاحب کار را به تعویض محکوم سازد.

ماده 1547-

محکمه در تعیین مقدار تعویض که از انفصال ناشی از سوء استعمال حق بوجود آمده، عرف جاریه، طبیعت کاری که عقد بر آن صورت گرفته، مدت خدمت اجیر و اندازه ضرر وارده را در نظر می گیرد.

ماده 1548-

در احوال آتی صاحب کار میتواند بدون اخطار قبلی بفسخ عقد اقدام نماید:

1-در حالیکه اجیر شهرت خود را غیر واقعی معرفی نموده یا تصادیق و جواز جعلی ارائه نموده باشد.

2-در حالیکه شخص در دوره نامزدی کار رضایت صاحب کار را حاصل نموده نتواند مشروط بر اینکه انفصال در خلال سه ماه از تاریخ تعیین وی صورت گیرد.

3-در حال وقوع عمل عمدی یا تقصیری از جانب اجیر به مقصد رسانیدن خساره مادی به صاحب کار، مشروط بر اینکه اطلاع موضوع در خلال مدت (24) ساعت از تاریخ وقوع آن به شخص باصلاحیت قانونی داده شده و اتهام در نتیجه تحقیق ثابت گردد.

4-در حال غیر حاضری متجاوز از (15) روز در یکسال یا یک هفته بصورت متوالی بدون عذر معقول.

- 5- در حال عدم ایفای وجایب مرتب بر عقد از طرف اجیر.
- 6- در حال ثبوت افشای اسرار صنعتی یا تجارتی مربوط بدستگاه کار از طرف اجیر.
- 7- در حال محکومیت اجیر بجنایت یا جنحه منافی شرف امانت داری و اخلاق.
- 8- در حال اثبات ارتکاب جرم مخالف آداب عامه بر اجیر در دستگاه کار هنگام اجرای کار.
- 9- در حال تجاوز اجیر علیه رئیس یا یکی از اعضای هیئت مدیره در اثباتی کار یا به سبب آن.
- ماده 1549-
- (1) در احوال آتی اجیر میتواند بدون اخطار قبلی عقد را فسخ و کار را ترک دهد:
- 1- در حالیکه صاحب کار هنگام عقد علیه وی از غش کار گرفته باشد، مشروط بر اینکه زیاده از سی روز از تاریخ شمول وی بکار نگذشته باشد.
- 2- در حالیکه صاحب کار بانجام وجایب خود که مطابق احکام قانون و عقد مکلف گردیده نپردازد.
- 3- در حالیکه صاحب کار در برابر اجیر یا یکی از فرادعالیه، وی مرتکب فعل مخالف آداب عامه شود.
- 4- در حالیکه صاحب کار یا نماینده وی با ضرب علیه اجیر تجاوز نماید.
- 5- در حالیکه خطر بزرگ سلامت یا صحت اجیر را تهدید نماید. مشروط بر اینکه صاحب کار با وجود علم از آن باتخاذ تدابیر لازم نپردازد.
- (2) در صورتیکه اجیر بنا بر یکی از اسباب مندرج فقره فوق کار را ترک دهد، مستحق تعویض شناخته میشود.
- ماده 1550-
- هرگاه تجارتخانه یا تأسیسات فروخته شود، یا به نسبت الحاق یا مزج آن به تأسیسات دیگر تعدیلی در آن رخ دهد، تمامی عقد کار که در زمان بیع یا تعدیل مرعی بوده بین صاحب کار جدید و اجیر بحال نفاذ خود باقی می ماند. صاحب کار جدید و صاحب کار سابقه بصورت تضامن مسئول پرداخت اجرت و حقوق تعویض میباشند.
- ماده 1551-
- عقد کار بوفات صاحب کار فسخ نمیگردد مگر اینکه در عقد قرارداد شخصیت وی رعایت شده باشد، اما بوفات اجیر عقد فسخ میگرد.
- ماده 1552-
- هرگاه باثروفات اجیر یا مریمی طولانی یا سبب مجبره دیگری که مانع دوام کار اجیر گردد، عقد فسخ شود، صاحب کار مکلف است به اجیر و در حال وفات اجیر به زوجه یا فرعی او تعویضی را بپردازد که معادل خساره حالت انفصال بدون اخطار باشد، مقدار خساره توسط قوانین خاص و یا موافقت نامه تعیین میشود.
- ماده 1553-
- دعوی ناشی از عقد کار بعد از انقضای یکسال از تاریخ انتهای عقد شنیده نمی شود، مگر اینکه دعوی متعلق به حق الزحمه اشتراک در مفاد و فیصدی معین از قیمت فروشات باشد. در این صورت مرور زمان یکسال از تاریخی آغاز میگردد که صاحب کار توضیحات مربوط باستحقاق اجیر را مطابق به آخرین صورت حساب بوی تسلیم نماید.
- فصل سوم وکالت
- قسمت اول
- احکام عمومی
- ماده 1554-
- وکالت، عقدیست که بموجب آن موکل شخص دیگری را در تصرفات قانونی و معلوم قایم مقام خود میسازد.
- ماده 1555-
- برای صحت وکالت شرط است که موکل شخصاً در مورد آنچه وکیل می گیرد، صلاحیت تصرفات قانونی را دارا بوده و وکیل هم کسی باشد که معنی عقد را بداند.
- ماده 1556-
- علم وکیل بوکالت شرط میباشد، در صورتیکه وکیل بعد از آگاهی بوکالت آنرا رد نماید، وکالت رد گردیده پس از آن تصرف وکیل صحت ندارد.
- ماده 1557-
- وکیل گرفتن بصورت مطلق، مقید، معلق به شرط یا موکول به آینده صحیح است.
- ماده 1558-
- اجازه و امر حکم وکیل گرفتن را داشته و فرستادن در حکم وکیل گرفتن نیست. اجازه بعدی حکم وکالت سابقه را دارد.

ماده 1559-

هر عقدی را که مؤکل میتواند مستقیماً انجام دهد، انجام آن توسط وکیل نیز جواز دارد.

ماده 1560-

(1) وکالتی که به الفاظ عام طور مطلق ذکر گردیده و در آن هیچگونه تخصیص به نوعیت عمل قانونی نه آمده باشد، وکیل صفت وکالت را صرف در اعمال اداره کسب میکند.

(2) اجاره دادن مال مؤکل، مشروط بر اینکه مدت آن از سه سال تجاوز نکند در کارهای مربوط به حفظ و نگهداشت اموال مؤکل، پرداخت دین و قبض حقوق وی، منقطع ساختن مرور زمان، ثبت عقد، رهن در وثیقه، سعی رفع دعوی مستحیل و دعوی ذوالییدی از جمله اعمال اداره محسوب میشود. سلسله تصرفات حقوقی ای که عمل اداره آنرا ایجاب نماید، مانند بیع محصولات زراعتی زود تلف و خریدن مواشی و آلات زراعتی در اعمال اداره شامل میباشد.

ماده 1561-

در وکالت مقیده وکیل باجاری امور معین در وکالت و توابع ضروری که طبیعت امر و عرف جاری اقتضاء نماید، مقید میباشد.

ماده 1562-

(1) مقید ساختن وکالت در نوع عمل قانونی در سایر تصرفات حقوقی غیر مربوط به اداره باشد.

صلح، اقرار، حکمیت، توجیه قسم و اقامه دعوی لازم می باشد.

(2) در تصرفات تبرع، مانند عقد، هبه و عاریت تقیید وکالت در نوعیت و موضوع عمل قانونی شرط است.

قسمت دوم

احکام وکالت

ماده 1563-

وکیل نمیتواند از حدود تعیین شده وکالت تجاوز نماید، مگر اینکه رجوع وی به مؤکل ناممکن بوده و احوال و ظروف طوری باشد که به گمان اغلب موافقه مؤکل را در صورت ابلاغ و انمود بسازد درین صورت وکیل مکلف است تجاوز خود را از حدود وکالت بدون تأخیر بمؤکل ابلاغ نماید.

ماده 1564-

هرگاه وکالت بدون اجرت باشد، وکیل مکلف است در تنفیذ وکالت چنان توجه نماید که در امور شخص خود می نماید. و بهیچ وجه به توجه بیشتر از توجه شخص عادی، مکلف نمی باشد.

ماده 1565-

وکیل نمی تواند مال مؤکل را به منافع شخص خود استعمال نماید، در غیر آن از تاریخ استعمال به تعویض مقدار استعمال شده، مکلف میگردد.

ماده 1566-

وکیل مکلف است از اجراءات مربوط وکالت خود مؤکل را وقتاً فوقتاً مطلع گرداند و در ختم وکالت به مؤکل صورت حساب بدهد.

ماده 1567-

وکلائی متعدد به عقد واحد مسئولیت تضامنی دارند، مشروط بر اینکه وکالت قابل تجزیه نبوده یا ضرر عاد بر مؤکل نتیجه خطاء مشترک آنها باشد. تجاوز یکی از وکلای متضامن از حدود وکالت یا سوء اجراءات وی در تنفیذ آن، مسئولیت تضامنی را بار نمی آورد.

ماده 1568-

هرگاه به عقد واحد وکلای متعدد تعیین و به اجراءات انفرادی اجازه داده نشده باشد، مکلفند بصورت دسته جمعی به اجرای عمل بپردازند. مگر اینکه اجرای عمل مانند تادیبه دین و امثال آن به تبادل رای احتیاج نداشته یا اجتماع در آن مانند دعوی، ممکن نباشد.

ماده 1569-

(1) وکیل نمی تواند بدون اذن مؤکل شخص دیگری را بحیث وکیل انتخاب نماید.

(2) هرگاه اجرای عمل برآی وکیل مفوض گردد، میتواند شخص دیگری را به اجازه مؤکل بحیث وکیل تعیین نماید. در این صورت وکیل دوم وکیل مؤکل شناخته شده بعزل وکیل اول یا وفات او عزل نمیگردد.

ماده 1570-

هرگاه وکالت به اجرت باشد وکیل به اجرای عمل مستحق اجرت معینه میگردد. اگر اجوره شرط نشده باشد وکیل از جمله اشخاصی باشد که به اجرت اجراء وظیفه مینماید مستحق اجرت مثل و در غیر آن متبرع شناخته میشود.

ماده 1571-

(1) هرگاه وکیل بدون آنکه اجازه داده شده باشد شخص دیگری را در تنفیذ وکالت به نیابت از خود موظف نماید از عمل نیابت مسئول بوده چنان تلقی میشود که شخصاً آنرا انجام داده باشد وکیل و نیابت مسئولیت تضامنی دارند.

(2) اگر به وکیل اجازه گرفتن نایب بدون تعیین شخص معین داده شده باشد وکیل تنها در مورد خطا در انتخاب نایب یا خطا در رهنمائی مسئول شناخته میشود.

ماده 1572-

موکل مکلف است مصارف عادی وکیل را در تنفیذ وکالت بپردازد.

ماده 1573-

موکل مسئول ضرری می باشد که به وکیل بدون ارتکاب خطاء به سبب اجرای عادی وکالت میرسد.

ماده 1574-

احکام نیابت پیشبینی شده در این قانون بر علایق وکیل و موکل یا شخص ثالثیکه با وکیل معامله می نماید تطبیق میگردد.

قسمت سوم

وکالت برای خرید

ماده 1575-

برای صحت وکالت به خرید شرط است که، شی که خریده میشود عین یا جنس و مقدار آن معلوم باشد. در تعیین مقدار شی تعیین ثمن کفایت میکند.

ماده 1576-

هرگاه امر خریداری شی مجهول برای وکیل تفویض گردیده باشد این نوع وکالت صحت داشته وکیل میتواند از هر نوع و هر جنس که خواسته باشد خریداری نماید.

ماده 1577-

(1) هرگاه امر خریداری شی مجهول برای وکیل تفویض گردیده و جهالت شی فاحش باشد وکالت صحت ندارد گرچه ثمن آن توضیح شده باشد.

(2) در صورتیکه جهالت شی فاحش نباشد، طریقه جنس شی را تذکر داده نوع آنرا بیان نکرده باشد وکالت صحت دارد گرچه ثمن آن توضیح نشده باشد.

ماده 1578-

هرگاه موکل نوع شی را که توسط وکیل خریداری میشود تعیین نماید و وکیل نوع دیگری را خریداری نماید این خریداری در حق موکل نافذ شمرده نمیشود.

ماده 1579-

هرگاه وکالت مقید گردد وکیل نمیتواند در خرید شی از آن مخالفت نماید مگر اینکه به نفع موکل باشد.

ماده 1580-

هرگاه موکل اندازه ثمن را برای خریداری شی معین بصورت نقد تعیین نموده و وکیل آنرا بصورت نسیه خریداری نماید موکل بقبول آن مکلف میگردد و در صورتی که وکیل بخریداری بصورت نسیه مامور شده ولی آنرا بصورت نقده خریداری کند وکیل به آن ملزم شناخته میشود.

ماده 1581-

هرگاه وکیل برای خرید ثمن، مبیعه را از مال شخص خود بپردازد حق رجوع را بر موکل داشته و میتواند مبیعه را الی زمان حصول ثمن آن از موکل نزد خود نگاه دارد.

گرچه ثمن آنرا به بایع نه پرداخته باشد.

ماده 1582-

هرگاه وکیل برای خرید شی طور مؤجل مامور گردد خریداری وی بهر نحویکه باشد در حق موکل مؤجل می باشد. وکیل نمی تواند ثمن را فی الحال از موکل مطالبه نماید مگر در صورتیکه وکیل به خریدشی طور نقد مامور شده باشد و موکل ثمن را مؤجل نماید وکیل می تواند ثمن را فی الحال از موکل مطالبه نماید.

ماده 1683

وکیل بخرید شی معین نمی تواند شی مورد نظر را در غیاب موکل برای خود خریداری نماید مگر اینکه آنرا به ثمن بیشتر از ثمن معینه یا به جنس دیگری خریداری نموده باشد.

ماده 1584-

وکیل بخرید نمیتواند مال خود را به موکل خود بفروشد.

ماده 1585-

هرگاه وکیل برای خرید، در شی خریداری شده عیب قدیمی را بیابد درحالیکه شی هنوز در نزدش باشد می تواند آنرا رد نماید. در صورتی که آنرا به موکل خود تسلیم نموده باشد بدون اجازه موکل آنرا به سبب عیب رد نموده نمی تواند.  
ماده 1586-

(1) مبیعه نزد وکیل برای خرید، حیثیت امانت را داشته اگر بدون تجاوز وکیل از بین رفته یا ناقص گردد خساره بر موکل تحمیل شده از ثمن آن چیزی کاسته نمیشود.  
(2) اگر وکیل نسبت حصول ثمن شی را نزد خودنگاه داشته و در عین زمان از بین رفته یا ناقص گردد ثمن آن بر وکیل لازم میگردد.  
ماده 1587-

وکیل بخريد نمیتواند ببيع را بدون اجازه موکل اقاله نماید.

قسمت چهارم  
ومکالت به فروش  
ماده 1588-

وکیل بفروش نمیتواند شی ای را که به بیع آن وکیل است بالای اشخاصی بفروشد که شهادت آنها به نفع اوجواز ندرد، مگر در صورتیکه ثمن از قیمت آن بیشتر باشد.  
ماده 1589-

(1) هرگاه ثمن شی از طرف موکل تعیین شده باشد وکیل بفروش نمیتواند شی را به ثمن کمتر از آن بفروشد در صورتی که تخلف بیع منعقد و به اجازه موکل موقوف می باشد  
(2) اگر وکیل مالی را به مقدار کمتر از ثمن آن بدون اجازه موکل فروخته و مبیعه را به مشتری تسلیم نماید ضامن نقصان ثمن دانسته میشود.  
ماده 1590-

وکیل نمیتواند شی را که به فروش آن مامور است برای خود خریداری کند گرچه موکل به آن تصریح نموده باشد.  
ماده 1591-

هرگاه شی از طرف وکیل فروش بصورت نسبه فروخته شود وکیل میتواند از مشتری ضامن بگیرد گرچه موکل بوي امر نکرده باشد.  
ماده 1592-

قبض ثمن حق وکیل فروش می باشد نه حق موکل و مشتری میتواند از تادیه ثمن به موکل امتناع ورزد در صورت تادیه آن به موکل مشتری آن برئي الذمه شده و موکل نمی تواند ثمن را از وکیل مطالبه کند.  
ماده 1593-

وکیل مکلف است مبیعه را بعد از قبض ثمن درحالیکه عقد بصورت معجل باشد به مشتری تسلیم نماید.  
ماده 1594-

وکیل فروش تازمانی که ثمن آنچه را که فروخته است قبض نکند به تادیه ثمن از مال خود مکلف نمی گردد.  
ماده 1595-

هرگاه وکالت به مقابل اجرت باشد وکیل به تحصیل ثمن مکمل از مشتری مکلف می باشد.  
ماده 1596-

هرگاه مبیعه به استحقاق برده شود مشتری در صورتی که ثمن را پرداخته باشد اعاده آنرا از وکیل مطالبه میکند اعم از این که ثمن نزد وکیل بوده و یا آنرا به موکل تسلیم نموده باشد و وکیل در صورتیکه ثمن را تادیه نموده باشد به موکل رجوع میکند و درحالیکه مشتری ثمن را به موکل تسلیم نموده باشد حین استحقاق بر موکل رجوع می نماید.  
ماده 1597-

وکیل فروش میتواند قبل از قبض ثمن ببيع را بدون اجازه موکل خود اقاله نماید مگر عقد در حق موکل نافذ تلقی نشده وکیل به تادیه ثمن به موکل ملزم می باشد وکیل نمیتواند بعد از قبض ثمن ببيع را اقاله نماید.  
ماده 1598-

هرگاه مشتری عیب دائم را در مبیعه مشاهده کند اعاده ثمن را از وکیل در صورتیکه به موکل تسلیم داده شده باشد مطالبه اعاده از موکل صورت میگیرد.

قسمت پنجم  
وکیل به دعوی  
ماده 1599-

وکالت به دعوي براي اثبات دين عين وسائر حقوق که تصريح آن در وکیل گرفتن لازم است صحيح می باشد وکالت به دعوي در وثيقه رسمي درج میگردد.

ماده 1600-

وکیل به دعوي صلاحیت صلح وکیل به صلح خصومت را بدون اجازه خاص موکل ندارد.

ماده 1601-

اقرار وکیل به دعوي در حالیکه صلاحیت اقرار بوي از طرف موکل تفویض شده باشد نزد محکمه صحيح پنداشته میشود مگر اینکه موکل مطابق احکام قانون اصول محاکمات مدني از آن منع شده باشد.

ماده 1602-

هرگاه موکل وکیل را از اقرار علیه خود منع نموده باشد وکیل به اقرار علیه موکل عزل می گردد.

ماده 1603-

وکیل به اجاره حق مخاصمت در اثبات اجاره و قبض اجرت را به اجازه موکل خود داشته و مکلف است عين چیزی را به اجاره داده میشود، به اجاره گیرنده تسلیم نماید.

ماده 1604-

وکالت به دعوي مستلزم وکالت به قبض نمی باشد مگر آنکه در عقد وکالت تصريح شده باشد وکالت به قبض مستلزم وکالت به دعوي نیست.

ماده 1605-

وکیل به دعوي نمیتواند مدعي به را به مدعي علیه بخشش و یا از آن ابراء نماید.

قسمت ششم

انتهای وکالت

ماده 1606-

وکالت در یکی از احوال ذیل منتهی میگردد:

1- در حالت اتمام عملي که وکالت در آن صورت گرفته.

2- در حالت انتهای مدت معینه وکالت.

3- در حالت وفات وکیل یا موکل.

4- در حالت زوال اهلیت وکیل یا موکل.

ماده 1607-

موکل میتواند هر وقتی خواسته باشد وکیل خود را از وکالت عزل نماید به شرط اینکه موضوع را به وکیل ابلاغ نماید مگر اینکه به وکالت حق غیر تعلق گرفته باشد به یدر آن صورت موکل بدون قبولی شخصی که وکالت به نفع او عقد شده نمی تواند وکالت را مقید یا منتهی سازد.

ماده 1608-

در تمام حالات انتهای وکالت وکیل مکلف است اعمالی را که شروع نموده به مرحله برساند که از خطر اتلاف برکنار ماند.

فصل چهارم

ودیعت

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1609-

ودیعت عقدي است که بموجب آن مالک صلاحیت حفظ مالی خود را به دیگری تفویض مینماید و مالیکه طوري امانت نزد شخص دیگری جهت حفاظت گذاشته میشود و دیعت نامیده میشود.

ماده 1610-

شرط صحت عقد، و دیعت آنست که شی به و دیعت گذاشته شده بتواند و از طرف و دیعت گیرنده تحت تصرف و ذوالیدی آمده قبض شده باشد.

قسمت دوم

التزامات شخصی که نزد وی ودیعت گذاشته میشود.

ماه 1611 -

شخصی که مال ودیعت نزد وی گذاشته میشود مکلف است که ودیعه را حقیقتاً یا حکماً تسلیم شود.

ماده 1612 -

شخصی که مال ودیعت نزد او گذاشته میشود مکلف است طوری به حفاظت آن توجه نماید که به حفاظت مال خود می نماید.

ماده 1613 -

شخصی که مال ودیعت نزد وی گذاشته شده نمی تواند در مقابل حفاظت ودیعه اجرت مطالبه نماید مگر اینکه در عقد به خلاف آن تصریح شده باشد.

ماده 1614 -

مال ودیعه امانت است و ودیعت گیرنده ضامن از بین رفتن آن نمی باشد مگر اینکه از بین رفتن آن در اثر تجاوز یا تقصیر ودیعت گیرنده در حفاظت آن بوجود آمده باشد.

ماده 1615 -

هرگاه ودیعت با اجرت بوده و بنا بر اسبابی از بین رفته یا نقصان یابد که جلوگیری از آن ممکن باشد شخصی که مال ودیعه نزد او گذاشته شده به ضمان مکلف میگردد.

ماده 1616 -

شخصی که مال ودیعه نزد او گذاشته شده، نمیتواند بدون اجازه مالک مال ودیعت را استعمال و از آن استفاده نماید در صورتیکه بدون اجازه مالک آنرا استعمال استهلاك یا از بین ببرد حسب احوال ضامن شناخته میشود.

ماده 1617 -

شخصی که ودیعه نزد او گذاشته شده نمیتواند بدون اجازه مالک آنرا به شخص دیگری به اجاره، عاریت یا رهن بدهد در صورت تخلف هرگاه مال ودیعه نزد اجاره گیرنده یا عاریت گیرنده یا رهن گیرنده از بین برود مالک آن در مطالبه ضمان از اجاره گیرنده، عاریت گیرنده، رهن گیرنده یا شخصی که مال ودیعه نزد او گذاشته شده مختار می باشد.

ماده 1618 -

هرگاه مالک مال ودیعه شخص را که مال نزد او بودیعت گذاشته شده از مسافرت بامال ودیعه منع یا مکانی را برای حفاظت آن تعیین نماید در صورت تخلف هرگاه مال ودیعه از بین برود شخص مذکور ضامن شناخته می شود. مگر اینکه عدم قصور را ثابت نماید.

ماده 1619 -

هرگاه شخصی که مال ودیعه نزد او گذاشته شده آنرا بدون اجازه مالک با مال شخص خود یا مال شخص دیگری طوری خلط نماید که تمیز آن متعذر باشد به پرداخت ضمان مکلف میشود. در حالیکه خلط مال ودیعه با جازه مالک صورت گرفته باشد شخصی که مال ودیعه نزد او گذاشته شده شریک ملکیت تلقی گردیده و در صورت از بین رفتن مال بدون تقصیر ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1620 -

(1) شخصی که مال ودیعه نزد او گذاشته شده نمیتواند آنرا بدون اجازه مالک نزد شخصی دیگری بودیعت گذارد در صورت تخلف اگر مال ودیعه از بین رود مالک در اخذ ضمان از شخص اولیکه ودیعت نزد او گذاشته شده یا شخص دوم مختار میباشد. در صورتیکه ضمان از شخص اول گرفته شود وی بر شخص دوم رجوع می کند و در صورتیکه از شخص دوم ضمان اخذ گردد وی حق رجوع بر هیچ کس را ندارد.

(2) هرگاه ودیعت گیرنده ثابت نماید که مال ودیعت را بنا بر معاذیر معقول نزدش بودیعت گذاشته است ضمان بروی لازم نمیگردد.

ماده 1621 -

هرگاه مالک ودیعه طور دایمی غایب گردد شخصی که مال ودیعت نزد او گذاشته شده ملک است آنرا تا زمانیکه بحیات یا وفات مالک علم حاصل میکنند حفاظت نماید. اگر مال ودیعه طوری باشد که باثر دیر ماندن تلف میگردید شخصی که مال ودیعه نزد او گذاشته شده میتواند فروش عین و نگاه داری ثمن آنرا به حساب امانت بانکی از محکمه تقاضا نماید.

ماده 1622 -

هرگاه شخصی که مال ودیعه نزد او گذاشته شده وفات نموده و عین ودیعه در متروکه موجود باشد عین مذکور بمنزله امانت نزد ورثه تلقی گردیده به رد آن به صاحب ودیعه مکلف میگردند.

ماده 1623-

هرگاه شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده وفات نموده ورثه وی عین ودیعه را به شخص دیگری فروخته و به مشتری تسلیم نماید و در دست مشتری از بین برود مالک ودیعه میتواند در صورتی که عین قیمتی باشد آنرا معادل روز بیع تسلیمی و اگر مثلی باشد مثل آنرا از بایع یا مشتری مطالبه نماید. آگاهی یا عدم آگاهی وراثت متوفی از ودیعت بودن عین در تضمین تأثیری ندارد.

ماده 1624-

شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده مکلف است عندالمطالبه مال ودیعه را به مالک آن رد نماید مگر اینکه ودیعت برای مدت معین بوده و این تعیین مدت به نفع مالک ودیعه باشد.

ماده 1625-

شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده میتواند هر وقتی خواسته باشد مالک را بتسلیم مال ودیعه مکلف نماید مگر اینکه از عقد طوری ظاهر شود که مهلت به نفع مالک ودیعه میباشد.

ماده 1626-

هرگاه مالک ودیعه وفات نماید شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده مکلف است آنرا بورثه مالک رد نماید مگر اینکه ترکه مستغرق بدین باشد در این صورت رد مال ودیعه با اجازه محکمه باصلاحیت عملی میگردد درحالیکه مال ودیعه بدون اجازه محکمه باصلاحیت بورثه تسلیم و مال ودیعه از بین رفته یا ناقص گردد شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده بضمان مکلف میگردد.

قسمت سوم

وجایب ودیعت گذار

ماده 1627-

هرگاه ودیعت باجرت باشد ودیعت گذار مکلف است اجرت را در اخیر ودیعت بپردازد. مگر اینکه طور دیگری موافقه بعمل آمده باشد.

ماده 1628-

ودیعه گذار بپرداخت مصارفی مکلف میباشد که برای حفاظت مال ودیعه از طرف شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده مصرف گردیده، مشروط بر اینکه مصارف از قیمت ودیعه بیشتر نباشد.

ماده 1629-

هرگاه مال ودیعه باستحقاق برده شده، ضمان آنرا شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده متحمل گردد، به اندازه ضمان بر ودیعت گذار رجوع کرده می تواند.

ماده 1630-

ودیعت گذار مکلف است تمام خساره را جبران نماید که به سبب ودیعت به شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده، رسیده باشد. مشروط بر اینکه این خساره ناشی از قصور ودیعت گذار باشد.

قسمت چهارم

انواع ودیعت

ماده 1631-

هرگاه ودیعت گذارنده برای شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده اجازه استعمال ودیعه را بدهد و ودیعه از جمله اموالی باشد (مانند پول نقد) که باستعمال از بین رود، این عقد قرض شمرده میشود.

ماده 1632-

اداره کننده گان منازل رهایش، هوتلها و امثال آن از حفاظت اموالیکه مسافرین و مهمانان با خود می آورند مسؤول میباشند، باستثنای پول نقد و اشیاء قیمتی که تعویض آن متجاوز از پنج هزار افغانی باشد. مگر اینکه دایر کنندگان با وجود آگاهی از قیمت اشیاء، حفاظت آنرا متعهد یا بدون تمسک قانونی از تسلیم شدن اشیاء بصورت امانت امتناع ورزد یا باساسی خطاء بزرگ خودها یا زیردستان خود سبب وقوع ضرر شده باشد.

ماده 1633-

(1) مسافر مکلف است بمجرد آگاهی از سرقه یا ضیاع اشیاء و قبل از آنکه هوتل را ترک بدهد، موضوع را بدایر کنندگان منزل رهایش یا هوتل ابلاغ نماید. در غیر آن حق او ساقط میگردد.

(2) دعوی درین مورد بعد از مرور سه ماه از تاریخ ترک دادن هوتل یا منزل سمع نمیگردد.

## فصل چهارم

### نگهبانی

#### ماده 1634-

نگهبانی، عقدیست که بموجب آن دوطرف منازعه عفار یا منقول یا مجموع اموال مورد منازعه را جهت حفاظت و اداره آن الی زمان حل نزاع بشخص دیگری می سپارند که آنرا باحاصل آن به شخصیکه حق وی در آن شی با ثبات میرسد، اعاده نماید.

#### ماده 1635-

محکمه میتواند در احوال آتی به نگاه بانی امر نماید:

– 1در احوال مندرج ماده(1634) این قانون که طرفین به نگاه بانی شی مورد نزاع به موافقه نرسند.

-2درحالیکه شخص ذیعلاقه از موجودیت شی نزد متصرف خطر عاجل احساس نماید.

-3در احوال دیگریکه قانون به آن تصریح نموده باشد.

#### ماده 1636-

تعیین نگهبان اعم از اینکه رضایی باشد یا قضایی به موافقه تمام اشخاص شامل نزاع صورت میگیرد. در صورت عدم توافق نگاه بان از طرف قاضی تعیین میشود.

#### ماده 1637-

حقوق وایب وصلاحیت نگهبان در موافقه یا حکم محکمه تعیین میگردد. در صورت عدم تعیین احکام ودیعت و وکالت در حدودیکه با احکام نگاه بانی مناقض نباشد، تطبیق میگردد.

#### ماده 1638-

(1)نگهبان به حفاظت و اداره اموال تحت نگهبانی مکلف بوده و لازم است در زمینه به اندازه شخص عادی توجه نماید.

(2)نگهبان نمیتواند یکی از اشخاص ذیعلاقه را بدون رضائیت متباقی قایم مقام خود بسازد.

#### ماده 1639-

نگهبان نمیتواند در غیر از اعمال اداره بدون اجازه تمامی اشخاص ذیعلاقه و یا بدون اجازه قاضی در اموال تحت نگهبانی، تصرف نماید.

#### ماده 1640-

نگهبان میتواند از محکمه باصلاحیت تعیین اجرت نگهبانی را مطالبه نماید، مگر اینکه طور صریح یا ضمنی از آن تنازل نموده باشد.

#### ماده 1641-

نگهبان به داشتن دفاتر منظم حساب مکلف میباشد. در صورتی که نگهبان طور رضایی تعیین شده باشد، مکلف است به اشخاص شامل نزاع سال یک مرتبه بروی اسناد از اجراءات و ادراه خود حساب بدهد، و اگر نگهبان از طرف محکمه تعیین شده باشد، به دادن یک نقل صورت حساب به محکمه مکلف میباشد.

#### ماده 1642-

نگهبانی بحکم محکمه با بموافقه اشخاص شامل نزاع خاتمه یافته ونگهبان به رد تمام اموال و اسناد تحت نگهبانی به شخصیکه به موافقه اشخاص شامل نزاع و یا محکمه تعیین میگردد، مکلف میباشد.

## باب چهارم

### عقود احتمالی

#### فصل اول

#### قمار بازی

#### ماده 1643-

هرنوع موافقه در خصوص قمار بازی باطل پنداشته میشود.

## فصل دوم

### عقد بیمه

#### قسمت اول

## احکام عمومی

ماده 1644-

(1) بیمه، عقدیست که بموجب آن بیمه کننده به تادیه یک مقدار پول یا عائد مرتب و یا به تعویض مالی دیگر در حالت وقوع حادثه یا خطر یک در مقابله تعیین گردیده، به بیمه شونده یا شخصیکه بیمه به نفع وی شرط شده، در بدل مبلغی که یکبارگی یا به اقساط می پردازد، تعهد می نماید.

(2) احکام این فصل تا جاییکه با احکام قانون خاص مغایرت نداشته باشد تطبیق میشود.

ماده 1645-

هر نوع منفعت مشروع که به شخص از وقوع خطر معین عاید میگردد، موضوع بیمه شده می تواند.

ماده 1646-

هرگاه در مقابله نامه بیمه یکی از شرایط آتی ذکر گردد، شرط باطل شناخته میشود:

(1) شرطیکه به سبب مخالفت از احکام قوانین و مقررات بسقوط حق بیمه امر نماید. مگر اینکه مخالفت باسناد جنایت یا جنحه عمدی واقع گردد.

(2) شرطیکه به سبب تاخیر ابلاغ حادثه یا تقدیم اسناد بمقام صلاحیت دار به سقوط حق شخص امر نماید که بیمه برای وی صورت گرفته، مشروط بر اینکه از حواله طوری معلوم گردد که تاخیر بنا بر عذر معقول صورت گرفته باشد.

(3) هر نوع شرط مطبوع که به شکل ظاهر تبارز نکرده و متعلق بیکي از حالاتی باشد که به سقوط یا بطلان نتیجه منجر گردد.

(4) شرط حکمیت در صورتیکه در مقابله نامه بیمه ضمن شروط عمومی مطبوع ذکر شده باشد مگر شرط اینکه حکمیت بموافقه خاص و مجزا از شرایط عمومی صورت گرفته باشد.

(5) هر شرط تحمیلی دیگریکه ظاهر گردد که مخالفت از آن در وقوع حادثه بیمه شده، تاثیر ندارد.

ماده 1647-

بیمه کننده به تعویض بیمه شونده ملزم نیست، مگر صرف از ضرریکه از اثر وقوع خطریکه بیمه برای آن صورت گرفته به اندازه قیمت بیمه، ملزم می باشد.

ماده 1648-

دعوی ناشی از عقد بیمه بعد از مرور دو سال از تاریخ حدوث واقعه موضوع دعوی، قابل سمع نمی باشد.

ماده 1649-

هر نوع اتفاقیکه مخالف احکام مندرج این فصل باشد، باطل پنداشته میشود. مگر اینکه به نفع بیمه شونده یا استفاده کننده باشد.

## قسمت دوم

### انواع بیمه

#### مبحث اول - بیمه حیات

ماده 1650-

مبالغی که از طرف بیمه کننده حین وقوع حادثه یا بسر رسیدن موعد برای بیمه شونده یا استفاده کننده در مقابله عقد بیمه تعهد شده بیمه شونده یا استفاده کننده بمجرد وقوع حادثه یا بسر رسیدن موعد بدون در نظر گرفتن اثبات ضرر عاید، مستحق آن شناخته میشود.

ماده 1651-

بیمه بر حیات غیر، تازمانیکه غیر قبل از انعقاد عقد بیمه به آن موافقه تحریری نکرده باشد، باطل شناخته میشود. در صورتیکه شخص ثالث فاقد اهلیت قانونی باشد، موافقه تحریری ممثل قانونی وی برای صحت عقد حتمی میباشد.

ماده 1652-

(1) هرگاه شخص بیمه شونده حیات انتخار نماید. بیمه کننده به پرداخت مبلغ بیمه مکلف نمی باشد. مگر با آنهم بتادیه مبلغ معادل قیمت اقساطی بیمه به اشخاصیکه حق باو شان تعلق میگیرد مکلف میشود، در صورتیکه سبب انتخار مرض عقلی باشد طوریکه مریض اراده خود را از دست داده باشد، مکلفیت بیمه کننده بصورت کامل باقی می ماند.

(2) اگر در مقابله بیمه، تادیه بیمه با وجود انتخار شخص در حالت اراده و اختیار شرط شده باشد، این شرط از اعتبار ساقط می باشد مگر اینکه انتخار بعد از مرور دو سال از تاریخ عقد صوت گرفته باشد.

ماده 1653-

هرگاه حیات شخص غیر بیمه شوند بیمه شده باشد، و بیمه شونده عمداً سبب وفات شخص مذکور گردیده یا وفات در اثر

تحریرک وي صورت گیرد، بیمه کننده بري الذمه شناخته میشود. اگر از طرف بیمه شونده تنها شروع به مرگ استفاده کننده شده باشد، بیمه کننده حق دارد شخص بیمه شونده را تبدیل نماید، گرچه استفاده کننده شخص بیمه شونده قبول داشته باشد.

ماده 1654-

(1) در بیمه حیات موافقه به پرداخت مبلغ بیمه باشخاص معین یا اشخاصیکه بعداً از طرف بیمه شونده تعیین میگردد، جواز دارد.

(2) اگر بیمه شونده در مقوله بیمه تذکر دهد که بیمه به نفع زوجه او یا اولاد او یا فروع او اعم از اینکه متولد شده یا هنوز متولد نگردیده یا به نفع ورثه او بدون ذکر نام آنها عقد شده است، بیمه به نفع استفاده کنندگان معین اعتبار داده میشود. در حالیکه بیمه به نفع ورثه بدون ذکر نام شان عقد شود، هریک از ورثه در آن بتناسب سهم میراث مستحق میگردد، گرچه از میراث تنازل نموده باشد.

ماده 1655-

بیمه شونده ایکه بپرداخت اقساط، مستمر تعهد نموده باشد، میتواند هر وقتیکه خواسته باشد، به ارسال ابلاغ تحریری به بیمه کننده گان قبل از سپری شدن موعد جاری آن را منحل نماید. در این صورت از پرداخت اقساط باقی مانده بري الذمه شناخته میشود.

ماده 1656-

(1) در عقودیکه براي طول حیات بدون شرط گذاشتن بقای حیات شخص بیمه شده براي مدت معین، منعقد گردیده همچنان در تمامی عقودیکه در آن تادیه مبلغ بیمه بعد از مرور مدت معین شرط شده باشد، بیمه شونده میتواند در صورتیکه حد اقل اقساط سه سال را پرداخته باشد، مقوله اصلی را در مقابل وارد نمودن تخفیف در قیمت مبلغ بیمه به مقوله دیگری از وجه پرداخته شده تبدیل نماید. گرچه بخلاف آن موافقه شده باشد، مشروط بر اینکه وقوع حادثه بیمه شده محقق الوقوع باشد.

(2) عقد بیمه حیات در صورتیکه موقتی باشد، قابل تخفیف نیست.

ماده 1657-

(1) بیمه شونده در حالیکه حداقل اقساط سه سال را تادیه نموده باشد، میتواند بیمه را تصفیه نماید مشروط بر اینکه حادثه بیمه شده محقق الوقوع باشد.

(2) بیمه موقتی حیات، قابل تصفیه نمی باشد.

ماده 1658-

شروط تخفیف و تصفیه جزء شروط عامه بیمه شمرده شده و لازم است در مقوله بیمه شامل گردد.

ماده 1659-

بر اظهارات خطا و غلط در مورد سن شخصیکه بیمه به نفع وي عقد گردیده، بطلان عقد بیمه مرتب نمیشود. مگر اینکه سن حقیقی شخص بیمه شده از حدود معینه ایکه در تعرفه بیمه تصریح شده متجاوز باشد، در آنصورت قیمت مبلغ واجب التادیه باساز سن حقیقی سنجش میشود.

مبحث دوم - بیمه ضد حریق

ماده 1660-

بیمه کننده در بیمه ضد حریق مکلف است اضرار ناشی از حریق و اضرار را که نتیجه حتمی حریق شمرده میشود تعویض نماید، مخصوصاً اضرار یککه به سبب اتخاذ وسایل نجات از حریق با جلوگیری از توسعه آن به اشیای بیمه شده میرسد.

همچنان بیمه کننده از ضیاع اشیاء بیمه شده و اخفای آن در اثنای حریق مسؤول میباشد، مگر اینکه اخفاء نتیجه سرقت ثابت گردد. احکام این ماده در حالی تطبیق میشود که بخلاف آن موافقه صورت نگرفته باشد.

ماده 1661-

بیمه کننده به تعویض خساره عاید از اثر حریق مکلف میباشد، گرچه حریق از شی بیمه شده نشأت کرده باشد.

ماده 1662-

بیمه کننده از اضرار ناشی از قصور غیر عمدی بیمه شونده و همچنان از اضراریکه ناشی از آفات سماوی باشد، مسؤول پنداشته میشود. اما اضراریکه به اثر فعل عمدی یا غش بیمه شونده بر اشیای بیمه شده عاید گردد بیمه کننده مسؤول آن نمیشود. گرچه بخلاف آن موافقه شده باشد.

ماده 1663-

اضرار یککه سبب آن اشخاصی باشد که بیمه شونده مسؤول آنها شمرده شود، قصور آنها به هر نوع که باشد، بیمه کننده مسؤول آن دانسته میشود.

ماده 1664-

(1) هرگاه شی بیمه شده تحت رهن حیازی یا رهن بیمه وي یا سایر بیمه های عینی باشد، این حقوق به مقتضای عقد بیمه به

تعویض که مدیون مستحق آن است، انتقال می یابد.

(2) در صورتیکه این حقوق ثبت گردد یا به اطلاع بیمه کننده رسانیده شود، گرچه توسط مکتوب ثبت شده باشد، بیمه کننده نمیتواند آنچه در ذمه اش ثابت است، بدون رضایت داینین به بیمه شونده بدهد.

(2) درحالیکه اشیای بیمه شده تحت حجز قرار گرفته یا تحت نگهبانی گذاشته شود، بیمه کننده بعده از آنکه موضوع به وی ابلاغ گردد، نمیتواند چیز را که در ذمه او لازم گردیده به بیمه شونده بدهد.

باب پنجم

عقود توثیق

ماده 1665-

عقود توثیق عبارت از عقودست که درین را تحکیم می بخشد و آن عبارت است از کفالت، حواله و رهن.

فصل اول

کفالت

قسمت اول

ارکان کفالت

ماده 1666-

کفالت، عبارت است از انضمام ذمه کفیل به ذمه اصیل در مطالبه نفس یا دین و یا عین.

ماده 1667-

کفالت تنها بایجاب کفیل تا زمانیکه بقبول مطالبه کننده یا نایب وی گرچه فضولی باشد در مجلس عقد مقرون نگردد، صحت ندارد.

ماده 1668-

کفالت مریض در مرض موت که مال وی مستغرق به دین باشد، صحیح نیست. اگر دین تمامخ مال او را در بر نگرفته باشد و کفالت بعد از تادیه دین در ثلث مال باقی مانده صورت بگیرد، کفالت صحیح است و اگر کفالت از ثلث باقیمانده مال زیاد تر باشد، به اندازه ثلث اعتبار دارد.

ماده 1669-

همچنان برای صحت کفالت شرط است که موضوع کفالت اعم از اینکه دین یا عین و یا نفس معلوم باشد. بر اصیل لازم بوده و از طرف کفیل تسلیمی آن ممکن باشد.

ماده 1670-

کفالت از عینیکه بر اصیل غیر خود عین لازم باشد، صحت داشته و آن عبارت از عینیکه در صورت از بین رفتن، اگر قیمتی باشد قیمت آن و اگر مثلی باشد مثل آن لازم میگردد.

ماده 1671-

کفالت از عینیکه بر اصیل غیر از خود عین لازم نباشد، صحت ندارد. و آن عبارت از عین است که در حال موجود بودن واجب التسلیم بوده و در صورت از بین رفتن قیمت یا مثل آن لازم نمی گردد.

ماده 1672-

کفالت بصورت معجل یا مؤجل یا معلق به شرط مناسب جواز دارد.

ماده 1673-

کفالت به امانات مانند ودیعت، مال مضاربت، شرکت، عاریت و مال اجاره شده، در نزد اجاره گیرنده صحت ندارد. مگر اینکه کفالت به سبب وجوب ضمان اموال صورت گرفته باشد.

ماده 1674-

کفالت به مال اعم از اینکه معلوم باشد یا مجهول صحیح است. همچنان کفالت از دین صحیح و ثابت در ذمه مدیون صحیح می باشد.

ماده 1675-

تازمانیکه التزام اصیل صحیح نباشد، کفالت صحیح شمرده نمیشود.

ماده 1676-

کفالت از دین غیر صحیح صحت ندارد، مگر اینکه دین نفقه معینه زوجه بوده برضایت یا حکم محکمه تعیین شده باشد.

ماده 1677-

هرگاه دو یا زیاده از شرکاء در شخص دیگری دین داشته باشند، کفالت یکی از شرکاء از حصه شریک دیگر از دین مشترک صحت ندارد.

ماده 1678-

کفالت وکیل به ثمن آنچه که به مشتری فروخته، کفالت وصی به ثمن آنچه که از مال صغیر فروخته و کفالت ناظر به ثمن آنچه از مال وقف فروخته، صحیح نیست.

ماده 1679-

برای ثبوت کفالت شکل تحریری حتمی است، گرچه ثبوت اصل وجوب به شهادت جایز باشد.

ماده 1680-

هرگاه مدیون بدادن کفیل ملزم گردد، مکلف است شخص قادر را بحیث کفیل بدهد، مدیون میتواند بجای کفیل تامينات عین کافی را در اختیار داین بگذارد.

ماده 1681-

شخصیکه از تعهد ناقص الاهلیت کفالت نموده و کفالت به سبب نقص اهلیت عقد شده باشد، در صورت عدم تنفیذ تعهد از جانب مدیون اصلی کفیل بتنفیذ تعهد، مکلف میباشد.

ماده 1682-

کفالت در مقدار زاید از استحقاق داین بر مدیون وبشرط دشوار تر از شروط مدیون اصلی، جواز ندارد لیکن در مقدار کمتر وبشروط سهلتر مجاز میباشد.

ماده 1683-

کفالت شامل ملحقات دین ومصارف مطالبه اولی مصارفیکه بعد از مطالبه کفیل بوجود می آید میباشد. مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد.

قسمت دوم

کفالت نفس

ماده 1684-

موضوع کفالت بنفس را احضار شخصیکه از وی کفالت بعمل آید تشکیل میدهد. اگر تسلیم دادن وی در وقت معین شرط گذاشته شده باشد، کفیل به احضار وتسلیم او به مکفول له حین مطالبه او در وقت معین مکلف میگردد. در صورتیکه او را در وقت معین احضار نماید، کفیل از کفالت بری الذمه شناخته میشود. در غیر آن محکمه میتواند وی را بجزای نقدی تهدیدی محکوم نماید مگر اینکه عجز از احضار مکفول ثابت گردد.

ماده 1685-

هرگاه شخصیکه از نفس وی کفالت بعمل آمده در جای معلومی غایب بوده ومکفول له احضار وی را مطالبه نماید، کفیل به احضار او مکلف می شود. درین صورت مکفول له میتواند هنگام رفتن کفیل جهت احضار مکفول از وی کفیل دیگری برای توثیق اخذ نماید. اگر مکفول غایب باشد وکفیل ثابت نماید که جای او مجهول است، کفیل به احضار مکفول مکلف نمی گردد.

ماده 1686-

کفیل به نفس، با تسلیم دادن مکفول یا تادیه دین موضوع کفالت بری الذمه میگردد.

ماده 1687-

کفیل با وفات مکفول بری الذمه شده اما با وفات داین مکفول له بری الذمه نگردیده ورثه او میتواند احضار مکفول را از وی مطالبه نمایند.

قسمت سوم

آثار کفالت

مبحث اول - آثار کفالت در بین داین وکفیل

ماده 1688-

داین میتواند دین را در صورتیکه معجل باشد فوراً و در صورتیکه مؤجل باشد بمجرد رسیدن مدت تأجیل از کفیل مطالبه نماید. اگر دین معلق بشرط یا موکول بزمان آینده باشد، مطالبه از کفیل قبل از تحقق شرط یا رسیدن موعد معین جواز ندارد.

ماده 1689-

با تحقق شرط، تحقق وصف و قید نیز لازم میگردد.

ماده 1690-

هرگاه اشخاص متعدد کفیل یک دین گردند و هر یک تمام دین را بصورت جداگانه بعقود متعاقبه کفالت نموده باشند، از هر یک تمام دین مطالبه شده می تواند و در صورتیکه دین از طرف یکی پرداخته شود دیگران بری الذمه میشوند. اگر یکی از دیگری بتمام دین کفیل باشد، تادیه کننده می تواند بر هر یک به اندازه حصه او رجوع نماید.

ماده 1691-

هرگاه اشخاص متعدد دین واحد را جمعاً در یک عقد کفالت نموده باشند، از هر یک به اندازه حصه او از دین اصیل مطالبه شده میتواند. در صورتیکه هر یک منفرداً جمیع آنچه را که به ذمه دیگریست تعهد نموده باشد، داین میتواند از هر یک منفرداً تمام دین را مطالبه کند.

ماده 1692-

هرگاه دین بالایی اصیل بصورت مؤجل بوده و شخص دیگری از آن کفالت نماید، در مورد کفیل نیز مؤجل دانسته میشود.

ماده 1693-

هرگاه شخص از دین معجل بصورت مؤجل کفالت نماید، تأجیل در مورد اصیل نیز اعتبار داده میشود. مگر اینکه کفیل موعد تأجیل را بخود اختصاص داده یا دائن حین کفالت مهلت را تنها در مورد کفیل شرط گذارد. در این دو صورت تأجیل در مورد اصیل اعتبار داده نمیشود.

ماده 1694-

هرگاه دائن که مدیون است برای اصیل مهلت بدهد، این مهلت در مورد کفیل و کفیل کفیل نیز اعتبار داده میشود. در صورتیکه دین بر کفیل اول مؤجل قرار داده شود، تأجیل در مورد کفیل دوم اعتبار داشته در مورد اصیل اعتبار داده نمیشود.

ماده 1695-

دین مؤجل بوفات کفیل در مورد خود او از تاریخ وفات قابل تادیه میشود و داین میتواند دین را از متروکه وی اخذ نماید. در صورتیکه دین از طرف ورثه کفیل به داین پرداخته شود، ورثه به اصیل الی بسر رسیدن موعد تأجیل مراجعه کرده نمی تواند.

ماده 1696-

هرگاه مبیعه باستحقاق برده شود، کفیل از ثمن ضمانت کرده شده بری الذمه میگردد.

ماده 1697-

هرگاه داین اخذ شی دیگری را عوض دین قبول نماید، کفیل بری الذمه شناخته میشود. گرچه آن شی باستحقاق برده شود.

ماده 1698-

هرگاه کفیل وجه کفالت را از مال خود اداء نماید، میتواند به آنچه پرداخته است به اصیل رجوع کند. مشروط بر اینکه کفالت به امر اصیل صورت گرفته و کفیل از جمله اشخاصی باشد که اقرار وی بر نفس خود معتبر شمرده شود.

ماده 1699-

کفیل در حدود آنچه از تاميناتي که برای تضمین دین تخصیص داده و بنا بر خطاء داین ضایع گردیده بری الذمه شناخته میشود گرچه تامينات مذکور بعد از کفالت یا حکم قانون تعیین شده باشد.

ماده 1700-

کفیل نمیتواند قبل از آنکه دین کفالت شده را به داین بپردازد، آنرا از اصیل مطالبه نماید.

ماده 1701-

هرگاه مدیون افلاس نماید، داین مکلف است دین را جهت تثبیت در افلاس خط ارائه نماید والا حق رجوع وی بالایی کفیل در حدود ضرر عاید بر کفیل به سبب اهمال داین، ساقط میگردد.

ماده 1702-

تادیه وجه کفالت از طرف اصیل یا کفیل موجب برائت اصیل و کفیل هر دو می گردد.

ماده 1703-

ابراء دین برای اصیل موجب برائت کفیل میشود. اما برائت کفیل مستلزم برائت اصیل نیست، پس اگر داین کفیل را بری نماید، اصیل بری الذمه شناخته نمی شود.

ماده 1704-

هرگاه داینیکه دین او کفالت شده وفات نموده و مدیون وارث بالانحصار او باشد، کفیل بری الذمه شناخته میشود. در صورتی که داین غیر از مدیون وارث دیگری نیز داشته باشد، کفیل از حصه مدیون بری الذمه میشود نه از حصه وارث دیگر.

ماده 1705-

(1) داین مکلف است حین اخذ دین از کفیل، تمام اسنادی را که برای استعمال حق در رجوع به مدیون لازم باشد، به کفیل تسلیم نماید.

(2) اگر دین تضمینات منقول بصورت مرهون یا محبوس داشته باشد، داین مکلف است آنرا برای کفیل تخلیه نماید.

(3) در صورتیکه دین دارای تامینات عقاری باشد، داین مکلف است بمصرف کفیل یا اجراءات انتقال تامینات مذکور اقدام نماید، کفیل بمصارف نقل، به مدیون رجوع می نماید.

ماده 1706-

(1) داین نمیتواند تنها به کفیل رجوع کند، مگر بعد از رجوع به مدیون.

(2) گرفتن دین داین از مال کفیل جواز ندارد، مگر اینکه بعد از تادیه قسمتی از دین برای مدیون مال باقی نمانده باشد. در صورت مطالبه دین از کفیل، کفیل مکلف است به این حق استناد نماید.

ماده 1707-

هرگاه دین دارای تامین عینی ای باشد که مطابق قانون یا موافقه برای تضمین دین تخصیص داده شده و کفالت بعد از این تامین یا به آن یکجا تقدیم گردیده و کفیل با مدیون متضامن نباشد، تحصیل دین از اموال کفیل قبل از تحصیل آن از اموال تخصیص یافته برای تامین جواز ندارد.

ماده 1708-

کفیل متضامن نمیتواند تجرید مدیون را از مال مطالبه نماید، مگر حق دارد به آنچه استناد نماید که کفیل غیر متضامن در مورد تادیه متعلق بدین، استناد می نماید.

ماده 1709-

هرگاه کفیل ها در بین خود متضامن باشند و یکی از آنها دین را حین رسیدن موعد آن تادیه نماید، میتواند به دیگران بقدر حصص شان از دین و حصص شان از سهم کفیل مفلس رجوع نماید.

مبحث دوم - آثار کفالت بین مدیون و کفیل

ماده 1710 -

هرگاه کفیل آنچه را کفالت نموده از مال خود تادیه کند، میتواند آنچه را تادیه نموده از مدیون مطالبه کند، درین صورت کفیل در تمامی حقوق قائم مقام داین میگردد.

ماده 1711-

هرگاه دین کفالت شده مؤجل بوده و کفیل آنرا بصورت معجل بداین تادیه نماید، نمیتواند آنرا قبل از رسیدن موعد تأجیل از مدیون مطالبه کند.

ماده 1712-

با وفات مدیون دین مؤجل به صورت معجل قابل تادیه میگردد، مگر اینکه موافقه طوری دیگری صورت گرفته باشد. ثالث میتواند آنرا از متروکه مدیون اخذ نماید نه از کفیل.

ماده 1713-

دین از ذمه مدیون مفلس در صورتیکه در حال حیات از به کفالت یا رهن تحکیم شده باشد ساقط نمی گردد.

ماده 1714-

کفیل مکلف است قبل از ادای دین موضوع را به مدیون ابلاغ نماید، در غیر آن حق رجوع او به مدیون ساقط میگردد. مشروط بر اینکه مدیون دین را تادیه نموده با هنگام استحقاق نزد وی اسبابی موجود باشد که به بطلان یا انقضاء دین حکم نماید.

ماده 1715-

هرگاه در دین واحد مدیونین متعدد و متضامن وجود داشته باشند، کفیلی که جمعاً از ایشان ضمانت نموده، میتواند به هر یک به تمام آنچه از دین تادیه نموده رجوع کند.

فصل دوم

حواله

قسمت اول

حواله دين

مبحث اول - احكام عمومي

ماده 1716-

حواله دين، عبارت است از انتقال دين از ذمه حواله دهنده به ذمه شخص حواله داده شده و مطالبه دين از وي.

ماده 1717-

حواله يا مطلق ويا مقيد مي باشد.

ماده 1718-

حواله مطلق اينست كه مديون دايين خود را بر شخص ديگري به طور غير مقيد حواله تاديه دين بدهد، شخص حواله داده شده آن را از مدرک ديني كه حواله دهنده بر ذمه وي دارد يا ديني كه از لحاظ مال وديعت يا مال غصب شده نزد وي دارد، اداء نمايد. يا طوري باشد كه حواله دهنده و شخص حواله داده شده، هيچگونه حقوقي بر يكدیگر نداشته باشند.

ماده 1719-

حواله مقيد آنست كه مديون دايين خود را باخذ دينيکه بالاي شخص حواله داده شده دارد، به چنين قيد حواله دهد كه شخصي حواله داده شده دين را از مدرک ديني كه بالاي شخص حواله داده شده داشته يا از مدرک عين كه نزد وي امانت يا مال مغضوبه ادا نمايد.

مبحث دوم - شروط صحت حواله

ماده 1720-

رضاييت حواله دهنده و حواله گیرنده و شخص حواله داده شده شرط صحت حواله دانسته ميشود. در صورتيکه شخص حواله داده شده حواله را قبول نکند، دين به ذمه او انتقال نمي نمايد. مگر اينکه دين از رهگذر نفقه زوجة باشد كه زوج بامر قاضي مكلف به پرداخت آن گرديده، در اينصورت زوجه ميتواند بدون رضائيت شخص حواله داده شده (شوهرش (دين را حواله دهد و شوهر مكلف ميگردد تا دين را به حواله گیرنده بپردازد.

ماده 1721-

حواله ايکه بين حواله دهنده و شخص حواله داده شده صورت ميگيرد، بقبول حواله گیرنده موقوف مي باشد.

ماده 1722-

(1) مديون بودن حواله دهنده از حواله گیرنده شرط صحت حواله شناخته ميشود.

(2) مديون بودن حواله داده شده از حواله دهنده شرط نبوده، هروقتيکه شخص حواله داده شده حواله را قبول نمايد، حواله صحت يافته به پرداخت دين به حواله گیرنده ملزم مي گردد. گرچه شخص حواله داده شده مديون حواله دهنده نباشد.

مبحث سوم - ديونيکه حواله به آن جايز است

ماده 1723-

ديونيکه كفالت در آن صحت دارد، حواله آن نيز صحيح ميباشد، مشروط بر اينکه معلوم باشد. حواله بدین مجهول صحيح نيست.

ماده 1724-

حواله ديون مرتبه به ذمه اصالتاً صحيح است. همچنان حواله ديونيکه در ذمه طور كفالت يا حواله مرتب مي گردد صحيح است.

ماده 1725-

مستحق وقف ميتواند دايين خود را بصورت مقيد به استحقاق او از وقف بالاي ناظر وقف حواله دهد، مشروط بر اينکه حاصل وقف به تصرف ناظر بوده و حواله را قبول کرده باشد. در صورتيکه حاصل وقف بتصرف ناظر نباشد، حواله به استحقاق صحيح نيست.

ماده 1726-

پدر و وصي صغير ميتواند، حواله دين صغير را بر غير قبول نمايد، مشروط بر اينکه خير صغير در آن باشد. مثلاً شخص حواله داده شده از حواله دهنده دارا تر باشد. در صورت نزديکي يا مساوات در غنا حواله به غير صحيح نيست.

مبحث چارم - احکام حواله

ماده 1727-

هرگاه حواله گیرنده حواله را بپذیرد و شخص حواله داده شده به آن راضی گردد، حواله دهنده وکفیل او در صورت موجودیت کفیل از دین و مطالبه بری الذمه شناخته میشوند و در عین حال حق مطالبه حواله گیرنده از شخص حواله داده شده ثابت می گردد. برائت حواله دهنده کفیل او به سلامت حق حواله گیرنده، مقید دانسته میشود.

ماده 1728-

حواله بشرط عدم برائت حواله دهنده کفالت دانسته میشود، در صورتیکه بر حواله دهنده ضمان شرط شود یا برای حواله گیرنده خیار گذاشته شود، شرط صحیح و حواله گیرنده می تواند دین را از حواله دهنده یا شخص حواله داده شده مطالبه نماید.

ماده 1729 -

در حواله مطلق، مطالبه حواله دهنده از شخص حواله داده شده قطع نگردیده، میتواند بعد از حواله تا زمانی که شخص حواله داده شده دین را بحواله گیرنده تادیه نکرده، از او مطالبه نماید. در صورت ادای دین به اندازه آنچه تادیه نموده از ذمه او ساقط میگردد، اگر شخص حواله داده شده مدیون حواله دهنده نباشد و به امر او از طرف او قرض را اداء نماید، به اندازه مثل آن رجوع می نماید و اگر به غیر او قرض را اداء نموده باشد، متبرع شناخته میشود.

ماده 1730-

در حواله مقید، حق حواله دهنده راجع به مطالبه دین از حواله داده شده قطع گردیده و شخص حواله داده شده نمیتواند دین را برای حواله دهنده تادیه کند. در صورت تخلف نزد حواله گیرنده مسئول دانسته میشود. درین صورت حواله گیرنده میتواند راجع به آن به حواله دهنده رجوع نماید.

ماده 1731-

دین بر شخص حواله داده شده به همان صفتی تعلق می گیرد که بر حواله دهنده داشت. در صورتی که دین بر حواله دهنده بصورت معجل باشد، شخص حواله داده شده باید آنرا معجل تادیه نماید و در صورتیکه دین موجل باشد، شخص حواله داده شده بتادیه آن مکلف نمیگردد، مگر حین رسیدن موعد تادیه.

ماده 1732-

هرگاه حواله مؤجل باشد، وفات حواله دهنده در موعد تادیه تاثیری ندارد. اگر شخص حواله داده شده فوت نماید، دین معجل گردیده و از متروکه او تادیه میگردد. مشروط بر اینکه متروکه برای تادیه دین کافی باشد در صورت عدم کفایت متروکه تمام دین یا مقدار متباقی در موعد آن از حواله دهنده مطالبه میشود.

ماده 1733-

هرگاه حواله مبهم بوده تاجیل یا تعجیل دین در آن تصریح نشده باشد، حواله بصورت مؤجل به شخص حواله داده شده اعتبار داده میشود، در صورت تثبیت تعجیل شخص حواله داده شده فوراً بتادیه مکلف گردیده و در صورت تثبیت تاجیل حین فرا رسیدن موعد تادیه، بپرداخت مکلف می شود.

ماده 1734-

هرگاه رهن دهنده رهن گیرنده را باخذ دین، یا مشتری بایع را باخذ ثمن بر شخص دیگری حواله دهد، این حواله حق رهن گیرنده را راجع به حبس رهن و حق بایع را راجع به حبس مبیع ساقط نمی سازد. مگر اینکه شخص ثالث دین و ثمن را پرداخته باشد.

ماده 1735-

هرگاه رهن گیرنده، داین خود را بر رهن دهنده حواله دهد حق او در حبس رهن ساقط میگردد. اگر بایع داین خود را به مشتری برای اخذ ثمن حواله دهد، حق او در حبس عین مبیعه ساقط میگردد.

ماده 1736-

(1) هرگاه مدیون داین خود را به شخص ثالث به این شرط حواله دهد که شخص حواله داده شده عین ملکیت حواله دهنده را که نزد وی است فروخته و از ثمن آن دین حواله گرفته شده را تادیه نماید، حواله بعد از قبول شخص مدت طولانی یا عقود پیهم جواز ندارد.

(2) اگر ناظر بحکم ضرورت جهت آبادی مال موقوفه مجبور گردد، می تواند با اجازه محکمه مدت اجاره را متجاوز از حدود مصرحه ماده (1448) این قانون تعیین نماید. مشروط بر اینکه از مدت عادی عمر انسان بیشتر نباشد.

ماده 1740-

هرگاه مالیکه به حواله مقید گردیده، باثر عارضه بعد از حواله هلاک گردد و برائت ذمه شخص حواله داده شده از آن ثابت هم نگردد، حواله باطل نمیگردد.

ماده 1741-

(1) هرگاه مدیون داین خود را به ودیعت گیرنده حواله مقید به عین و دیعه بدهد و ودیعه قبل از ادای آن به حواله گیرنده بدون تجاوز و دیعت گیرنده از بین برود، و دیعت گیرنده بری الذمه شناخته شده و حواله باطل می گردد. و حواله گیرنده حق دارد دین خود را از حواله دهنده مطالبه نماید.

(2) در صورتیکه عین یا تقصیر یا تجاوز و دیعت گیرنده از بین رفته باشد، حواله باطل نگردیده و دیعت گیرنده در صورتی که عین قیمتی باشد، به پرداخت قیمت آن و در صورتیکه مثلی باشد بتادیه مثل آن رای حواله گیرنده ضامن می گردد.

ماده 1742-

با استحقاق بردن و دیعه که محل حواله برای غیر باشد، مانند از بین رفتن آن حواله را باطل می سازد. و حواله گیرنده به حواله دهنده رجوع می نماید.

ماده 1743-

(1) هرگاه مدیون داین خود را به شخص حواله داده شده حواله مقید به ادای دین از عین مغضوبه که نزد او است بدهد، و عین در دست غاصب حواله داده شده قبل از اداء آن به حواله گیرنده از بین برود، حواله باطل نگردیده و شخص حواله داده شده بری الذمه نشده برای حواله گیرنده ضامن مثل یا قیمت آن می گردد.

(2) اگر عین مغضوبه را غیر به استحقاق ببرد، حواله باطل بوده حواله گیرنده به حق خود بر حواله دهنده رجوع می نماید.

ماده 1744-

هرگاه مبیعه ای که ثمن آن حواله داده شده باستحقاق برده شود، شخص حواله داده شده در صورتی که ثمن را پرداخته باشد، میتواند بر حواله دهنده یا حواله گیرنده بهر یک که خواسته باشد، رجوع نماید.

ماده 1745-

(1) هرگاه حواله دهنده قبل از آنکه حواله گیرنده تمام دین را از شخص حواله داده شده بگیرد در حال مدیونیت وفات نماید، آنچه را که حواله گیرنده در زمان حیات حواله دهنده از شخص حواله داده شده قبض نموده باشد، از وی محسوب و آنچه را که قبض نکرده باشد، حواله گیرنده در آن مثل سایر دائنین حواله دهنده شناخته می شود.

(2) در صورتیکه دین بین دائنین حواله دهنده تقسیم گیردد، حواله گیرنده در خصوص حصصی که سائر دائنین اخذ نموده اند، شخص بر حواله داده شده رجوع کرده نمیتواند.

ماده 1746-

هرگاه حواله دهنده قبل از آنکه حواله گیرنده دین خود را از شخص حواله داده شده بگیرد وفات نموده و از وی ورثه باقی مانده باشد، ورثه حواله دهنده، میتواند دین را مطالبه و آنرا با متروکه ضم نماید. در این صورت حواله گیرنده از متروکه دین خود را میگیرد.

ماده 1747-

هرگاه شخص حواله داده شده در حال مدیونیت وفات نماید، متروکه وی بین دائنین و حواله گیرنده به تناسب حصص شان تقسیم می گردد، در صورتیکه حق حواله گیرنده بعد از قسمت باقی مانده، راجع به آن به حواله دهنده رجوع می نماید.

ماده 1748-

هرگاه حواله گیرنده وفات نموده، شخص حواله داده شده وارث او باشد، آنچه حواله دهنده بر شخص حواله داده شده دارد باطل می گردد. گرچه حواله گیرنده مال حواله را بر شخص حواله داده شده هبه نماید.

مبحث پنجم - برائت ذمه شخص حواله داده شده

ماده 1749-

شخص حواله داده شده با پرداخت دین حواله شده یا حواله آن بر غیر و قبول حواله از طرف غیر بری الذمه شناخته میشود.

ماده 1750-

هرگاه حواله گیرنده به شخص حواله داده شده ابراء دهد دین ساقط گردیده شخص حواله داده شده با پرداخت دین حواله شده، با حواله آن بر غیر و قبول حواله از طرف غیر بری الذمه شناخته میشود.

ماده 1751-

هرگاه حواله گیرنده دین را به حواله داده شده هبه نماید و او هبه را قبول نماید، مالک دین شناخته میشود. در صورت اگر شخص حواله داده شده از حواله دهنده مدیون باشد، دین به اساس مجرای ساقط می گردد، اگر مدیون نباشد او ورثه او میتواند آنرا از حواله دهنده مطالبه کنند.

ماده 1752-

در حواله مقید ابراء و هبه دین از طرف حواله گیرنده برای حواله دهنده صحت ندارد.

قسمت دوم

حواله حق

ماده 1753-

هرگاه داین با شخص دیگر موافقه نماید تا حواله دین وی را که بر ذمه مدیون است قبول کند، حواله بعد از قبول حواله گیرنده بدون آنکه حواله داده شده موافقه نماید، صحیح دانسته میشود.

مگر اینکه موافقه بین دائن و مدیون بخلاف آن صورت گرفته یا قانون طور دیگری حکم نماید.

ماده 1754-

حواله حق بدون رضائیت مدیون صحت دارد.

ماده 1755-

حواله حق در خارج از مقداریکه قابلیت حجز را دارد، صحت ندارد.

ماده 1756-

حواله حق در مقابل مدیون حواله داده شده باغیر، نافذ شمرده نمیشود. مگر اینکه مدیون حواله داده شده آنرا قبول نموده یا به وی ابلاغ گردیده باشد و نفاذ آن در مقابل غیر به اثر قبول مدیون حواله داده شده، مستلزم آنست تا این قبولی تاریخ ثابت داشته باشد.

ماده 1757-

باحق حواله شده تضمینات آن نیز انتقال می نماید.

ماده 1758-

دائن حواله گیرنده، میتواند قبل از اعلام حواله یا قبول آن به اجراءات عملی اقدام نماید که توسط آن حق را که به وی انتقال نموده حفاظت نماید.

ماده 1759-

هرگاه حواله حق به مقابل عوض باشد، حواله دهنده هنگام حواله بوجود حقی که به آن حواله داده شده ضامن میباشد. مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1760-

هرگاه حواله حق به مقابل عوض صورت نگرفته باشد، حواله دهنده ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1761-

هرگاه حواله دهنده غنای مدیون را ضمانت کرده باشد، ضمان بوقت انعقاد حواله راجع میگردد.

ماده 1762-

هرگاه حواله گیرنده به حواله دهنده به ضمان مراجعه نماید، حواله دهنده به رد آنچه اخذ نموده با مصارف مکلف می گردد.

ماده 1763-

حواله دهنده از تجاوز خود ضامن میباشد، گرچه حواله بدون عوض بوده یا عدم ضمان شرط شده باشد.

ماده 1764-

حواله دهنده مکلف است سند حاوی حق حواله شده را باتوضیحات و وسایلی که حصول این حق را به حواله گیرنده میسر گرداند تسلیم دهد.

ماده 1765-

در حال تعدد حواله در یک حق، حواله شخصی که اولتر از دیگران تنفیذ گردد ترجیح دارد

ماده 1766-

مدیون حواله داده شده میتواند در برابر حواله گیرنده بمدافعاتی استناد نماید که حین انفاذ حواله به آن در برابر حواله دهنده استناد نموده میتواندست.

همچنان میتواند به مدافعاتی استناد نماید که از حق حواله استنباط شده میتوانست.

ماده 1767-

هرگاه حق حواله شده در تصرف شخص حواله داده شده قبل از آنکه حواله در حصه غیر، نافذ گردد تحت حجز قرار داده

شود، حواله نسبت به حجز کننده حجز دیگر شمرده می شود .

ماده 1768-

هرگاه به مال تحت حجز بعد از اینکه حواله در حصه غیر، نافذ گردیده حجز دیگری واقع شود، دین بین حجز کننده متقدم و حواله گیرنده و حجز کننده متأخر مانند دانیین بین شان تقسیم میگردد. اما از حصه حجز کننده متأخر به اندازه ایکه وجه حواله برای حواله گیرنده تکمیل نماید، اخذ میشود.

ماده 1769-

هرگاه مدیون حواله را قبول ننموده و قبل از اعلان حواله دین را برای حواله دهنده تادیه کند بری الذمه شناخته میشود و در صورتیکه حواله گیرنده عالم بودن ویرا هنگام تادیه به حواله ثابت نماید، بری الذمه دانسته نمیشود.

## فصل سوم

### رهن حیازی

#### قسمت اول -

ارکان رهن حیازی یا تأمین

ماده 1770-

رهن حیازی عقدیست که بموجب آن رهن دهنده تعهد مینماید که تا مال خود را بتصرف رهن گیرنده یا شخص امین دیگری به مقابل حق مالی قرار دهد که ادای تمامی یا قسمتی از آن بر حق دانیین درجه اول یا دانیینی که نسبت به دانیین مذکور به مرتبه پائین تر قرار دارند مقدم باشند.

ماده 1771-

مال مرهونه در رهن حیازی باید موجود و دارای قیمت مقدور التسلیم و ملک خالی از حقوق غیر باشد.

ماده 1772-

(1) موضوع رهن باید دین ثابت به ذمه مدیون بوده یا عینی از اعیان قابل تضمین باشد. رهن به امانات صحت ندارد.

(2) مال مرهونه در رهن حیازی منقول و غیر منقول شده میتواند.

(3) هرگاه مال مرهونه در رهن حیازی پول نقد باشد رهن گیرنده نمیتواند از آن استفاده نماید مگر اینکه این استفاده بغرض حصول دین بعد از احضار رهن دهنده در موعد تادیه دین صورت گرفته باشد.

مبحث اول - آثار رهن حیازی بین متعاقدين

فرع اول - وجایب رهن دهنده

ماده 1773-

(1) برای صحت و لزوم رهن شرط است که مرهونه را رهن گیرنده بصورت تام قبض نماید .

(2) رهن دهنده میتواند از تسلیمی رهن برای رهن گیرنده در آن رجوع کرده و در عین مرهون تصرفات نماید.

ماده 1774-

رهن دهنده ورهن گیرنده میتواند در عقد و یا بعد از آن بموافقت یکدیگر گذاشتن رهن را نزد شخص امین شرط گذارند در این صورت با رضائیت شخص امین تصرف او مانند تصرف رهن گیرنده تلقی شده و رهن باقبض وی تمام میشود ورهن دهنده به آن ملزم میباشد.

ماده 1775-

رهن دهنده از سلامتی و نفاذ رهن ضامن دانسته میشود، دائن میتواند به مصارف رهن دهنده به اتخاذ وسائل متوسل شود که برای حفاظت شی مرهونه لازم است.

ماده 1776-

هرگاه مال مرهونه در تصرف رهن گیرنده بوده و قسمت از آن به استحقاق برده شود در صورتیکه مقدار استحقاق برده مشاع باشد رهن در متباقی باطل و در صورتیکه معین باشد در متباقی رهن بحال خودباقی مانده و تمام دین حبس میگردد.

ماده 1777-

هرگاه مرهونه بحیازت رهن دهنده در آید رهن منقضي میگردد مگر اینکه دائن رهن گیرنده اثبات نماید که مراجعه به سبب دیگر نیز از انتضای رهن صورت گرفته این حکم در صورتیست که حق شخص ثالث اخلال نگرده.

ماده 1778-

(1) هرگاه شی مرهونه از بین رفته یا ناقص گردد و این از بین رفتن و یا نقصان به علت خطای رهن دهنده یا قوه مجبره باشد رهن دهنده از آن ضامن شناخته میشود.

(2) بر رهن حیازی احکام متعلق به از بین رفتن شی مرهونه در رهن رسمی یا نقصان آن در مورد انتقال حق دائن از شی

مرهون و آنچه در حقوقي که قايم مقام آن ميگردد، تطبيق ميشود.

فرع دوم - وجايب دائن رهن گيرنده

ماده 1779 -

هرگاه دائن رهن گيرنده شي مرهونه را تسليم شود مكلف است طور درحفاظت ونگهباني آن توجه نمايد كه در مورد مال خود مي نمايد.

ماده 1780 -

رهن گيرنده بعد از قبض رهن ضامن از بين رفتن آن بوده و با پرداخت قيمت مرهونه يا دين هريك كه كمتر باشد مكلف ميگردد در مورد تعيين قيمت به قيمت روز قبض اعتبار داده ميشود نه قيمت روز از بين رفتن مال.

ماده 1781 -

هرگاه مال مرهونه نزد رهن گيرنده از بين رود و قيمت آن مساوي اندازه دين باشد تمام دين از ذمه رهن دهنده ساقط گرديده و چنين تلقي مي شود كه رهن گيرنده به حق خود رسيده باشد. مشروط بر اينكه ثابت شود كه از بين رفتن مال به اثر تجاوز ويا تقصير وي صورت گرفته است.

ماده 1782 -

هرگاه مال مرهونه نزد رهن گيرنده از بين رود و قيمت آن بيشتر از اندازه دين باشد دين ساقط گرديده و رهن گيرنده از متباقي قيمت مال مرهونه ضامن ميباشد مشروط بر اينكه از بين رفتن مال به اثر تجاوز يا تقصير وي باشد.

ماده 1783 -

هرگاه مال مرهونه نزد رهن گيرنده به اثر تجاوز يا تقصير او از بين رود و قيمت آن كمتر از مقدار تعيين باشد دين به اندازه قيمت مرهونه ساقط گرديده و در دين باقي مانده به رهن دهنده رجوع مي نمايند.

ماده 1784 -

هرگاه رهن گيرنده حاصلات عين مرهونه را بدون اجازه رهن دهنده در حال حضور وي يا بدون اجازه محكمه باصلاحيت در حال غياب او بفروشد بپرداخت قيمت آن مكلف شناخته ميشود.

ماده 1785 -

رهن گيرنده نميتواند از مال مرهونه منقول باشد يا عقار بدون اجازه رهن دهنده انتفاع بگيرد او ميتواند به اجازه رهن دهنده مال مرهونه را به اجاره داده و اجورت آنرا براي رهن دهنده بپردازد يا اجاره را به اجازه رهن دهنده از اصل دين وضع نمايد گرچه عقد رهن باطل گرديده باشد.

ماده 1786 -

(1) هرگاه رهن دهنده به استعمال، يا انتفاع يا عاريت دادن مال مرهونه براي اجراي عمل به رهن گيرنده اجازه بدهد و مال مرهونه قبل از شروع در استعمال يا عمل يا بعد از فراغت از آن از بين رود ضامن آن از دين گرفته ميشود.

(2) اگر مال مرهونه در صورت اجازه رهن دهنده حين استعمال و انتفاع يا حين اجراي عملي كه به منظور آن به عاريت داده شده از بين رود امانت تلقي شده ضامن آن بر رهن گيرنده لازم نبوده و نه چيزي از دين در مقابل آن كاسته ميشود.

ماده 1787 -

هرگاه طرفين رهن در مقابل تعويض موافقه شده در اثر تاخير تاديه دين به اين موافقه ننموده باشد كه حاصلات در مقابل تعويض باشد و هم از تعيين تعويض سكوت نموده باشد تعويض به اساس فيصد قانوني سنجيده شده و از نرخ حاصلات تجاوز كرده نميتواند.

ماده 1788 -

اگر براي تاديه دين تضمين شده وقت تعيين نگرديده باشد دائن نميتواند مطالبه تاديه حق خود را نمايد مگر از طريق خواستن از قيمت حاصلات بدون اينكه حق مديون را در مورد تاديه دين هروقتي كه خواسته باشد اخلال نمايد.

ماده 1789 -

دائن رهن گيرنده اداره شي مرهونه را بدست گرفته تغيير ي را در طريقه بهره برداري از عين وارد كرده نميتواند مگر به اجازه رهن دهنده همچنان رهن دهنده مكلف است از تمام اموري بر رهن گيرنده اطلاع دهد كه مداخله وي را ايجاب ميكند.

ماده 1790 -

هرگاه دائن حق خود را در اداره مال مرهونه سوء استعمال نمايد يا اهمال بزرگ را مرتكب شود رهن دهنده ميتواند تحت حراست گذاشتن شي را مطالبه يا استرداد آن را در برابر پرداخت آنچه بر وي است بخواهد.

ماده 1791 -

رهن دهنده نميتواند با پرداخت قسمتي از دين رهن گيرنده را برد قسمت از مال مرهونه مكلف نمايد رهن گيرنده ميتواند مال

مرهونه را در مقابل متبای دین اگر چه قلیل باشد نزد خود نگهدارد.

(2) در صورتیکه مال مرهونه دو چیز جدا گانه بوده و هر یک در مقابل مقدار معین از دین تخصیص داده شده باشد و رهن دهنده مقدار از دینی را که در مقابل یکی از آن قرار دارد تادیه کند میتواند آنرا اخذ نماید و درحالی که مقدار دین در مقابل هر یک تعیین نشده باشد نمیتواند هیچ یک را اخذ نماید و هر دو در مقابل تمام دین حبس میگردد.

ماده 1792-

رهن گیرنده به تسلیمی مال مرهونه به رهن دهنده جهت بیع آن و ادای دین وی مکلف ساخته نمیشود زیرا حکم رهن حبس دائمی مال مرهونه الی زمان قبض دین از طرف دائن است.

ماده 1793-

به رهن حیازی احکام قانون متعلق به مسؤلیت رهن دهنده غیر مدیون و احکام متعلق به شرط گذاشتن تملک حین عدم ایفا و شرط بیع بدون اجراءات تطبیق میگردد.

ماده 1794-

رهن گیرنده نمیتواند مال مرهونه را بفروشد مگر اینکه از طرف رهن گیرنده وکیل بفروش شده باشد همچنان رهن گیرنده نمیتواند بدون اجازه رهن دهنده مال مرهونه را به ودیعت، اجاره، عاریت و رهن بدهد در صورت اجرای چنین اعمال رهن گیرنده متجاوز شناخته شده و به سبب آن به تادیه قیمت مال مرهونه به هر اندازه ای که بالغ گردد ضامن شناخته میشود.

ماده 1795-

هرگاه رهن گیرنده بدون اجازه رهن دهنده مال مرهونه را فروخته و تسلیم مشتری نماید و مال مرهونه قبل از حصول اجازه رهن دهنده نزد مشتری از بین رود رهن دهنده در تضمین مشتری یا رهن گیرنده مختار میباشد.

مبحث دوم - آثار رهن حیازی به نسبت شخص ثالث

ماده 1796-

رهن حیازی به شخص ثالث حجت شده نمیتواند مگر اینکه شی مرهونه به تصرف دائن یا به موافقت رهن دهنده و رهن گیرنده به تصرف شخص امین دیگری باشد.

ماده 1797-

عقد رهن به دائن رهن گیرنده حق میدهد تا مرهونه را حبس نموده بدون اینکه حقوق قانونی شخص ثالث را اخلال نماید.

ماده 1798-

هرگاه شی مرهونه از تصرف دائن بدون اراده یا بدون علم او خارج شود میتواند مطابق به احکام حیازت آنرا از نزد غیر مجدداً به حیازت خود برگرداند.

ماده 1799-

رهن حیازی برای دائن رهن گیرنده حق میدهد تا حق خود را قبل از سایر دائنین از ثمن شی مرهونه بدست آرد خواه دائن دیگری شخص عادی باشد یا از لحاظ ترتیب، دائن متأخر.

ماده 1800-

داین رهن گیرنده میتواند تنفیذ حق خود را از مال مرهونه مطالبه نماید، گرچه ملکیت آن شی بغیر تعلق گرفته باشد، درین صورت ثالث میتواند دین را تادیه نموده، خود را در برابر مدیون قایم مقام او قرار دهد.

ماده 1801-

از رهن حیازی علاوه بر اصل حق، مصارف ضروری که جهت حفاظت مال مرهونه بعمل آمده، تعویض ضرر ناشی از عیب شی، مصارف عقد دین بامصارف عقد حیازی قید و تنفیذ آن، تعویضات قانونی یا موافقه ناشی از تاخیر تادیه دین، پرداخته میشود.

قسمت دوم

انقضای رهن حیازی

ماده 1802-

رهن بانقضای دین تضمین شده منقضی گردیده و یا از الیه سببیکه دین به آن منقضی گردیده، رهن عودت می نماید. حقوق اشخاص صاحب حسن نیتیکه در خلال مدت انقضای حق و عودت آن کسب شده، اخلال نمیگردد.

ماده 1803-

علاوه از حالت مندرج ماده (1802) این قانون، رهن حیازی با موجود شدن یکی از اسباب آتی منقضی میگردد:

1- با اجتماع حق رهن حيازي و حق ملكيت در تصرف شخص واحد.

2- با انصراف صريح يا ضمني دايين رهن گيرنده از حق رهن،

3- با از بين رفتن شي مرهونه

ماده 1804-

رهن حيازي به وفات رهن دهنده و رهن گيرنده باطل نگريده، نزد ورثه باقي مي ماند.

ماده 1805-

هرگاه رهن دهنده، وفات نمايد، وصي او به اجازه رهن گيرنده شي مرهونه را فروخته از آن دين رهن گيرنده را مي پردازد. در صورتيكه رهن دهنده وصي تعيين نكرده باشد، دايين از محكمه ايكه محل اقامت متوفي در حوزه صلاحيت آن قرار دارد، تقاضا ميكند تا شخصي را جهت فروش مال مرهونه و تاديه دين از ثمن آن بحيث وصي تعيين نمايد.

ماده 1806-

هرگاه دايين رهن گيرنده وفات نمايد و از مال مرهونه معلوماتي در دست نبوده و در بين متروكه نيز موجود نباشد، قيمت مال مرهونه از متروكه بحيث دين واجب التاديه شناخته ميشود.

قسمت سوم

بعضي از انواع رهن حيازي

مبحث اول - رهن عقار

ماده 1807-

رهن حيازي عقاري بر شخص ثالث حجت شمرده نميشود، مگر اينكه عقد رهن ثبت گريده باشد، بر اين ثبت احكام خاص مربوط به قيود رهن رسمي تطبيق ميگردد.

ماده 1808-

داين رهن گيرنده ميتواند، عقار را براي رهن دهنده به اجاره دهد، بدون اينكه اين امر بر حقوق غير تأثيري وارد نمايد و لازم است قيمت اجاره در عقد رهن تصريح گردد. در صورتيكه بعد از عقد رهن به آن موافقه بعمل آيد، لازم است موضوع در حاشيه ثبت عقد رسانيده شود.

ماده 1809-

داين رهن گيرنده مكلف است، صيانت عقار را تعهد نموده جهت حفاظت آن بمصارف ضروري اقدام نمايد، همچنان مكلف است محصول وماليه و تكاليف سالانه ديگري را كه لازم است، تاديه نمايد.

داين مي تواند آنچه را مصرف نموده، از قيمت حاصلات عقار يا از ثمن آن در حدود قانون وضع نمايد، دايين وقتي از اين تعهدات معاف شده مي تواند كه از حق رهن انصراف نمايد.

مبحث دوم - رهن منقول

ماده 1810-

(1) رهن منقول وقتي بر شخص ثالث حجت شده ميتواند، كه در پهلوي انتقال حيازت در ورث ثابت التاريخ ثبت گردد. و در اين ورقه بايد مبلغ تضمين شده بر رهن و عين مرهونه به تفصيل توضيح گردد.

(2) تاريخ ثابت، مرتبه دايين رهن گيرنده را تعيين مي نمايد.

ماده 1811-

هرگاه رهن گيرنده صاحب حسن نيت باشد، مي تواند بحق خود در مرهونه استناد نمايد، گرچه رهن دهنده قادر به تصرف در مرهونه نباشد، از جانب ديگر هر شخص صاحب حسن نيت، ميتواند به حق استناد نمايد كه بر شي مرهونه كسب نموده، گرچه اين حق بعد از تاريخ رهن باشد.

ماده 1812-

(1) هرگاه شي مرهونه بخطر از بين رفتن يا نقص يا تنزيل قيمت مواجه باشد، طوريكه خوف عدم تكافوي آن براي تضمين حق دايين محقق گردد و رهن دهنده هم مبادله آنرا با شي ديگر كه قايم مقام آن گردد مطالبه ننمايد، دايين يا رهن دهنده ميتواند از محكمه اجازه بيع آنرا بصورت مزايده علني يا بنرخ موجود بازار، تقاضا نمايد.

(2) درحال اجاره بيع، محكمه راجع به وديعت گذاشتن ثمن نيز امر مي نمايد. در اين صورت حق دايين از شي به ثمن آن انتقال مي يابد.

ماده 1813-

هرگاه فرصت مناسبی برای فروش شي مال مرهونه ميسر گريده و بيع بامفاد قابل وصف امكان پذير باشد، رهن دهنده ميتواند از محكمه اجازه فروش رهن را مطالبه نمايد، گرچه موعد تاديه دين نرسيده باشد. محكمه در حال اجازه، شروط بيع

را معین نموده در مورد به ودیعت گذاشتن ثمن امر می نماید.

ماده 1814-

هرگاه داین رهن گیرنده به حق خود رسیده نتواند، حق دارد از محکمه فروش مرهونه را بصورت مزایده علنی یا بنرخ موجود بازار، مطالبه کند.

ماده 1815-

داین رهن گیرنده، میتواند در برابر دین خود تملیک مرهونه را از محکمه مطالبه نماید، مشروط بر اینکه تملیک در مقابل قیمتی که توسط اهل خبره تعیین می گردد، صورت گیرد.

ماده 1816-

احکام پیشبینی شده این فصل، در حدودی قابل تطبیق است که با قوانین تجاری و احکام قوانین مخصوص برهن مال منقول، متعارض واقع نگردد.

مبحث سوم - رهن دین

ماده 1817-

(1) رهن دین در برابر مدیون وقتی نافذ دانسته میشود که این رهن بوی ابلاغ گردیده یا مطابق احکام حواله، حق آنرا قبول نماید.

(2) رهن دین در مقابل غیر وقتی نافذ شمرده میشود که سند دین مرهونه در حیات رهن گیرنده داخل شده باشد. مرتبه رهن از تاریخ ابلاغ یا قبولی محاسبه میگردد.

ماده 1818-

دینی که قابلیت حواله با حجز را نداشته باشد، رهن آن جواز ندارد، رهن اسناد رسمی به طریقه خاص که قانون بمنظور حواله این اسناد تنظیم نموده، صورت میگیرد. مشروط بر اینکه تذکر یابد که حواله به طریقه رهن صورت گرفته است. در این حال رهن بدون ضرورت اعلان خاتمه می یابد.

ماده 1819-

داین رهن گیرنده، می تواند بر تعویضات موافقه شده که از دین مرهونه مستحق گردیده و آنچه بعد از رهن مستحق آن می گردد، تسلط یابد. همچنان می تواند بر تمام استحقاق های دورانی دین تسلط یابد. مشروط بر اینکه بر آنچه تسلط می یابد، اولاً از مصارف ثانیاً از تعویضات و ثالثاً از اصل دین تضمین شده به رهن کسر گردد. تمام این مراتب وقتی رعایت میشود که بخلاف آن موافقه صورت نگرفته باشد.

ماده 1820-

داین رهن گیرنده بحفاظت دین مرهونه مکلف بوده، در صورتیکه بخواهد قسمتی از دین مرهونه را بدون مداخله رهن دهنده در مقابل دین خود حصول نماید، لازم است تا آنرا بارعایت زمان و مکان معین تادیه حصول نموده و از موضوع برهن دهنده اخطار دهد.

ماده 1821-

مدیون در دین مرهونه، میتواند در برابر داین رهن گیرنده بتمام وسایل تادیه متعلق به صحت حق تضمین شده برهن استناد نماید. همچنان میتواند به وسایل تادیه استناد نماید که در مقابل داین اصلی داشته باشد. تمام این حکم در حدودی تطبیق میگردد که مدیون در حالت حواله بمقابل حواله گیرنده به این تادیات، استناد کرده بتواند.

ماده 1822-

(1) هرگاه دین مرهونه قبل از موعد دین تضمین شده برهن بسر رسد، مدیون نمیتواند دین را ایفاء نماید مگر برای رهن دهنده و رهن گیرنده یکجا، و هر یک از دو نفر می توانند از مدیون مطالبه نمایند، آنچه را تادیه می نماید به ودیعت بگذارد. درینصورت حق رهن به آنچه به ودیعت گذاشته شده، انتقال مینماید.

(2) رهن دهنده و رهن گیرنده مکلفند آنچه را مدیون تادیه نموده، بوجهیکه برای رهن دهنده مفیدتر بوده و برای داین رهن گیرنده از آن ضرری عاید نباشد، معاونت نماید.

ماده 1823-

هرگاه دین مرهونه ودین تضمین شده برهن، هر دو مستحق تادیه گردد، در این صورت اگر داین رهن گیرنده حق خود را کاملاً نگرفته باشد، میتواند آنچه را مستحق میگردد، از دین مرهونه قبض نماید یا اینکه بیع این دین را مطالبه یا آنرا مطابق حکم ماده (1815) این قانون تملک نماید.

مبحث چارم - رهن عاریت

ماده 1824-

مدیون میتواند مال غیر را به عاریت گرفته و به اجازه او آنرا برهن بدهد. در صورتیکه اجازه عاریت دهنده مطلق و بدون قید باشد، مدیون میتواند آنرا بهر اندازه و بهر جنسی که خواسته باشد همچنان برای هر شخص در هر جهتی که اراده کند، برهن بدهد.

ماده 1825-

هرگاه عاریت دهنده اجازه شی را به اندازه یا جنس یا شخص یا جهت معین مقید سازد، عاریت گیرنده نمیتواند از آن مخالفت نماید. مگر اینکه در مخالفت نفع عاریت دهنده باشد.

ماده 1826-

هرگاه عاریت گیرنده مال عاریت دهنده را به اجازه وی مطابق شروطی که گذاشته است برهن بدهد، عاریت دهنده نمیتواند بعد از تسلیم آن برهن گیرنده از آن انصراف نماید و رهن گیرنده میتواند آنرا الی زمان ادای دین نزد خود نگهدارد.

ماده 1827-

هرگاه عاریت مقید بمدت معین باشد، عاریت دهنده رن نمیتواند قبل از سپری شدن مدت تعیین شده، انفکاک رهن و تسلیمی عاریت را برای خود مطالبه نماید. در صورت عدم مقید بودن بمدت و همچنان بعد از سپری شدن مدت، می تواند اینگونه مطالبه را عمل آرد.

ماده 1828-

هرگاه عاریت دهنده انفکاک رهن را مطالبه و دین را به رهن گیرنده تادیه نماید. در صورتیکه دین به اندازه قیمت رهن باشد، رهن گیرنده بقبول مجبور گردانیده میشود. در اینصورت عاریت دهنده به عاریت گیرنده، رجوع مینماید. اگر قیمت شی مرهونه از دین کمتر باشد، رهن گیرنده به تسلیمی رهن مجبور گردانیده نمیشود، اگر آنچه که پرداخته شده از قیمت رهن بیشتر باشد، عاریت دهنده بمقدار ما زاد قیمت مال مرهونه متبرع شناخته شده آنرا از عاریت گیرنده، مطالبه کرده نمیتواند.

ماده 1829-

هرگاه عاریت گیرنده رهن در حالت افلاس و فوات نماید مال مرهونه در تصرف رهن گیرنده حبس باقیمانده، بدون اجازه عاریت دهنده فروخته شده نمی تواند.

ماده 1830-

هرگاه عاریت دهنده در حال مدیونیت و فوات نماید، به عاریت گیرنده رهن دهند امر میشود تا دین خود را تادیه نموده رهن را خلاص نماید. در صورت عجز وی مال مرهونه نزد رهن گیرنده بحال خود باقیمانده، ورثه عاریت دهنده میتواند دین را تادیه و مال مرهونه را خلاص نماید.

ماده 1831-

در مواردیکه احکام فوق رهن عاریت با احکام رهن حیازی معارض واقع نگردد، احکام خاص رهن حیازی بر رهن عاریت تطبیق میگردد.

## فصل چهارم

رهن رسمی

قسمت اول

انشاء رهن رسمی

ماده 1832-

رهن رسمی، عقدیست که به سبب آن داین حق عینی را بر عقاریکه برای ایفاء دین تخصیص یافته، کسب می نماید. و به مقتضای آن بر سایر داینین عادی و داینین پایین مرتبه از خود حق تقدم را داشته و دین خود را از عقار مذکور بهر دستی که باشد حصول نموده می تواند.

ماده 1833-

(1) رهن رسمی منعقد شده نمی تواند، مگر بورقه رسمی که نزد مقامات مربوط تکمیل شده باشد.

(2) مصارف رهن رسمی بدون رهن دهنده میباشد، مگر اینکه بخلاف آن موافقه بعمل آید.

ماده 1834-

در رهن رسمی شخص مدیون یا شخص دیگری که به نفع مدیون چیزی را به رهن بدهد، رهن دهنده شده میتواند.

- ماده 1835- رهن دهنده باید مالک عقال مرهونه بوده، اهلیت تصرف را در آن داشته باشد.
- ماده 1836- هرگاه رهن دهنده مالک عقال نباشد، رهن وی بدون اجازه مالک آن در ورقة رسمی صحت ندارد.
- ماده 1837- رهن عقالیکه در آینده بوجود می آید باطل دانسته میشود.
- ماده 1838- هرگاه رهن از طرف مالک صادر شده باشد که سند ملکیت او باطل، فسخ، لغو، زایل یا به سبب دیگر بی اعتبار گردد، رهن به منفعت داین رهن گیرنده باقی می ماند. مشروط بر اینکه حین انعقاد عقد رهن، داین دارای حسن نیت باشد.
- ماده 1839- رهن رسمی بغیر از عقال در چیز دیگری واقع شده نمیتواند، مگر اینکه قانون بخلاف آن تصریح نموده باشد.
- ماده 1840- (1) عقال مرهونه باید طوری باشد که از لحاظ عرف بیع آن به مزایده علنی صحیح باشد.  
(2) همچنان باید بصورت دقیق در عقد تعیین گردیده باشد، در غیر آن رهن باطل دانسته میشود.
- ماده 1841- رهن شامل آن ملحقات عقال مرهونه میباشد که عقال شمرده شود، خصوصاً حقوق آبیاری تزئینات، تاسیساتیکه برای مالک منفعت میرساند. مگر اینکه موافقت طوری دیگر صورت گرفته باشد.
- ماده 1842- هرگاه ورقة ابلاغ راجع به نرخ ملکیت به ثبت برسد، حاصلات و عواید عقال از تاریخ ثبت ورقة به بعد، بعقال ملحق گردیده و در توزیع آن احکامی رعایت می گردد که در توزیع ثمن عقال مرعی می باشد.
- ماده 1843- رهنیکه در عقال مشاع از طرف تمام مالکین صادر گردیده صحیح می باشد. و هر نتیجه ایکه در مابعد برتقسیم عقال یا بر بیع آن در صورت عدم امکان تقسیم آن مرتب گردد، برصحت رهن تأثیر ندارد.
- ماده 1844- هرگاه یکی از شرکاء حصه خود را در عقال یا جزء معین آنرا برهن بگذارد و بعداً اعیان دیگری هنگام تقسیم بوی برسد، رهن مذکور در حدود معادل قیمت عقالیکه اصلاً برهن گذاشته شده، باین اعیان انتقال مینماید. مقدار مذکور از طرف اداره تعیین میگردد. داین مکلف است در خلال شصت روز از تاریخ ثبت، تقسیم به اجراءات مربوط به قید جدید اقدام و در آن مقداریکه رهن به آن انتقال نموده، بیان نماید.
- ماده 1845- رهن برای تضمین دین معلق بشرط یا دین احتمالی مرتب شده میتواند، مشروط بر اینکه در عقد رهن مبلغ دین تضمین شده تعیین گردد.
- ماده 1846- تازمانیکه قانون یا موافقه طور دیگری تصریح نکند، هر جزء از عقال یا عقالات مرهونه، ضامن تمامی دین و هر جزء از دین توسط تمامی عقال یا عقالات مرهونه، تضمین شده دانسته میشود.
- ماده 1847- رهن از دین تضمین شده منفصل نشده، در صحت و انقضاء تابع آن شناخته میشود، مگر اینکه قانون طور دیگری تصریح نماید.
- ماده 1848- هرگاه رهن دهنده غیر شخص مدیون باشد، در پهلوی استناد به وجوه تادیه خاص، به خود او میتواند، آنچه مدیون از وجوه تادیه متعلق به دین دارد نیز استناد نماید، حق رهن دهنده غیر مدیون باقی میماند گرچه مدیون از آن تنازل نماید.

قسمت دوم

آثار رهن رسمی

مبحث اول - آثار رهن رسمی بین متعاقدين

فرع اول - آثار رهن رسمی به نسبت رهن دهنده

ماده 1849 -

تصرف رهن دهنده در عقال مرهونه در حق داین رهن گیرنده تأثیر ندارد.

ماده 1850-

رهن دهنده حق دارد عقال مرهونه را اداره نموده عواید آنرا تا زمان ملحق بودن بعقال قبض نماید.

ماده 1851-

اجاره ای که از طرف رهن دهنده عقد شده، در حق داین نافذ شمرده نمیشود، مگر اینکه تاریخ آن قبل از ثبت ورقه ابلاغ نزع ملکیت ثابت باشد. در صورتیکه تاریخ آن ثابت نباشد، اجازه در حدود اعمال اداره حسنه، نافذ شمرده میشود.

ماده 1852-

مجرائی به اجرت پیشکی که مدت آن از سه سال تجاوز نکند و همچنان حواله به آن در حق داین رهن گیرنده، نافذ نمی گردد. مگر اینکه تاریخ آن قبل از ثبت ورقه ابلاغ نزع ملکیت ثابت باشد، در صورتیکه مدت متذکره از سه سال متجاوز باشد، نفاذ آن مشروط بر آن است که قبل از قید رهن ثبت گردیده باشد، در غیر آن با رعایت حکم این ماده مدت مذکور الی سه سال تنزیل داده میشود.

ماده 1853-

رهن دهنده مکلف است، سلامت رهن را تضمین نماید. و داین رهن گیرنده میتواند در مورد هر عمل یا تقصیری که به اثر آن تضمین او نقص بزرگ می یابد، اعتراض نماید. و همچنان میتواند بوسایل تحفظی اقدام نموده و مصارف آنرا از رهن دهنده مطالبه نماید.

ماده 1854-

هرگاه رهن دهنده باثر خطاء خویش سبب از بین رفتن یا نقصان عقال مرهونه گردد، داین رهن گیرنده مخیر است که تامین کافی از وی اخذ و یا حق خود را فوراً مطالبه نماید.

ماده 1855-

هرگاه از بین رفتن عین مرهون ناشی از اسباب خارجی باشد، و داین دوام دین را بدون تامین قبول نه نماید، مدیون مخیر است که تامین کافی بپردازد یا دین را فور قبل از بسر رسیدن موعد آن اداء نماید.

ماده 1856-

هرگاه در هر حال اعمالی واقع گردد که به اثر آن عقال مرهونه به از بین رفتن، نقصان، یا غیر کافی شدن برای تضمین مواجه شود، داین میتواند از محکمه مربوط امر توقف چنین اعمال و اتخاذ تدابیری که مانع وقوع ضرر گردد، مطالبه نماید.

ماده 1857-

هرگاه عقال مرهونه مبنی بر هر سببی که باشد از بین رفته یا ناقص گردد، رهن علی الترتیب بحقی که به آن مرتب میشود، انتقال مییابد. مانند تعویض یا مبلغ تأمین، یا ثمنی که مقابل استملاک او برای منافع عامه تعیین میگردد.

فرع دوم - آثار رهن به نسبت داین رهن گیرنده

ماده 1858-

هرگاه رهن دهنده شخص دیگری غیر مدیون باشد، تنفیذ حکم تنها بر مال مرهونه او جواز داد. رهن دهنده حق ندارد که به تادیه تنها مدیون را مکلف نماید. مگر اینکه موافقه طوری دیگر بعمل آمده باشد.

ماده 1859-

داین بعد از ابلاغ مدیون راجع به تادیه دین، می تواند حق خود را بر عقال مرهونه تنفیذ نموده و فروش آنرا مطابق میعادیکه در قانون اصول محاکمات مدنی تعیین گردیده مطالبه نماید.

ماده 1860-

هرگاه رهن دهنده شخص دیگری غیر مدیون باشد، میتواند با

تخلیه عقال مرهونه مطابق احکام مربوطه به تخلیه عقال مرهونه اجراءاتیرا که متوجه اوست، از خود رفع نماید.

ماده 1861-

(1) هرگونه موافقه که حق تملک عقال مرهونه را حین عدم ادای دین در موعد آن بمقابل ثمن معین هر اندازه که باشد بداین بدهد یا حق فروش آنرا بدون رعایت اجراءات مصرحه قانون بوی اعطا کند، باطل شناخته میشود. گرچه این موافقه بعد از رهن به عمل آمده باشد.

(2) هرگاه بعد از رسیدن موعد تادیه دین یا قسط آن چنین موافقه بعمل آید که مدیون از عقال مرهونه در مقابل دین بداین خود تنازل نماید، موافقه مذکور جواز دارد.

فرع سوم - آثار رهن به نسبت شخص ثالث

ماده 1862-

رهن در حق شخص ثالث وقتی نافذ میگردد که شخص ثالث قبل از اکتساب حق عینی بر عقال رهن را عقد یا در حکم مثبت رهن قید گردیده باشد.

ماده 1863-

استناد به مواد آتی در مقابل شخص ثالث صحیح نمی باشد:

1- به تحویل حق تضمین شده بقید

2- بحق ناشی از قایم مقام شدن شخص به جای داین در این حق بحکم قانون یا موافقه

3- بتنازل از مرتبه قید به منفعت داین دیگر، مگر اینکه در حاشیه قید اصلی به آن تصریح شده باشد.

ماده 1864-

در اجراءات مربوط بقید، تجدید، محو ابقای محو و آثار مرتب بر تمام اجراءات مذکور، احکام خاص ثبت اسناد املاک عقاری تطبیق میگردد.

ماده 1865-

مصارف قید، تجدید و محو آن بر ذمه رهن دهنده میباشد، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

فرع چهارم - حق تقدم تتبع (تعقیب)

ماده 1866-

داین رهن گیرنده حقوق خود را قبل از داین عادی کاملاً از ثمن عقال مرهونه یا از مالیکه جانشین عقال گردیده است، حسب درجه هریک بدست می آورند.

ماده 1867-

مرتبه رهن از تاریخ قید آن محاسبه میشود، گرچه دین تضمین شده برهن معلق بشرط یا دین مستقبل یادین احتمالی باشد.

ماده 1868-

برقید رهن اذخال مصارف عقد، قید، تجدید و تعویضاتی که بنا بر موافقه مستحق بوده و تأدیة آن به تأخیر افتیده باشد، داخل میگردد و تا تاریخ اتکای بیع، مزایده به شخص در توزیع و در مرتبه خود رهن بصورت ضمنی شامل میشود.

ماده 1869-

داین رهن گیرنده، میتواند از مرتبه رهن خود در حدود دین خود به منفعت داین دیگری که بر نفس عقال، رهن مقید دارد، تنازل نماید. درینصورت بمقابل دین داین دیگر بتمامی وجود تأدیة که بمقابل داین اول جایز شناخته میشود، استناد می تواند. باستثنای آنچه که به انقضای حق داین اول متعلق بوده، مشروط بر اینکه این انقضاء بعد از تنازل از مرتبه باشد.

ماده 1870-

(1) داین رهن گیرنده می تواند وقتی که موعد تأدیة دین بسر رسید، ملکیت عقال مرهونه را از دست حایز آن خارج سازد، مگر اینکه حایز برضائیت خود دین را اداء یا عقال را از رهن خلاص یا از رهن صرف نظر نماید.

(2) هر شخصی که ملکیت عقال مرهونه بنا بر سببی از اسباب ملکیت یا حق عین دیگری بر آن قابل رهن باشد بوی انتقال نماید، حایز عقال مرهونه شناخته میشود بدون اینکه از دین تضمین شده برهن مسؤولیت شخصی داشته باشد.

ماده 1871-

حایز میتواند هنگام رسیدن موعد دین تضمین شده برهن آنرا با ملحقات آن و مصارف مربوط به اجراءات از تاریخ اخطار به بعد شخصاً بپردازد، این حق حایز تا زمان تحقق مزایده باقی می ماند. درینصورت حایز میتواند تمام آنچه را پرداخته است از مدیون یا مالک سابقه عقال مرهونه مطالبه نماید.

ماده 1872-

حایز میتواند قید رهن را که در آن قایم مقام داین شده حفظ نموده و آنرا عندالایجاب تجدید نماید، مگر اینکه هنگام ثبت سند این حایز قبودی که موجود بوده محو گردد.

ماده 1873-

هرگاه به سبب ملکیت عقال مرهونه بر ذمه حایز، مبلغی باشد که فوراً مستحق الاداء بوده و برای تأدیة دین تمام داینین که حقوق شان بر عقال قید گردیده کفایت نماید، هریک از داینین مذکور میتواند حایز را بپرداخت حق خویش مکلف نماید، مشروط بر اینکه سند ملکیت حایز ثبت شده باشد.

ماده 1874-

هرگاه دینی که بر ذمه حایز است فی الحال غیر مستحق الاداء باشد یا مقدار آن از دیون استحقاق داینین کمتر باشد، داینین میتوانند تأدیة آنچه را که بر ذمه حایز است، مطابق شروطیکه به آن تعهد نموده و در موعدی که پرداخت دین موافقه بعمل آمده، از وی مطالبه نمایند.

ماده 1875-

هرگاه حایز آنچه را که بر ذمه وی است به دائنین تادیه نماید، حق مطالبه محو قیودیرا که بر عقال است، کسب می نماید.

ماده 1876-

حایز می تواند بعد از ثبت سند ملکیت خود، عقال را از تمام رهنیکه قبل از ثبت سند وی قید گردیده، پاک نماید، وی می تواند این حق را هر وقتی که خواسته باشد استعمال نموده والی زمانیکه لست شروط فروش بمعرض اعلان گذاشته میشود، حفظ نماید.

ماده 1877-

هرگاه حایز پاک کردن عقال را اراده نماید، مکلف است برای داینیکه حقوق شان مقید است، اطلاعیه ئی را بمحل اقامت شان بفرستد که متضمن خلاصه سند ملکیت وی وتاریخ ثبت آن و قیمت عقال ولست حقوقیکه قبل از ثبت سند وی قید گردیده با اسماء اصحاب حقوق باشد.

ماده 1878-

حایز مکلف است در اطلاعیه از آمادگی خود برای تادیه دیون قید شده ایکه فی الحال واجب التادیه باشد، بدون در نظر گرفتن میعاد استحقاق دیون مذکور در حدود قیمت عقال تذکر بعمل آرد.

ماده 1879-

بهریک از دائنینیکه حق وی قید گردیده و همچنان کفیلیکه حق مقید دارد، میتواند فروش عقالی را که پاک کردن آن مطلوب است، در خلال سی روز از تاریخ آخرین اطلاعیه رسمی مطالبه نماید. مسافه راه در تعیین موعد رعایت میگردد.

ماده 1780-

مطالبه باساس اطلاعیه ایکه برای حایز ومال سابق فرستاده میشود و در آن مطالبه کننده با وکیل قانونی وی امضاء می نماید، صورت بگیرد مطالبه کننده مکلف است مبلغی را که برای مصارف فروش از طریق مزایده کفایت نماید، طور ودیعت در خزانه یا بانکی که محکمه تعیین نماید بگذارد. مطالبه کننده بعد از این از طلب خود صرف نظر نموده نمیتواند، مگر اینکه تمام دائنین که حقوق شان قید بوده وتام کفیل ها به آن موافقت نمایند.

ماده 1881-

هرگاه فروش عقال مطالبه شود، تمام اجراءات مربوط به فروش اجباری رعایت می گردد وفروش بنا بر مطالبه صاحب منفعت در تعجیل برای طالب یا حایز تمام میشود، شخصیکه به اجراءات مباشرت می نماید، مکلف است در اعلانات فروش مبلغی را که قیمت عقال تعیین گردیده تذکر دهد.

ماده 1882-

شخصیکه مزایده بر او خاتمه می یابد، مکلف است علاوه بر تادیه ثمنیکه در مزایده تعیین گردیده مصارفیکه اجراءات پاک کردن ایجاب می نماید، مصارف سند ملکیت وثبت آن ومصارف اعلانات حایزیرا که ملکیت از دستش خارج گردیده نیز تادیه نماید. مگر اینکه قانون خاص طور دیگری تصریح گردیده باشد.

ماده 1883-

هرگاه فروش عقال در خلال مدت معین و طبق شرایط مربوط مطالبه نشود، ملکیت عقال بصورت نهائی وفارغ از هر نوع حق قید شده، بحایز تعلق می گیرد. مشروط بر اینکه حایز مبلغی را که قیمت عقال تعیین شده، بارعایت مراتب دائنین در تادیه حقوق شان از آن برای آنها بدهد. یا مبلغ مذکور را در خزانه یا بانکی که محکمه تعیین نماید، طور ودیعت بگذارد.

ماده 1884-

تخلیه عقال مرهونه باتقدیم عریضه از طرف حایز بمقام محکمه باصلاحیت صورت میگیرد. در عریضه رساندن موضوع درحاشیه ثبت ورقه ابلاغ به اخراج ملکیت مطالبه میشود. موضوع تخلیه در خلال پنج روز از تاریخ تقدیم عریضه جهت اتخاذ اجراءات مربوط بداین مباشر اطلاع داده میشود.

ماده 1885-

هرگاه حایز تادیه دیون قیده شده یا پاک کردن عقال را از رهن یا انصراف از عقال را اختیار نه نماید، داین رهن گیرنده نمیتواند اجراءات اخراج ملکیت را مطابق احکام قانون اصول محاکمات مدنی در مقابل او اتخاذ نماید، مگر بعد از اینکه راجع به به تادیه دین مستحقه یا راجع به انصراف از عقال بمدیون اخطار نموده باشد.

ماده 1886-

حایزیکه سند ملکیت وی بثبت رسیده و در دعوی ایکه علیه مدیون به دین حکم گردیده طرف دعوی قرار نگرفته باشد، میتواند بطرق دفعیکه استناد مدیون به آن جواز دارد، استناد نماید. مشروط براینکه حکم به دین بعد از ثبت سند حایز باشد. همچنان او میتواند در هر حال به دفعی استناد نماید که مدیون نیز بعد از حکم به دین حق استناد را به آن داشته باشد.

ماده 1887-

حایز میتواند در مزایده شامل گردد، مشروط بر اینکه مقدار ثمن تقدیم داشته او در مزایده از مقدار باقیمانده ذمت او را از رهگذر ثمن عقاریکه برای فروش گذاشته شده، کمتر نباشد.

ماده 1888-

هرگاه ملکیت عقار مرهونه از دست حایز خارج گردیده و بعداً مزایده بشخص وی تعلق بگیرد، حایز بموجب سند اصلی ملکیت مالک عقار شناخته میشود و در صورتی که ثمن نهائی مزایده را که بوی تعلق گرفته تادیه نموده یا در خزانه یا بانکی که محکمه تعیین نماید طور ودیعت بگذارد، عقار مذکور از تمام حقوق قیده شده پاک می گردد.

ماده 1889-

هرگاه مزایده به شخص دیگری غیر از حایز تعلق بگیرد، شخص مذکور می تواند بموجب حکم مزایده حق خود را از حایز بدست آورد.

ماده 1890-

هرگاه ثمنیکه مزایده به آن تعلق گرفته، بر حقوق دائنیکه حقوق آنها قید گردیده زیادت نماید، این زیادت حق حایز بوده و دائنین رهن گیرنده، می توانند حقوق خود را از حایز مطالبه نمایند.

ماده 1891-

حقوق ارتفاق و حقوق عینی دیگریکه حایز قبل از انتقال ملکیت عقار بوی دارا بوده بحایز عودت می نماید.

ماده 1892-

حایز مکلف است عوایدعقار را از تاریخ ابلاغ بتادیه دین یا انصراف از عقار رد نماید. در صورتیکه اجراءات مربوط مدت سه سال ترک گردد، مکلفیت برد عواید از تاریخ ابلاغ جدید اعتبار دارد.

ماده 1893-

(1) حایز میتواند از طریق دعوی تضمین برمالک سابق در حدودی مراجعه نماید که خلف حق مراجعه را برشخصیکه از وی بصورت معاوضه یا تبرع کسب ملکیت نموده، دارا باشد.

(2) اگر حایز زاید از استحقاق که به اساس سند ملکیت به ذمه مدیون است تادیه نماید و این تادیه بنا بر هر سببی که باشد، می تواند به مدیون مراجعه نماید. در این صورت حایز قایم مقام دائنینی می گردد که حقوق آنها را تادیه نموده است.

ماده 1894-

حایز شخصاً از نقصانیکه باثر خطاء وی بر عقار عاید گردد، در برابر دائنین مسئول شناخته میشود.

قسمت سوم

انقضای رهن رسمی

ماده 1895-

(1) رهن رسمی مانند رهن حیازی بانقضای دین تضمین شده منقضی گردیده و به اثر زوال سببیکه دین به آن منقضی گردیده، عودت می نماید.

(2) عودت رهن، حقوقی را که اشخاص دارای حسن نیت در ظرف مدت انقضای حق و عودت آن از غیر کسب نموده اند، اخلال نمی نماید.

ماده 1896-

حق رهن رسمی با اتمام اجراءات پاک کردن بصورت نهائی منقضی می گردد. گرچه ملکیت حایزیکه عقار را پاک کرده بنا بر هر سببی که باشد، زایل گردد.

ماده 1897-

رهن یا فروش اجباری عقار از طریق مزایده علنی و به ودیعت گذاشتن ثمن نهائی آن یابه تادیه ثمن مذکور به دائنیکه از لحاظ درجه مستحق تادیه حقوق خود از این ثمن میشوند، منقضی میگردد.

ماده 1898-

داین رهن گیرنده، میتواند باوجود بقای دین، از رهن رسمی تنازل نماید.

ماده 1899-

بر رهن رسمی احکام مربوط به عدم انقضاء به اثر وفات رهن دهنده یا رهن گیرنده و بقای دین نزد ورثه تطبیق میگردد.

کتاب چهارم  
حقوق عینی  
باب اول  
حقوق عینی اصلی  
فصل اول  
حقوق ملکیت  
قسمت اول  
تعریف، ساحه و حمایت ملکیت

ماده 1900 -  
ملکیت، حقی است که به مقتضای آن شی تحت اراده و تسلط شخص قرار میگیرد. و تنها مالک میتواند در حدود احکام قانون به استعمال، بهره برداری و هر نوع تصرف مالکانه در آن بپردازد.

ماده 1901 -  
مالک شی، مالک تمام آنچه که از عناصر اصلی آن شمرده شده و انفصال آن از شی بدون از بین رفتن یا تلف شدن یا تغییر یافتن شی ممکن نباشد، شناخته میشود.

ماده 1902 -  
ساحه ملکیت زمین، به آنچه که عمقا و ارتفاعا معتاد و مجاز است شامل می باشد.  
بموجب موافقه یا حکم قانون، ملکیت سطح زمین از ملکیت مافوق و ماتحت آن مجزا شده می تواند.

ماده 1903 -  
ملکیت هیچ شخص از دست او کشید شده نمیتواند مگر بموجب قانون.

قسمت دوم  
قیود ملکیت

ماده 1904-

مالك ميتواند در ملكيت خود در حدود قانون تصرف نمايد.

ماده 1905 -

هرگاه بملك حق غير تعلق بگيرد، مالك نميتواند در آن طوري تصرف نمايد كه موجب ضرر غير گردد. مگر به اجازه صاحب حق.

ماده 1906 -

ضرر فاحش قديم باشد يا جديد از بين برده ميشود.

ماده 1907-

ضرر فاحش آن است كه سبب شكست يا انهدام بنا گرديده و يا مانع حوايج اصلي كه عبارت از منافع مقصود آن است گردد.

ماده 1908 -

مانع شدن روشني بطور كلي از خانه ضرر فاحش شمرده ميشود، هيچكس نميتواند چنان بنائي اعمار نمايد كه كلكين خانه همجوار را مسدود ساخته و بطور كلي مانع روشني در آن گردد. در صورت احداث چنين بنا، همجوار ميتواند دفع ضرر را در صورت امكان و در غير آن از بين بردن بناء را براي دفع ضرر مطالبه نمايد.

ماده 1909-

شخصيكه عمارتي بناء ميكند بايد آنرا طوري اعمار نمايد كه از كلكين، عمارت قديمه همجوار متضرر نگردد.

ماده 1910 -

شخصيكه بمصرف خود منبع آبياري يا مجري آب فاضل را بمنظور آبياري اراضي خويش احداث مي نمايد، اشخاص ديگر بدون اجازه وي حق انتفاع را از آن ندارند.

ماده 1911 -

با رعايت عدم ضرر رساندن به عامه، تعيين حق استفاده از آب نهر عمومي و توزيع آن به اندازه زميني ميباشد كه آبياري را ايجاب ميكند.

ماده 1912 -

مالك اراضي ايكه بواسطه آلات يا نهر زمين خود را آبياري مينمايد در حاليكه حق جريان آب را بر اراضي غير نداشته باشد نميتواند مالك زمين مذكور را به جريان آب خود مجبور گرداند.

ماده 1913 -

هرگاه شخص حق جريان آب را بر زمين ديگري داشته باشد، مالك زمين مذكور نمي تواند مانع جريان آب او در زمين خود گردد.

ماده 1914-

شخصيكه زمين خود را بصورت عادي طوريكه زمين آن را تحمل بتواند، آبياري نمايد و به اثر آن آب در زمين شخص ديگري جريان پيدا كند و زراعت او را از بين ببرد، ضامن شناخته نميشود و اگر زمين خود را بصورت غير عادي آبياري نموده و شخص ديگري از آن متضرر گردد، ضامن شناخته ميشود.

ماده 1915 -

حقابه بميراث برده ميشود و با استفاده از آن وصيت جواز دارد.

ماده 1916-

(1) حق آبه زمين، تابع زمين مي باشد.

(2) فروش، هبه و اجازه حقابه زمين زايد از ضرورت صاحب زمين، جز بمنظور آبياري زمين جواز ندارد.

(3) ساير احكام مربوط به حق آبه و آبياري زمين كه در اين قانون پيش بيني نشده، تابع احكام قانون خاص ميباشد.

ماده 1917-

مالك زمين مكلف است، بجريان آب كافي بمنظور آبياري زمين هاي دور ملكيت اشخاص ديگر از منبع آب بر زمين خود اجازه بدهد و همچنان به فاضل آب آبياري شده زمين هاي مذكور كه در نزديك ترين جوي عمومي بريزد، اجازه نمايد. مشروط بر اينكه در برابر آن تعويض عادلانه داده شود.

ماده 1918-

هرگاه تمام مشتركين آب به رضائيت خويش باصلاحات ضروري نهر يا جوي نپردازند، به اساس مطالبه هر يك از شركاء به اين امر وادار ساخته ميشوند.

ماده 1919-

مالك زمينيكه اصلا براه عام اتصال ندارد و يا راه مرور به آن ناكافي و دشوار باشد، طوريكه احداث راه كافي بدون تحمل مصارف گزاف يا دشواري بزرگ ميسر نباشد، ميتواند در برابر تعويض عادلانه در زمين همجوار به اندازه لازم تصرف و آن را استعمال نمايد. مشروط بر اينكه از حد معتاد تجاوز ننمايد و اين حق تنها در موضع استعمال شده مي تواند كه با كمترين ضرر رفت و آمد مقصود بدست آيد.

ماده 1920-

هرگاه مانع اتصال براه عام از تقسيم و تجزيه قانوني عقار نشأت گرفته باشد و احداث راه كافي در اجراء عقار مذكور ممكن باشد، مطالبه حق مرور بجز در همان اجزاء جواز ندارد.

ماده 1921-

هر يك از مالكين اراضي همجوار، ميتوانند طرف ديگر را با تعيين حدود در اراضي اتصال يافته يكدیگر مجبور سازند. مصارف تعيين حدود بين طرفين مشترك مي باشد.

ماده 1922 -

هرگاه ديواري بين دو نفر مشترك باشد، يكي از طرفين نميتواند بدون اجازه طرف ديگر به تغيير ارتفاع آن بپردازد يا بناء ديگري را به آن بيفزايد.

ماده 1923 -

هر يك از شركاء مي توانند بالاي ديوار مشترك باندازه شريك، چوب يا ديگر مواد استناديه هاي خويش را بگذارند، مشروط ب اينكه از حدود مقاومت ديوار مذكور تجاوز نكند.

تزييد با تغيير مكان چوب از طرف يك شريك بدون اجازه شريك ديگر با رعايت سلامت ديوار جواز ندارد.

ماده 1924-

هرگاه ديوار مشترك مقاومت خود را از دست داده و خوف انهدام آن موجود باشد، اگر يكي از شركاء اراده خراب كردن آنرا بنمايد و شريك ديگر ممانعت كند، منع كننده به تخریب ديوار مجبور شده ميشود.

ماده 1925 -

هرگاه شركاء بانهدام ديوار مشترك بپردازند، يا ديوار مذكور بيفتد و هر شريك بالاي آن چيزي گذاشته باشد و در تعمير مجدد آن يكي از شركاء ممانعت نمايد، شريك منع كننده بصورت مطلق به ساختن آن مكلف ميشود. در صورتيكه يكي از شركاء به اجازه محكمه باعمار آن بپردازد، مصارف آنرا به مقدار حصه شريك ديگر مطالبه کرده ميتواند و تا زمانيكه شريك مذكور حصه خويش را نپردازد شريك ديگر ميتواند او را از استفاده از ديوار منع نمايد.

ماده 1926 -

ديواريكه هنگام بناء حد فاصل بين دو عمارت باشد، تا زمان جدائي دو بناء ديوار مشترك دانسته ميشود. مگر وقتيكه دليل ديگري بعكس آن ظاهر شود.

ماده 1927 -

همجواريكه در مصارف اعمار ديوار

هم نگرفته، وقتي شريك ديوار شناخته ميشود كه نصف مصارف بناء و نصف قيمت زمين را كه ديوار بر آن واقع است، بپردازد.

ماده 1928-

همجوار، نميتواند همجوار ديگر را باعمار ديوار يا چيز ديگري در داخل حدود ملكيت او مكلف سازد، همچنان نميتواند او را به دادن قسمتي از ديوار او يا قسمتي از زمينيكه ديوار بر آن بنا شده و دار سازد مگر در حدود حكم ماده (1927) اين قانون.

ماده 1929-

همجوار حق ندارد، بطرف همجوار خود در مسافه كمتر از يك متر كلين يا كلينچه داشته باشد مسافه از عقب ديواريكه كلين يا كلينچه در آن واقع است يا از كنار خارجي ديوار اندازه ميشود.

ماده 1930-

همجوار ميتواند كه كلين، كلينچه ملاقي در برابر عقار همجوار كه در عين وقت در برابر راه عام باشد، داشته باشد.

ماده 1931-

روشن دانيكه قاعده آن از سطح اطاق بيشتري از قامت انسان ارتفاع داشته باشد و منظور از آن جريان هوا و داخل شدن روشني باشد، طوريكه ديدن از آن عادتاً بر عقار همجوار ممكن نباشد، اندازه مسافه در آن شرط نيست.

ماده 1932-

فابریکه ، دستگاه تجارتي، چاه و ديگر تاسيساتيکه به همجوار ضرر مي رساند، بايد در مسافه اعمار گردد که ضرر آن به همجوار نرسد.

ماده 1933-

هرگاه عقد يا وصيت متضمن شرطي باشد که بمقتضاي آن تصرف در مال منع گرديده باشد، شرط مذکور تا زمانیکه مبني بر سبب مشروع و منحصر بمدت معقول نباشد صحيح نميباشد. سبب وقتي مشروع پنداشته ميشود که منظور از منع تصرف حمايت منفعت حايث متصرف يا متصرف اليه يا شخص ثالث باشد و مدت هنگامي معقول شمرده ميشود که مقيد به حيات متصرف يا متصرف اليه يا شخص ثالث باشد.

ماده 1934-

هرگاه شرط وارده در عقد يا وصيت مبني بر منع از تصرف طبق حکم ماده (1933) اين قانون صحيح باشد هر نوع تصرف مخالف آن باطل شمرده ميشود.

قسمت سوم

ملکيت مشاع

ماده 1935 -

هرگاه ملکيت عين، بين دو نفر يا زياده از آن مشاع باشد، هر يك آنها باندازه حصه خويش از آن حق استفاده داشته و ميتواند در آن طوري تصرف نمايد که به شريك ديگر ضرر عايد نگردد. همچنان در صورتيکه مقدار مشاع معلوم باشد بيع و بهره برداري آن بصورت مشاع جواز دارد و استعمال آن نيز جواز دارد، مشروط بر اينکه به حقوق ساير شرکاء ضرر عايد نگردد.

ماده 1936 -

هرگاه يکي از شرکاء يك قسمت معين مال مشاع را تصرف نمايد و آن قسمت مال حين قسمت در حصه او واقع نشود، حق متصرف اليه بهمان جزئيه بعد از تقسيم به متصرف تعلق ميگيرد، انتقال مي نمايد. و در صورتيکه متصرف عدم معرفت خويش را مبني بر ملکيت مشاع در عين متصرف فيها ثابت نمايد، ميتواند به ابطال تصرف پردازد.

ماده 1937-

اداره مال مشاع حق تمام شرکاء ميباشند، مگر اينکه موافقه طور ديگري صورت گرفته باشد.

ماده 1938-

شرکاء در مال مشاع تابع راي اکثريت ميباشند و اکثريت به اساس قيمت حصصي محاسبه ميشوند در صورت عدم تحقيق اکثريت محکمه ميتواند تدابير ضروري را به اساس درخواست يکي از شرکاء اتخاذ نمايد، همچنان محکمه ميتواند هنگام ضرورت شخصي را تعيين نمايد تا مال مشاع را اداره نمايد.

ماده 1939-

هر يك از شرکاء مال مشاع ميتواند وسايل لازمي را جهت حفاظت مال مذکور اتخاذ نمايد، گرچه ساير شرکاء به آن موافقت نداشته باشند.

ماده 1940-

هر يك از شرکاء باندازه حصه خود در خانه مشترك حق سکونت را دارد.

ماده 1941-

حصه يکي از دوشريك در دست شريك ديگر حيثيت امانت را داشته، در صورتيکه بدون قصور او از بين برود، ضامن شناخته نميشود.

ماده 1942-

هرگاه ملکيت مشترك محتاج اصلاح و ترميم باشد، شرکاء در آن مشترکا به اندازه حصص خود سهم ميگيرند.

ماده 1943-

هرگاه يك شريك به اجازه ساير شرکاء در اعمار ملکيت مشترك پردازد ميتواند مصارف آن را به اندازه حصص هر يك مطالبه نمايد. و در صورتيکه بدون اجازه بچنين عمل مبادرت نموده باشد متبرع شناخته شده و شريکي که به قيمت حصه خود اجازه نداده رجوع کرده نمي تواند.

ماده 1944 -

(1) هرگاه ملکيت مشترکي که قابل قسمت نبوده محتاج اصلاح و ترميم گردد و يکي از شرکاء غايب باشد، حصول اجازه محکمه در خصوص اعمار آن حتمي است. درين صورت کسيکه به ترميم مي پردازد ميتواند مصارف مذکور را از شرکاء و شريك غايب بعد از حضور وي باندازه حصه هر يك مطالبه نمايد.

(2) اگر اقدام مذکور بدون اجازه صورت گیرد، راجع به مصارف خود بر سایر شرکاء رجوع کرده نمی تواند.  
ماده 1945 -

هرگاه ملکیت مشترک غیر قابل قسمت منهدم گردد و یکی از شرکاء اراده اعمار آنرا داشته و دیگری امتناع آورد، ممتنع به اعمار مکلف شده نمیتواند. در صورتیکه یکی از شرکاء بدون اجازه شریک دیگر و یا محکمه به آن اقدام نماید، متبرع شناخته میشود.  
ماده 1946 -

هرگاه قسمتی از ملك مشترك غیر قابل قسمت، منهدم گردد و یکی از شرکاء اراده اعمار آنرا داشته و شرکاء دیگر از آن امتناع آورند، در حالیکه شریک با اجازه محکمه به اعمار آن اقدام نماید، میتواند سایر شرکاء را الی زمان تادیه مصرف حصه آنها را از انتفاع ملکیت مذکور منع نماید و اگر شریک بدون اجازه محکمه به اعمار آن اقدام نماید، حق مراجعه او بر سایر شرکاء ساقط میگردد.  
ماده 1947 -

هرگاه ملکیت مشترک غیر قابل قسمت کاملاً منهدم گردیده و هموار شود، هیچ يك از شرکاء به اعمار آن مکلف نبوده زمین آن بین شرکاء تقسیم میشود.  
ماده 1948 -

مصارف اداره کردن حفاظت و مالیات و سایر تکالیف عاید یا تعیین شده، بر مال مشترك را هر شریک به اندازه حصه خود در مال مشترك متحمل میگردد. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.  
ماده 1949 -

شرکائیکه حداقل مالک سه ربع مال مشاع باشند، میتوانند با اعلان به سایر شرکاء در خصوص تصرف بر مال مذکور تصمیم اتخاذ نمایند.  
مشروط بر اینکه به اسباب موجه قدیمه استناد نمایند، شریکی که بر اتخاذ چنین تصمیم اعتراضی داشته باشد، میتواند در خلال دو ماه از تاریخ اعلان به محکمه با صلاحیت رجوع نماید، محکمه می تواند بر ضرورت تصرف حکم و یا آنرا رد نماید.  
ماده 1950 -

شریک در مال مشاع منقول یا در مجموع اموال میتواند قبل از تقسیم مطالبه استرداد آن حصه از مال مشاع را نماید که از جانب شریک دیگر بفروش رسیده، مشروط بر اینکه این مطالبه را در خلال مدت سی روز از تاریخ علم او بفروش، یا از تاریخ اعلان بفروش غرض اطلاع ببایع و مشتری توجیه نموده باشد. در این صورت مسترد کننده در تمام حقوق و تعهدات قائم مقام مشتری قرار میگیرد. بشرطیکه تمام مصارف او را تعویض نماید.  
اگر شرکائیکه رد کردن مال فروخته شده فقره فوق را مطالبه می نمایند متعدد باشند، هر يك میتواند به اندازه حصه خود رد آنرا مطالبه نماید.

قسمت چارم  
رفع مشاع با اثر تقسیم  
ماده 1951 -

تقسیم، عبارت است از تعیین حصه مشاع و اداء آن که برضائیت شرکاء یا حکم محکمه صورت میگیرد.  
ماده 1952 -

تقسیم رضائی در غیاب یکی از تقسیم کنندگان جواز ندارد، ولی یا وصی صغیر در تقسیم قائم مقام صغیر میگردد. مشروط بر اینکه محکمه با صلاحیت مطابق با حکام قانون به آن موافقت نماید.  
ماده 1953 -

اگر شرکاء به ابقای مال مشاع به اساس حکم قانون یا موافقه، مکلف نشده باشند، هر يك از شرکاء میتواند از محکمه تقسیم مال مشاع را مطالبه نماید. منع تقسیم مال مشاع با اساس موافقه در مدتی که از پنج سال تجاوز نماید جواز ندارد. و در صورتیکه مدت موافقه بیش از پنج سال نباشد، در مورد شریک و خلف او نافذ شمرده میشود.  
ماده 1954 -

باید مال قابلیت تقسیم را داشته باشد، در غیر آن به اساس تقسیم استفاده مطلوب از بین میرود.  
ماده 1955 -

هرگاه مال قابل قسمت باشد محکمه میتواند هنگام مطالبه تقسیم از جانب یکی از شرکاء يك یا چند نفر اهل خبره را به منظور ترتیب و تقسیم حصه هر شریک موظف نماید.  
ماده 1956 -

- اهل خبره حصص را به اساس خوردترین سهم تقسیم میکند. گر چه تقسیم جزئی باشد. در صورت عدم امکان می توانند حصه هر يك از شركاء را تعیین و مجزا نمایند.
- ماده 1957 -
- معادله حصص حسب استحقاق که در آن نقصان فاحش نباشد، حتمی است.
- ماده 1958 -
- حقوق مشترکه متقاسمین بر اعیان تحت قسمت هنگام تقسیم رعایت میشود.
- ماده 1959 -
- تقسیم بدو شکل صورت میگیرد، یکی به جمع حصه مشاع در هر فرد از افراد مال اعیان مشترك که تقسیم جمع یاد میشود و دیگری به تعیین حصص مشاع در يك عین مشترك که تقسیم تفریق نامیده میشود.
- ماده 1960 -
- معادل کمبود حصص به پرداخت مال اضافی از جانب کسیکه حصه بیشتر گرفته است، جواز دارد.
- ماده 1961 -
- در تقسیم رضائی خیار شرط، خیار رویت و خیار عیب، طبق موافقه طرفین و احکام قانون تطبیق می گردد.
- ماده 1962 -
- هرگاه یکی از شركاء در ملك مشترك بدون اجازه باقي شركاء برای خود تعمیری بسازد و در تقسیم به حصه دیگری اصابت کند به انهدام آن مکلف میشود.
- ماده 1963 -
- در دعوی تقسیم محکمه ابتدائیه که اعیان مورد تقسیم در حوزه آن قرار دارد، ذیصلاح شناخته میشود.
- ماده 1964 -
- محکمه ابتدائیه مندرج ماده (1963) این قانون منازعات ناشی از تعیین حصص و سایر منازعات مربوط را که قانوناً در ساحه صلاحیت آن داخل باشد، حل و فصل می نماید.
- ماده 1965 -
- هرگاه هنگام رسیدگی محکمه ابتدائیه بدعوی تقسیم منازعات دیگری بروز نماید، محکمه مکلف است دعوی تقسیم را تا زمان انفصال قطعی منازعات مذکور متوقف سازد.
- ماده 1966 -
- هرگاه منازعه قطع شود و حصص بطریق رضائی تعیین گردد، محکمه باعطای حصه مفرزه هر يك از شركاء حکم می نماید.
- در صورتیکه حصص بطریق رضائی تعیین نگردد، تقسیم بین شركاء باسناد قرعه صورت گرفته و در محضر محکمه درج گردیده و باعطاء حصه مفرزه هر شریك حکم صادر می گردد.
- ماده 1967 -
- هرگاه تقسیم عین مال متعذر بوده یا مال که تقسیم قیمت آن مطلوب است در اثر تقسیم قیمت آن بسیار زیاد تنزیل نماید، مال طبق احکام قانون اصول محاکمات مدنی به فروش میرسد.
- ماده 1968 -
- در دعوی تقسیم، ادخال، دائنیتیکه حقوق آنها مقید است و دائنیتیکه در انجام تقسیم عین یا بفروش مال طور مزایده اعتراض مینمایند، حتمی شمرده میشود. در غیر آن تقسیم در حق آنها نافذ نمیگردد.
- ماده 1969 -
- هرگاه علیه میت بعد از تقسیم متروکه او دین ظاهر شود، فسخ تقسیم جواز دارد. مگر اینکه ورثه دین را تادیه یاداین از دین خود بورثه ابراء نماید و یا از میت مال دیگری غیر از مال تقسیم شده باقیمانده باشد که دین را تکافو نماید.
- ماده 1970 -
- متقاسم از ملکیت مال مشاع، مالک حصه شناخته میشود که تقسیم باو تعلق گرفته و در حصص باقیمانده مالک چیزی نمی باشد.
- ماده 1971 -
- متقاسمان در برابر یکدیگر از تعرض یا استحقاق که بنا به سبب قبل از تقسیم واقع شود، ضامن می باشند. هر يك آنها بتناسب حصه خود باعتبار قیمت روز تقسیم مال به تادیه تعویض به مستحق ضمان مکلف می باشد. اگر یکی از متقاسمان نادر باشد، مقدار ضمان که بر او لازم است بر تمام متقاسمان دارنده و مستحق ضمان، توزیع میگردد.

ماده 1972 -

تضمین در حالات آتی مورد ندارد:

1- اگر بموجب موافقه صریح بنابر موجهه خاص که ضمان از آن نشأت کرده تضمین عفو شده باشد.

2- استحقاق به خطاء شخص متقاسم راجع باشد.

ماده 1973 -

(1) نقض تقسیم رضائی بشرطی جواز دارد که یکی از متقاسمان ثابت نماید که از تقسیم باثر غبن باندازه بیش از خمس قیمت به او ضرر عاید شده است. در تعیین اندازه غبن قیمت روز تقسیم مال اعتبار داده میشود.

(2) بعد از انقضای سال ما بعد تقسیم دعوی شنیده نمیشود و مدعی علیه میتواند با پرداخت نقد یا عین که کمبود حصه مدعی را پوره کند، دعوی را متوقف نماید.

قسمت پنجم

تقسیم منافع

ماده 1974 -

تقسیم منافع یا زمانی میباشد یا مکانی و هر دوی آن بصورت رضائی یا قضائی انجام میگردد.

ماده 1975 -

در تقسیم منافع مکانی، شرکاء موافقه مینمایند که هر یک آن از جزء معین منفعت مال که با حصه او در مال مشترک مشاع مساوی باشد، استفاده نموده و در مقابل آن از استفاده کردن اجزاء باقیمانده حصه خود به شرکاء دیگر تنازل نماید. مدت این موافقه از پنج سال تجاوز کرده نمیتواند. اگر مدت تعیین نشده باشد، موافقه تا مدت یکسال دوام میکند و در صورتیکه قبل از سه ماه از تاریخ ختم سال شریک عدم رضانیت خود را بسایر شرکاء ابلاغ ننماید، موافقه برای سال آینده نیز تجدید شده تلقی میگردد. اگر این تقسیم بهمین وضع تا مدت پانزده سال دوام کند. تقسیم نهائی شمرده میشود.

ماده 1976 -

تقسیم منافع زمانی، آن است که شرکاء موافقه نمایند بصورت متناوب از منافع تمام مال مشترک هر یک آن برای مدتی که متناسب حصه او باشد، استفاده نمایند.

اگر یکی از شرکاء در مال غیر قابل قسمت، مطالبه تقسیم منافع نماید و شرکاء دیگر از آن امتناع آورند، تقسیم منافع بصورت جبری صورت میگیرد.

ماده 1977 -

تقسیم منافع از حیث جواز تمسک به آن بر غیر و از حیث اهلیت متقاسمان، حقوق و تعهدات آنها و طرق اثبات تابع احکام عقد اجاره شناخته میشود، مشروط بر اینکه احکام مذکور با طبیعت این تقسیم معارض نباشد.

قسمت ششم

مشاع اجباری و ملکیت طبقات منازل

مبحث اول - مشاع اجباری

ماده 1978 -

هرگاه از منظور تهیه مال مشاع چنین معلوم گردد که مال مذکور باید بصورت دایم باقی ماند، شرکاء نمی توانند تقسیم آنرا مطالبه نمایند.

مبحث دوم - ملکیت طبقات منازل

ماده 1979 -

هرگاه یکی مالک طبقه بالا و دیگری مالک طبقه پائین عمارت باشد، مالک طبقه بالا حق قرار را بر سقف داشته و سقف ملکیت مالک طبقه پائین شناخته میشود.

مالک طبقه بالا از سطح آن بصورت معتاد حق استفاده را دارد مالک طبقه پائین عمارت در طبقه بالا در حدود صیانت حق خود دارد.

ماده 1980 -

هرگاه دروازه مدخل طبقه بالا و پائین عمارت یکی باشد، مالکین هر دو عمارت یکی باشد، مالکین هر دو طبقه حق استعمال

آنها بصورت مشترك داشته هیچ يك ديگري را از استفاده از آن منع کرده نمیتواند.

ماده 1981-

هرگاه مالك طبقه پائين عمارت طبقه مذکور را تجاوزا تخریب نماید، به تجديد بنا بصورت جبري مكلف مي باشد.

ماده 1982-

(1) هرگاه طبقه پائين عمارت بدون فعل مالك آن منهدم گردد به بناء آن مكلف مي باشد.

اگر مالك منزل پائين از اعمار مجدد آن امتناع آورد و مالك طبقه بالا به اجازه مالك طبقه پائين يا اجازه محكمه باعمار آن بپردازد، میتواند مصارف اعمار را از مالك طبقه پائين حاصل نماید.

(2) اگر مالك طبقه بالا بدون اجازه مالك طبقه پائين يا بدون اجازه محكمه باعمار اقدام كند، حق مراجعه او بر مالك طبقه پائين منحصر به قيمت بنا میباشد و قيمت به اساس نرخ گذاري اهل خبره به قيمت روز اعمار تعيين میشود نه قيمت روز مراجعه.

ماده 1983 -

مالك طبقه بالا در هر دو حالت مندرج ماده (1982) اين قانون، میتواند مالك طبقه پائين را از سكونت و استفاده طبقه مذکور تا زماني منع نماید كه حق او را تاديه كند. همچنان میتواند به اجازه محكمه آنها به اجازه داده و از اجرت آن حق خود را بگيرد.

ماده 1984 -

مالك طبقه بالا نمیتواند بدون اجازه مالك طبقه پائين در بالاي منزل بنا جديد اعمار يا به ارتفاع منزل خود اقدام كند، مگر اينكه ثابت شود عمل مذکور به طبقه پائين ضرر عايد نمي كند. در اينصورت میتواند بدون اجازه مالك طبقه پائين به اعمار يا ارتفاع آن اقدام كند.

فصل دوم

اسباب كسب ملكيت

قسمت اول

تصاحب

ماده 1985 -

شخصيكه مال منقول مباح را قبل از ديگران بدست آرد، مالك آن شناخته میشود.

ماده 1986-

هرگاه مالك مال منقول از ملكيت آن صرف نظر نماید ، به مال مباح تبديل میگردد.

ماده 1987 -

احراز، يا حقيقي است كه با گذاشتن دست فعلي بر شي يا حكمي است كه به تهيه سبب آن محقق مي گردد.

ماده 1988 -

هرگاه معدن، خزانه يا آثار باستاني در اراضي مملوكه شخصي كشف گردد، ملكيت آن از دولت بوده علاوه بر اعطاي مكافات براي مالك، زمین مطابق به قانون استملاك مي گردد.

ماده 1989 -

كسيكه در اراضي دولتي معدن خزانه دفن شده يا اثر باستاني را بيابد، ملك دولت شمرده شده مقامات با صلاحيت در مقابل به او مكافات مناسب تعيين میکنند.

ماده 1990 -

حقوق در شكار آبي و زميني، لقطه و آثار تاريخي توسط قوانين خاص تنظيم میگردد.

ماده 1991 -

اراضي زراعتي لا مالك ملكيت دولت بوده تملك آن بدون اجازه دولت و خلاف احكام قانون، جواز ندارد.

ماده 1992 -

اراضي باير غير قابل انتفاع كه لا مالك باشد، ملك شخصي شناخته میشود كه به اجازه حكومت آن را تصرف و آباد نموده باشد. اگر اراضي باير و لا مالك به اجازه حكومت آباد گردد و در آن كشت زراعت و بنا آباد كند آباد كننده مالك آن شناخته شده و به تاديه ماليات مكلف میشود، مگر اينكه قانون خاص طور ديگر حكم کرده باشد.

قسمت دوم

انتقال ملكيت به سبب وفات

مبحث اول - ميراث

فرع اول - احكام عمومي

ماده 1993-

ملکیت اموال منقول و عقار و حقوقیکه از مورث به ارث گذاشته شود، مطابق قواعد و حصص مندرج مواد ذیل بورثه انتقال می یابد.

ماده 1994-

استحقاق ارث بمرگ مورث یا به اعتبار اینکه به حکم قاضی مرده شمرده شده، تحقق می یابد.

ماده 1995 -

برای تثبیت استحقاق ارث، تحقق حیات حقیقی، یا حکمی وارث هنگام مرگ مورث یا هنگام صدور حکم به مرگ مورث، حتمی شمرده میشود.

ماده 1996 -

هرگاه دو نفر بمیرد و معلوم شده نتواند که کدام یکی از آنها اول مرده در مترو که دیگری مستحق شده نمی تواند، اعم از اینکه مرگ آنها در یک حادثه باشد یا در حوادث مختلف.

فرع دوم - متروکه و توزیع آن

ماده 1997 -

از متروکه به ترتیب ذیل تادیه میشود:

مصارف تکفین و تجهیز میت تا زمان دفن.

اداء دیونیکه بر ذمه او واجب است.

وصیت میت از ثلث ما بقی متروکه بعد از تادیه دین.

تقسیم باقیمانده متروکه به ورثه مطابق احکام میراث

ماده 1998 -

(1) هرگاه طبق حکم فقره (4) ماده 1997 در این قانون مستحق میراث موجود نگردد، میراث متروکه متبایقی حسب ذیل توزیع میشود:

استحقاق شخصیکه میت به نسب او به غیر از خود اقرار نموده باشد.

وصیت زاید از حدودیکه وصیت در آن تنفیذ میشود.

(2) در صورتیکه اشخاص فوق این ماده موجود نشوند متروکه یا آنچه از آن باقی مانده، به دولت تعلق می گیرد.

فرع سوم - موانع میراث

ماده 1999 -

از موانع، میراث قتل عمدی مورث است، اعم از اینکه قاتل فاعل اصلی یا شریک یا شاهد ناحق باشد که شهادت ناحق او موجب حکم اعدام و تنفیذ آن گردیده باشد. مشروط بر اینکه قتل بدون حق و بدون عذر بوده و قاتل عاقل و سن هجده سالگی را تکمیل نموده باشد.

ماده 2000 -

استحقاق ارث بین مسلمان و غیر مسلمان نیست. اما غیر مسلمان از یکدیگر مستحق میراث شده میتوانند. اختلاف دو کشور در بین مسلمین و غیر مسلمین مانع میراث نمی گردد، مگر اینکه قانون مملکت بیگانه بر دین بیگانه را منع نموده باشد. اجانب نمی توانند بر اساس ارث مندرج فقره (1) این ماده، حق ملکیت را در اموال عقاری تمسک نمایند.

فروع چهارم - اسباب میراث

ماده 2001 -

(1) اسباب میراث - زوجیت و قرابت است.

ماده 2002 -

ارث به اساس زوجیت تنها به طریقه فرض بوده و در قرابت به طریقه فرض عصبوبت یا به هر دو یا رحم یا رعایت قواعد حجب و رد می باشد.

ماده 2003 -

هرگاه یکی از ورثه از دو جهت مستحق ارث باشد، با رعایت احکام این فصل از هر دو جهت میراث برده می تواند.

جزء اول - میراث بطریق فرض

ماده 2004 -

فرض سهم معین وارث است.

در توزیع متروکه و در میراث سهام صاحبان فروض مقدم به دیگران داده میشود. صاحبان فروض عبارت اند از پدر، جد

صحیح گر چه مراتب آن بالا رود، برادر مادری، خواهر مادری، زوج، دختر یا دختران دختر یا دختران پسر گر چه مراتب آنها تنزیل نماید خواهر عینی، خواهر پدری مادر جد صحیح گر چه مراتب آن ها بالا رود.  
ماده 2005 -

(1) با رعایت حکم ماده (2022) این قانون اگر از متوفی پدر و پسر یا پسر پسر گر چه مراتب او تنزیل یابد موجود شود، حصه پدر سدس میباشد.

(2) جد صحیح کسی است که در نسبت وی به میت اناث داخل نشود و حصه وی به ترتیبیکه در ماده (2004) این قانون درج است سدس می باشد.

ماده 2006 -

اولاد مادری اعم از پسر و دختر در صورتیکه تنها یک فرد باشد، حصه او سدس و در حالیکه متعدد باشند حصه آنها ثلث می باشد، ذکور و اناث آنها در تقسیم برابر اند.

در حالت دوم اگر ذوی الفروض تمام متروکه را در بر گیرد یا اولاد مادری، برادر یا برادران عینی، بصورت جداگانه یا همراه با خواهر یا خواهر ان عینی، شریک میشوند و در بین آنها ثلث به ترتیب فوق تقسیم میشود.

ماده 2007 -

(1) برای زوج در حال نداشتن اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید، نصف میراث میرسد و در حال موجودیت اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل کند، چهارم حصه میراث میرسد.

(2) زوجه گر چه مطلقه رجعی باشد در صورتیکه شوهر در حال بقای عدت او وفات نماید، یا زوجات در صورت نداشتن اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید، چهارم حصه میراث و در صورت وجود اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب تنزیل کند هشتم حصه میراث را مستحق میشوند.

3- مطلقه طلاق بائن در معرض موت حکم زوجه را دارد، مشروط براینکه زوجه بر طلاق راضی نبوده و طلاق کننده در همان مرض بمیرد و مطلقه هنوز در عدت باشد.

ماده 2008 -

دختران با رعایت حکم ماده (2019) این قانون حسب ذیل مستحق میراث میگردند:

1- یکدختر نصف دو یا بیشتر از آن ثلثان میراث را مستحق میگردند.

2- دختران پسر در حال نداشتن دختر یا دختر پسر که از حیث درجه از وی بالاتر باشد، مستحق میراث مندرج فقره فوق میگردند، دختران پسر یکی باشند یا بیشتر از آن، در صورت موجودیت دختر یا دختر پسر که در درجه بالاتر از وی قرار داشته باشد، مستحق ششم حصه میراث میگردند.

ماده 2009 -

خواهران عینی با رعایت حکم مواد (2091 و 2020) این قانون حسب آتی مستحق میراث می باشند:

1- یک خواهر عینی نصف و دو یا بیشتر از آن ثلثان میراث را مستحق می گردند.

2- خواهران پدری در حال نداشتن خواهر عینی، حصص مندرج فقره فوق را و با موجودیت یک خواهر عینی، ششم حصه میراث را مستحق میشوند. اعم از اینکه خواهران پدری یک نفر باشد یا بیشتر از آن.

ماده 2010 -

(1) مادر با موجودیت اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید. یاد و یا بیشتر از دو برادران و خواهران عینی باشند یا پدری یا مادری و یا مختلط ششم حصه میراث را و در غیر از این احوال ثلث میراث کل ترکه را مستحق میشود، باستثنای حالتیکه تنها با یکی از زوجین و پدر یکجا شود، درین حالت ثلث باقیمانده ترکه را بعد از حصه زوج یا زوجه مستحق میشود.

(2) جده صحیح به مادر یکی از والدین یا جد صحیح اطلاق میشود، گر چه مراتب بالا رود، جده یکی باشد یا متعدد مستحق ششم حصه میراث می باشند و در بین آنها بصورت مساوی تقسیم می گردد.

ماده 2011 -

هرگاه حصص صاحبان فروض بر متروکه بیشتر گردد، ترکه بتناسب حصص آنها در میراث تقسیم میگردد.

جزء دوم - میراث به طریقه عصبوت

ماده 2012 -

عصبه شرعا بالای کسی اطلاق میشود که در صورت نبودن صاحبان فروض تمام متروکه و در صورت موجودیت اصحاب فروض در حالیکه از میراث محجوب نباشد، باقیمانده اصحاب فروض را از متروکه مستحق میشود.

ماده 2013 -

هرگاه هیچ يك از صاحبان فرض موجود نبوده یا با وجود آنها تمام متروكه شامل حصص فروض نشود، تمام متروكه با آنچه از اصحاب فروض باقیمانده، به عصبه نسبی داده میشود.

ماده 2014 -

عصبه نسبی به سه دسته تقسیم میشوند: عصبه بنفسه، عصبه به سبب غیر، عصبه مع غیر.

ماده 2015 -

عصبه بنفسه، کسی است که در قرابت او بمیت بغیر محتاج نبوده و در نسبت او بمیت اناث داخل نمی گردد.

ماده 2016 -

عصبه بنفسه به ترتیب ذیل دارای چهار جهت است:

- 1- بنوت، که شامل پسران و پسران پسر میشود، گر چه درجه آنها تنزیل یابد.
  - 2- ابوت، که شامل پدر و جد صحیح میشود، گر چه درجه آنها بالا رود.
  - 3- اخوت، که شامل برادران عینی پدری، و پسران آنها میگردد. گر چه درجات آنها پایان رود.
  - 4- عمومیت، که شامل کاکاهای میت، کاکاهای پدر میت و کاکاهای جد صحیح میت میشود. گر چه درجات آنها بالا رود.
- اعم از اینکه عینی باشند یا پدری و همچنان شامل پسران و پسران پسر آنها میشود، گر چه درجات آنها پائین رود.

ماده 2017 -

هرگاه عصبه بنفسه از نظر جهت یکی باشند، قریب ترین آنها از لحاظ درجه به میت مستحق شمرده میشود. اگر در جهت و درجه یکی باشند، حق اولیت به قرابت داده میشود. و اگر شخص دارای دو قرابت به میت باشد، بر شخصیکه دارای يك قرابت است حق اولیت دارد. و گر از لحاظ جهت درجه و قوت قرابت مساوی باشند، میراث در بین آنها مساویانه تقسیم می گردد.

ماده 2018 -

عصبه به سبب غیر، به مؤنثی اطلاق می شود که در عصبات بمیت محتاج بغیر بوده و یا با غیر در عصبوت شریك باشد.

ماده 2019 -

(1) عصبه به غیر عبارت اند از :

دختران یا پسران

دختران پسر، گر چه درجات آن پائین رود با پسران پسر، گر چه تنزیل نماید. در حالیکه پسران در درجه متوازی با دختران یا پائین تر از آنها قرار داشته و از طریق دیگر مستحق ارث نشوند.

خواهران عینی با برادران عینی و خواهران پدری با برادران پدری

(2) در احوال مندرج فقره فوق این ماده مرد دو چند زن از میراث حصه می گیرد.

ماده 2020 -

عصبه مع غیر، به مؤنثی اطلاق میشود که در عصبوت خود به مؤنث دیگر محتاج بوده و مؤنث دیگر در عصبوت با او شرکت نداشته باشد.

ماده 2021 -

(1) عصبه مع غیر عبارت اند از :

خواهران عینی یا پدری با دختران یا دختران پسر، گر چه درجه آنها تنزیل نماید. درین صورت باقی متروكه را بعد از ادای حصه فروض مستحق میشوند.

(2) به اشخاص مندرج فقره فوق این ماده نسبت به سایر عصبه مانند برادران عینی و پدری اعتبار داده شده در حق تقدم، درجه و قوت، تابع احکام آنها می باشند.

ماده 2022 -

هرگاه پدر یا پدر کلان یا دختر یا دختر پسر، گر چه درجه تنزیل یابد یکجا شود، حصه متروكه را بطریق فرض و باقیمانده را به طریق عصبیت مستحق می گردد.

ماده 2023 -

(1) هرگاه جد با برادران و خواهران عینی یا پدری جمع شود، دارای دو حالت ارثی می باشد:

1- سهم يك برادر را مستحق میگردد، در صورتیکه تنها با ذکور یا با ذکور و اناث و یا تنها با اناثی که با فرع وارث در میراث عصبه شده باشند، جمع شده باشد.

2- در حالتیکه جد با خواهرانیکه به ذکور یا با فرع وارث از اناث عصبه نشده باشد، در اینصورت بعد از اصحاب فروض به طریقه عصبیت مستحق میراث باقیمانده میگردد.

(2) هرگاه حالت مقاسمه یا وراثت به عصبیت به ترتیبی که در فقره فوق این ماده درج گردیده جد را از میراث محروم نماید

و یا حصه او را از ششم حصه کم نماید به طریقه فرض مستحق ششم حصه می گردد.  
(3) در حالت مقاسمه به اولاد پدری که محجوب شده باشند، اعتبار داده نمیشود.

جزء سوم - حجب

ماده 2024-

حجب، آن است که شخص اهلیت ارث را داشته مگر نسبت موجودیت وارث دیگر مستحق ارث نمی گردد. محجوب باعث محجوبیت وارث دیگر میگردد. ح

ماده 2025-

حجب بدو نوع است:

1. حجب نقصان که باعث تقلیل حصه مستحق ارث میشود.

2. حجب حرمان که بصورت کلی از میراث محروم میشود.

ماده 2026-

کسیکه به سبب یکی از موانع میراث از ارث محروم گردد، باعث حجب هیچ یک از ورثه شده نمیتواند.

ماده 2027 -

شش نفر از ورثه هیچ گاه به حجب حرمان مواجه نمی شوند و آنها عبارتند از پدر، مادر، پسر، دختر، زوج و زوجه.

ماده 2028-

حجب نقصان بر پنج نفر از ورثه وارد میشود که آنها عبارتند از مادر، دختر، پسر، خواهر، پدری، زوج و زوجه.

ماده 2029-

پدر باعث حجب جد می گردد خواه از طریق فرض مستحق موجود شود یا از طریق عصبیت یا هر دو.

ماده 2030-

مادر میت باعث حجب جدات از میراث میشود، اعم از اینکه جده پدری باشد یا مادری یا از طرف جد.

ماده 2031

پسر باعث حجب پسر پسر و همچنان هر پسر پسر که درجه او قریب تر باشد، باعث حجب پسر پسر می گردد که درجه او بعیدتر باشد.

ماده 2032-

خواهران و برادران عینی باشند یا پدری یا مادری بموجودیت پدر و جد و پسر و پسر پسر گر چه درجه شان تنزیل یابد از میراث محروم میشوند.

ماده 2033 -

برادر پدری بموجودیت برادر عینی و خواهر عینی ایکه عصبه با غیر گردد، محجوب میشود.

ماده 2034 -

پسر برادر عینی بواسطه هفت نفر از ورثه محجوب میشود و عبارت اند از: پدر، جد، پسر، پسر پسر، برادر عینی، برادر پدری و خواهر عینی یا پدری ایکه عصبه با غیر گردد.

ماده 2035 -

پسر برادر پدری علاوه بر هفت نفر مندرج ماده (2034) (این قانون بموجودیت پسر برادر عینی، نیز محجوب میشود.

ماده 2036-

برادران مادری بموجودیت شش نفر از ورثه محجوب میشوند که عبارتند از: پدر، جد، پسر، پسر پسر دختری صلبی و دختر پسر.

ماده 2037-

کاکای عینی بوجود ده نفر از ورثه محجوب میشود که عبارتند از: پدر، جد، پسر، پسر پسر، برادر عینی، برادر پدری، خواهر عینی یا پدری، مشروط بر اینکه هر دو نوع خواهر عصبه شوند با پسر برادر عینی یا پدری.

ماده 2038-

پسر کاکای عینی با موجودیت وارثین مندرج مواد (2036 و (2037 این قانون محجوب میگردد. و همچنان با وجود کاکای عینی محجوب می گردد و پسر کاکای پدری علاوه بر اشخاص مندرج این ماده یا پسر کاکای عینی محجوب میشود.

ماده 2039-

هرگاه دختران صلبی میت با دختران پسر میت اجتماع نمایند و دختران حایز دو ثلث ارث شوند، دختران پسر ساقط میشوند. مگر اینکه پسر پسر موجود گردد. در اینصورت پسر پسر آنرا عصبه میسازد، مشروط بر اینکه در درجه آنها یا در درجات پائین تر باشد، و این پسر پسر دختران پسر را که در درجه پایانتز از او قرار دارند، محجوب میسازد.

ماده 2040-

هرگاه خواهران عینی دو ثلث متروکه یا بیشتر از آن را حایز شوند، خواهران پدری ساقط میشوند. مگر اینکه با آنها برادر پدری وجود داشته باشد، در این صورت به واسطه آن عصبه میگردند.

ماده 2041-

هرگاه خواهر عینی نصف متروکه را حایز گردد، خواهران پدری ساقط نگردیده، ششم حصه متروکه را مستحق میشوند. جزء چارم-رد

ماده 2042-

هرگاه ذوی الفروض تمامی متروکه را در بر نگیرد و عصبه وجود نداشته باشد، باقیمانده فروض باستثنای زوجین متناسب به حصص فروض بالای ذوی الفروض توزیع میشود.

اگر یکی از عصبه نسبی یا یکی از ذوی الفروض یا ذوی الارحام موجود نباشد، باقی مانده متروکه بیکی از زوجین رد میگردد.

جزء پنجم - ارث

ذوی الارحام

ماده 2043-

1. هرگاه هیچ يك از عصبات و اصحاب فروض نسبی وجود نداشته باشند، تمام متروکه یا باقیمانده آن به ذوی الارحام پرداخته می شود.

2. ذوی الارحام را چار صنف ذیل تشکیل میدهد که بالترتیب یکی بر دیگری در ارث مقدم شناخته میشود:

1. اولاد دختران، گر چه مراتب آنها تنزیل نماید و اولاد دختران پسر، گر چه تنزیل درجه نمایند.

2. جد غیر صحیح، گر چه درجه او بالا برود و جده غیر صحیح، گر چه درجه او بالا شود.

3. پسران برادران مادری و اولاد آنها، گر چه درجه آنها تنزیل نماید و اولاد خواهران عینی یا پدری یا مادری. گر چه

مراتب آنها تنزیل کند و دختران برادران عینی یا پدری یا مادری و اولاد آنها، گر چه مراتب تنزیل نماید. و دختران پسران برادر عینی یا پدری، گر چه مراتب آنها تنزیل نماید. و اولاد آنها، گر چه تنزیل درجه نمایند.

4. مشمولین شش طائفه آتی بعضی بر بعضی دیگر به ترتیب ذیل در استحقاق ارث، مقدم می باشند:

الف - کاکاهای مادری میت و عمه های او و ماما های او، خاله های عینی یا پدری یا مادری او.

ب - اولاد طایفه هائیکه در جز (الف) درج گردیده گر چه مراتب آنها تنزیل نماید و دختران کاکاهای میت عینی یا پدری باشد و دختران پسران آنها، گر چه درجه آنها تنزیل نماید. و اولاد همه آنهايي که درین تصریح ذکر شدند، گر چه درجه آنها تنزیل کند.

ج - کاکاهای مادری پدر میت، عمه ها، ماماها و خاله های پدر میت اعم از اینکه عینی یا پدری یا مادری باشند و کاکاهای مادر میت، عمه ها، ماماها و خاله های مادر میت، اعم از اینکه عینی یا پدری یا مادری باشند.

د - اولاد طایفه های مندرج جزء (ج) گر چه مراتب آنها تنزیل نماید و دختران کاکاهای عینی یا پدری میت و دختران پسران آنها، گر چه درجه آنها تنزیل نماید و اولاد دختران اشخاص مذکور، گر چه تنزیل یابند.

ه - کاکاهای پدر، پدر مادر میت و کاکاهای مادر مادر میت و کاکاهای مادر پدر میت و عمه ها و ماماها و خاله های همه آنها، اعم از اینکه عینی یا پدری یا مادی باشند.

و - اولاد طایفه های مندرج جز (ه) گر چه تنزیل نمایند و دختران کاکاهای عینی یا پدری پدر، پدر متوفی، و دختران پسران آنها گر چه تنزیل درجه نمایند و اولاد اشخاصیکه در این جزء درج گردیده اند، گر چه درجه پائین قرار داشته باشند.

ماده 2044 -

در صنف اول ذوی الارحام ترجیح باخذ میراث به کسانی داده میشود که درجه قرابت او به متوفی نزدیکتر باشد، اگر در درجه مساوی باشند به اولاد صاحبان فرض ذوی الارحام ترجیح داده میشود. اگر در درجه مساوی باشند و ولد صاحب فرض وجود نداشته یا همه اولاد اصحاب فروض باشند، در میراث شریک می گردند.

ماده 2045 -

در صنف دوم ذوی الارحام، حق تقدم در ارث به کسی داده میشود که درجه قرابت او به متوفی نزدیکتر باشد، درحالیکه در درجه قرابت با هم مساوی باشند، کسیکه به صاحب فرض منسوب میگردد، مقدم شناخته میشود، اگر با وجود تساوی درجه هیچ يك بصاحب فرض منسوب نباشد یا همه بصاحبان فروض منسوب گردند. به جهت قرابت اعتبار داده میشود. در صورت اتحاد جهت، در ارث شریک شناخته میشوند و در صورت اختلاف جهت، دو ثلث بصاحب جهت قرابت پدر و يك

ثلث به صاحب جهت قرابت مادر، پرداخته میشود.

ماده 2046 -

در صنف سوم ذوی الارحام بکسانی حق تقدم داده میشود که از لحاظ درجه قرابت به متوفي نزدیکتر باشند، در صورت تساوی درجه قرابت، اولاد عصبه نسبت به اولاد ذوی الارحام مقدم شناخته میشوند و در صورت عدم اختلاف ازین ناحیه به قوت قرابت به متوفي اعتبار داده میشود و کسیکه اصل از پدر و مادر باشد، نسبت به صاحب اصل پدری و صاحب اصل پدری نسبت به صاحب اصل مادری ترجیح داده میشود.

اگر از لحاظ درجه و قوت قرابت مساوی باشند، مساویانه در ارث شرکت میورزند.

ماده 2047 -

در طایفه اول از طوایف صنف چارم مندرج ماده (2043) این قانون اگر اقارب جهت پدر منفرد شوند که عبارت از کاکاهای مادری و عمه های میت است یا اقارب جهت مادری منفرد شوند که عبارت از ماماها ی متوفي و خاله های او است، بقوت بقربابت اعتبار داده میشود و به این اساس کسیکه از پدر و مادر باشد، نسبت به پدری و پدری نسبت به مادری مقدم شناخته میشود. اگر در قرابت مساوی باشند در میراث شریک می گردند.

اگر اقارب هر دو جهت موجود باشد، به اقارب جهت پدر دو ثلث و به اقارب جهت مادر يك ثلث از میراث داده میشود و

حصص هر جهت حسب تفصیل فقره (1) این ماده در بین آنها تقسیم میشود.

احکام فقرات (1) و (2) این ماده بر طوایف سوم و پنجم نیز تطبیق میشود.

ماده 2048 -

(1) در طایفه دوم نزدیکی درجه قرابت با متوفي مدار اعتبار قرار داده میشود. گر چه از يك جهت نباشند و در صورت

برابری درجه و اتحاد جهت قوت قرابتداند نظر گرفته میشود، اگر اولاد عصبه یا اولاد ذوی الارحام باشد.

اگر بعضی اولاد عصبه و بعضی اولاد ذوی الارحام باشند به اولاد عصبه ترجیح داده میشود و در صورت اختلاف جهت، دو ثلث به جهت پدری و يك ثلث به جهت مادری پرداخته شده و حصص هر يك از جهات حسب طریقه فوق بین آنها تقسیم میشود.

احکام فقرات (1) و (2) این ماده بر طوایف چهارم و ششم نیز تطبیق میشود.

ماده 2049 -

هرگاه وارث از ذوی الارحام باشد، تعدد درجات قرابت اعتبار ندارد. مگر در صورتیکه اختلاف جهت ثابت شود.

ماده 2050 -

در ارث ذوی الارحام، قاعده ای حصه ذکور دو چند حصه اناث رعایت میشود.

جزء ششم - مقر له به نسب

ماده 2051 -

1- هرگاه متوفي به نسب کسیکه نسب او مجهول باشد، اعتراف نموده باشد و نسب شخص مذکور از غیر ثابت نگردیده و مقر نیز از اقرار خود منصرف نشود، مقر له مستحق متروکه شناخته میشود.

2- برای کسب استحقاق ارث، درین حالت حیات شخص مقر له حین وفات یا هنگام حکم به وفات حکمی شخص مقر حتمی است. در غیر آن موانع ارث مقدم شناخته میشود.

جزء هفتم - احکام متفرق

اول - حمل

ماده 2052 -

هرگاه حمل با سایر ورثه شرکت نماید یا باعث حجب نقصان ورثه شود، حصه يك پسر یا يك دختر هر یکی که بیشتر باشد به او گذاشته میشود. و در صورتیکه حمل موجب حجب حرمان گردد، تمام متروکه به او گذاشته میشود.

ماده 2053 -

هرگاه حمل زنده و فعال تولد شود یا الی خروج اکثر حصه بدن زنده باشد، مستحق ارث شناخته میشود. اگر وضع حمل باثر جنایت صورت گیرد، در هر حال مستحق ارث شده و هم از او میراث برده میشود.

ماده 2054 -

هرگاه زوجه یا معتده متوفي بعد از مرگ او موجود باشد، حمل او در صورتی مستحق میراث شناخته میشود که حداکثر در خلال مدت سه صد و شصت و پنج روز از تاریخ وفات یا فرقت، زنده تولد شود.

حمل بغیر از پدر از شخص دیگری میراث برده نمیتواند، مگر در دو حالت اتي:

1- حداکثر در خلال مدت (365) روز از تاریخ وفات یا فرقت زنده متولد گردد، درحالیکه مادر او معتده وفات یا فرقت بوده و مورث هنگام عدت وفات نموده باشد.

2- حداقل در خلال مدت (270) روز از تاریخ وفات مورث زنده متولد گردد، مشروط بر اینکه زوجیت بین پدر و مادر او حین وفات پدر قایم باشد.

ماده 2055-

هرگاه حصه تخصیص داده شده به حمل، از حصه مستحقه او کمتر باشد، مقدار کمبود از حصه کسانی که از استحقاق خود اضافه گرفته اند، اخذ میشود. و اگر حصه تخصیص داده شده از استحقاق زیادتیر باشد، حصه مازاد استحقاق به مستحقین توزیع میشود.

دوم - مفقود

ماده 2056 -

(1) حصه مستحقه مفقودیکه مطابق ماده (326) مندرج این قانون به وفات وی حکم نشده باشد از متروکه مورث تخصیص داده میشود. در صورت ظهور حیات آنرا اخذ و در صورت صدور حکم به مرگ او، بر سایر ورثه مستحق هنگام وفات مورث توزیع میشود.

اگر مفقود بعد از حکم به مرگ او زنده ظاهر شود، آنچه که از حصه او نزد ورثه موجود شود اخذ مینماید

سوم - خنثی

ماده 2057-

خنثانی که ذکوریت و انوئت او فهمیده شده نتواند، اقل نصیبین را مستحق گردیده و باقیمانده متروکه به ورثه دیگر داده میشود.

چهارم - ولد زنا و ولد لعان

ماده 2058 -

ولد زنا و ولد لعان از مادر و اقارب او همچنان مادر و اقارب او از آنها مستحق ارث میشوند، مگر پدر و اقارب او از اولاد مذکور ارث برده نمی توانند.

پنجم - حوادث غرق، حریق

و انهدام

ماده 2059-

فوت شدگان حوادث غرق، حریق و انهدام که تقدم و تأخر وفات هیچ يك معلوم نباشد، از همدیگر ارث برده نمیتوانند و حصص شان به ورثه احیای آنها تقسیم میشود.

ششم - تخرار

ماده 2060 -

تخرار، آن است که ورثه باخراج بعضی از ورثه بمقابل شی معین مصالحه نمایند. اگر یکی از ورثه یا ورثه دیگر تخرار نماید، قایم مقام او قرار گرفته مستحق حصه او از متروکه میگردد، اگر یکی از ورثه همراه باقی وارثین تخرار نماید. در حالیکه شی از جمله متروکه باشد. حصه وی بین باقی وارثین بتناسب حصص هر يك در متروکه تقسیم میشود و اگر شی مذکور از مال شخصی آنها بوده و در عقد تخرار به طریقه تقسیم شخص خارج تصریح نشده باشد، حصه خارج شده، مساویانه در بین وارثین تقسیم میشود.

فرع پنجم - تصفیه متروکه

ماده 2061 -

هرگاه مورث برای متروکه اموال خویش وصی تعیین نه نماید و یکی از ورثه تصفیه متروکه را مطالبه نماید، محکمه شخصی را انتخاب می نماید، در صورت عدم توافق تمام ورثه در انتخاب شخص، محکمه میتواند بعد از استماع دلایل ورثه، به انتخاب خود شخص را تعیین نماید که تا حد امکان از جمله ورثه باشد.

ماده 2062-

1- هرگاه مورث برای متروکه وصی تعیین نموده باشد، محکمه مکلف است تعیین مورث را تأیید نماید.

2- تمام احکام متعلق به تصفیه کننده، بر وصی متروکه تطبیق می شود.

ماده 2063-

موظف امور مالی محکمه، مرتباً اوامر محکمه را مبني بر تعیین تصفیه کننده، در دفتر مخصوص قید نموده و شهرت وصی متروکه را به شمول اسمای مورثین بحروف ابجدی در سجل مخصوص ثبت می نماید. موظف مذکور مکلف است تمامی اوامر مربوط به عزل و تنازل را در ستون ملاحظات سجل برسانند.

ماده 2064 -

قید اوامر صادره مبنی بر تعیین تصفیه کننده، در مورد اشخاصی که راجع به عفار متروکه با ورثه معامله میکنند، عین اثر آتی را بار می آورد که اجراءات مندرج ماده (2102) این قانون در قبال دارد.

ماده 2065 -

تصفیه کننده بمجرد تعیین اموال متروکه را تسلیم گردیده تحت نظر و مراقبت محکمه، به تصفیه آن مبادرت میورزد. مصارف امور تصفیه بشمول حق الزحمه تصفیه کننده ایکه از جانب محکمه تعیین میشود، از مجموع متروکه پرداخته میشود.

ماده 2066 -

محکمه مکلف است در وقت اقتضاء به اجراءات عاجل بنابر مطالبه اشخاص ذیعلاقه یا خرنوالی یا صوابدید خود اقدام نماید، مخصوصا در گذاشتن مهر بر اموال و امانت گذاشتن پول نقد و اوراق بهادار و اشیای قیمتی در بانك.

ماده 2067 -

(1) تصفیه کننده مکلف است، فی الحال به تبدیل مقداری از مال متروکه به پول نقد بپردازد تا تکافوی مصارف تجهیز و مصارف تعزیه دار میت را بتناسب حالت او بنماید. همچنان مکلف است از قاضی امور معجله صدور امر مبنی بر مصارف نفقه عیال متوفی که وارث باشند، باندازه معتاد از مال متروکه الی زمان انتهای تصفیه مطالبه نماید. نفقه هر يك از ورثه از حصه مسحق ارثی او وضع می گردد.

(2) تمام منازعات ناشی از این مصارف، توسط قاضی رسیدگی میشود.

فرع ششم - تجرید ترکه

ماده 2068 -

1-دائنین از تاریخ صدور امر مبنی بر تعیین تصفیه کننده به بعد، نمی توانند در برابر متروکه به هیچ نوع اجراءاتی بپردازند ویا به اجراءات اتخاذ شده قبلی ادامه دهند، مگر بحضور تصفیه کننده.

2-اجراءات توضیح که به ضد مورث افتتاح گردیده و هنوز لست نهائی آن مسدود نشده باشد، در اثر تقاضای یکی از اشخاص ذیعلاقه تا زمان تسویه تمام دیون متروکه متوقف میشود.

ماده 2069 -

وارث نمیتواند قبل از تسلیمی سند استحقاق ارث در مال متروکه تصرف نماید، همچنان نمی تواند دیون ترکه را بگیرد یا دینیکه بر او است، به دین متروکه مجرا نماید.

ماده 2070 -

تصفیه کننده مکلف است به اتخاذ تدابیری بپردازد که حفاظت اموال متروکه ایجاب نماید و به اجرای اعمالی قیام ورزده اداره اموال مذکور مقتضی آن باشد. همچنان مکلف است در مقابل دعاوی دایر بر متروکه نیابت نموده ودر گرفتن دیوان متروکه اقدام نماید.

ماده 2071 -

تصفیه کننده از لحاظ مسئولیت، حیثیت وکیل بالاجرت را دارد. گر چه در مقابل اجرت نگیرد، قاضی مکلف است از تصفیه کننده، تقدیم حساب اداری در مواعید دورانی مطالبه نماید.

ماده 2072 -

تصفیه کننده، مکلف است دائنین و مدیونین متروکه را بتوضیح حقوق و وجایب شان در برابر متروکه توسط ابلاغیه ای که در یکی از روزنامه ها نشر و در لوحه اعلانات محکمه و مدخل مراکز پولیس تعلیق میشود، دعوت نماید. دائنین مکلفند در خلال دو ماه از تاریخ نشر ابلاغیه بتوضیح مطلوب بپردازند.

ماده 2073 -

تصفیه کننده، مکلف است در خلال سه ماه از تاریخ معینه لست توضیح حقوق و وجایب دائنین و مدیونین متروکه را به اختیار موظف محکمه گذاشته و تمام اشخاص ذیعلاقه را به آن خبر نماید، تصفیه کننده می تواند تمدید این مدت را در صورت ایجاب از محکمه مطالبه نماید.

ماده 2074 -

تصفیه کننده، میتواند در مورد تشریح متروکه و تقدیر قیمت اموال آن از اهل خبره و اشخاص ماهر استمداد جوید.

ماده 2075 -

هر شخصیکه از طریق غش، چیزی از اموال متروکه را بدست آرد. گر چه ورثه باشد، بجزای خیانت در امانت محکوم میشود.

ماده 2076 -

منازعات مربوط به صحت تشریح، در خلال سی روز از تاریخ صدور اعلان از تسلیمی لست به محکمه اقامه میشود. در

صورتیکه محکمه بعد از تحقیق، نزاع را جدي تشخیص دهد، آنرا قبول نموده رسیدگی طبق احکام مربوط باصول محاکمات مدني صورت میگیرد.

فرع هفتم - تسویه دیون متروکه

ماده 2077 -

تصفیه کننده ، بعد از انقضای میعاد منازع به اجازه محکمه بتادیه دیوني مي پردازد که در خصوص آن نزاع وجود نداشته باشد، دیون متنازع فیہ بعد از حکم نهائی تادیه میشود.

ماده 2078 -

هرگاه تصفیه کننده به اعسار متروکه متیقن شده یا احتمال آن متصور باشد امور تادیه دیون را الي زمان صدور حکم نهائی در منازعات متعلق به دیون متروکه متوقف میسازد گر چه در خصوص بعضي ديون نزاع وجود نداشته باشد.

ماده 2079 -

تصفیه کننده، دیوان متروکه را بالترتیب از عواید حقوق متروکه پول و ثمن اموال منقول شامل متروکه تادیه میکند، در صورت عدم کفایت دیون از ثمن اموال عقاري متروکه تادیه میشود.

ماه 2080 -

فروش اموال منقول و عقار متروکه در صورت ایجاب اموال به مزایده علني مطابق قواعد مربوط به فروشات اجباري صورت میگیرد، مگر اینکه تمام ورثه بفروش آن از طریق دیگری موافقه نمایند. اگر متروکه مستغرق به دین باشد، موافقت دائنین نیز حتمي شمرده میشود ورثه در مزایده شرکت کرده مي توانند.

ماده 2081 -

محکمه میتواند ، بنابر مطالبه تمام ورثه به تعجیل دیون مؤجل و تعیین مبلغیکه داین مستحق میشود حکم نماید.

ماده 2082 -

هرگاه تمام ورثه به مطالبه تعجیل دیون مؤجل موافقه نه نمایند، محکمه امر توزیع دیون مذکور و توزیع اموال متروکه را بدست گرفته بهر يك از ورثه مقداري از دین و مقداري از مال متروکه را طوري تخصیص میدهد که در نتیجه با حصه خالص وي از میراث معادل گردد.

ماده 2083 -

محکمه برای هر يك از دائنین متروکه، تامينات کافي بر عقار یا اموال منقول طوري ترتیب مي نماید که تامينات مختص بهر يك از دائنین بهمان حالت قبلي حفظ شود. در صورت عدم امکان چنین تجویز محکمه بر همه اموال متروکه تامين را مرتب مي سازد.

ماده 2084 -

هر يك از ورثه میتواند بعد از توزیع دیون مؤجل اندازه که باو تخصیص یافته ، قبل از رسیدن موعد تادیه ، بپردازد.

ماده 2085 -

دائیکه حقوق خود را نسبت عدم اندارج لست تشریح بدست آورده نتواند و تامينات عيني بر مال متروکه نیز نداشته باشد، نمیتواند بر اشخاصیکه با حسن نیت حقوق عيني را بر اموال مذکور کسب نموده اند مراجعه نماید. مگر بر ورثه به سبب غنا آنها مراجعه کرده میتواند.

ماده 2086 -

تصفیه کننده ، بعد از تادیه تسویه دیون متروکه، تنفیذ وصیت و تکالیف دیگر را بعهده میگیرد.

فرع هشتم - تسلیم اموال متروکه و تقسیم آن

ماده 2087 -

بعد از تنفیذ التزامات متروکه ، باقیمانده اموال آن طبق حصص شرعي بورثه تعلق میگیرد.

ماده 2088 -

تصفیه کننده، مکلف است آنچه را که از اموال متروکه بهر يك از ورثه تعلق میگیرد، به او تسلیم نماید.

ماده 2089 -

ورثه میتواند بعد از انقضای مواعید معینه، منازعات مندرج لست تشریح آنعده از اشیاء و نفوذی را که در تصفیه متروکه به آن ضرورت احساس نشود بطور موقت تسلیم گردیده یا بعضي از آنرا در مقابل اعطاء تضمین یا بدون آن بکار اندازد.

ماده 2090 -

محکمه به هر يك از ورثه که دلیل شرعي به وراثت خود را ویا آنچه قائم مقام آن باشد تقدیم نماید سندي را اعطا مي کند که

حاوي تثبیت حقوق او در ارث، و توضیحات مربوط بمقدار حصه و تعیین آنچه از اموال ترکه به او تعلق گرفته میباشد.  
ماده 2091 -

هر يك از ورثه میتواند از تصفيه كننده تقاضا نماید تا حصه او را از ارث بصورت جداگانه باو تسلیم نماید، مگر اینکه وارث مذکور بموجب موافقه قبلي یا حكم قانون به باقي ماندن طور مشترك مكلف باشد.  
ماده 2092 -

هرگاه قبول مطالبه قسمت حتمي باشد، تصفيه كننده به طريقه دوستانه به اجراءات تقسیم بپردازد. مگر این تقسیم الي زمانیکه بصورت دسته جمعي از طرف ورثه تأیید نشود، نهائي شمرده نمیشود.  
ماده 2093 -

هرگاه ورثه بصورت دسته جمعي به تقسیم موافقت نه نماید تصفيه كننده مكلف است به مصرف متروكه دعوي تقسیم را مطابق احكام قانون اقامه نماید. مصارف دعوي از حصص تقسیم كنندگان كاسته میشود.  
ماده 2094 -

در مورد قسمت متروكه قواعد مربوط قسمت خصوصاً آنچه متعلق بضمان تعرض و استحقاق غبن است تطبیق میشود.  
ماده 2095 -

هرگاه يكي از ورثه در وقت تقسیم به دين متروكه تخصیص داده شود ساير ورثه در حالیکه مدیون بعد از تقسیم افلاس نماید ضامن شخص تخصیص شده شناخته نمیشوند مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.  
ماده 2096 -

وصیت به تقسیم اعیان متروكه برای ورثه وصیت كننده به ترتیبیکه برای تمام ورثه باندازه حصه آنها تعیین نماید جواز دارد.  
ماده 2097 -

تقسیمیکه به بعد از مرگ منسوب شود رجوع از آن جواز دارد مگر بعد از وفات وصیت كننده لازمي شناخته میشود.  
ماده 2098 -

هرگاه تقسیم شامل دیون متروكه تمام اموال میراث نباشد اموال خارج تقسیم بصورت مشاع مطابق قواعد میراث بتمام ورثه تعلق میگیرد.  
ماده 2099 -

هرگاه يكي یا چند نفر از ورثه احتمالي وصیت كننده شامل تقسیم باشند و قبل از وفات مورث فوت نماید حصه معینه ایكه به سهم او رسیده بصورت مشاع مطابق قواعد میراث به ساير ورثه تعلق می گیرد.  
ماده 2100 -

در مورد تقسیم منسوب به بعد از مرگ تمام احكام مربوط به تقسیم عمومي باستثنای احكام غبن تطبیق میشود.  
ماده 2101 -

هرگاه تقسیم هنگام وفات شامل دیون بوده یا در صورت شمولیت دیون، دائنین به تقسیم مذکور موافقه نداشته باشند هر يك از ورثه میتواند در حالیکه ادای دیون باتفاق با دائنین صورت نگرفته باشد رعایت تقسیمی را كه مورث وصیت نموده و اعتباراتی را كه به اساس آن تقسیم مذکور بنا یافته در حدود امکان در تقسیم متروكه مطالبه نماید.  
ماده 2102 -

هرگاه متروكه مطابق احكام گذشته تصفيه نشده باشد دائنین عادي متروكه میتوانند حقوق خود را یا آنچه به آنها رجعت شده است بر عقارات متروكه كه تصرف بر آن حاصل گردیده یا عقاراتیكه حقوق عینی به مصلحت غیر بر آن مرتب شده است نافذ میسازند مشروط بر اینکه توثیق دین مطابق به احكام قانون صورت گرفته باشد.  
مبحث دوم - وصیت

فرع اول - احكام عمومي

ماده 2103 -

وصیت عبارتست از تصرف در ترکه بنحویكه اثر آن به مدت بعد از وفات وصیت كننده منسوب باشد.

ماده 2104 -

وصیت توسط قول یا كتابت منعقد میگردد. در صورتیکه وصیت كننده قادر به كتابت و گفتار نباشد به اشارت معروف نیز منعقد شده میتواند.

ماده 2105 -

شرط صحت وصیت آن است كه بمعصیت نبوده و باعث بر آن منافی مقاصد شارع نباشد.

ماده 2106 -

وصیت غیر مسلمان صحت دارد مگر اینکه وصیت مذکور با اساس احکام شریعت او، و شریعت اسلام حرام باشد و یا قانون به عدم صحت و نفاذ آن تصریح نموده باشد.

ماده 2107 -

با رعایت احکام مواد (2105 و 2106) این قانون وصیت منسوب یا معلق به شرط یا متصل بشرط صحت دارد.

ماده 2108 -

وصیت کننده لازم است قانونا اهل تبرع بوده و به سن رشد رسیده باشد.

ماده 2109 -

شخصیکه با وصیت میشود لازم است هنگام وصیت معلوم بوده و معین باشد.

ماده 2110 -

وصیت در راه خداوند (ج) و اعمال خیریه بدون تعیین جهت صحت داشته و در امور خیریه بمصرف می رسد، همچنان وصیت برای مساجد، موسسات خیریه و جهات دیگر موسسات علمی و مصالح عامه صحت دارد در این احوال مال وصیت شده بر عمارت، مصالح فقراء و غیره امور مربوط به آن بمصرف رسانیده میشود مگر اینکه طرق مصرف با اساس عرف یا دلالت تعیین شده بتواند.

ماده 2111 -

وصیت بجهت معینه از جهات خیریه که در آینده بوجود می آید صحت دارد در صورت تعذر وجود آن مال وصیت شده به جهات خیریه مماثل آن داده میشود.

ماده 2112 -

وصیت با وجود اختلاف دین و ملیت صحیح بوده همچنان اختلاف مملکت باعث عدم صحت وصیت نمیشود مگر اینکه وصیت کننده تابع مملکت اسلامی بوده و شخصیکه به او وصیت میشود غیر مسلمان و تابع مملکت غیر اسلامی باشد و قانون مملکت او، وصیت او را در چنین احوال اجازه ندهد.

اجانب نمی توانند بر اساس وصیت مندرج فقره (1) این ماده حق ملکیت را در اموال عقاری کسب نمایند.

ماده 2113 -

چیزی که به آن وصیت میشود باید دارای شرایط آتی باشد:

از جمله اشیائی باشد که ارث در آن جاری شده یا قرار گرفتن آن بحیث موضوع قد در حال حیات وصیت کننده صحت داشته باشد.

اگر موضوع وصیت را مال تشکیل میداد نزد وصیت کننده متقوم باشد.

اگر موضوع وصیت شی معین بالذات باشد باید هنگام وصیت در ملکیت وصیت کننده موجود باشد.

ماده 2114 -

(1) وصیت بحقوقیکه توسط ارث انتقال می یابد صحت دارد.

(2) وصیت به منافع اعیان اجازه داده شده، گر چه بعد از وفات مستاجر باشد صحت دارد.

ماده 2115 -

وصیت بقرض دادن اندازه معین مال به شخصیکه با وصیت میشود صحت داشته و در مقدار مازاد آن از ثلث متروکه بدون اجازه ورثه هنگام وفات وصیت کننده که به سن رشد رسیده باشند، تنفیذ شده نمیتواند.

ماده 2116 -

هرگاه وصیت کننده به جنون کامل مبتلا گردد و در جنون فوت شود وصیت باطل میگردد همچنان در مورد شخصیکه به او وصیت شده است اگر قبل از وفات وصیت کننده وصیت وفات نماید وصیت باطل میشود.

ماده 2117 -

هرگاه موضوع وصیت شی معین بوده و قبل از قبولی شخصی که به او وصیت شده از بین برود وصیت باطل می گردد.

ماده 2118 -

وصیت کسیکه مال او مستغرق بدین باشد باطل شناخته میشود مگر اینکه دائنین از دین ابراء کرده یا به وصیت اجازه دهند.

ماده 2119 -

1- وصیت بقاتل عمدی وصیت کننده اختیاری باشد یا واجبی باطل شمرده میشود اعم از اینکه قاتل فاعل اصلی یا شریک یا شاهد زوری باشد که شهادت او موجب حکم باعدام و صیت کننده گردیده و تنفیذ گردد مشروط بر اینکه قتل بدون حق و بدون عذر بوده قاتل عاقل سن (18) سالگی را تکمیل نموده باشد.

2- محرومیت قاتل از استحقاق وصیت مندرج فقره یکم این ماده به اجازه ورثه و رضائیت مقتول قبل از وفات از بین نمیرود.

ماده 2120 -

حجر بر وصیت کننده نسبت سفاقت یا غفلت موجب بطلان وصیت او نمیشود.

فرع دوم - رجوع

از وصیت

ماده 2121 -

وصیت کننده از تمامی یا بعضی وصیت صراحتاً یا دلالتاً عدول نموده می تواند.

فرع سوم - قبول

یا رد وصیت

ماده 2122 -

وصیت یا قبول صریح یا ضمنی شخصیکه به او وصیت میشود بعد از وفات وصیت کننده لازم میگردد.

هرگاه شخصیکه به او وصیت میشود جنین قاصر، یا محجور علیه باشد، قبول یار دوصیت از طرف شخصی صورت می

گیرد که به اساس استیذان محکمه حق ولایت را بر مال او دارا باشد.

اگر وصیت به موسسات تصدیها، شرکتها و امثال آن باشد قبول یا رد از طرف اشخاصی صورت می گیرد که آنرا تمثیل می نمایند.

در صورت عدم موجودیت ممثل وصیت بدون توقف به قبول، لازم میشود.

ماده 2123 -

هرگاه شخصیکه به او وصیت صورت گرفته قبل از قبولی یا رد وصیت فوت شود ورثه موصی له قایم مقام او شناخته

میشود.

ماده 2124 -

هرگاه ورثه وصیت کننده یا شخصیکه صلاحیت تنفیذ وصیت را دارد توسط اعلان رسمی مشتمل بر تمام توضیحات مربوط

بوصیت به شخصیکه باو وصیت شده است ابلاغ نموده و در آن اظهار اراده او را مبني بر قبول یا رد وصیت مطالبه نماید.

اگر شخص مذکور در خلال سی روز از تاریخ اعلان بدون عذر معقول بصورت تحریری بجواب آن نپردازد، وصیت باطل

شمرده میشود.

ماده 2125 -

هرگاه شخصیکه به او وصیت شده است بعضی وصیت را قبول و بعضی دیگر را رد نماید وصیت در مقدار قبول شده لازم

گردیده و در مقدار رد شده باطل شناخته میشود.

همچنان در صورتیکه بعضی از اشخاصیکه به آنها وصیت شده آنرا قبول و بعضی دیگر آن را رد نماید وصیت برای

اشخاصیکه آنرا قبول نموده اند لازم و نسبت به اشخاصی که آن را رد نموده اند باطل میگردد.

ماده 2126 -

(1) وصیت برد آن قبل از وفات وصیت کننده باطل نمیگردد.

(2) هرگاه شخصیکه به او وصیت شده بعد از وفات و وصیت کننده تمام یا بعضی وصیت را رد نموده و یکی از ورثه رد را

بپذیرد وصیت فسخ و اگر هیچ يك از ورثه آنرا قبول ننماید رد کردن شخصیکه به او وصیت شده باطل شناخته میشود.

ماده 2127 -

(1) هرگاه شخصیکه به او وصیت شده هنگام وفات وصیت کننده موجود باشد از همان لحظه وفات شی وصیت شده را

مستحق میگردد مگر اینکه در متن وصیت استحقاق شی وصیت شده بوقت معین بعد از مرگ تثبیت شده باشد.

(2) زواید شی وصیت شده از زمان قبول، ملك شخصیکه بوي وصیت شده تلقی میشود و شخص مذکور از همان لحظه به بعد

مكلف به مصارف شی وصیت شده میگردد. زواید شی در محاسبه اخراج وصیت از ثلث داخل نمی باشد.

فرع چهارم - آثار وصیت جزء اول - شخصیکه بوي وصیت شده

ماده 2128 -

(1) وصیت بعده غیر محصور صحیح بوده و به اشخاص محتاج تخصیص می یابد، امور توزیع مال وصیت شده بر

محتاجان از صلاحیت وصی مختار و یا محکمه مربوطه می باشد.

(2) در حالت فوق وصی و یا محکمه مربوطه به رعایت قید تعمیم یا مساوات مكلف نمی باشد،

ماده 2129 -

هرگاه بیک قوم معین بالفاظی وصیت شود که بدون تخصص اسماء شامل همه افراد قوم مذکور گردد و در بین آنها افرادی

موجود شود که حین وفات وصیت کننده اهل وصیت نباشد تمام اشیاء وصیت شده به اشخاصی تعلق می گیرد که حین وفات

وصیت کننده، اهل وصیت باشند.

ماده 2130 -

هرگاه وصیت بین اشخاص معین و يك جمعیت یا يك جهت یا بین يك جمعیت و يك جهت، یا بین اشخاص معین و جمعیت و جهت مشترك باشد هر يك از اشخاص معین و افراد جمعیت منحصر باشد یا غیر منحصر و هر جهت از شي وصیت شده حصه میگیرند.

ماده 2131 -

هرگاه وصیت برای اشخاص معین صورت گرفته باشد حصه اشخاصیکه اهل وصیت نباشند بمتروکه وصیت کننده، اعاده میشود.

ماده 2132 -

هرگاه وصیت به اشخاص معین یا يك جمعیت باطل شود آنچه وصیت شده است به متروکه متوفي اعاده میشود.

ماده 2133 -

وصیت برای حمل در احوال آتی صحیح شمرده میشود:

1- در حالیکه وصیت کننده بوجود حمل هنگام وصیت اقرار نموده و حمل در خلال مدت سه صد و شصت و پنج روز یا کمتر از آن از وقت وصیت زنده فعال متولد شود.

2- در حالیکه وصیت کننده بوجود حمل اقرار نکرده مگر حمل حداکثر در خلال مدت دو صد و هفتاد روز از وقت وصیت زنده متولد گردد مشروط بر اینکه حامله هنگام وصیت در عدت وفات یا تفریق باین نباشند در غیر آن، اگر حمل در خلال مدت سه صد و شصت و پنج روز از وقت وفات یا فرقت باین زنده فعال متولد شود وصیت صحیح تلقی میشود.

ماده 2134 -

هرگاه وصیت بحمل از شخص معین باشد علاوه بر شروط مندرج ماده (2133) این قانون ثبوت نسبت آن از همان شخص معین نیز شرط صحت وصیت شناخته میشود.

ماده 2135 -

حاصلات شي وصیت شده الي زمان زنده و فعال متولد شدن حمل نگهداشته میشود و بعدا باو تعلق میگیرد.

ماده 2136 -

1- هرگاه حامله همزمان یا در خلال مدت اقل از شش ماه دو یا زیاده اولاد زنده بدنیا آورد وصیت در بین آنها بطور مساوی توزیع میشود. مگر اینکه در وصیت صراحتاً بخلاف آن حکم شده باشد.

2- اگر يکي از دو گانگي یا زیاده، مرده متولد گردد تمام وصیت باولاد زنده تعلق میگیرد.

3- در صورتیکه يکي از اولاد بعد از ولادت بمیرد اگر وصیت بر اعیان صورت گرفته باشد حصه او بورثه وي و اگر وصیت بر منافع صورت گرفته باشد حصه او بورثه وصیت کننده تعلق می گیرد.

جزء دوم - شي وصیت شده (موصي به)

ماده 2137 -

وصیت در حدود ثلث متروکه بوارث و غیر وارث صحت داشته بدون اجازه ورثه تنفیذ میگردد و در حدود زاید از ثلث متروکه نیز صحت داشته مگر نفاذ آن موقوف به اجازه ورثه بعد از وفات وصیت کننده مي باشد مشروط بر اینکه اجازه دهنده دارای اهلیت تبرع بوده و با آنچه که اجازه داده علم داشته باشد.

ماده 2138 -

وصیت شخصیکه وارث نداشته و مدیون هم نباشد به تمام مال یا بعضي آن بدون توقف به اجازه ممثل خزانه دولت نافذ میگردد.

ماده 2139 -

وصیت مدیوني که مال او مستغرق بدین باشد صحیح بوده مگر بدون برائت ذمه او از دین تنفیذ نمیگردد در صورتیکه مدیون از يك قسمت دین بري الذمه گردد. یا مال او مستغرق به دین نباشد وصیت در مقدار باقیمانده بعد از تادیه دین تنفیذ میشود.

ماده 2140 -

هرگاه دین اغیر مستغرق بوده و تمام یا بعضي آن از شي وصیت شده تادیه باشد شخصیکه به او وصیت شده است میتواند به اندازه دین تادیه شده بر ثلث ترکه بعد از پرداخت دین مراجعه نماید.

ماده 2141 -

هرگاه وصیت به اندازه حصه يکي از ورثه معین وصیت کننده صورت گرفته باشد شخصیکه بوي وصیت میشود علاوه بر

استحقاق فرضي مستحق مقدار حصه همان وارث شناخته میشود.

ماده 2142 -

هرگاه وصیت باندازه حصه یکی از ورثه غیر معین صورت گرفته باشد در حال تساوی ورثه در حقوق شخص مذکور علاوه بر فرض مستحق حصه یکی از آنها میگردد و در حال اختلاف حقوق علاوه بر فرض مستحق حصه شخصی میگردد که در میراث حق او کمتر است.

ماده 2143 -

هرگاه وصیت باندازه معین از پول یا عین صورت گرفته و در ترکیه دین یا مال غایب باشد. اگر شی که به آن وصیت صورت گرفته از ثلث مال حاضر متروکه خارج شود. کسیکه برای او وصیت شده مستحق آن میگردد و در غیر آن به اندازه همین ثلث مستحق میگردد و باقیمانده بر ورثه تعلق میگیرد و هر وقت که شی حاضر شد شخصی که به او وصیت شده مستحق ثلث آن میگردد تا حق او کاملاً تادیه شود.

ماده 2144 -

هرگاه وصیت صورت گرفته و در آن دین یا مال غایب وجود داشته باشد شخصیکه به او وصیت شده حصه خود را از مال حاضر بدست آورده و هر وقت که مال غایب حاضر شد حق خود را از آن میگیرد.

ماده 2145 -

هرگاه وصیت طور سهم مشاع در نوع معین مال ترکیه صورت گیرد و در آن دین یا مال غایب وجود داشته باشد شخصیکه به او وصیت شده حصه خود را ازین نوع حاضر بدست می آورد. مشروط بر اینکه حصه مذکور از ثلث حاضر متروکه خارج شده بتواند در غیر آن شخصیکه به او وصیت شده به اندازه این ثلث مستحق حصه خود شده و باقیمانده حق ورثه می باشد. هر وقت که شی حاضر شد، شخصیکه برای او وصیت شده به اندازه ثلث از نوع وصیت شده مستحق حصه میگردد مشروط بر اینکه ورثه از آن متضرر نگردند و اگر آنها از آن متضرر گردند شخصیکه به او وصیت شده قیمت باقیمانده حصه خود را تا تکمیل حق خود از ثلث نوع وصیت شده میگیرد.

ماده 2146 -

(1) هرگاه در احوال متذکره مواد فوق متروکه شامل دین قابل تادیه بر یکی از ورثه بوده و دین مذکور از جمله تمام یا بعضی جنس حاضر متروکه باشد در آن باندازه حصه وارث مذکور از همان جنس مجرائی صورت میگیرد و باین ترتیب دین مذکور از جمله اموال حاضر محسوب میشود.

(2) اگر دین مستحق تادیه بر وارث از غیر جنس حاضر باشد مجرائی صورت نگرفته درین صورت اگر دین مساوی حصه وارث مذکور در مال حاضر متروکه یا کمتر از آن باشد در جمله اموال حاضر محسوب می گردد و اگر از آن بیشتر باشد به آن اندازه حاضر دانسته میشود که با حصه وارث مذکور مساوی باشد.

(3) در حالت فقره (2) این ماده وارث تا زمان تادیه دین خود بر حصه خود در مال حاضر و متروکه تسلط پیدا کرده نمیتواند در حالیکه وارث مذکور دین خود را تادیه نکند، قاضی حصه او را فروخته و از ثمن آن دین را تادیه مینماید.

ماده 2147 -

هرگاه وصیت بعین از متروکه یا نوع معین از آن صورت گرفته و شی وصیت شده از بین برود یا به استحقاق برده شود شخصیکه بوي وصیت شده است مستحق چیزی شناخته نمیشود. در صورتیکه بعضی از آن از بین برود یا به استحقاق برده شود، شخص مذکور باقیمانده را در حالیکه از ثلث متروکه تجاوز نکند مستحق میگردد و اگر از ثلث متروکه تجاوز کند در آن به اندازه ثلث مستحق میشود.

ماده 2148 -

هرگاه وصیت بحصه مشاع معین صورت گیرد و شی مذکور از بین برود یا به استحقاق برده شود شخصیکه بوي وصیت صورت گرفته مستحق هیچ چیزی نمی گردد. و اگر بعضی از آن از بین برود یا به استحقاق برده شود شخص مذکور تمام وصیت را از مقدار باقیمانده بدست می آورد مشروط بر اینکه باقیمانده آنرا تکافو نموده و در حدود ثلث مال متروکه باشد در غیر آن تمام مقدار باقیمانده را که از ثلث مال بدست آمده بتواند مستحق میشود و یا از آن به اندازه مستحق میگردد که از ثلث متروکه تجاوز نکند.

ماده 2149 -

هرگاه وصیت بحصه مشاع و نوعی از اموال متروکه بوده و از بین برود یا به استحقاق برده شود شخصیکه به او وصیت شده مستحق چیزی شناخته نمی شود و در صورتیکه بعضی از آن از بین برود یا به استحقاق برده شود شخص مذکور حصه خود را از باقیمانده حاصل میدارد مشروط بر اینکه از ثلث مال حاصل شده بتواند در غیر آن به اندازه ثلث از آن مستحق میگردد.

ماده 2150 -

وصیت به عدد مشاع در یکنوع از اموال مانند وصیت به حصه مشاع در آن شمرده میشود.

جزء سوم - وصیت به منافع

ماده 2151 -

1- هرگاه وصیت بمنفعت برای شخص معین برای مدتیکه آغاز و انجام آن معلوم باشد صورت گرفته باشد شخص مذکور از منفعت موصوف در خلال همان مدت مستفید ، میشود اگر معیاد مذکور قبل از وفات وصیت کننده سپری شود، وصیت کأن لم یکن شمرده میشود، در صورت انقضای بعضی از مدت مذکور شخص از مدت باقیمانده استفاده کرده میتواند.

2- هرگاه مدت منفعت معین بوده مگر تاریخ آغاز آن غیر معلوم باشد مدت مذکور از تاریخ وفات وصیت کننده آغاز میگردد.

ماده 2152 -

(1) هرگاه یکی از ورثه در طول مدت یا بعضی مدت از منفعت گرفتن بر عین، مانع شخص وصیت شده گردد بضمان بدل منفعت مکلف میشود. مگر اینکه تمام ورثه به تعویض منفعت از عین بوقت دیگری مساوی به مدت وصیت شده موافقه نمایند.

(2) اگر ممانعت از طرف عموم ورثه صورت گیرد شخصیکه بوي وصیت شده بین انتفاع از عین در مدت دیگری و تضمین بدل منفعت مختار میباشد.

(3) هرگاه ممانعت از منفعت از جانب وصیت کننده و یا به سبب عذری باشد که بین انتفاع از عین و شخصیکه به او وصیت شده است حایل واقع گردد تعویض آن بمدت دیگری بعد از رفع مانع حتمی است.

ماده 2153 -

هرگاه وصیت بمنفعت برای قومی که تحت حصر آمده نتوانند و انقطاع ایشان متصور نباشد و یا به یکی از طرق خیریه بصورت مؤبد یا مطلق صورت بگیرد. وصیت شدگان موصوف بصورت دائمی از منفعت مستفید میشوند.

اگر وصیت بمنفعت طور دائمی یا موقت برای يك قوم بدون حصر صورت گیرد که انقطاع آن متصور باشد استحقاق انتفاع وصیت شده گان الی زمان انقراض آنها ادامه می یابد.

اگر وصیت برای مدت معلوم بوده باشد و تاریخ آغاز و انجام آن توضیح شده باشد یا نباشد احکام مواد (2151 و 2152) این قانون قابل رعایت میباشد.

ماده 2154 -

هرگاه وصیت بمنفعت برای مدت معین و برای يك قوم معین و بعدا به کسانی که قایم مقام آنها میگردند صورت گیرد و انقطاع قوم مذکور متصور نباشد یا برای یکی از طرق خیریه وصیت شود مگر در خلال 33 سال از تاریخ وفات وصیت کننده یا در خلال مدت معینه انتفاع هیچ يك از افراد تعیین شده ، موجود نگردند یا در خلال مدت مذکور موجود شده و قبل از انتهای مدت منقرض گردند منفعت در تمامی این مدت و یا بعض آن حسب احوال بر جهتیکه نفع آن در طرق خیر عامتر باشد تعلق میگیرد.

ماده 2155 -

هرگاه عینی که به منفعت آن وصیت شده احتمال انتفاع و بهره برداری را بغیر از طریقیکه وصیت شده داشته باشد شخصیکه بوي وصیت شده است میتواند از آن بطریق مطلوب استفاده نماید مشروط بر اینکه از این ناحیه بعین مذکور ضرری عاید نگردد.

ماده 2156 -

هرگاه وصیت به غله یا ثمر صورت گرفته باشد شخصیکه بوي وصیت شده مستحق غله یا ثمره میگردد که در وقت مرك وصیت کننده موجود بوده و آنچه در آینده موجود می گردد، مگر اینکه دلیلی بغیر آن موجود شود.

ماده 2157 -

1- هرگاه وصیت بفروش یا اجاره عین در مدت معین و به اجوره مسمی برای وصیت شده صورت گرفته باشد و ثمن یا اجرت مذکور از مقدار ثمن مثل به غبن فاحش که از ثلث حاصل شده بتواند یا غبن بسیط باشد، وصیت نافذ میگردد.

2- هرگاه غبن فاحش از حدود ثلث متجاوز باشد وصیت بدون اجازه ورثه در مقدار زاید نافذ نمیگردد مگر اینکه شخصیکه بوي وصیت شده تفاوت زیادت را بپردازد.

ماده 2158 -

حصول منفعت به اساس تقسیم غله یا ثمره بین ورثه و شخصیکه بوي وصیت شده به تناسب حصه هر يك رعایت میگردد یا از لحاظ تقسیم زمان و مکان یا از طریق تقسیم عین صورت میگیرد مشروط بر اینکه عین مذکور بدون الحاق ضرر قابل قسمت باشد.

ماده 2159 -

هرگاه منفعت عین به یکی و خود عین بدیگری وصیت شده باشد تکالیف مالیات عین مذکور و چیزیکه برای حصول منفعت از آن لازم شمرده شود بر شخص میباید که وصیت منفعت برای او شده.  
ماده 2160 -

وصیت بمنفعت با وفات شخصیکه بوی، وصیت شده قبل از حصول تمام یا بعضی منفعت وصیت شده و به خریدن عین مذکور از طرف شخصیکه به منفعت آن برای او وصیت شده و باسقاط حق برای ورثه بمقابل عوض یا بدون عوض و همچنان به استحقاق بردن عین ساقط میگردد.  
ماده 2161 -

ورثه وصیت کننده میتوانند حصه خود را از عین با منفعت آن بدون اجازه شخصیکه به او وصیت شده است بفروشند.  
ماده 2162 -

هرگاه وصیت بمنفعت بصورت موبد یا مطلق یا مقید بطول حیات شخص معین صورت گیرد شخص مذکور در طول حیات از منفعت مذکور استفاده کرده میتواند مشروط بر اینکه استحقاق او بر منفعت وصیت شده در خلال مدت سی و سه سال از تاریخ وفات وصیت کننده نشئت نماید.  
ماده 2163 -

1- هرگاه وصیت بتمام منافع عین یا بعضی آن بصورت موبد یا مطلق یا طول مدت حیات شخصی که بوی وصیت می شود یا برای مدت اضافه از ده سال صورت گیرد به قیمت تمام یا بعضی منافع عین وصیت شده سنجش میشود.  
2- اگر وصیت برای مدت کمتر از ده سال صورت گرفته باشد به اندازه قیمت منفعت عین وصیت شده به اعتبار ارزش منفعت مذکور در خلال همان مدت سنجیده میشود.  
ماده 2164 -

هرگاه وصیت بحقی از حقوق عین راجع باشد ارزش آن به اساس فرق بین قیمت عین با حقوق و قیمت آن بدون حقوق وصیت شده تثبیت میشود.  
جزء چهارم - وصیت به معاش  
ماده 2165 -

1- وصیت بمعاش از سرمایه برای مدت معین صحت دارد و از مال وصیت کننده به اندازه ایکه تنفیذ وصیت را تضمین کرده تواند و به ترتیبیکه ورثه از آن متضرر نگردند تادیه می گردد.  
هرگاه آنچه برای تضمین تنفیذ وصیت موقوف گذاشته از ثلث متروکه بیشتر باشد و ورثه مقدار زاید را اجازه ندهد در حدود مقدار ثلث گذاشته میشود. و وصیت در آن و در حاصلات آن تا زمانی نافذ میگردد که شخص وصیت شده تا مقدار قیمت ثلث متروکه حق خود را بگیرد یا مدت وصیت سپری گردد و یا شخص وصیت شده فوت شود.  
ماده 2166 -

هرگاه وصیت بمعاش از حاصل متروکه یا حاصل عینی از اعیان متروکه بر ای مدت معینی صورت گرفته باشد متروکه یا عین مذکور اولاً بدون معاش وصیت شده و ثانیاً با معاش مذکور قیمت شده مقدار تفاوت هر دو قیمت اندازه شی وصیت شده تثبیت گردیده در حالیکه از ثلث مال تجاوز نکند وصیت نافذ و در حال تجاوز از ثلث و عدم اجازه ورثه به اندازه ثلث نافذ میگردد و مقدار زاید معاش و آنچه از متروکه یا عین در مقابل آن قرار میگیرد حق ورثه وصیت کننده شناخته میشود.  
ماده 2167 -

هرگاه وصیت بمعاش برای شخص معینی از سرمایه یا حاصل بصورت مطلق یا دایمی یا به طول حیات شخصیکه بوی وصیت شده صورت گرفته باشد مدت حیات شخص از طرف اطباء سنجش شده در حالیکه وصیت از سرمایه باشد از مال وصیت کننده در حدود حکم ماده (2165) این قانون تا مقداریکه تنفیذ وصیت را تضمین نموده میتواند موقوف گذاشته و در حالیکه وصیت بمعاش از حاصلات باشد در حدود حکم ماده (2166) (این قانون به اندازه که معاش وصیت شده را کفایت نماید گذاشته میشود.  
ماده 2168 -

در حالت مندرج ماده (2167) این قانون هرگاه شخصیکه بوی وصیت شده قبل از مدتی که از طرف اطباء سنجش شده وفات نماید مقدار باقیمانده وصیت بورثه مستحق او یا کسیکه بعد از خود به او وصیت نموده باشد، اعطا میشود. و در صورتیکه مال موقوف گذاشته شده باتمام برسد و یا شخص بیشتر از میعاد تثبیت شده زنده ماند حق رجوع را ورثه نه دارد.  
ماده 2169 -

هرگاه حاصل متروکه موقوف گذاشته شده بمنظور تنفیذ وصیت معاش از سرمایه کفایت نکند در حدود کفایت معاش از آن فروخته میشود. و در صورتیکه حاصل مذکور از معاش افزود گردد مازاد بورثه وصیت کننده تعلق میگیرد.  
ماده 2170 -

هرگاه در حاصلات از اندازه معاش وصیت شده افزودی آمده باشد مقدار مازاد الي زمان انتهاي مدت انتفاع نگهداشته میشود در صورتیکه متروکه موقوف گذاشته شده بمنظور تنفیذ وصیت نسبت خشک سالی یا عوامل مشابه در سالهای دیگر چنان حاصلی ندهد که وصیت را تکافو نماید با قیمانده استحقاق شخص از حاصل نگهداشته شده تادیه میشود.

ماده 2171 -

هرگاه در وصیت تصریح شده باشد یا از قرینه چنین معلوم شود که معاش سال به سال پرداخته میشود مازاد سالانه بورثه وصیت کننده تادیه میشود.

ماده 2172 -

هرگاه وصیت بمعاش برای جهتی صورت گرفته باشد که صفت دوام را طور مطلق با مؤید دارا باشد از مال وصیت کننده به مقداریکه حاصل آن تنفیذ وصیت را تضمین کرده بتواند موقوف گذاشته میشود مشروط بر اینکه از حدود ثلث تجاوز نکند. در صورت تجاوز از ثلث در مقدار زاید از ثلث اجازه ورثه شرط می باشد.

اگر مال موقوف شده بیشتر از معاش وصیت شده حاصل بدهد جهت مذکور آنرا مستحق میگردد و در صورت نقصان حاصل، حق رجوع را بر ورثه ندارد.

ماده 2173 -

در احوال مندرج مواد (2165 تا 2171) ورثه وصیت کننده میتواند بر اموال موقوف گذاشته شده بمنظور تنفیذ وصیت تسلط حاصل، یا برآن تصرف نماید مشروط بر اینکه برضائیت شخصی که برای او وصیت شده یا به تعیین قاضی تمام معاش وصیت شده را نقدا در جای طور امانت بگذارد که به تنفیذ وصیت تخصیص داده شود. و اگر شخصی که برای او وصیت شده قبل از تمام شدن مبلغ امانت گذاشته شده وفات نماید مبلغ باقیمانده بورثه وصیت کننده رد میگردد.

ماده 2174 -

تمام حقوق شخصیکه برای او وصیت شده بمیرد، گذاشتن امانت و تخصیص در متروکه از بین میرود.

ماده 2175 -

وصیت بمعاش در سرمایه یا حاصل برای غیر از اشخاص موجود از نظر طبقه اول اشخاصیکه برای آنها وصیت میشود. هنگام وفات وصیت کننده صحت ندارد. مدت حیات اشخاص موجود از طرف اطباء سنجش گردیده وصیت مربوط طبق احکام وصیت به اشخاص معین تنفیذ می یابد.

جزء پنجم - احکام زیادت در مال وصیت شده

ماده 2176 -

هرگاه وصیت کننده علایم عین وصیت شده را تغییر دهد یا در آن زیادتی را از قبیل ترمیم به عمل آرد که مستقل بنفسه نباشد، عین مذکور با زیادت وارده، مال وصیت شده شناخته میشود.

ماده 2177 -

هرگاه زیادت در عین مستقل بنفسه باشد مانند درختان و عمارت، ورثه وصیت کننده یا شخصیکه برای او وصیت شده است در حدود قیمت زیادت وارده در تمام عین مذکور شریک میشوند.

ماده 2178 -

(1) هرگاه وصیت کننده عین وصیت شده را منهدم گردانیده و آنرا مجددا بهمان حالت سابقه ولو که با تغییر علایم باشد اعمار نماید عین مذکور حالت جدید مال وصیت شناخته میشود.

(2) اگر بنا بغیر از حالت سابقه اعمار شود ورثه در حدود قیمت زیادت با شخصیکه برای او وصیت شده در تمام عمارت شریک شمرده میشوند.

ماده 2179 -

هرگاه وصیت کننده عین وصیت شده را منهدم گردانیده زمین آنرا با زمین دیگر ملکیت خود ضم و در آن عمارتی بنا نماید شخصیکه برای او وصیت شده با ورثه در تمام بنا و زمین در حدود قیمت زمین وصیت شده شریک شمرده میشود.

ماده 2180 -

به استثنای احکام مواد سابقه آنچه از طرف وصیت کننده بر عین وصیت پرداخته میشود. یا بر عین مذکور افزود میگردد و عرف بر آن جاری است و یا از قرائن چنین استنباط شود که زیادت بر آن از طرف وصیت کننده صورت گرفته است زیادت مذکور با وصیت یکجا میگردد.

ماده 2181 -

هرگاه وصیت کننده از بنا عین وصیت و بنا دیگر ملکیت خود بنا واحدی را تشکیل دهد که باساس توحید مذکور بیع و تسلیم عین وصیت شده ببنهائی ناممکن گردد شخصیکه برای او وصیت شده است با ورثه در حدود قیمت وصیت شریک شناخته میشود.

فرع پنجم - وصیت واجبه

ماده 2182 -

هرگاه متوفي براي فرع ولد خود که در زندگي او فوت شده يا با متوفي یکجا حقیقتاً با حکما وفات نموده باشد به مثل آنچه ولد مذکور اگر در وقت مرگ او زنده میبود در متروکه او مستحق میراث میگردید و وصیت نکرده باشد براي فرع مذکور در ترکه باندازه استحقاق ارث مذکور در حدود ثلث ترکه وصیت واجب میگردد مشروط بر اینکه فرع غیر وارث بوده و متوفي در حیات خود بلا عوض به او مالي را طریق تصرف دیگری به اندازه حصه واجبه نداده باشد و در صورتیکه مال را به او اعطا کرده باشد، مگر از اندازه واجبه کمتر باشد باندازه که حصه مذکور را تکمیل نماید به طریق وصیت واجبه مستحق میگردد.

ماده 2183 -

وصیت مندرج ماده (2182) این قانون براي اهل طبقه اول از اولاد دختری و براي اولاد پسری از اولاد ظهور گر چه مراتب آنها تنزیل نماید میباید به ترتیبی که هر اصل فرع خود را بدون فرع دیگر محجوب گردانیده و حصه هر اصل بر فرع او تقسیم میگردد گر چه تقسیم میراث تنزیل نماید مانند آنکه اصل با اصولیکه بواسطه آنها شخص به متوفا منسوب میشود بعد از او وفات نموده باشند و وفات آنها مرتب بترتیب طبقات صورت گرفته باشد.

ماده 2184 -

در وصیت واجبه رعایت احکام مواد (1999 و 2000) این قانون حتمی می باشد.

ماده 2185 -

در استحقاق وصیت واجبه، فرع از استحقاق آنچه که اصل وی بشرط حیات بعد از وفات مورث مستحق میگردید، سهم بیشتر گرفته نمی تواند. همچنان صاحب وصیت واجبه سهم بیشتری را از اشخاصی که در درجه قرابت با وی یکسان باشند مستحق شده نمیتواند.

ماده 2186 -

هرگاه شخصی براي کسی که وصیت با او واجب است بیشتر از حصه او وصیت نماید مقدار زاید وصیت اختیاری تلقی می شود و اگر وصیت به کمتر از حصه او صورت گرفته باشد به اندازه ای که حصه او را تکمیل نماید واجب میشود.

اگر براي بعضی از اشخاصی که وصیت براي آنها واجب است وصیت شده و به بعضی دیگر وصیت نشود باشخصیکه وصیت شده، باندازه حصه او واجب میشود.

حصه کسیکه به او وصیت نشده است و اندازه باقیمانده حصه کسانی که به آنها کمتر از حصه واجبه شان وصیت شده است از باقی ثلث پرداخته میشود و اگر ثلث تکافو نکند از ثلث و از آنچه براي وصیت اختیاری تخصیص داده شده باشد پرداخته میشود.

ماده 2187 -

وصیت واجبه بر سایر وصایا مقدم شناخته میشود.

ماده 2188 -

هرگاه براي اشخاصیکه وصیت براي آنها واجب است وصیت نشده براي دیگری وصیت شود اشخاصیکه وصیت براي آنها واجب است به اندازه حصه خود از ثلث باقیمانده متروکه اگر آنها پوره کند به طریق وصیت واجبه مستحق میشوند و اگر ثلث باقیمانده حصه آنها را پوره نکند از ثلث باقیمانده و از آنچه به غیر وصیت شده حصه آنها تکمیل میگردد.

ماده 2189 -

در تمام احوال مندرج مواد (2186 - 2187 - 2188) این قانون آنچه از وصیت اختیاری باقیمانده با مراعات احکام مربوط بوصیت اختیاری بین مستحقین مطابق به حصص آنها تقسیم میشود.

فرع ششم - تراحم وصایا

ماده 2190 -

هرگاه وصیت متجاوز از ثلث بوده و ورثه آنها اجازه نماید مگر متروکه تمام وصایا را تکافو نکند یا ورثه اجازه ندهد و ثلث مال، تمام وصیت را کفایت نکند، حسب احوال ثلث با متروکه بین اشخاصیکه به آنها وصیت شده است مطابق به حصص، بین آنها تقسیم میشود مشروط بر اینکه شخص وصیت شده بعین، از همان عین معینه وصیت شده، حصه خود را دریافت بدارد.

ماده 2191 -

هرگاه وصیت بوجه ثواب صورت گرفته باشد و تماماً فرایض یا واجبات یا نوافل باشد و وصیت کننده براي هر يك از جهات حصه را معین نکرده باشد، وصیت بین جهات مذکور بصورت مساوی تقسیم میشود و اگر براي هر يك حصه متفاوت تعیین

نموده و تمام وصیت آن را تکافو نکند بتناسب حصه هر جهت تقسیم میشود.

ماده 2192-

هرگاه وصیت بانواع مختلف وجوه ثواب بصورت مساوی تقسیم شود و اگر برای هر یکی انواع ثواب خاص تعیین گردیده و مال وصیت شده کفایت همه انواع را کرده نتواند فرائض نسبت به واجبات و واجبات نسبت به نواقل ترجیح داده شده و حصه هر نوع بین افراد آن بصورت مساوی تقسیم میشود.

ماده 2193 -

هرگاه وصیت بوجه ثواب با وصیت بطرق دیگر بدون تخصیص حصص یکجا شود، مال وصیت شده بصورت مساوی بین جهات مذکور تقسیم میشود.

ماده 2194 -

هرگاه در وصیت بمعاش مزاحمت ایجاد شود و بعضی اشخاص مستحق وفات نموده یا یکی از جهات مستحق انقطاع نماید حصص مذکور بورثه وصیت کننده تعلق میگیرد.

فرع هفتم - احکام متفرق

ماده 2195 -

هر عمل قانونی ایکه از شخص هنگام مرض موت او صادر گردیده و منظور از آن تبرع باشد نسبت آن به بعد از مرگ اعتبار داده شده و احکام وصیت بر آن تطبیق میشود، بصیغه و الفاظ اعتبار داده نمیشود.

اثبات اینکه عمل قانونی هنگام مرض موت صورت گرفته است بدوش ورثه است و میتوانند درین مورد از تمام وسایل و طرق اثبات استفاده نمایند. تمسک بر تاریخ سند علیه ورثه در صورتیکه این تاریخ ثابت نباشد اعتبار ندارد.

ماده 2196 -

هرگاه ورثه به اثبات برساند که تصرف قانونی از مورث آنها در مرض موت صادر گردیده تصرف مذکور تبرع شناخته میشود، مگر اینکه شخصیکه برای او تصرف صادر گردیده عکس آنرا بااثبات برساند، این امر در حالتی است که احکام دیگری بخلاف آن وجود نداشته باشد.

ماده 2197 -

هرگاه شخصی بنفع یکی از ورثه خود تصرفی را انجام داده و حیازت و انتفاع عین مذکور را بیکي از طرق الی زمان حیات خود حفظ نماید، تصرف مذکور به بعد از مرگ منسوب بوده و احکام وصیت بر آن تطبیق میگردد مگر اینکه دلیل دیگری بر آن قایل گردد.

قسمت سوم - انتقال ملکیت به سبب التصاق

مبحث اول - التصاق بر حق غیر عقار

ماده 2198 -

اگر از اثر آب خیزی دریا، زمین جدیدی بوجود آید و بزمین مملوکه شخص دیگری اتصال یابد زمین جدید ملکیت دولت شمرده میشود.

ماده 2199 -

اراضی ایکه در اطراف آبهای ایستاده جدیداً مکشوف میشود بهیچ صورت ملکیت مالکین همجوار شناخته نمیشود مگر ملکیت زمینی را که در اثر ارتفاع آب زیر آب شده است از دست نمیدهند.

ماده 2200 -

اراضی ایکه در دو طرف دریاها منکشف میگردد ملك دولت شناخته میشود.

ماده 2201 -

ملکیت اراضی ایکه در اثر تغییر مسیر دریا بوجود می آید و جزیره های که در مسیر آن تشکیل میگردد توسط قانون خاص تنظیم میشود.

ماده 2202 -

تمام بناءها، اشجار غرس شده و تاسیسات دیگری که از عمل مالک زمین بوجود آمده باشد ملك او شناخته میشود.

ماده 2203 -

هر بناء یا غرس اشجار یا تاسیساتیکه جدیداً از طرف مالک زمین بوسیله مواد مملوکه غیر احداث میگردد ملك صاحب زمین محسوب شده به تادیبه قیمت مواد و در صورت موجودیت دلیل موجه به پرداخت تعویض نیز مکلف میشود. مشروط بر اینکه کشیدن مواد بدون الحاق ضرر بزرگ به تاسیسات مذکور ممکن نباشد.

ماده 2204 -

هرگاه شخص توسط مواد شخصي خود، بنا يا تاسيسات ديگري را با وجود علم به ملكيت غير در زمين شخص ديگري بدون رضائيت او احداث نمايد مالك زمين مي تواند از اله آنرا بمصارف احداث كننده مطالبه نموده در صورت موجوديت دليل موجه تعويض را نيز مطالبه نمايد. در صورتيكه از اله آن بدون عائد شدن ضرر بزمين ممكن نباشد مالك زمين مي تواند اشياء قابل از اله را در مقابل تاديه قيمت آن تصاحب نمايد.

ماده 2205 -

هرگاه شخص احداث كننده بنا يا تاسيسات مندرج ماده (2204) اين قانون با حسن نيت معتقد باشد كه در احداث انشاءات مذكور ذيق مي باشد. مالك زمين از اله آن را مطالبه كرده نتوانسته بلكه ميتواند يا قيمت مواد را با اجرت كار كارگران يا آنچه كه بسبب احداث در ثمن زمين افزايش بعمل آمده هر يك را كه خواسته باشد بپردازد مشروط بر اينكه مالك تاسيسات ، از اله آنرا مطالبه نه نمايد.

ماده 2206 -

هرگاه بنا يا تاسيسات مندرجه ماده (2205) اين قانون بحدي بزرگ باشد كه پرداخت استحقاق آن در توان مالك زمين نباشد، مالك زمين مي تواند تملك زمين را در مقابل تعويض عادلانه براي احداث كننده تاسيسات تقاضاء نمايد.

ماده 2207 -

هرگاه تاسيسات بوسيله مواد احداث كننده به اجازه مالك زمين صورت گرفته باشد گر چه در مشخصات اين تاسيسات موافقه به عمل نيامده باشد مالك زمين نميتواند از اله آنرا مطالبه كند بلكه مكلف است قيمت آنرا بحال باقي آن بپردازد مگر اينكه احداث كننده از اله آنرا مطالبه نمايد.

ماده 2208 -

هرگاه شخص زمين شخص ديگري را بدون اجازه مالك آن بذر نمايد و بذر مذكور سبز شود زرع به مالك زمين تعلق مي گيرد.

مبحث دوم - التصاق ، اتصال بر منقول

ماده 2209 -

هرگاه دو جنس منقول ملكيت دو شخص مختلف با حسن نيت و بدون موافقه قبلي مالكين آن طوري با هم يکجا شود كه بدون تلف شدن از هم مجزا شده نتواند مالك منقول اكثر در برابر قيمت منقول ديگر مالك مال يکجا شده محسوب ميگردد. قسمت چارم - انتقال ملكيت به سبب عقد

ماده 2210 -

ملكيت و ساير حقوق عيني در عمار و منقول بوسيله عقد انتقال مي يابد مشروط بر اينكه عقد بصورت صحيح ، قاطع ، نافذ و لازم منعقد گردد.

ماده 2211 -

منقوليكه بدون توضيح نوع تعيين شده نتواند بغير از افراز آن مطابق احكام قانون ملكيت آن انتقال نمي يابد.

ماه 2212 -

ملكيت عمار و ساير حقوق عيني كه در آن شرايط مقرر قانون مبني بر ثبت اسناد رعايت نشود انتقال نمي نمايد.

قسمت پنجم - انتقال ملكيت به سبب شفع

مبحث اول - احكام عمومي

ماده 2213 -

شفع عبارت از حق تملك تمام يا بعضي از عمار فروخته شده است بر مشتري بمقابل ثمن و مصارفيكه صورت گرفته ولو بصورت اجبار باشد.

ماده 2214 -

سبب شفع اتصال ملك شفيع است با عمار فروخته شده اعم از اينكه اتصال از رهگذر شركت باشد يا جوار.

ماده 2215 -

شركت در شفع دو نوع است يكي شركت در نفس عمار فروخته شده و ديگري شركت در حقوق آن.

ماده 2216 -

شركت در نفس عمار فروخته شده آن است كه شفيع در آن حصه مشترك داشته بشد.

- ماده 2217 - شريك در زمين ديوار احاطه عمارت، شريك در نفس عمار شمرده ميشود.
- ماده 2218 - شركت در حقوق عمار فروخته شده عبارت از شركت در حقايق خاص و راه خاص ميباشد خواه تخصيص مذكور منحصر بيكي باشد يا متعدد.
- ماده 2219 - همجوار متصل عمار فروخته شده شفيع شناخته ميشود.
- ماده 2220 - هرگاه منزل تحتاني ملك يكي و منزل فوقاني ملك ديگري باشد يكي همسايه متصل ديگري شناخته ميشود.
- ماده 2221 - در صورت اجتماع اسباب شفيع به سبب قويتر ترجيح داده ميشود به اين اساس به شريك در نفس عمار زمين احاطه مترك بعد از آن به شريك در زمين احاطه مشترك بعد از آن به شريك در حقوق خاص عمار فروخته شده و بعد از آن به همجوار متصل حق تقدم داده ميشود.
- اگر يكي از اشخاص مندرج فقره فوق اين ماده شفيع را ترك نمايد و يا حق او ساقط گردد حق شفيع به ديگري كه در مرتبه بلافاصله بعد تر از آن قرار دارد انتقال مي نمايد.
- ماده 2222 - استحقاق شفيع براي شركاء به اساس تعداد شركاء اعتبار داده ميشود نه به اساس مقدار حصص آنها در ملكيت. بدين صورت اگر يك شريك حصه خود را بيكي از شركاء ديگر بفروش برساند، شخص مذكور يكي از جمله شركاء شناخته شده و حصه فروخته شده در بين آنها تقسيم ميشود.
- مبحث دوم - ثبوت شفيع
- ماده 2223 - شفيع بعد از بيع و در حال موجوديت اسباب موجب آن، ثابت ميشود.
- ماده 2224 - به بيعي كه در آن شفيع ثابت ميشود، بايد واجد شرايط آتي باشد:
- 1- بايد عمار مملوك باشد، گرچه غير قابل قسمت باشد.
- 2- بيع صحيح و نافذ بوده يا در صورتيكه بيع فاسد باشد حق فسخ در آن ساقط گرديده و از اختيار شخص به نفع بايع عاري باشد.
- بدل مبيعه مال باشد.
- ماده 2225 - در عماري كه توسط آن شفيع ثابت ميگردد، شرط است كه در وقت خريدن، عماري كه به شفيع برده ميشود، ملكيت شفيع باشد. و شرط است كه از شفيع رضائيت به بيع صراحتا يا دلالتا صادر نشده باشد.
- ماده 2226 - در موارد آتي شفيع نيست:
- 1- در هبه بلا عوض يا در صدقه يا ارث يا وصيت يا عماري كه بدله آن مال نباشد.
  - 2- در منقولات منصوب در زمين و اشجار، بدون زمينيكه در آن استاده فروخته شود. و اگر منقولات منصوبه و اشجار، بدون زمينيكه در آن استاده فروخته شود و اگر منقولات منصوبه و اشجار به تبعيت زمين فروخته شود در آن شفيع ثابت ميشود.
  - 3- در بناء و اشجاريكه در زمين ملكيت دولت استوار باشد.
  - 4- در وقف و براي وقف
  - 5- در تقسيم عمار بين شركاء.
  - 6- در بيعيكه در آن بايع خيار شرط داشته باشد. مگر اينكه بايع خيار را ساقط نموده و بيع لازم گردد.
  - 7- در مبيعه ايكه به مزايده علني يا مطابق اجراءات مجوز قانوني، از طرف دولت فروش آن صورت ميگيرد.
  - 8- در مبيعه ايكه بين اصول و فروع يا بين زوجين يا بين اقارب تا درجه چارم يا بين خویشاوندان تا درجه دوم، فروخته ميشود.

- 9- در مبیعه ای که بمنظور استملاك اعمار مسجد یا الحاق به آن ، فروخته میشود.
- 10- سایر مواردیکه که قانون خاص پیش بینی نموده باشد.

مبحث سوم - طلب شفیع

ماده 2227 -

مطالبه شفیع به سه طریق صورت می گیرد:

1- طلب مواثبت (مبادرت)

2- طلب استشهاد (تقریر)

3- طلب تملك (دعوی)

ماده 2228 -

طلب مواثبت ، آن است که شفیع در مجلسیکه به بیع و مشتری و ثمن علم حاصل می نماید، فوراً بدون صدور آنچه به انصراف او دلالت کند بطلب شفیع مبادرت ورزد. و به منظور خوف انکار مشتری برای طلب خود، شهود بگیرد.

ماده 2229 -

طلب اشهاد، آن است که شفیع بر بایع در صورتیکه عقار در دست او باشد، یا بر مشتری گر چه عقار در دست او نباشد، یا هنگام بیع مبنی بر طلب اخذ شفیع، شهود بگیرد. گر چه این مطالبه کتبی یا توسط فرستنده صورت نگرفته باشد. و در صورتیکه به گرفتن شهود قادر شود و شهود نگیرد، شفیع باطل میشود.

هر گاه شفیع در طلب مواثبت بحضور یکی از بایع یا مشتری شاهد بگیرد، این امر معنی هر دو نوع طلب را افاده میکند.

ماده 2230 -

(1) طلب تملك عبارت از طلب مخاصمت است در پیشگاه محکمه .

(2) هرگاه شفیع به اساس طلب مبادرت و طلب اشهاد به گرفتن مبیعه قادر نگردد، مکلف است در خلال یکماه از تاریخ علم او برای هر يك از بایع و مشتری مبنی بر رغبت خود به خریداری مبیعه به طریق شفیع، اخطار رسمی صادر نماید و الا حق شفیع او ساقط میشود.

ماده 2231 -

اخطار رسمی مندرج ماده (2230) باید شامل مطالب ذیل باشد:

بیان کافی عقاریکه اخذ آن به شفیع مد نظر است.

بیان ثمن و عطفوف رسمی و شروط بیع و اسم هر يك از بایع و مشتری با لقب و پیشه و سکونت آنها

ماده 2232 -

اعلان رغبت شخصی در گرفتن به شفیع، تا وقتیکه این اعلان به ثبت نرسیده باشد ، بر غیر حجت شده نمیتواند. اگر مشتری قبولی شفیع را رد نمود، شفیع مکلف است قبل از رفع دعوی به محکمه، در ظرف سی روز بعد از اعلان ثمنی را که به آن بیع صورت گرفته ، در خزانه یا بانک طور امانت بگذارد که در حوزه آن عقار مورد نظر قرار دارد، و الا حق شفیع در اخذ شفیع ساقط میشود.

ماده 2233 -

دعوی شفیع علیه بایع و مشتری در ظرف سی روز بعد از اعلان متذکره ماده (2232) این قانون به محکمه تقدیم میشود که عقار مورد نظر در حوزه صلاحیت آن قرار دارد. در غیر آن حق شفیع ساقط میگردد.

دعوی شفیع بصورت عاجل تحت رسیدگی قرار داده میشود.

ماده 2234 -

هرگاه مبیعه در دست بایع باشد، تا زمانیکه مشتری حاضر نشود شهادت بر او شنیده نمیشود. در صورتیکه شفیع با تمام شرایط و اسباب آن ثابت شود، قاضی خرید مشتری را فسخ و عقار مشفوع را برای شفیع حکم میکند.

ماده 2235 -

حکمیکه بصورت نهائی برای ثبوت شفیع صادر میشود، سند ملکیت شفیع شناخته شده ، این امر قواعد مربوط به ثبت اسناد را اخلال نمیکند.

مبحث چارم - احکام شفیع

ماده 2236 -

شفیع در تمامی حقوق و وجائب در برابر بایع، قایم مقام مشتری قرار میگیرد.

ماده 2237 -

تملك عقار اعم از اینکه قضائی باشد یا رضائی در حق شفیع خرید جدید شمرده میشود، از خیار رویت و خیار عیب مستفید

شده میتواند، گر چه مشتري يا بايع خود برائت از اين دو خيار را شرط کرده باشد.

ماده 2238 -

هرگاه براي شفيع به مبيعه حکم شود و ثمن آن بالاي مشتري موجد باشد، شفيع مکلف است آنرا معجل بپردازد. در صورتیکه ثمن ببایع تادیه شود از ذمه مشتري ساقط میشود و در صورتیکه براي مشتري تادیه گردد، بايع نمیتواند آنرا قبل از رسیدن موعد موافقه شده از مشتري مطالبه نماید.

ماده 2239 -

هرگاه عمار بعد از اخذ آن به شفيع از طرف غير به استحقاق برده شود، شفيع تنها به بايع مراجعه کرده میتواند.

ماده 2240 -

شفيع میتواند تمام تصرفات مشتري را به شمول وقف نمودن عمار مشفوع يا قرار دادن آن بحیث مسجد نقض نماید. مگر اینکه عقد بيع در اول بهمین منظور صورت گرفته باشد.

ماده 2241 -

هرگاه مشتري بعد از ابلاغ رسمي شفيع در زمین يا خانه مشفوع، آبادي نماید، يا نهال غرس کند، شفيع مي تواند مشفوعه را ترك نموده يا آنرا در مقابل ثمن مسمي و پرداخت قيمت مواد بناء يا اشجار بگيرد و يا مشتري را به قلع بنا و اشجار مکلف نماید.

ماده 2242 -

هرگاه مشتري قبل از ابلاغ رسمي شفيع در عمار مشفوعه زيادتي بعمل آرد، شفيع در ترك عمار يا اخذ آن در مقابل ثمن و پرداخت قيمت زايد . مخير است .

ماده 2243 -

هرگاه مشتري يا شخص ديگري بناء عمار مشفوعه را منهدم نموده يا اشجار غرس شده آنرا قلع نماید، شفيع عمار مذکور را به ثمن معادل حصه باقیمانده اخذ نموده میتواند.

ماده 2244 -

هرگاه خانه مشفوعه خود بخود منهدم گردد يا درختان باغ مشفوعه بدون قصور خشك شود، شفيع آنرا در برابر ثمن مسمي اخذ نموده میتواند.

(2) در صورتیکه مشتري از مواد تخریب شده يا چوب هاي خشك شده آن استفاده بعمل آورده باشد، به اندازه معادل قيمت آن از اصل ثمن تنقیص میشود.

ماده 2245 -

هرگاه قسمتي از عمار مشفوعه باثر حوادث طبيعي يا امثال آن تلف شود، حصه تلف شده از اصل ثمن کاسته میشود.

ماده 2246 -

هرگاه شفيع در عمار مشفوعه بعد از اخذ آن به شفيع بناء اعمار نماید يا اشجار غرس کند و بعدا عمار مذکور به استحقاق برده شود، تنها به طلب ثمن مراجعه کرده میتواند نه به نقصانیکه از لحاظ قلع و قمع بناء و اشجار به او متوجه میشود.

ماده 2247 -

1- شفيع تجزیه را نمي پذيرد، شفيع نمیتواند باخذ قسمتي از عمار مشفوعه و ترك بعضي ديگر آن مشتري را مجبور سازد.  
2- در صورتیکه بايع واحد و مشتري متعدد باشد، شفيع میتواند حصه بعضي را اخذ و از حصه بعضي ديگري منصرف شود.

مبحث پنجم - سقوط شفيع

ماده 2248 -

شفيع به ترك طلب مواثبت (مبادرت) و يا اخلال شرطي از شروط صحت آن ساقط میگردد.

همچنان به ترك طلب اشهاد و انقضاي ميعاد اخطار يا دعوي ساقط میشود.

ماده 2249 -

هرگاه شفيعي که از جهت سبب بر ديگران مقدم باشد، حق خود را در شفيع ساقط نموده و قبل از صدور حکم آنرا ترك نماید. حق او ساقط شده ساير شفعا که بعد از وي قراردادند، میتوانند در حالیکه با تمام شرايط طلب شفيع نموده باشند، عمار را اخذ نمایند. در صورتیکه شفيع بعد از صدور حکم حق خویش را ساقط سازد، حق ساقط نگردیده و ساير شفعا کسب حق کرده نمیتواند.

ماده 2250 -

شفيع بمرگ شفيع قبل از تملك ساقط نمي گردد.

ماده 2251 -

شفع بمرگ شفیع قبل از تملك عقار مشفوع از طریق قضاء یا رضا ساقط نمیشود، اعم از اینکه شفیع قبل از طلب یا بعد از آن فوت شده باشد، حق شفیع درین صورت به ورثه او انتقال می یابد.

ماده 2252 -

هرگاه شفیع قوی، عقار مشفوعه را از مشتری خریداری نماید، حق شفع او و کسانی که در درجه شفع از او بعد تر اند یا مثل او اند، ساقط می گردد.

ماده 2253 -

هرگاه شفیع عقار مشفوعه را به اجاره بگیرد یا در مزایده فروش یا اجازه آن شرکت ورزد یا فروش آنرا از مشتری به مثل ثمن اول مطالبه نماید، شفع او ساقط میشود.

ماده 2254 -

1- هرگاه شفیع بمقدار ثمن بیش از حد واقعی مطلع ساخته شود و او از شفع صرف نظر نماید، و بعدا به او ثابت شود که مقدار ثمن کمتر از آن است که قبلا باو اطلاع داده شده حق شفع او ساقط نمیشود.

2- اگر شفیع باسم مشتری معرفت حاصل نماید و از شفع صرف نظر کند و بعدا ثابت شود که مشتری غیر از آن شخصیت که قبلا به او معرفی شده بود، یا از فروش قسمتی از عقار مشفوعه به او ابلاغ گردد و او شفع را واگذار شود و بعدا ظاهر شود که تمام عقار مشفوعه فروخته شده است، حق شفع ساقط نمی گردد.

3- در تمامی احوال مندرج فقرات فوق این ماده، مواعید اخطار و رفع دعوی مندرج این فصل رعایت میشود.

ماده 2255 -

در تمامی احوال حق شفع به انقضای مدت چهار ماه از تاریخ ثبت عقد بیع، ساقط میشود.

قسمت ششم - انتقال ملکیت به سبب حیازت

مبحث اول- کسب، انتقال و زوال حیازت

ماده 2256 -

حیازت، حالت واقعی است که از سلطه شخصی بر شی، یا بر حقی از حقوق بر شی بصفت مالک شی یا صاحب حق بر شی نشأت میکند.

ماده 2257 -

کسی که چیزی را مباح سازد، میتواند از آن رجوع نماید، این اباحت دلیل عدم حیازت شخص مباح کننده شناخته نمیشود.

ماده 2258 -

هرگاه حیازت با اکراه مقرون گردد یا بصورت خفیه واقع و یا در آن التباس موجود باشد، اثر آن بر شخصیکه علیه او اکراه صورت گرفته یا حیازت از او اخفاء شده یا بر او التباس واقع شده است، مرتب نمی گردد، مگر از تاریخ زوال عیوب مذکور.

ماده 2259 -

صغیر، غیر ممیز از طریق کسی که قانونا قایم مقام او شناخته میشود، کسب حیازت نموده می تواند .

ماده 2260 -

هرگاه شخص دیگری بصورت مستقیم در حیازت باسم حایز مبادرت نماید، حیازت بحال خود باقیمانده، شخص مذکور حیثیت تابع را داشته و متابعت اوامر حایز در امور متعلق به شی یا حقوق تحت حیازت مکلف می باشد.

ماده 2261 -

حیازت از شخص حایز به شخص دیگر، در صورتی انتقال مینماید که طرفین به آن موافقه نموده و شخص مذکور اهلیت تصاحب را بر شی یا حقوق مورد حیازت دارا باشد.

ماده 2262 -

انتقال حیازت بدون تسلیم مادی هم جواز دارد. در صورتیکه حایز بذو الیدی خود بحساب کسی که از او نیابت میکند، دوام دهد یا شخصی که به او انتقال حیازت میشود، به حساب خود بذو الیدی ادامه دهد.

ماده 2263 -

ذو الید عقار میتواند با مدت ذو الیدی خود مدت ذو الیدی کسی را که عقار از طرف او بوی انتقال نموده، ضم نماید، اعم از اینکه انتقال به سبب شرا باشد یا هبه یا وصیت یا ارث یا سایر اسباب. درینصورت اگر مجموع مدت ذو الیدی بحدی بالغ شود که مانع سماع دعوی گردد، علیه ذو الیدی دعوی ملك مطلق، دعوی ارث و دعوی وقف شنیده نمیشود.

ماده 2264 -

طلب مزایده، ودیعت، اجاره، عاریت و هبه، اقرار بعدم ملکیت مطالبه کننده شناخته شده، دعوی موصوف برای نفس خود شی بالایی ذوالید سمع نمیشود. گرچه بر ذوالیدی میعادیکه مانع سماع دعوی گردد، منقضی نشده باشد.

ماده 2265 -

1- ذوالیدیکه به اساس اجاره یا رعایت در عمار منصرف باشد، نمی تواند بمرور زمان ذوالیدی راجع بمنع استماع دعوی علیه اجاره دهنده یا رعایت دهنده تمسک نماید.

2- در صورتیکه شخص از اجاره و عاریت در طول مدت ذوالیدی منکر بوده و مدعی با وجود حضور و امکانات و موجودیت مقتضی ترک دعوی نماید، بعد از انقضای مدت مذکور دعوی او شنیده نمیشود.

ماده 2266 -

هرگاه حایز از تسلط فعلی خود بر شی یا حق منصرف گردد و یا این تسلط را به طریقه دیگری از دست بدهد، حیازت زایل میگردد.

ماده 2267 -

حیازت به اثر مانع موقت از بین نمی رود، مگر اینکه مانع مذکور مدت یکسال کامل ادامه پیدا کرده و نتیجه حیازت جدیدی باشد که بخلاف اراده حایز یا بدون علم او واقع شده باشد. آغاز سال در حالیکه حیازت بصورت عینی واقع شده باشد، از تاریخ آغاز حیازت جدید و در حالیکه بصورت خفیه واقع شده باشد، از تاریخ علم حایز اول به آن حساب میشود.

مبحث دوم - حمایت حیازت

ماده 2268 -

هرگاه شخصی حیازت عمار را از دست بدهد، میتواند در خلال یکسال بعد از فقدان حیازت رد آنرا مطالبه نماید. در صورتیکه فقدان حیازت طور خفیه بعمل آمده باشد، شروع سال از تاریخ کشف فقدان حیازت شروع میشود.

شخصیکه بصورت نیابت از غیر حیازت را بدست داشته باشد، نیز میتواند رد حیازت را مطالبه نماید.

ماده 2269 -

شخصیکه هنگام از دست دادن حیازت کمتر از یک سال، حیازت را بدست داشته باشد، نمی تواند رد حیازت را از شخصی مطالبه نماید که حیازت او متکی به سند قانونی باشد.

ماده 2270 -

هرگاه هیچ یک از حایزین دارای سند قانونی نبوده یا اسناد آنها معادل یکدیگر باشد، ترجیح حیازت به شخصی داده میشود که سند او تاریخ مقدم داشته باشد.

در حالت مندرج فقره فوق، اگر اسناد قانونی دارای عین تاریخ باشد، به حیازتیکه از لحاظ تاریخ مقدم است، امتیاز داده میشود.

ماده 2271 -

حایز میتواند دعوی استرداد حیازت خود را در خلال میعاد قانونی علیه کسیکه حیازت شی غصب شده باشد، کسب نموده است اقامه نماید. گرچه شخص اخیر الذکر دارای حسن نیت باشد.

ماده 2272 -

شخصیکه حیازت عمار را بدست آورده و حیازت او مدت یک سال کامل دوام نماید و بعدا بر حیازت او تعرض واقع شود، میتواند در خلال مدت یکسال دعوی منع این تعرض را اقامه نماید.

ماده 2273 -

شخصیکه حیازت عمار را در ظرف یکسال کامل بدست داشته و به علت اسباب معقول از اجرای اعمال تعرضی جدید که حیازت وی را تهدید میکند بترسد، میتواند موضوع را بمحکمه با صلاحیت تقدیم نموده و توقف این اعمال را مطالبه نماید.

مشروط بر اینکه اعمال مذکور به انجام نرسیده و از شروع بر اجرای اعمال مذکور که منجر بحدوث ضرر میشود، یکسال منقضی نشده باشد، در غیر آن میتواند دعوی منع تعرض را اقامه نماید.

ماده 2274 -

هرگاه اشخاص متعدد در حیازت حق واحدی تنازع نمایند، بصورت موقت بحیازت کسی اعتبار داده میشود که حیازت مادی بر حق مذکور داشته باشد، مگر اینکه حیازت او معیوب ظاهر شود.

ماده 2275 -

شخصیکه حایز حقی باشد، مالک آن شناخته میشود، مگر اینکه عکس آن ثابت شود.

ماده 2276 -

1- شخصیکه بدون علم از تجاوز بر حق غیر، حایز حقی گردد، دارای حسن نیت شناخته میشود. مگر اینکه این جهل او

ناشي از خطاء فاحش باشد.

2- اگر حایز شخصیت حکمی باشد، به نیت ممثل قانونی او اعتبار داده میشود.

3- موجودیت حسن نیت همیشه فرض کرده میشود، مگر اینکه دلیلی به نفي آن اقامه شود.

ماده 2277 -

حسن نیت وقتی نفي میشود که حایز بداند که حیات او تعرض بر حق غیر میباشد، یا اینکه عیوب حیات او بر اساس اخطار یا صورت دعوی مدعی به او ابلاغ شود.

ماده 2278 -

حیات کماکان بهمان وصفی که ابتداء زمان کسب بوجود آمده باقی میماند، تا اینکه دلیل عکس آن موجود شود.

مبحث سوم - آثار حیات

ماده 2279 -

دعوی ملکیت باستثنای ارث، بر شخصیکه در طول مدت پانزده سال متوالی بلا انقطاع ذو الید عمار یا اشیاء دیگر بوده و در آن بدون منازعه و معارضه تصرف مالکانه داشته باشد، سمع نمیشود.

ماده 2280 -

1- دعوی ارث بر شخصیکه ذو الید عمار بوده، در صورت مدت سی و سه سال بدون منازعه در آن تصرف مالکانه داشته باشد، بدون عذر شرعی شنیده نمیشود.

2- تملك اموال دولت آثار باستانی، و عامل وقف بر اساس مرور زمان جواز ندارد.

ماده 2281 -

هرگاه ترك دعوی ملکیت یا ارث یا وقف به اساس عذر شرعی مثل غیبت، قصور یا جنون بوده و ولی یا وصی وجود نداشته باشد، سمع میشود، مگر در صورتی شنیده نمیشود که غایب حاضر، قاصر بالغ، مجنون هوشیار شود و بعد از آن در مدت تعیین شده دعوی را ترك نمایند.

ماده 2282 -

دعوی ملکیت بر ذو الید از طرف اولاد، اقارب زوج و زوجه بایع که هنگام فروش عمار برای ذو الید حاضر بوده و از فروش مطلع گردیده سکوت اختیار نموده باشند، سمع نمیشود، گر چه از وقت بیع مدت پانزده سال سپری نشده باشد.

ماده 2283 -

هرگاه ذو الیدی شخص در طول مدت محدودی در سابق ثابت بوده و در حال نیز ثابت باشد، این وضع برای ابقاء و قیام ذو الید در طول مدت بین دو زمان مذکور قرینه شمرده میشود، مگر اینکه دلیل بخلاف آن موجود شود.

ماده 2284 -

هیچ کس نمی تواند به اساس مرور زمان بخلاف سند خود کسب حق نماید، به این اساس هیچ کس نمی تواند شخصا بمفاد خود سبب حیات خود یا اصلی را که این حیات بر آن استوار است، تغیر دهد.

ماده 2285 -

احکام مرور زمان سقوط کننده دعوی بر مرور زمان کسب کننده حق در آنچه به حساب مدت و توقف آن و انقطاع آن و استناد به آن در پیشگاه قضاء و همچنان به تنازل کننده از آن و موافقه بر تعدیل آن متعلق باشد، تطبیق می شود، مشروط بر اینکه احکام مذکور با طبیعت مرور زمان کسب کننده حق و رعایت احکام مواد (2286 و 2287) این قانون متعارض واقع نشود.

ماده 2286 -

مدت مرور زمان کسب کننده حق بهر اندازه که باشد، با موجودیت اسباب موجب متوقف میشود.

ماده 2287 -

هرگاه حایز از حیات خود صرف نظر نماید و یا آن را از دست دهد، گر چه به فعل غیر باشد، مرور زمان کسب کننده حق قطع میشود. مگر اینکه حایز در خلال یکسال از تاریخ انقطاع حیات خویش را مسترد نموده یا راجع به استرداد آن در خلال همین مدت اقامه دعوی نماید

مبحث چهارم - تملك اشیاء منقول باسناد حیات

ماده 2288 -

(1) شخصیکه مال منقول یا حق عینی را بر مال منقول یا سندیکه بنام حامل آن اعتبار داشته باشند به استناد اسباب صحیح توأم با حسن نیت حایز شود، مالك آن شناخته میشود.

(2) سبب صحیح به سندی اطلاق میشود که از طرف غیر مالک یا غیر صاحب حق، صادر شده باشد.

ماده 2289 -

مالک مال منقول یا صاحب سندیکه برای حامل آن اعتبار داشته باشد، می تواند در صورت فقدان یا سرقت از تاریخ ضیاع یا سرقت یا استرداد آن از نزد شخصیکه با حسن نیت آنرا حایز گردیده است، بپردازد.

ماده 2290 -

هرگاه مال مسروقه یا گم شده در حیازت شخص دستیاب شود و مال مذکور را با حسن نیت از بازار به مزایده علنی یا از تاجریکه در امثال آن تجارت دارد، خریداری نموده باشد، میتواند ثمن تادیه شده را در صورتیکه مال مسروقه باشد، از فروشنده و در صورتیکه مال گمشده باشد، از شخصیکه به استرداد آن می پردازد، مطالبه نماید.

مبحث پنجم - تملک ثمر به حیازت

ماده 2291 -

حایز به حسن نیت مالک ثمر و آنچه که در حیازت او است، شناخته میشود.

ثمر طبیعی یا صنعتی از تاریخ جمع آوری آن قبض شده تلقی میگردد، مگر ثمر مدنی روز بروز قبض شده شمرده میشود.

ماده 2292 -

حایزیکه دارای سوء نیت باشد، از تاریخ بمیان آمدن نیت سوء از تمامی ثمریکه قبض نموده و یا در قبض آن تقصیر بعمل آورده است، مسئول پنداشته میشود.

مبحث ششم - استرداد مصارف

ماده 2293 -

مالکیکه ملکیت به او رد میشود، مکلف است تمام مصارف ضروری را که حایز به حسن نیت بصرف رسانیده است به او بپردازد، و در مورد مصارف نافع احکام مواد (2205 - 2206) این قانون تطبیق میشود.

ماده 2294 -

حایز نمی تواند مصارفی را که از جمله مالیات حساب میشود، از مالک مطالبه نماید، مگر حق آنرا دارد تا آنچه را جدیداً احداث نموده است دور ساخته و شی را بهمان حالت اولی آن بر گرداند، مگر اینکه مالک به ایفای آن در مقابل تادیه قیمت، موافقه نماید.

ماده 2295 -

هرگاه شخصی حیازت را از مالک یا حایز سابق حایز شده باشد، و اثبات نماید که مصارف را به سلف خود پرداخته است، میتواند مصارف مذکور را از شخصیکه مال به وی سپرده میشود، مطالبه کند.

ماده 2296 -

محکمه میتواند اندازه مصارف را تثبیت و راجع به پرداخت آن اقساط دورانی را با تضمینات ضروری، تعیین نماید.

مبحث هفتم - مسئولیت از بین رفتن شی تحت حیازت

ماده 2297 -

هرگاه حایز با حسن نیت از شی در حدود یکه حق خود پندارد، استفاده نماید. در مقابل شخصیکه برد شی باو مکلف میشود از هر نوع تعویض یا سبب این استفاده مسئول شناخته نمیشود، همچنان از عواقب از بین رفتن و تلف شدن شی مذکور مسئول پنداشته نمیشود. مگر در حدودیکه از آن ناحیه به او مفادی تعلق گرفته باشد.

ماده 2298 -

هرگاه حایز دارای سوء نیت باشد، از بین رفتن و تلف شدن شی گر چه از اسباب غیر مترقبه نشأت کرده باشد، مسئول شناخته میشود.

مگر اینکه ثابت شود که اگر شی مذکور نزد مالک آن هم می بود، از بین می رفت و یا تلف می گردید.

فصل سوم

حقوق متفرع از حق ملکیت

قسمت اول

حق انتفاع

مبحث اول - احکام عمومی

- ماده 2299 - انتفاع جایز، عبارت از حق نفع گیرنده است در استعمال و بکار انداختن عین تا زمانیکه به حالت خود باقیمانده، اگر چه رقبه آن در مالکیت او نباشد.
- ماده 2300 - کسب منافع اعیان عقار باشد یا منقول، بدون رقبه آن جواز دارد.
- ماده 2301 - کسب منفعت در مقابل عوض یا بدون آن جایز است.
- ماده 2302 - حق انتفاع به سبب عمل قانونی یا شفع یا مرور زمان، کسب میشود.
- ماده 2303 - وصیت کردن به حق انتفاع مطابق احکام و قواعد مندرج فصل و وصیت، جواز دارد.
- ماده 2304 - رعایت شروط عقد تبرعیکه بر آن حق انتفاع مرتب میگردد، با مراعات حقوق و وجایب نفع گیرنده، حتمی است.
- ماده 2305 - ثمر شی که از آن نفع گرفته میشود، در طول مدت انتفاع حق نفع گیرنده شمرده میشود. همچنان ثمر طبیعی موجود هنگام آغاز مدت انتفاع حق نفع گیرنده شناخته میشود، بدون اینکه حقوق کسب شده غیر را اخلاص نماید، مگر ثمری را که هنگام انتهای مدت انتفاع موجود باشد، حق مالک تلقی میشود. مشروط بر اینکه هر یک مصارف یکدیگر را بپردازند.
- ماده 2306 - (1) هرگاه عقد منفعت بصورت مطلق غیر مقید صورت گرفته باشد، نفع گیرنده مکلف است از شی که منفعت میگیرد آن را طور عادی استعمال نماید.
- (2) در صورت مقید بودن عقد، انتفاع گیرنده طبق دستور مالک یا مثل آن یا کمتر از آن حق استفاده را دارد و تجاوز از آن، جواز ندارد.
- ماده 2307 - مالک شی میتواند راجع به استعمال غیر مشروع یا مغایر طبیعت شی بر نفع گیرنده اعتراض نماید، اگر نفع گیرنده آن را قبول ننماید، محکمه می تواند عین مذکور را از تصرف نفع گیرنده کشیده و به شخص دیگری آنرا تسلیم نماید تا اداره آنرا به عهده گیرد. همچنان میتواند به انتهای حق انتفاع بدون اخلاص حقوق غیر، حکم صادر نماید.
- ماده 2308 - (1) مصارف لازمه سرپرستی و حفاظت عینیکه از آن نفع گرفته میشود، به ذمه نفع گیرنده می باشد.
- (2) تکالیف غیر عادی و اصلاحات بزرگی که از قصور نفع گیرنده نشأت نکرده باشد، به ذمه مالک بوده و نفع گیرنده به دادن مفادیکه از مصرف حاصل شده، مکلف میشود. و اگر نفع گیرنده مصارف مذکور را نموده باشد، میتواند در وقت انتهای مدت انتفاع استرداد آنرا از مالک، مطالبه نماید.
- ماده 2309 - هرگاه عینیکه از آن نفع برده میشود بدون تجاوز و قصور نفع گیرنده در نگهداری آن از بین برود، ضامن نمی گردد.
- ماده 2310 - هرگاه منفعت به مدت معلوم مقید باشد و نفع گیرنده بعد از گذشت مدت مذکور عین را نزد خود نگهداشته و بمالک آن رد نکند و از بین برود، نفع گیرنده بپرداخت قیمت آن مکلف میشود. گر چه عین را بعد از انقضای مدت انتفاع استعمال نکرده و مالک نیز رد آنرا مطالبه ننموده باشد.
- ماده 2311 - نفع گیرنده مکلف است در حفاظت عینیکه از آن نفع میگیرد، توجه نماید.
- ماده 2312 - هرگاه شی از بین برود یا به اصلاحات بزرگی محتاج گرد که اقدام به آن در وجایب مالک شمرده شود یا اتخاذ تدابیری لازم افتد که عین را از وقوع خطر غیر منتظره نجات دهد، در این صورت نفع گیرنده مکلف است به مالک فوراً اطلاع دهد، همچنان مکلف است در صورت ادعای غیر مبنی بر حق بالای عین مذکور، مالک را مطلع گرداند.
- ماده 2313 - نفع گیرنده میتواند مال منقولی را که عاریت گرفته است، از بین ببرد، در حالیکه انتفاع از آن بدون از بین بردن آن ممکن نباشد، درین صورت نفع گیرنده بعد از نفع گرفتن برد مثل یا قیمت آن بمالک مکلف میشود، همچنان در صورتیکه مال مذکور

قبل از نفع گرفتن از بین برود، نفع گیرنده بپرداخت ضمان مکلف میشود. گر چه از بین رفتن در اثر قصور وی صورت نگرفته باشد.

مبحث دوم - انتهای حق انتفاع

ماده 2314 -

حق انتفاع بانقضای مدت معینه انتفاع و بوفات نفع گیرنده و یا به از بین رفتن عینیکه از آن نفع گرفته میشود، خاتمه می یابد. ماده 2315 -

هرگاه مدت معینه انتفاع سپری گردد یا نفع گیرنده در اثنای مدت مذکور وفات نماید، و زمین بزرعی مشغول باشد که هنوز پخته نشده باشد، زراعت تا وقت پخته شدن زرع و درو آن در مقابل اجرت مثل به نفع گیرنده یا ورثه او گذاشته میشود.

ماده 2316 -

حق انتفاع بگذشت مدت پانزده سال در حال عدم استعمال حق، منتهی میشود.

قسمت دوم

حق استعمال و سکونت

ماده 2317 -

حق انتفاع گاهی منحصر به استعمال یا سکونت و گاهی هر دو میباشد .

ماده 2318 -

ساحه حق استعمال یا سکونت باندازه احتیاج صاحب حق و اعضای فامیل او مقید شناخته میشود، با آنهم آنچه را سند انشاء حق احتوا نماید، رعایت میشود.

ماده 2319 -

1- کسی که حق سکونت منزلی را باسناد عقد وصیت کسب نماید، اگر رقبه منزل از ثلث مال وصیت کننده متجاوز نباشد، شخص مذکور میتواند در صورت اطلاق وصیت در طول حیات خویش با فامیل خود در آن سکونت اختیار نماید و در صورت تعیین مدت الی زمان انقضای مدت مذکور در آن سکونت کرده میتواند، و بعد از آن حق سکونت بورثه وصیت کننده انتقال می یابد. و اگر رقبه منزل از ثلث مال وصیت کننده متجاوز باشد، شخصیکه به او وصیت شده ، میتواند در مقداریکه از حدود ثلث تجاوز نکند، سکونت نماید. و از ساحه خارج از حدود ثلث ورثه استفاده بعمل می آرد .مگر اینکه ورثه وصیت را در تمام منزل اجازه دهد.

2- در حالت مندرج فقره فوق، ورثه وصیت کننده نمی توانند آن قسمت منزل را که در دست دارند بفروشند مگر تقسیم استفاده آنرا حسب زمان ، بصورت نوبت کرده میتواند.

ماده 2320 -

هر گاه منزلیکه برای حق سکونت تثبیت شده باشد باعمار ضرورت داشته باشد، تعمیر آن به عهده کسی میباشد که حق سکونت را در آن حایز است، تا از مال خود ، به آن مبادرت نماید. و آنچه را که از مال خود بناء نماید، ملکیت او و ورثه او شناخته میشود. و اگر صاحب حق از اعمار آن امتناع ورزد شخص ذیعلاقه ، میتواند از محکمه الزام او را به تعمیر مطالبه و یا اجازه محکمه را در خصوص اجاره منزل مذکور بغیر حاصل نماید. تا از پول اجاره آن باعمار مذکور پرداخته و بعد از انتهای مدت اجاره آنرا بصاحب حق سکونت رد نماید.

ماده 2321 -

تنازل از حق استعمال یا حق سکونت برای غیر جواز ندارد، مگر به اساس شرط صریح یا دلیل قوی.

ماده 2322 -

احکام مربوط بحق انتفاع تا وقتی که مغایر احکام مندرج این قسمت و منافی طبیعت این دو حق نباشد، در مورد حق استعمال و حق سکونت نیز تطبیق میشود.

قسمت سوم

حق حکر

ماده 2323 -

حق حکر، عبارت از حق عینی است که منظور از آن بقای زمین برای بنا غرس یا یکی ازین دو در مقابل اجرت معین می باشد.

ماده 2324 -

مدت حکر، از پنجاه سال تجاوز نیمکند در حالیکه مدت حکر بیشتر از پنجاه سال تعیین و یا اصلاً تعیین نگردیده باشد، برای مدت پنجاه سال اعتبار داده میشود.

ماده 2325 -

عقد حکر جو از ندارد، مگر به اساس ضرورت یا مصلحت و اجازه محکمه ولایتیکه تمام زمین یا قسمت اعظم آن از لحاظ قیمت در حوزه آن محکمه قرار داشته باشد بعقد بحضور رئیس یا عضویکه از طرف رئیس محکمه تعیین میشود، تحریر میگردد. و ثبته بعداً طبق احکام قانون ترتیب میگردد

ماده 2326 -

صاحب حق حکر، می تواند رد زمین تحت حکر خود تصرفات مبنی بر انتقال ملکیت یا انتفاع را بعمل آورد، در تمام این حالات زمین بنا اشجار و سایر اموال غیر قابل انتقال بعد از انتها مدت حق حکر، به مالک اصلی یا ورثه وی یا رعایت ماده ( 2324 ) این قانون اعاده میشود.

ماده 2327 -

صاحب حق حکر، میتواند در حیات و غرس به تنهایی یا با حق حکر یکجا تصرف نماید.

ماده 2328 -

صاحب حق حکر، مکلف است اجرت معینه را در مواعیدیکه به آن موافقه صورت گرفته، بمالك بپردازد.

ماده 2329 -

عقد حکر، بمقدار کمتر از اجرت مثل جواز ندارد، تزئید یا تنقیص اجرت زحماتی صورت گرفته میتواند که در اجرت مثل متجاوز از خمس از حیث زیادت یا نقصان تغیر وارد شده و از تاریخ آخرین سنجش پنج سال، سپری شده باشد.

ماده 2330 -

در سنجش زیادت یا نقصان بقیمت اجاره زمین در هنگام سنجش مراجعه میشود و در آن موقعیت زمین و اندازه تمایل مردم به آن رعایت میگردد. بموجودیت بناء اشجار یا آنچه صاحب حق حکر در آن احداث نموده یا حقوق و اضرار صاحب حق حکر در زمین مذکور در سنجش اجرت اعتبار داده نمیشود.

ماده 2331 -

سنجش جدید از تاریخ موافقه طرفین یا از تاریخ اقامه دعوی مبنی به مطالبه سنجش، اعتبار داده میشود.

ماده 2332 -

صاحب حق حکر، مکلف است باتخاذ وسایلی اقدام نماید که برای حاصل دهی زمین لازم باشد، و با آنهم شروط موافقه شده، طبیعت زمین، غرضیکه زمین برای آن آماده شده و اقتضای عرف منطقه رعایت میشود.

ماده 2333 -

حق حکر به انتهای مدت معینه، منتهی میشود.

قبل از انتهای مدت، حق حکر وقتی منتهی میگردد که صاحب حق حکر بیش از احداث بناء یا غرس اشجار در زمین مذکور وفات نماید. مگر اینکه تمامی ورثه بقای حکر را مطالبه نمایند.

ماده 2334 -

هرگاه حکر در زمین موقوفه صورت گرفته باشد و صفت وقف از زمین مذکور به اساس رجوع وقف کننده از وقف زایل شود، حکر منتهی میگردد و اگر مدت وقف از طرف وقف کننده تنقیص یابد، در صورتیکه مدت باقیمانده از مدت حکر کمتر باشد، حکر الی زمان انتهای وقف ادامه می یابد. و در غیر آن الی نهایت مدت حکر طبق حکر دوام داده میشود.

ماده 2335 -

هرگاه صاحب حق حکر حقوق اجاره زمین را در دو سال متوالی نپردازد، مالک زمین میتواند فسخ عقد را مطالبه کند.

ماده 2336 -

مالك زمین هنگام فسخ عقد یا انتهای مدت حکر، بین ازاله بناء و اشجار غرس شده محتکر یا بقای آن در مقابل اقل قیمت مستحقه ازاله یا بقاء مخیر است. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 2337 -

هرگاه در ظرف مدت پانزده سال از حق حکر استفاده بعمل نیاید، حق حکر منتهی شناخته میشود.

ماده 2338 -

احکام عقد حکر مندرج این قانون، به حکر زمینیکه هنگام نفاذ این قانون ثابت باشد، نیز تطبیق میشود.

ماده 2339 -

1- از حق حکر مندرج این قانون، اشخاص خارجی اعم از حقیقی و حکمی، استفاده کرده نمی توانند.

2- رویه که دولت افغانستان در برابر نمایندگی های سیاسی دول متحابه و موسسات بین المللی مقیم افغانستان در مورد اموال عقاری اتخاذ میدارد، تابع احکام حق حکر نمی باشد.

قسمت چهارم

حقوق مجرد

مبحث اول - حق ارتفاق

ماده 2340 -

ارتفاق، عبارت از حقی است بالایی عمار جهت منفعت عمار شخصی دیگر.

ماده 2341 -

حق ارتفاق بالایی مال عام مرتب شده میتواند، مشروط بر اینکه به استعمال مال مذکور که به آن تخصیص یافته منافات نداشته باشد.

ماده 2342 -

حق ارتفاق باسناد تعهد قانونی یا ارث حاصل شده میتواند، مرور زمان باعث کسب حق ارتفاق نمی گردد. مگر در مورد ارتفاق از قبیل حق مرور.

ماده 2343 -

ارتفاق ظاهر باسناد تخصیص مالک اصلی نیز مرتب شده میتواند.

ماده 2344 -

تخصیص از جانب مالک اصلی وقتی موجود میشود که مالک دو عمار منفصل از هم در بین دو عمار مذکور علایم ظاهری احداث نماید که به اساس آن بین آن دو عمار چنین علامه تبعی ایجاد گردد که اگر دو عمار مذکور ملک دو نفر فرض شود، بوجود حق ارتفاق دلالت نماید، و این امر بیک از طرق اثبات ثابت گردد. درین حال اگر ملکیت دو عمار مذکور بدون تغییر بهمان حالت بدو نفر دیگر انتقال نماید، حق ارتفاق بین دو عمار مذکور بنفع و ضرر مالکان جدید، ثابت شمرده میشود. مگر اینکه شرط صریح مخالف آن باشد.

ماده 2345 -

(1) هرگاه قیودی وضع شود که حق مالک عمار را در بناء تعمیر محدود سازد، از قبیل تحدید در ارتفاع منزل یا در ساحه عمارت، قیود مذکور بحیث حقوق ارتفاق بر عمار به منفعت عمارات دیگری که بمنظور بهبود آن وضع شده، شمرده میشود. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

(2) اگر از قیود وضع شده تخلف بعمل آید، اصلاح آن عینا از محکمه مطالبه شده میتواند و محکمه صلاحیت دارد در صورت دلایل موجه بتعویض، اکتفای نماید.

مبحث دوم - حقابه

ماده 2346 -

حقابه، عبارت از نوبت استفاده از آب است بمنظور آبیاری زراعت یا اشجار.

ماده 2347 -

آب دریاها و فروع آن ملک عامه شمرده شده، هر کس حق دارد از آن اراضی خویش را آبیاری نموده یا از آن به این منظور جوی بکشد. مگر اینکه این امر با مصلحت عامه یا قوانین خاص معارض واقع شود.

ماده 2348 -

کسیکه از مال خود جوی خاص به منظور آبیاری زمین خود احداث کند، از آن حق هر نوع استفاده را داشته و شخص دیگر از آن بدون اجازه احداث کننده، استفاده کرده نمی تواند.

ماده 2349 -

حق استعمال آب از جوی عام و توزیع آن با رعایت عدم الحاق ضرر بمصالح عامه به اندازه اراضی صورت میگیرد. که آبیاری آن منظور نظر باشد.

ماه 2350 -

صاحب زمینیکه توسط آلات و وسایل یا مستقیما از جوی آبیاری میکند نمی تواند صاحبان اراضی تحت آب را به مسیر آب در اراضی آنها مجبور سازد. مگر اینکه حق جریان آب را در آن داشته باشد.

مبحث سوم - حق مرور

مجرا و میل

ماده 2351 -

(1) حق مرور، مجرا و مسیل اگر قدیمی باشد، بحال خود گذاشته میشود، مگر اینکه اصلاً نامشروع باشد. در این صورت بقدمات اعتبار داده نمیشود و در صورت موجودیت ضرر واضح از بین برده میشود.

(2) اگر مسیل منزلی در راه عام یا خاص کشیده شده باشد که از آن ضرری به مردم عاید باشد، ضرر مذکور رفع ساخته میشود گر چه قدیمی باشد.

ماده 2352-

هرگاه حق مرور، مجرا یا مسیل شخصی بالای زمین شخص دیگری باشد، صاحب زمین نمی تواند او را از این حقوق محروم نماید.

ماده 2353 -

هیچ کس نمی تواند بدون حق مسیل محلی را که جدیداً احداث نموده بمنزل شخص دیگری بکشد، مگر اینکه اجازه او را حاصل کرده باشد.

ماده 2354 -

احداث ناوه دان یا حفر بدر فت فاضله آب باران و غیره، در راه عام در حالیکه از آن ضرری به عام تولید شود جواز ندارد، و همچنان احداث امور فوق در راه خاص که غیر نافذ باشد. بدون اجازه شاروالی یا اهل کوچه، مجاز نمیباشد.

مبحث چهارم - احکام ارتفاق

ماده 2355 -

صاحب حق ارتفاق، می تواند بچنان اعمالی مبادرت ورزد که برای استعمال حق او در ارتفاق ضروری باشد، یا برای محافظت حق مذکور لازمی شناخته شود و باید حق مذکور را طوری استعمال نماید، که از آن ضرری عاید نشود.

ماده 2356 -

مالك عقار مرتفق باجرا هیچ نوع عملی مکلف نمی گردد، مگر اینکه استعمال معتاد حق ارتفاق آنرا اقتضاء نماید.

ماده 2357 -

مصارف اعمالی که بمنظور استعمال حق ارتفاق لازم شمرده شود یا تکالیف حفاظت آن به ذمه ای مرتفق می باشد، مگر اینکه بخلاف آن شرط گذاشته شده باشد و اگر اعمال مذکور برای مالك عقار مرتفق نیز نافع باشد تکالیف صیانت آن بتناسب مفادی که به هر يك عاید میگردد می باشد.

ماده 2358 -

هرگاه مالك عقار مرتفق باجراي اعمال مندرج ماده (2357) (این قانون بمصارف خود مکلف باشد، هر وقت که خواسته باشد، می تواند به انتقال ملکیت تمام یا قسمتی از عقار مرتفق به، برای صاحب حق ارتفاق، خود را از این تکلیف سبک دوش سازد.

ماده 2359 -

مالك عقار مرتفق به، نمی تواند به اجراي اعمالی بپردازد که منجر به نقصان استعمال حق ارتفاق شود، همچنان نمی تواند موضع حق مذکور را تغییر دهد. مگر اینکه موقع مذکور باثر حوادث طوری گردد که تکلیف ارتفاق را تزئید بخشد یا استعمال حق از موضع مذکور مانع آورد تحسینات در عقار مرتفق به شود، در این صورت مالك عقار، می تواند انتقال ارتقایی را به موضع دیگر مطالبه نماید.

ماده 2360 -

1- هرگاه عقار دارای حق ارتفاق تجزیه شود، هر يك از اجزاء مستحق ارتفاق شناخته می شود.

مشرط بر اینکه این امر تکلیف اضافی را بر عقار مرتفق به، عاید نسازد.

2- اگر حق ارتفاق در واقع تنها برای يك جزء مفید بوده و پرای تمام اجزاء مفید نباشد، مالك عقار می تواند زوال حق مذکور را از سایر اجزاء مطالبه نماید.

ماده 2361 -

1- هرگاه عقار مرتفق به، تجزیه شود حق ارتفاق در تمام اجزاء آن باقی می ماند.

(2) اگر حق ارتفاق در واقع بالای بعضی اجزاء عقار استعمال نمی گردید. و امکان استعمال آن هم نباشد، مالك اجزای مذکور می تواند زوال حق مذکور را از جزء ملکیت خود مطالبه نمایند.

مبحث پنجم - انتهای ارتفاق

ماده 2362 -

1- حق ارتفاق، به انقضای مدت معینه یا از بین رفتن کامل عقار مرتفق به یا عقار مرتفق، و به اجتماع هر دو عقار دو ملکیت يك شخص منتهی می شود.

اگر حالت اجتماع ملکیت بنابر تاثیری زایل گردد که به زمان گذشته راجع می گردد ، حق ارتفاق عودت می نماید.

ماده 2363 -

اگر حق ارتفاق در خلال مدت پانزده سال استعمال نشود ، منقضی می گردد.

ماده 2364 -

هر گاه عقال دارای حق ارتفاق در ملکیت یک عده شرکاء بصورت مشترک داخل شود ، استفاده یکی از شرکاء از حق ارتفاق مرور زمان را در مورد سایر شرکاء قطع می نماید . همچنان وقف مرور زمان به منفعت یکی از شرکاء به منفعت شرکای باقیمانده ، موقوف می شود.

ماده 2365 -

هرگاه وضع اشیاء طوری تغییر نماید که استفاده از حق ارتفاق غیر ممکن گردد ، حق ارتفاق منقضی شناخته می شود . در صورتی که اشیاء به حالتی بر گردد که استفاده از حق مذکور ممکن شود ، حق ارتفاق نیز اعاده می گردد . مگر اینکه به اساس عدم استعمال تحت مرور زمان آماده باشد.

ماده 2366 -

مالک عقال مرتفق به ، وقتی می تواند که خود را از تمام یا بعضی ارتفاق خلاص کند که منفعت عقال مرتفق کاملاً از بین رفته یا منفعت محدودی از آن باقی مانده باشد، که باتکالیف واقع بر عقال مرتفق به، تناسب نداشته باشد.

باب دوم

حقوق عینی تبعی

حقوق اول

حق حبس مال (قید)

ماده 2367 -

بایستنا احوالیکه در این قانون در مبحث رهن حیازی و رسمی تصریح شده، مانند عقدیکه باعث ایجاد حقوق عینی تبعی میشود، و بایستناد احکامیکه در خصوص حق حبس مال بحیث وسیله از وسایل ضمان تنفیذ توضیح گردیده، در مورد حقوق حبس اختصاص و تقدم احکام آتی رعایت میشود:

ماده 2368 -

حق حبس مال، حق تبعی ای است که بمنظور تضمین دین بر مال مرتب میگردد.

ماده 2369 -

بایع، میتواند بحق حبس مبیعه در مراجعه به مشتری و در برابر تمام دائنین باین حق استناد نماید.

ماده 2370 -

اجاره گیرنده، میتواند در صورت فسخ اجاره و پرداخت اجرت و پیشگی مال اجاره شده را تا وقت رد اجرت، حبس نماید.

ماده 2371 -

رهن گیرنده ، میتواند رهن را تا وقت استیفای دینیکه در برابر آن رهن اخذ نموده است، نزد خود نگهدارد، گرچه عقد رهن فاسد باشد. او نمیتواند مال مرهونه را در مقابل دین دیگری که سابق از عقد رهن بالای مال مرهونه گیرنده داشت، حبس نماید.

ماده 2472 -

شخصیکه نزد او مال به امانت گذاشته شده است، میتواند مال را تا زمان حصول مصارفیکه در راه حفاظت آن بخرچ رسانیده، حبس نماید.

ماده 2373 -

اجیر مشترکی که اثر عمل او در عین موجود باشد، میتواند عین مذکور را تا وقت حصول اجرت از صاحب عمل حبس نماید.

ماده 2374 -

شخصیکه وکیل به خرید باشد میتواند مال خریده شد را تا وقت پرداخت سند آن از طرف مؤکل حبس نماید.

ماده 2375 -

حق حبس با پرداخت مورد حبس یا قیمت آن ، مطابق احکام قانون منتهی می شود.

فصل دوم

حق اختصاصی

قسمت اول

## انشاء حق اختصاصي

ماده 2376 -

1- هر دائني كه حكم واجب التنفيذ را مبني بر الزام مديون به شي معين بدست داشته باشد. مي تواند حق اختصاصي را بر عقارات مديون خود بمنظور تضمين اصل دين و مصارف حاصل نمايد.

د اين ميتواند بعد از وفات مديون بر عقال متروكه ، بحق اختصاصي استناد نمايد.

ماده 2377 -

حصول حق اختصاص بنا بر حكم اصلاحي باتفاق طرفين متخاصم جواز داشته ، مگر حصول آن بنا بر حكم در خصوص صحت امضاء جواز ندارد.

ماده 2378 -

حصول حق اختصاص ، تنها بر عقارا تي جواز دارد كه هنگام قيد حق مذكور معين و در ملكيت مديون بوده و فروش آن بصورت بيع مزايده علني جواز داشته باشد.

ماده 2379 -

دائنيكه اراده اخذ اختصاص را بر عقارات مديون خود دارد ، مكلف است توام با سواد حكم در اين خصوص عريضه برئيس محكمه ولايتي تقديم نمايد. كه عقارات مورد نظر د حوزه آن ولايت قرار دارد . عرضه شامل اسم ، لقب ، كسب اقامتگاه د اين و مديون او پوده تاريخ صدور حكم و محكمه حاكم و مقدار دين در آن درج و عقارات مورد نظر در آن با دقت بالتفصيل تعيين وتوضيح شده موقعيت عقال تثبيت با انضمام اوراقي كه قيمت عقال از آن تعيين شده بتواند ، تقديم مي شود.

ماده 2380 -

رئيس محكمه در ذيل عريضه امر خويش را مبني بر اختصاص تحرير مي دارد و مكلف است در زمينه تناسب اندازه دين و قيمت عقارات مورد نظر را رعايت نموده ، در صورت اقتضاي احوال ، مي تواند اختصاص را منحصر بر بعض از عقارات نمايد. مشروط بر اينكه مقدار معينه در نظر او براي تاديه دين و مصارف آن كافي شمرده مي شود.

ماده 2381 -

1- هيئت تحرير محكمه ، مكلف است امر صادره را در كاپي حكم كه در ضم عريضه تقديم شده است ، درج نمايد.

2- دايين مكلف است موضوع امر مذكور صدور آن غرض اطلاع مديون ، اطلاع نمايد.

ماده 2382 -

مديون ، مي تواند در برابر امر صادره به اختصاص به نزد شخصي كه امر را صادر نموده يا به محكمه اختصاصي ولايت اعتراض نمايد ، و تمام جريان در حاشيه ثبت امر رسانيده مي شود ، يا محكمه بالغاي امر مذكور حكم صادر مي نمايد.

ماده 2383 -

د اين مي تواند در مقابل صدور امر مبني بر رد طلب اختصاصي به محكمه اختصاصي ولايت مربوط ، اعتراض نمايد.

## قسمت دوم

### آثار تنقيص و انقضاي اختصاص

ماده 2384 -

1- هرگاه اختصاص بر اعياني مرتب شده باشد كه قيمت آن از حدود تضمين مكفي بيشتر باشد ، اشخاص ذيعلاقه مي توانند تنقيص آنرا بحدود مناسب مطالبه نمايند ، تا تنها بر جزئي از عقال يا عقارات اختصاص يافته تخصيص داده شده يا بر عقال ديگري انتقال داده شود كه قيمت آن براي ضمان دين ، كافي باشد .

مصارف لازمه مطالبه تنقيص بر طلب كننده آن مي باشد.

ماده 2385 -

دايني كه حق اختصاص را حاصل مي دارد ، داراي عين حقوق ديني مي باشد كه رهن رسمي را بدست مي آورد . د رمورد حق اختصاص ، تمام احكامي رعايت مي شود كه در مورد رهن رسمي رعايت مي گردد. مشروط بر اينكه احكام مختص بحق اختصاص را اخلاص ننمايد.

## فصل سوم

### حقوق تقدم

### قسمت اول

### احكام عمومي

ماده 2386 -

تقدم ، عبارت از برتری است که قانون برای حق معین به اساس وصف آن حکم می نماید . حق برتری به اساس حکم صریح قانون ثابت می گردد.

ماده 2387 -

هرگاه قانون تعیین حق از حقوق را از لحاظ تقدم تحديد نکرده باشد ، از تمام حقوقي که درجه تقدم آن در این فصل تصریح یافته ، متاخر شمرده می شود.

ماده 2388 -

هرگاه حقوقي که درجه تقدم آن در مرتبه واحد در قانون تصریح شده اجتماع نماید. متناسب اندازه هر يك تادیه می شود . مگر اینکه قانون بخلاف آن حکم نموده باشد.

ماده 2389 -

حقوق تقدم عام بر تمام دارايي منقول و غير منقول مدیون تعلق می گیرد ، مگر حقوق خاص بر مال معین راجع می شود. ماده 2390 -

1-حق تقدم بر کسی که با حسن نیت مال منقول را حایز شود ، تاثیر وارد کرده نمی تواند.

2-اجاره گیرنده عمار در خصوص اموال منقول موجود ، بعین اجاره داده شده و صاحب هتل د رخصوص اشیایي که از طرف مسافر در هتل امانت گذاشته می شود ، حایز داراي حسن نیت تلقی می شود.

ماده 2391 -

هرگاه بالاي داین از تصرفات مدیون در اشیاء منقولی که بنفع داین حق تقدم در آن تثبیت شده ، بنابر موجبات معقول خوف تقسیم مال مستولی شود ، می تواند تحت حراست گرفتن آنرا مطالبه نماید.

ماده 2392 -

در مورد حقوق تقدم بر عمار ، احکام رهن رسمي تا جائیکه با طبیعت حقوق مذکور معارض نباشد ، تطبیق می شود . و در مورد به نوع خاص تقدم احکام پاك کردن (تطهیر ) و ثبت آثاری که بر ثبت مرتب می گردد ، و آنچه از قبیل تجدید و امحاء پر آن وارد می شود رعایت می گردد.

ماده 2393 -

1-توثیق در حقوق تقدم عام لازم شمرده نمی شود گر چه مورد آن عمار باشد و ته در آن حق تتبع ثابت می گردد . همچنان توثیق حقوق عماري که برای تضمین حقوق دولت وضع می شود . حتمی دیده نمی شود.

2-این حقوق در مرتبه ، از همه حقوق تقدم عماري دیگر واز هر نوع حق رهن رسمي بهر تاریخی که قید آن صورت گرفته باشد ، مقدم شناخته می شود . مگر در بین خود حق تقدمی که برای تضمین حق دولت وضع شده و سایر حقوق تقدم عام مقدم شمرده می شود .

ماده 2394 -

احکامی د رخصوص از بین رفتن شي یا تلف گردیدن آن در رهن رسمي رعایت می شود . د رمورد حقوق تقدم نیز مراعات می شود.

ماده 2395 -

احکام متعلق بانقضای حق رهن رسمي و رهن حیازي بعین طریقه در مورد حق تقدم تطبیق می شود ، مگر اینه قانون صراحتاً بخلاف آن حکم نمود باشد.

قسمت دوم

انواع حقوق تقدم

ماده 2396 -

حقوق مندرج مواد ذیل در پهلوي حقوقي که در قوانین خاص به آن حق تقدم داده می شود ، مقدم شمرده می شود.

ماده 2397 -

1-مصارفی که محکمه جهت حفاظت اموال مدیون و فروش آن بنفع داینین متحمل می شود ، از ما حصل فروش اموال مذکور مقدم شناخته می شود.

2-مصارف مندرج فقره (1) این ماده قبل از هر حق دیگر ولو حق مذکور مقدم بوده یا برهن رسمي تضمین شده باشد ، تادیه می گردد. بشمول حقوق داینی که مصارف مذکور بمنظور مصلحت آنها صورت گرفته است . و مصارفی که در راه فروش اموال مذکور صورت گرفته ، بر مصارفی که در اجراءات توزیع بعمل آمده است ، حق قدامت دارد.

ماده 2398 -

1-مبلغی که از طریق محصولات و مالیات و سایر حقوق بدولت تعلق می گیرد ، با رعایت قوانین و مقررات مربوط ، حق

تقدم را دارا می باشد.

2- مبلغ مندرج فقره فوق این ماده ، قبل از تمامی دیون بااستثنای مصارف مندرج ماده (2397) این قانون ولو متقدم بوده یا برهن رسمی تضمین شده باشد ، از مدرک فروش اموال د رهر دستی که باشد ، تحصیل می شود.  
ماده 2399-

1-مبالغی که در راه حفاظت مال منقول و ترمیم آن بمصرف رسیده است از سایر دیون مقدم شناخته می شود .  
2-مبلغ مندرج فقره فوق این ماده ، بلافاصله بعد از حصول مصارف متذکره مواد (2397-2398) این قانون ، از ثمن مال مذکور پرداخته می شود و در صورت تعدد چنین حقوق ، بترتیب عکس تاریخ ، مصرف هر یک تادیه می گردد.  
ماده 2400-

1-حقوق آتی بر تمام اموال منقول و عقار مدیون ، مقدم شناخته می شود:  
مبالغی که موظفین ، کارگران مستخدمین و سایر اجیران از رهگذر معاش واجرت دوازده ماه اخیر مستحق می گردند.  
2-مبالغ مستحقه در مقابل فعالیت شش ماه اخیر اجناس ضروری مواد ارتزاقی ولباس مدیون و کسانی که مدیون مسئول نفقه آنها می باشد.

3-نفقه شش ماه اخیر اقارب مدیون که د ذمه مدیون لازم باشد.  
(2)مبالغ مندرج فقره فوق این ماده ، بلافاصله بعد از مصارف مندرج مواد (2397-2398-2399) این قانون تحصیل می شود و در صورت تعدد تناسب هر یک در نظر گرفته می شود.  
ماده 2401-

(1)مبالغی که از لحاظ بذر ، کود وسایر مواد تقویه زمین و مبالغی که از لحاظ ادویه ضد حشرات و آفات زراعتی و حیوانی و یا د رکار کشت و در و بمصرف می رسد ، بر محصولی که در تولید آن به مصرف رسیده ، حق تقدم داشته و همه در یک مرتبه قرار می گیرد.

(2)مبالغ مندرج فقره فوق این ماده بعد از تادیه حقوق فوق پرداخته می شود.  
(3)مبالغی در برابر آلات زراعتی قابل تادیه شناخته می شود در عین مرتبه بر آلات مذکور امتیاز داده می شود.  
ماده 2402-

اجرت دو ساله بناها و اراضی زراعتی یا اجرت تمام مدت اجاره آن اگر از دو سال کمتر باشد ، و تمام حقوق دیگر اجاره دهنده که بموجب عقد اجاره به ذمه اجاره گیرنده ثابت باشد ، بر اشیاء منقول قابل حجز که ملکیت اجاره گیرنده بوده و بالایی عین اجاره داده شود موجود باشد ، بر محصولات زراعتی مقدم شمرده می شود.  
ماده 2403-

حق تقدم مندرج ماده (2402) این قانون در حالیک منقولات مذکور ملکیت زوجه یا زوج اجاره گیرنده یا ملکیت غیر باشد ، نیز ثابت پنداشته می شود . مشروط بر اینکه اجاره دهنده هنگام وضع اشیاء مذکور بالایی عین ، بر وجود حق غیر بر آن علم نداشته باشد. این امر احکام متعلق بر منقولات مسروقه یا ضایعه را اخلاص نمی نماید.  
ماده 2404-

حق تقدم بر منقولات و محصولات ملکیت اجاره گیرنده از باطن ثابت می گردد . مشروط بر اینکه اجاره دهنده صراحتاً اجاره از باطن را منع نموده باشد . و اگر اجاره باطنی صراحتاً منع نشده باشد ، حق تقدم ، تنها در مبالغی عملی می شود که استحقاق اجاره گیرنده اصلی بر ذمه اجاره گیرنده باطنی تثبیت گردد ، آنهم بعد از خطاری که از جانب اجاره دهنده در این خصوص باو صادر می شود.  
ماده 2405 -

حقوق مندرج ماده (2402) این قانون بعد از پرداخت حقوق مندرج مواد (2397-2401) این قانون از ثمن اموالی که حق تقدم دارد تحصیل می شود . مگر اینکه حقوق مندرج مواد (2397-2401) در حق اجاره دهنده به اعتبار اینکه حایز دارای حسن نیت است ، غیر نافذ شمرده شود.

ماده 2406 -  
هر گاه اموالی که حق تقدم بر آن ثابت باشد ، از عین اجاره داده شده با وجود اعتراض اجاره دهنده یا بدون علم او انتقال نماید ، و در عین مذکور اموال کافی برای ضمان حقوق متقدم باقی نماند ، حق تقدم بر اموال نقل شده باقی می ماند ، مگر بقای این حق حقوق غیر را که با حسن نیت در اموال مذکور کسب نموده ، متضرر نمی سازد.  
اگر اجاره دهنده در میعاد قانونی حجز را حاصل نمود ، حق تقدم تا مدت سه سال باقی می ماند ، با این هم اگر مال مذکور در بازار عام یا در مزایده علنی یا بتاجر اختصاصی چنین اموال بر مشتری دارای حسن نیت بفروش رسیده باشد ، اجاره دهنده مکلف است ، ثمن را به مشتری رد نماید.

ماده 2407 -

مبالغی را که صاحب هتل بر ذمه مسافر از درك كرايه خدمات و مصارف مستحق می شود ، بر امتعه مسافری که در هتل مذکور یا ملحقات آن باشد ، حق تقدم داده می شود.

ماده 2408 -

صاحب هتل بر هر امتعه ای که توسط مسافر در هتل آورده شده باشد ، حق تقدم دارد . گر چه در ملکیت مسافر مذکور نباشد ، مشروط بر اینکه علم صاحب هتل به ملکیت غیر هنگام ورود مال ثابت نگردد یا امتعه مذکور مسروقه یا ضایعه نباشد ، تا وقتی که صاحب هتل حقوق خود را کاملاً اخذ نکند ، می تواند از نقل دادن امتعه مسافر مخالفت نماید . در صورتی که امتعه با وجود مخالفت او بدون علم او انتقال داده شود ، حق تقدم صاحب هتل در آن باقی می ماند ، مگر این حق حقوقی را که شخص ثالث باحسن نیت اکتساب نموده متاثر نمی سازد.

ماده 2409 -

حق صاحب هتل از لحاظ تقدم در عین درجه ای قرار می گیرد که اجاره دهنده در آن قرار دارد ، و در صورت یکجا شدن هر دو حق ، به حقی ترجیح داده می شود که تاریخ آن مقدم باشد مگر اینکه به نسبت دیگری غیر نافذ باشد.

ماده 2410 -

آنچه بایع شی منقول ، از رهگذر ثمن و ملحقات آن مستحق می شود. حق تقدم را بر شی مبیعه تا وقتی داشته می باشد که مبیعه کیفیت خود را حفظ نماید . تقدم مذکور با در نظر گرفتن مواد خاص به تجارت حقوق شخص ثالث که بحس نیت کسب نموده باشد ، اخلال نمی کند.

ماده 2411 -

حق تقدم مندرج ماده (2410) این قانون از لحاظ درجه بعد از حقوق تقدم مندرج مواد قبل آن که بر منقول واقع است می باشد ، مگر با وجود آن در مورد حقوق اجاره دهنده و صاحب هتل که عالم بودن آنها به بیع هنگام گذاشتن مبیعه در عین اجاره داده شده یا هتل ثابت شود تطبیق می گردد.

ماده 2412 -

(1) شرکائی که مال منقول را بین خود تقسیم نمایند ، بمنظور تامین حق رجوع بر یکدیگر به سبب تقسیم مذکور و استیفاء بدل ، حق تقدم را در آن دارا می باشند.

(2) تقدم متقاسم با تقدم بایع در عین درجه قرار می گیرد. و در یکجا شدن هر دو حق ، به تاریخ سابق ترجیح داده می شود.

قسمت سوم

حقوق تقدمی که بر عمار وارد می شود

ماده 2413 -

(1) ثمن عمار و ملحقات آن که بایع مستحق آن می شود ، بر عمار مذکور حق تقدم دارد .

(2) باید حق تقدم قید گردد ، گر چه مبیعه ثبت گردیده باشد و مرتبه آن از تاریخ قید اعتبار داده می شود.

ماده 2414 -

(1) مبالغ استحقاق مقاوله کنندگان و مهندسين معماري ای که اعمار بنا یا تاسیسات دیگر یا اعاده اعمار یا ترمیم عمارت یا حفاظت آن به آنها تفویض می شود ، در حدود مقداری که از رهگذر اعمال مذکور در قیمت عمار در وقت بیع آن افزودی بعمل آید ، حق تقدم بر بنا یا تاسیسات مذکور داده می شود.

باید حق در سند رسمی قید بوده قیمت مبالغ در آن درج باشد ، همچنان باید طبق احکام قانون ثبت اسناد ثبت گردد و مرتبه این تقدم از تاریخ ثبت آن اعتبار دارد.

ماده 2415 -

هرگاه شرکاء عمار مشترك را بین خود تقسیم نمایند ، برای هر يك بمنظور تامین حصص آنها از رهگذر حق رجوع بر یکدیگر حق تقدم داده می شود ، حق مطالبه به اندازه معادل قسمت نیز شامل این حق می باشد باید این حق قید گردد و مرتبه آن از تاریخ قید اعتبار دارد.

ماده 2416 -

این قانون (سی) روز بعد از نشر در جریده رسمی نافذ می گردد ، با نفاذ این قانون قانون ازدواج منتشره تاریخی 17-اسد 1350 ملغی شناخته می شود.